فرهنگ اخلاق

عباس اسماعیلی یزدی



بسم الله الرحمن الرحیم

فرهنگ اخلاق

نویسنده:

عباس اسماعیلی یزدی

ناشر چاپی:

مسجد مقدس جمکران

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

فرهنگ اخلاق

مشخصات کتاب

سرشناسه : اسماعیلی یزدی عباس ۱۳۳۲ -

عنوان و نام پدیدآور : فرهنگ اخلاق عباس اسماعیلی یزدی

مشخصات نشر : قم مسجد مقدس صاحب الزمان (جمکران ۱۳۸۲.

مشخصات ظاهری : ۵۲۰ص.

شابک : ۱۸۰۰۰ریال ؛ ۳۸۰۰۰ریال چاپ دوم ۹۶۴-۶۷۰۵-۹۱-X:

یادداشت : چاپ دوم: زمستان ۱۳۸۵.

یادداشت : کتابنامه به صورت زیرنویس

موضوع : تربیت اخلاقی

موضوع : اخلاق اسلامی موضوع : احادیث اخلاقی -- قرن ۱۴

موضوع : خودسازی (اسلام)

شناسه افزوده : مسجد جمکران (قم)

رده بندی کنگره : BP۲۴۷/۸ /الف ۳۸۴ف۴

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۶۱

شماره کتابشناسی ملی : م ۸۲-۱۸۹۸۸

تقدیم به پیشگاه ..

تقدیم به پیشگاه ناموس دهر و امام عصر حضرت مهدی

ای عزیز ! هر لبّیکی که به نفس خود می گویی، زنجیری بر پـایت می افکنی. اگر نفس خود را آزاد بگـذاری، خویشـتن را در بند کرده ای، و اگر با خواسته های نفس خود به مخالفت برخیزی، در جهت آزادی خود گام برداشته ای! سخن ناشر

بسم اللّٰه الرحمن الرحیم اخلاق از برکات و نعمات بی بدیل خداوند سبحان به بندگان خود می باشد که با بهره گیری کامل و

صحیح از دستورات اخلاقی پیامبران و امامان معصوم علیهم السلام انسان خاکی ملکوتی می شود و به مراتب عالی و درجات متعالی اخلاق الهی نایل می آید. ارزش اخلاق را نبی مکرم اسلام محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم چه زیبا با بیان «تخلّقوا بأخلاق اللّه» و «إنّی بعثت لأتمّم مکارم الأخلاق» برای تکامل ره پویان، راه را نمایان فرموده تا خاستگاه واقعی انسانیت مشخص شود. تکامل و رشد معنوی در پرتو اخلاق اسلامی، برگرفته از دستورات امامان معصوم علیهم السلام که توسط فقیهان راستین و وارسته به ما رسیده است، در بوستان انقلاب اسلامی ایران به ثمر نشست و محصول بی بدیل آن، ایثارگران و شاهدان

صحنه علم و دفاع مقدس بودند که یک شب راه صد ساله را پیمودند و به مدارج عالی بندگی ذات اقدس الهی را کسب نمودند. امید است با نشر این اثر که توسط حضرت حجّه الاسلام والمسلمین حاج شیخ عباس اسماعیلی یزدی تألیف گردیده، رضایت حضرت مهدی صاحب الزمان – عجّل اللّٰه تعالی فرجه الشریف – فراهم آید. ان شاء اللّٰه مدیریت انتشارات

مسجد مقدس جمکران

سخن نخست

بسم اللّٰه الرحمن الرحیم سپاس بی کران بر آفریدگار جهان؛ درود فراوان بر ساحت اقدس رسول عالمیان؛ و سلام بی پایان بر پیشوایان معصوم انس و جان.

انسان از نخستین روزهای حیات اجتماعی به خوبی به این ضرورت پی برده است که برای فراهم ساختن محیطی آکنده از امنیّت، سلامت و عدالت، باید از خودکامگی، هوس رانی و بی بند و باری دوری جسته و به حدود و مرزهای اخلاقی پای بند باشد.

پیامبران الهی از حضرت آدم علیه السلام تا پیامبر خاتم صلی الله علیه وآله همواره زیر بنای رسالت خویش را پاسخ به همین نیاز فطری دانسته و بنیاد زندگی پیروان خود را بر شالوده دستوراتی استوار ساخته اند که راه گفتار و کردار و پندار نیک را پیش پای آنان قرار می داده است.

مردان فضیلت و منادیان حقیقت هم که همواره زندگانی و عمر خویش را در راستای هدایت و ارشاد انسان ها صرف کرده اند، به پشتوانه بصیرت و ایمان در همین مسیر گام نهاده و با همه احساس و آگاهی، به این حقیقت پی برده اند که برای نجات انسان که همواره در معرض تهاجم نفس و شیطان است باید درخت ایمان را که ثمره آن جز اندیشه نیکو و عمل صالح نیست، در سویدای نفس و اعماق روح

آدمی بـارور سازنـد، و دسـتورات اخلاقـی و ارزش هـای انسانی را به شـکل های مختلف و از راه های گوناگون آویزه گوش جان و اندیشه او قرار دهند و از این طریق، آیینه دل و لوح سـینه وی را از حجاب های تاریکِ رذائل اخلاقی صـفا بخشـیده، به صفات عالی و اخلاق متعالی متصف نمایند.

اندیشـمندان، آگاهـان و فرزانگـان جوامع بشـریِ این دوران نیز – در عین اعـتراف به نقش مهم تکنولـوژی، پیشـرفت دانش و حکومت قـانون در تـأمین امر معـاش و سـلامت همگـانی – انسـانِ عصـر حاضـر را بیش از هر زمان دیگر نیازمنـد ایمان، رشـد اخلاقی، تعالی روحی و اعتلای معنوی دانسـته، و افسار گسـیختگی هوس های سرکش، غرایز حیوانی، امیال نفسانی، و هزاران درد بی درمان دیگر را که گریبان گیر او گشـته و حیات انسانی او را با خطر نابودی مواجه ساخته، مولود فقدان پاسخ صـحیح به این نیاز معرفی کرده اند.

آنان در عین حال، با همه وجود این حقیقت را لمس کرده انـد که برای جلوگیری از گسترش حیرت انگیز مفاسـد اجتماعی و سر و سامـان بخشـیدن به ناهنجـاری های خطرناک رفتاری و اخلاقی، بـدون پشـتوانه اخلاق و ایمان، از «دانش و قانون» کاری ساخته نیست، و تا قلب های تیره و غیر مهذّب از آلودگی های اخلاقی شستشو داده نشود، نه قانونْ انسانِ اسیر شهوت و غضب را کنترل می کند، و نه دانشْ توان جلوگیری از طغیان غرایز سرکش و امیال حیوانی را داراست.

چه آنکه، قـانون هـای بشـری حتّی بر فرض صـحّت اسـاس آنهـا، عمـدتاً در دایره امور سازگـار با منافع مادیِ افراد، و در سایر موارد نیز تنها در سایه حکومت زور و در محدوده قلمرو قدرتِ اِشراف و نظارتِ مُجریان اِعمال می گردد.

بر

این نیز باید افزود که انسان به واسطه محدودیت معلومات و عدم شناخت کامل خویش قادر به نگرشی همه جانبه به ابعاد مختلف مادی و معنوی خود نبوده و هرگز نخواهد توانست قوانینی جامع و فراگیر برای پاسخگویی به همه نیازهایش وضع نماید. تجدید نظرهای مکرّر در قوانین وضع شده حتّی قانون های اساسی کشورهای مختلف جهان، گواه روشنی بر این مدعاست.

پیشرفت دانش، توسعه صنعت و گسترش امکانات رفاهی نیز تا زمانی که مبتنی بر ایمان و اخلاق نباشد، نه تنها ثمر بخش نیست بلکه سبب افزایش حجاب های ظلمانی و نفوذ هر چه بیشتر خوی های حیوانی در نفس و روح آدمی می گردد.

به همین دلیل نیاز انسان در این دوران خصوصاً نیاز مراکز علمی، دانشگاهیان و حوزویان به آموزش های اخلاقی و معنوی به مراتب از قرون گذشته بیشتر بوده، و خطر فقدان تربیت اخلاقی نیز به دلیل نامحدود بودن قلمرو فساد و تباهی و مرز ناشناسیِ عواقب ویرانگر و هلاکت بار آن از گذشته بیشتر خواهد بود.

طرّاحان مدینه های فاضله، قانون گذاران، سیاست مداران، مدیران و کارگزاران امور مملکتی در سراسر دنیا با مکتب های متفاوت و سلیقه های گوناگون عملاً دریافته اند که علی رغم تلاش های فراوانِ صورت گرفته برای رفع ناهنجاری های رفتاری و اخلاقی انسان ها، تا زمانی که قوانین الهی و اصول و ارزش های متعالی با پشتوانه ایمان و اخلاق بر جوامع انسانی حکم فرما نگردد، از بهداشت روان و آسایش و نیک بختی خبری نبوده و امنیت همگانی و عدالت اجتماعی رؤیایی است که هرگز تعبیر نخواهد گردید!

پیروزی شگفت انگیز اسلام و ظهور حیرت آور امتی زنده، پرشور، پویا و پای بند به اصول و ارزش های انسانی نیز به برکت ایمان و اخلاق

و تنها در سایه همین پشتوانه نیرومند امکان پذیر گشته است.

جان دیون پورت - دانشمند معروف انگلیسی - می نویسد:

«محمّد (صلی الله علیه وآله) یک نفر عرب ساده! قبایل پراکنده کوچک و برهنه و گرسنه کشور خود را مبدّل به جامعه ای فشرده و مطیع نمود و در میان ملّت های روی زمین، آنها را با صفات و اخلاق تازه ای معرفی کرد و در کمتر از سی سال، این طرز و روش، امپراطور قسطنطنیه را مغلوب ساخت و سلاطین ایران را از بین برد؛ سوریه و بین النهرین و مصر را تسخیر کرد و دامنه فتوحاتش را از اقیانوس اطلس تا کرانه دریای خزر و تا رود سیحون بسط داد.».(۱)

با این همه، جهان امروز به گونه ای حیرت آور از سازندگی معنوی و تربیت اخلاقی گریزان و حتی در مقام فکر و اندیشه نیز از آن بیگانه است.

علم و صنعت، اندیشه و هنر، و کار و سرمایه همه در خدمت اقتصاد؛ و اقتصاد تنها در استخدام مطامع نفسانی، ثروت اندوزی و حرص بی پایان است! عواطف انسانی بی رحمانه نادیده گرفته می شود. پیوندهای اجتماعی و روابط خانوادگی به طور بی سابقه متزلزل، و اختلاف طبقاتی به شکل غیر منطقی و غیر مقبول بر جوامع انسانی حکم فرما است. بی بند و باری، انحرافات، ناملایمات، جنگ و خون ریزی، پایمال شدن انسان و انسانیّت، و انبوهی از دردهای بی درمان جهان را تهدید می کند.

حقایق و واقعیت ها از طریق رسانه های گروهی دنیا به گونه ای شگفت انگیز وارونه جلوه داده می شود. تهمت و افترا و بی عدالتی مرز نمی شناسد. و در یک کلام، مدینه فاضله در گورستان ذهن ها به خاک سپرده شده، و فقر اخلاقی به شدّت، جهان امروز را در معرض سقوط

معنوی قرار داده است!

متأسفانه بی توجهی به مرزهای اخلاقی و مسائل معنوی در میان جوامع اسلامی نیز مشهود گشته است. اغلب مسلمانان به گواهی اعمال و رفتارشان از آن همه تعالیم والا که در اختیار دارند بهره ای نمی برند! و به همین جهت به انواع گرفتاری ها و نابسامانی ها مبتلا گشته اند.

و اینک ماییم با این همه نیاز، و این همه درد! با بضاعتی بس اندک، و عجزی بیرون از حدّ و مرزْ و پوزشی در خور شأن جوانان غیرت مند این مرز و بوم! و به راستی تا به اصل خویش باز نگردیم و به تعالیم انسان ساز شریعت پاک محمّدی صلی الله علیه وآله روی نیاوریم، و به قرآن و عترت علیهم السلام چنگ نزنیم و از اخلاق و عرفان ابر مرد دهر، پیشوای پرهیزکاران، سر سلسله حقیقی عارفان، مولای فرهیختگان و امیر مؤمنان علیه السلام جرعه ای ننوشیم، عزّت، شکوه و عظمت خویش را باز نیافته، تشنه کام، سرگشته و حیران از نیک بختی دنیوی و سعادت اخروی برای همیشه محروم خواهیم ماند!

به لطف حضرت پروردگار و عنایات ویژه پیشوای انس و جان، مهدی صاحب زمان نجات بخش انسان ها، رساله «فرهنگ اخلاق» به عنوان دومین بخش از سلسله بحث های تربیت و اخلاق تقدیم می گردد. امید آنکه سومین و آخرین قسمت نیز نه چندان دیر، با عنوان «فرهنگ صفات» در اختیار علاقه مندان این مباحث قرار گیرد.

از سروران و اساتید ارجمندی که حقیر را در ارائه این بضاعت اندک یاری کرده اند، خصوصاً برادر گرامی جناب آقای ناصر غفر اللهی که بازنویسی رساله حاضر را به انجام رسانده اند، بی نهایت سپاسگزارم.

ایّام بزرگداشت خاطره رحلت جانگداز کریمه اهل بیت حضرت فاطمه معصومه علیها السّلام.

ربیع الثانی ۱۴۲۴ ق عباس اسماعیلی یزدی

مبادی علم اخلاق

اشاره

دانشمندان و فرزانگان بر این باورند که اخلاق و روحیات اشخاص کاملاً قابل تحوّل و دگرگونی بوده، راه خودسازی و تهذیب نفس برای جمیع انسان ها گشوده، و دستیابی به کمالات انسانی و تخلّق به صفات پسندیده برای همگان امکان پذیر می باشد.

۱ – مفهوم اخلاق

اخلاق – جمع خُلق – عبارت از یک سلسله ملکات نفسانی (۲) است که به سبب آنها صدور اعمال و انجام کارها به آسانی و بدون نیاز به فکر و تأمّل صورت می پذیرد.

به تعبیری دیگر؛ از نظر دینی و علمی، تخلّق به خُلق نیک یا بد، عبارت از این است که نفس انسان از صفتی شکل بگیرد و آن صفت در نهاد او به صورت ملکه نفسانی درآید و بتواند با سهولت و بدون محاسبه و فکر، آن خُلق را عملاً به کار بندد. از این رو مثلاً با انجام یک یا چند بار بذل و بخشش، خلق سخاوت به صورت ملکه در نمی آید و آدمی، سخاوتمند محسوب نمی گردد.

بر اساس این تعریف، اخلاق عبارت از صفات نفسانی است و اخلاق نیکو به ملکاتی گفته می شود که منشأ صدور اعمالی گردد که از نظر شرع و عقل شایسته و پسندیده باشد. اخلاق سوء نیز عبارت از یک سلسله ملکاتی است که اعمال زشت و افعال ناپسند از آنها سرچشمه بگیرد.(۳)

البته تعریف های دیگری نیز برای اخلاق ذکر کرده اند که بر اساس آنها عنوان اخلاق بر اعمال و رفتارهای انسان اعم از نیک و بد، و یا تنها بر افعال پسندیده اطلاق گردیده است. به عنوان نمونه:

برخی، هر کاری را که متصف به حسن یا قبح بوده و صاحب آن مستحقّ مدح یا نکوهش باشد اخلاق نامیده اند.(۴)

دانشمندان اروپا

غالباً هر کار نیک و عمل پسندیده را اخلاق دانسته، و اعمال زشت و رفتارهای شرورآمیز را خلاف اخلاق معرّفی کرده اند. (۵)

اشکال عمده این تعریف این است که تنها به شکل و قالب عمل توجه گردیده و نقش نیّت و انگیزه در آنها نادیده گرفته شده است. لذا رفتارهای فریبکارانه و اعمالی که با انگیزه ارتکاب جنایات با ظاهری زیبا صورت می پذیرد نیز، اخلاق نیک به حساب می آید.

برخی نیز مانند هگل، اخلاق را عبارت از پیروی و اطاعت از قوانین می دانند. به نظر آنان انسانِ اخلاقی کسی است که در نیّت مطیع قانون باشد و عملاً نیز مقرّراتش را به کار بندد.

البته اگر جامعه بخواهد در رفاه و آسایش زندگی کند و از نعمت امنیّت برخوردار باشد باید قانون را محترم شمرده، رفتار خود را بر اساس درستی و دادگری استوار سازد و حقوق دیگران را رعایت نماید. لیکن فضایل اخلاقی و سجایای انسانی، عالی تر از پای بندی به قانون و بسیار برتر از آن چیزی است که هگل و امثال او تصور کرده اند. بسیارند افرادی که رفتارشان طبق مقررات اجتماعی است و از مرز قانون قدمی فراتر نمی گذارند، امّا اخلاقاً خشن و تندخو، بی گذشت و سخت گیر، کینه توز و انتقام جو، مغرور و متکبّرند و بر خلاف گفته آنها، فاقد مکارم اخلاق و ملکات انسانی هستند.(۶)

۲ – قلمرو اخلاق

قوانین، طرح ها و برنامه هایی که از سوی مکتب های تربیتی ارائه می شود – به تناسب محدودیت و وسعت قلمرو بینش آنها – از نظر عمق، محتوا و ارزش علمی، دارای سطوح و درجات متفاوتی می باشد. هر اندازه که شناخت یک مکتب نسبت به دامنه توانایی ها، استعدادها و قابلیت های معنوی و جسمانی انسان، عمق

بیشتری یابـد، برنـامه ها و قوانینِ عرضه شـده از سوی آن نیز فراگیرتر گشـته، از جامعیت و اسـتحکام بیشتری برخوردار خواهد شد.

مکتب تربیتی اسـلام که فرهنـگ پر بـار آن از منبع فیّاض وحی نشأت می گیرد و به اقتضـای همین خصـیصه، نسـبت به ابعاد وجودی، اسـتعدادهای فطری و نیازهای طبیعی انسان از اِشـراف کامل برخوردار است، با توجّه به همه جنبه ها، ابعاد و نیازهای او، جـامع ترین و کامـل ترین قـوانین و برنـامه هـا را برای تکامـل و سـعادت آدمی ارائه فرموده، و طبیعتاً این برنـامه هـا از نظر جامعیت و وسعتِ قلمرو، از عالی ترین سطح ممکن برخوردار می باشد.

از سوی دیگر، نظرات تربیتی اسـلام محدود به رفتار شخصـی انسان در زندگی نیست، بلکه از دیدگاه اسـلام، انسان موجودی است اجتماعی و نیازمنـد همکاری و ارتباط با سایر همنوعان خویش. برآوردن بخش عظیمی از نیازهای معنوی و قسـمت قابل توجهی از مایحتاج زندگی مادی او در سایه همبسـتگی، و در پرتو ارتباط با دیگران امکان پذیر می باشد. بارور شدن بسـیاری از اسـتعدادها، ارضای کثیری از گرایش های ذاتی، ظهور و بروز بسـیاری از احساسات درونی و عواطف انسانی، فراهم آمـدن زمینه مبارزه با صـفات مذموم و ناپسـند، و اسـتقرار ملکات پسـندیده در نفس، و بالاخره مقابله با بسـیاری از مشـکلات بزرگ زندگی، تنها در پرتو حیات گروهی و در سایه تلاش های دسته جمعی امکان پذیر می گردد.

اسـلام بـا واقع بینی و عنـایت ویژه به ابعـاد مختلف معنوی و مـادی، و توجّه خـاصّ به خواسـته هـای فطری و نیازهـای فردی و اجتمـاعی انسـان، هیـچ یـک از مسائل انسانی را در ارتباط با فرد و جامعه از نظر دور نداشـته، برای هر یک در چارچوب اوامر الهی طرح و برنامه

دارد.

در شکل برخورد با سایر موجودات و نحوه تماس با جهانِ پیرامون خویش نیز به ما می آموزد که آنها را آفریده محبوب حقیقی و تحت تدبیر و نفوذ بی منازع پروردگار جهانیان دانسته، در راه رسیدن به کمال مطلوب و نیل به وصال محبوب، به عالی ترین شکل از آنها بهره مند گردیم.

بنابراین قلمرو دین، گستره رابطه بنده و خالق است؛

قلمرو دین، اعماق وجود انسان و ابعاد پیچیده اوست؛

قلمرو دین، پهنه روابط نامحدود آدمی با سایر همنوعان اوست؛

و بالاخره قلمرو دین، وسعتِ پهن دشت جهان هستی است؛ و از همین منظر، با عنایت به رابطه نزدیک اخلاق و دین، چنانچه اخلاق را لباس دین، یا متد و روش اجرای برنامه های دینی و یا بنا بر فرمایش رسول مکرّم اسلام صلی الله علیه وآله آن را ظرف دین بدانیم، (۷) قلمرو اخلاق را می توان قلمرو دین به حساب آورد.

۳ – مطلق بودن اصول و ارزش های اخلاقی

اسلام آیین فطرت است. نیازها و خواسته های فطری، به علت برخورداری انسان ها از فطرت واحد، لایتغیّر بوده و در همه زمانها و مکانها و در طول حیات بشر به صورت یکسان، مشترک و به شکل واحد بروز کرده و طبیعتاً پاسخی متناسب با خود و جوشیده از عمق فطرت را می طلبد. برنامه ها و دستورهای آسمانی که توسط پیامبران الهی برای احیای استعدادهای خفته و شکوفا ساختن قابلیت های درونی عرضه می شود، پاسخی است مناسب به تقاضای همین فطرت واحد، و طبیعتاً پرورش حسّ فطری، از شاخص ترین پی آمدهای آنها خواهد بود.

قوانین و برنامه هایی که در پاسخ به نیازهای فطری و متناسب با خواسته های جوشیده از فطرت آدمی ارائه می شود، همچون اصل نیازهای فطری، همواره ثابت بوده و با گذشت زمان، کهنه و

بی ارزش نمی شود. و بر همین اساس است که با گـذشت قرن ها، از ارزش و اعتبار قوانین آیین اسـلام کاسـته نشـده و هرگز غبار کهنگی بر قامت همیشه استوار آن نخواهد نشست.

این امر در مورد اصول اخلاقی و ارزش هـای متعـالی نیز صـادق است. ارزش های اخلاقی ریشه در فطرت انسان دارد و چون فطرت در همه انسان ها مشترک و واحـد است، ارزش های والای معنوی و سـجایای فاضـله و فضـیلت های اخلاقی نیز در همه اعصار و در جمیع مکان ها ثابت بوده و از شرافت و ارزش و منزلت واحدی برخوردار می باشد.

به عبارت دیگر؛ نظر به اینکه شعاع خواسته های فطری و نیازهای طبیعی تا بی نهایت امتداد داشته و در هیچ مرتبه ای توقّف و محـدودیت نمی پـذیرد، و طبیعتـاً ارضای کامل آنها جز در سایه پیونـد با سرچشـمه همه خوبی ها و زیبایی ها، و جز به میمنت ارتباط با معدن و منبع تمامی صـفات کمال میسّر نمی گردد، از اینرو افعال و صفاتی که سبب ارتقای آدمی در مدارج قرب و اعتلای روحی و معنوی او گشـته، و بـا مطلوب نهـایی وی ذاتـاً مرتبط انـد - گرچه هر یک از آنها تنها به انـدازه ای از ارزش برخوردارنـد که در راه رسـیدن به کمـال نهایی ایفای نقش می کننـد لیکن - اموری نسبی و قرار دادی نبوده، ردّ و قبول افکار عمومی نمی تواند میزان سنجش و ارزیابی آنها باشد.

مدّعیان اخلاق نسبی چنین پنداشـته اند که ارزش های اخلاقی بر حسب شـرایط زمان و مکان دگرگون گشـته و معیار حسن و قبـح اخلاـق، فضائـل و اعمال، قبول یا ردّ جامعه است؛ اخلاقی که مورد پـذیرش و قبول جامعه قرار گیرد، نیک و پسـندیده، و افعال و صفاتی که

مورد انکار افکار عمومی باشد مردود و ناپسند است!

گرچه ممکن است این نظریه در مورد آداب و رسومی که نقشی تعیین کننده در سعادت و کمال آدمی ندارد مقبول باشد، امّا همچنان که گذشت، ساحت سجایای اخلاقی از هر گونه دگرگونی و محدودیت به دور بوده و خوب و بدهای اخلاقی و حسن و قبح صفات و اعمال را نمی توان با معیار رأی همگانی و پذیرش و انکار جامعه ارزیابی کرد.

آیا طرفداران نسبی بودن ارزش های اخلاقی چنانچه خود را در زمان جاهلیت فرض کنند، عمل غیر انسانی زنده به گور کردن دختران بی گناه را که مورد پذیرش جاهلانه افکار عمومی آن زمان قرار گرفته بود، یک ارزش حساب کرده، خود را از نظر اخلاقی موظّف به انجام آن می دانند؟!

آیا اینان اعراب جاهلی را به خاطر پای بندی به این عمل ناجوانمردانه که از یک پندار نادرست ناشی می گشت - به بهانه گرامی داشتِ یاد کسانی که از فضیلت های انسانی در زمان خود دفاع کرده اند! - قابل تکریم و تمجید می دانند؟!

سیّئات اخلاقی، بیماری های جان آدمی است و همان طور که نفی و اثبات مردم کوچه و بازار، واقعیتِ بیماری های جسمانی را تغییر نمی دهد، ردّ و قبول آنها ماهیت سیّئات اخلاقی را نیز دگرگون نمی سازد. همچنین است نقش افکار عمومی در ارزش فضیلت های اخلاقی.

بر همین اساس است که ادیان الهی به دور از تحریفاتی که در آنها به عمل آمده، همگی دارای نظام اخلاقی واحد و مشترکی بوده اند و هیچ گونه تفاوت بنیادی در اصول آنها وجود نداشته است.

خداوند متعال می فرماید:

«بگو به خدا ایمان آوردیم و به آنچه بر ما و بر ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب

و اسباط نازل گردیده، و آنچه به موسی و عیسی و سایر پیامبران، از سوی پروردگارشان داده شده است. ما میان هیچ یک از آنها فرقی نمی گذاریم و در برابر (فرمان) او تسلیم هستیم».(۸)

دین جز اسلام نبوده، و آنچه که آنان برای امّت های خود آورده اند تنها اسلام بوده است.

خداوند می فرماید:

« وَ مَنْ یَبْتَغِ غَیْرَ الْإِسْلامِ دِیناً فَلَنْ یُقْبَلَ مِنْهُ... ».(۹)

«هر کس جز اسلام، آیینی برای خود انتخاب کند از او پذیرفته نخواهد شد».

حتی حضرت ابراهیم علیه السلام را مسلمان معرّفی کرده می فرماید:

« ما کانَ إِبْراهِیمُ یَهُودِیًّا وَ لا نَصْرانِیًّا وَ لکِنْ کانَ حَنِیفاً مُسْلِماً. . . ».(۱۰)

روشن است که حضرت ابراهیم علیه السلام مانند یکی از مسلمین زمان پیامبر صلی الله علیه وآله نیست، بنا بر این منظور آن است که نصرانیّت و یهودیت، انحرافی از اسلام حقیقی بوده، و دین در نزد خدا یک حقیقت واحد است و آن جز اسلام نمی باشد.

« إِنَّ الدِّینَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلامُ ».(۱۱)

اعتقاد به نسبی بودن اخلاق مبتنی بر انکار سرشت و فطرت واحد برای آدمی و نادیده گرفتن خواسته های فطری اوست و لازمه آن انکار ضرورت وجود قانون و برنامه ثابت جهت رشد و تعالی انسان، و اعتقاد به بی نیازی نسبت به مکتب پیامبران و ادیان الهی و از یک دیدگاه، خط بطلان کشیدن بر تمامی فضیلت ها و سجایای فاضله اخلاقی و صحّه گذاردن بر جمیع افکار و رفتار ضدّ انسانی آدمیان در طول حیات و هموار نمودن راه توجیه و فرار از زیر بار تکالیف الهی و مسئولیت های انسانی خواهد بود.

۴ – اهمیّت تهذیب اخلاق

قسمت اول

آدمی به هنگام تولّد، حیوانی بالفعل و انسانی بالقوّه است، آنچه مانند غرایز مربوط به بُعد

حیوانی بوده، و بـا فقـدان آن قـادر به ادامه زنـدگی مـادی خود نیست، در او بالفعل موجود است. امّا در بُعـد انسانی، فطریات، تمایلات عالی و ارزش های ملکوتی، گوهرهای تابان و بـذرهای درّ نشانی است که در پس هزاران حجاب در کشور وجود او افشانـده گردیـده، و تنهـا در پرتـو زدودن ایـن پرده هـای تاریـک و به میمنت پرورش و تربیت صـحیح است که از قـوّه به فعل درآمـده، و هویّت شایسـته خود را باز می یابد، و گرنه از مرز حیوانیّت تجاوز نکرده، تا ابد در ژرفای چاه طبیعت و عالم بُعد و نسیان باقی مانده، بلکه به مراحلی پست تر از حیوانات تنزّل خواهد نمود.

عالم بزرگوار مرحوم نراقی قدس سره از رسول خدا صلی الله علیه وآله روایت می کند که آن حضرت فرمودند:

«إِنَّ لِلَّهِ عَزَّوَجَلَّ سَبْعِینَ أَلْفَ حِجابٍ مِنْ نُورٍ وَ ظُلْمَهٍ».

«خداوند بزرگ را هفتاد هزار حجاب نورانی و ظلمانی است».

آنگاه در شرح این حدیث شریف می فرماید:

هنگامی که روح انسانی را از عالم قربِ جوار پروردگار عالمیان به وحشت سرای قالب عنصری می آوردند، آن را از سیصد و شصت هزار عالَم مُلک و ملکوت گذرانیده و از هر عالم، زبده و خلاصه ای همراه او نمودند.

عبور از این عوالم کثیر و گوناگون سبب حصول و پیدایش هفتاد هزار حجاب نورانی و ظلمانی برای او گردید، گرچه بالمآل هر یـک از این حجـاب هـا، وسـیله تحصـیل کمـالی از کمالات معنوی است، لیکن در آغاز، هر کـدام از آنها حجابی و مانعی است که او را از مطالعه ملکوت و مشاهده جمال حق و ذوق مخاطبه و شَرف اُنس باز می دارد.

او از اعلا علیینِ قرب به اسفل السافلینِ چاه طبیعت آمده

و در این زنـدان سـرای، قربِ چنـد هزار سـاله، و محرومیتِ خلوت خانه خاص را فراموش کرده، و امروز هرچه بیندیشـد از آن عالم چیزی به خاطر نیاورد! آری او حقیقتاً در عالم اُنس بوده و از همین جهت نامش را «انسان» نهاده اند، اما سرانجام فراموش کار شده و به همین لحاظ وی را «ناس» خوانده اند. باشد که از فراموشی باز گردد و ایّام انس را یاد کند.».(۱۲)

ای عزیز، تحصـیل حیـات ابـدی و رسـیدن به کمالات عالیه و کسب فضائل و سـجایای اخلاقی، امری است ضـروری و اجتناب ناپذیر، و انسانیت آدمی در گرو برطرف ساختن رذائل باطنی و زدودن همین حجاب های سنگین و استخراج همان ارزش ها و گنجینه هـای نهفته در وجود وی، و شـکوفا ساختن آن اسـتعدادهای بالقوّه در پرتو تعلیم و تربیت صـحیح، و تهـذیب نفس می باشد.

اگر نفس را از آلودگی هـا، رذائـل اخلاقی و زشتی هـای نفسـانی تزکیه نساختی، و اگر پیش از هر اقـدامی به معالجه بیماری هـای بـاطنی و رفع حجـاب هـای درونی خویش نپرداختی، فرضـاً در مقام کسب فضائل و کمالات اخلاقی باشـی و در این راه زحمـات فراوانی را نیز متحمّـل گردی، امـا این همه بسـان افشانـدن بـذری است گرانبهـا در زمینی نـا مساعـد، که نه تنها تو را سودی حاصل نمی گردد و بـذر و زحمات خویش را نیز بیهوده از کف می دهی بلکه در برابر طوفان سـهمگین امیال نفسانی، غرایز و شـهوات بنیـان برانـداز نفس سرکش از نیروهـای خـدادادی خود بهره ای نبرده، از سـرمایه بزرگ عقـل نیز منتفع نمی گردی و نهایتاً نفس خویش را تبـاه می سـازی. امّـا اگر برای پـاک ساختن نفس از این حجاب های تاریک همّت ورزیـدی و مردانه این موانع

نابودگر را یکی پس از دیگری پشت سر نهادی البته مالک خویشتن خواهی گشت.

حضرت علی علیه السلام می فرمایند:

۴«مَنْ لَمْ یُهَذِّبْ نَفْسَهُ لَمْ یَنْتَفِعْ بِالْعَقْلِ».(۱۳)

«هر کس (با خود سازی) نفس خویش را تهذیب ننماید از عقل بهره مند نگردد».

همچنین آن بزرگوار می فرمایند:

«مَنْ أَصْلَحَ نَفْسَهُ مَلَکَها، مَنْ أَهْمَلَ نَفْسَهُ أَهْلَکَها».(۱۴)

«هر کس نفس خویش را اصلاح کند آن را مالک گردد. هر کس نفس خویش را وا گذاشته، رها سازد آن را هلاک خواهد ساخت.».

این ها گوشه هایی از آثار و پی آمدهای خود سازی و اصلاح و تهذیب نفس از یک سو و پیروی غیر معقول و غیر منطقی از خواسته ها و امیال نفس از سوی دیگر است که برای بیدار ساختن من و تو از این خواب گران کافی است.

علاوه بر آنچه یادآور گشتیم، رشد اخلاق در جامعه سبب حاکمیت قانون و گسترش قانون مندی است. کسی که متخلّق به اخلاق پسندیده و متّصف به صفات شایسته باشد، بیش از دیگران حرمت قانون را پاس می دارد و به اقتضای مناعت طبع و خوی بزرگواری، بیش از هر کس در ترک کارهای ناروا کوشاست.

قانون، ضامن اجرا می طلبد و ضامن اجرای قوانین نیز به اعتبار سطح بینش و رشد فرهنگی و کمالات معنوی افراد، مختلف خواهد بود. اجرای قوانین و تأمین امنیّت در میان ملل و اقوامی که از رشد کافی برای همزیستی انسانی برخوردار نیستند، در سایه حکومت رعب و وحشت، و مقررات خشن کیفری میسّر می گردد. در حالی که در جوامع و مللی که مردم کم و بیش به کمالات روحانی و تعالی فرهنگی نائل گشته اند، عوامل تربیتی، معنویات، نیروی خرد، وجدان اخلاقی، و صفات و اخلاق پسندیده است که نقش

اساسی را در حسن اجرای مقررات عمومی ایفا می نماید.

اساساً اطاعت از قوانین عادلانه و احترام به حقّ و فضیلت، آنگاه افتخارآمیز و موجب مباهات است که - در اثر تعالی روحی و ارتقای علمی و تخلّق به سجایای اخلاقی - از ضمیر پاک و از اعماق وجود آدمی نشأت گیرد. از همین روست که مکتب حیات بخش اسلام بر پایه های محکم ایمان به خداوند و روز رستاخیز و بر اساس پرورش سجایای اخلاقی و فضیلت های انسانی استوار گشته و بسیاری از آیات و روایات اسلامی در زمینه ایمان، تقوا، تربیت، وظیفه شناسی، سجایای پسندیده و خُلقیات متعالیه و تعالی روح و روان وارد شده است.

قدرت ایمان و معنویات و فضیلت های انسانی در ضمانت و حسن اجرای قوانین و انجام تکالیف و ترک اعمال ناروا از هر عامل دیگری نیرومندتر است و نقش آن - بر خلاف راه کارها و وسائل دیگر که در شرائط نامساعد و برخورد با موانع و طغیان غرایز و هوی و هوس ها و شهوات، بی اثر یا کم اثر می گردند - هرگز کم رنگ نگشته، و انسان مؤمن در ظاهر و باطن، آشکار و پنهان، فقر و غنی سلامتی و بیماری و جمیع حالات، همواره خدا را حاضر و ناظر خود دانسته، و خویشتن را در محضر جنابش می نگرد، و پیوسته خود را موظف به انجام وظائف دینی و تکالیف انسانی و پرهیز از هر عمل ناشایست و رفتار ناپسند می داند.

سهل انگاشتن تربیت اخلاقی و پشت پا زدن به ارزش ها و فضیلت های معنوی نه تنها اجرای قوانین را با مشکل جدّی مواجه ساخته، و آن را از یک پشتوانه بسیار نیرومند بی بهره می سازد، بلکه

منشأ بسیاری از مفاسد فردی و اجتماعی - که در جوامع بشری دامنگیر انسان می شود، وقتی ریشه یابی گردد - چیزی جز زیر پاگذاردن سجایای انسانی نیست. و حتی می توان گفت: در اثر بی توجهی به امر اخلاق، زمینه سست شدن ارکان اعتقادی فراهم گشته، و سیل بنیان برانداز انحرافات، پایه های ایمان و عقاید را درهم شکسته، و آدمی را به سقوط و خسران همیشگی فرو می کشاند.

با مطالعه برخی از آیات و روایاتی که در این زمینه وارد شده، بیش از پیش به اهمیت پرداختن به این امر مهم واقف خواهیم گشت.

انگیزه بعثت انبیا و فرستادن کتب آسمانی، تهذیب اخلاق و تزکیه نفوس بوده است:

« لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولاً مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آياتِهِ وَ يُزَكِّيهِمْ وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ إِنْ كانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلالٍ مُبِينٍ ».(۱۵)

«به یقین خداوند بر مؤمنان منّت نهاد که پیامبری از خودشان در میان آنان برانگیخت، تا آیات خود را برایشان بخواند و تزکیه (۱۶) و پاکشان گرداند و کتاب و حکمت را به آنان بیاموزد، گرچه پیش از آن در گمراهی آشکاری بودند».

پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه وآله انگیزه بعثت خود را چنین بیان می فرمایند:

«إِنَّما بُعِثْتُ لِأُتَمِّمَ مَكارِمَ الْأَخْلاقِ.».(۱۷)

«تنها به خاطر تکمیل مکارم اخلاق و صفات عالی انسانی مبعوث گردیده ام.».

اخلاق نیکوتر نشان از ایمان برتر دارد:

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرموده اند:

«أَفْضَلُكُمْ إِيماناً أَحْسَنُكُمْ أَخْلاقاً.».(۱۸)

«برترین شما از لحاظ ایمان، کسانی هستند که اخلاق آنها نیکوتر باشد.»

خُلق های نیک، وسیله ارتباط با خداوند است:

امیر مؤمنان علیه السلام به فرزند بزرگوار خود می فرمایند:

«إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ جَعَلَ مَحاسِنَ الْأَخْلاقِ وُصْلَةً بَيْنَهُ وَ بَيْنَ عِبادِهِ، فَنُحِبُّ

أَحَدَكُمْ أَنْ يَتَمَسَّکَ بِخُلْقٍ مُتَّصِلٍ بِاللَّهِ تَعالی ».(۱۹)

«خدای بزرگ خلق های کرامت نشان را رشته ارتباط خود و بندگانش قرار داده است. از اینرو ما دوست داریم که هر یک از شما به خصلتی از خلق های مربوط به خدا چنگ زند.».

خداوند متعال خُلق کریمانه حبیب خود را با وصف عظمت و بزرگی توصیف نموده، می فرماید:

« إِنَّکَ لَعَلی خُلُقٍ عَظِیمٍ ».(۲۰)

«به راستی تو دارای خُلقی عظیم هستی.»

شخصی از حضرت علی علیه السلام درخواست کرد تا از اخلاق پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله برایش سخن گویند، حضرتش فرمودند:

«تو نعمت های دنیا را برشمار تا من از اخلاق آن جناب برایت بگویم!

عرض کرد: چگونه ممکن است نعمت های دنیا را برشمارم با آنکه خداوند در قرآن می فرماید: « وَ إِنْ تَعُدُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ لا تُحْصُوها ».(۲۱) «اگر نعمت های الهی را شماره کنید از عهده آن بر نخواهید آمد.»

حضرت فرمودند:

«خداوند تمام نعمت های دنیا را اندک می داند و می فرماید: « قُلْ مَتاعُ الدُّنْیا قَلِیلٌ ».(۲۲) ولی اخلاق پیامبرش را عظیم و بزرگ شمرده، چنانکه می فرماید: « إِنَّکَ لَعَلی خُلُقٍ عَظِیمٍ » اینک تو چیز کم را نمی توانی بشماری، چگونه من چیز بزرگ را توصیف نمایم؟!»

آنگاه فرمودند:

«بدان که اخلاق نیکوی تمام پیامبران به حضرت محمّد صلی الله علیه وآله تمام و تکمیل گردید. هر یک از پیامبران به یکی از خُلق های حمیده، آراسته (و مظهر یکی از آنها) بودند. چون نوبت به آن جناب رسید، همه اخلاق (نیک) توسط ایشان تکمیل گردید.».(۲۳)

عطای خداوند تنها به یُمن خلق پسندیده است:

مولا علی علیه السلام می فرمایند:

«ما أَعْطَی اللَّهُ سُبْحانَهُ الْعَبْدَ شَیْئاً مِنْ خَیْرِ الدُّنْیا وَ الْآخِرَهِ إِلّا بِحُسْنِ خُلْقِهِ وَ حُسْنِ نِیَّتِهِ.».(۲۴)

«خداوند سبحان خیری از دنیا و

آخرت به بنده عطا نمی فرماید مگر به واسطه اخلاق نیکو و نیّت پاکش.»

امام صادق علیه السلام نیز می فرمایند:

«خـدای بزرگ پیـامبرانش را به اخلاق عالی انسانی اختصاص داده است. شـما خود را بیازماییـد، اگر آنها را در وجود خویش یافتید، خدا را سپاس گویید و بدانید که به خیر بزرگی نائل شده اید و چنانچه چیزی از آن در شما نبود، از خداوند درخواست کنید و نسبت به آن ابراز علاقه نمایید...».(۲۵)

اخلاق نیکو هدیه ای است از جانب خداوند که به دوستان خود ارزانی می دارد:

رسول خدا صلی الله علیه وآله فرموده اند:

«اَلْأَخْلاقُ مَنائِحُ مِنَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ فَإِذا أَحَبَّ عَبْداً مَنَحَهُ خُلْقاً حَسَناً...».(۲۶)

«اخلاق نیکو بخشش و عطایایی از جانب خداوند است. هر گاه بنده ای را دوست بدارد به او خلق نیکو عطا می فرماید...».

قسمت دوم

اخلاق کریمه راهنمایی است به راه رستگاری:

مولا امیر مؤمنان علیه السلام می فرمایند:

«لَوْ کُنَّا لا ـ نَرْجُو جَنَّهً وَ لا ـ نَخْشی ناراً وَ لا ـ ثَواباً وَ لا ـ عِقاباً، لَکانَ یَنْبَغِی لَنا أَنْ نَطْلُبَ مَکارِمَ الْأَخْلاقِ، فَإِنَّها مِمَّا تَدُلُّ عَلی سَبِیلِ النَّجاحِ...».

«بر فرض که امیـدی به بهشت نمی داشتیم و از آتش دوزخ نمی هراسـیدیم و پاداش و کیفری در کار نبود، باز هم سـزاوار بود که خواستار خُلق های بزرگوارانه و صفات عالی باشیم، چه آنکه این ها از اموری است که به رستگاری راهنمایی می کند.».

شخصی پس از شنیدنِ این سخن گهربار، عرض کرد:

«پدر و مادرم فدای شما باد ای امیر مؤمنان ! آیا این گفتار را از رسول خدا صلی الله علیه وآله شنیده اید؟ فرمودند: آری و برتر از آن را! هنگـامی که اسـیران طـایفه طی را آوردنـد، در میـان آنـان بانویی بود زیبا... (و بسـیاری از اوصاف او را برشـمردند) گفت:

من دختر حاتم طائی هستم. رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمودند: رهایش کنید زیرا پدرش مکارم اخلاق و صفات عالی انسانی را دوست می داشت!

ابوبرده بپا خاست و عرض کرد:

ای رسول خدا ! خداوند مکارم اخلاق را دوست می دارد؟ فرمودند: ای ابابرده ! هیچ کس داخل بهشت نمی شود مگر به نیکی اخلاق.».(۲۷)

کفّار نیز از اخلاق نیکو بهره مند می گردند:

در حدیث است که جناب موسی علیه السلام عرض کرد:

«پروردگارا ! فرعون را چهار صد سال مهلت دادی با آنکه « أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلی »(۲۸) می گفت و انکار رسولت می نمود و آیات تو را تکذیب می کرد؟!

خداوند بر او وحی فرستاد: چون خُلقش نیکو بود و دیدارش به راحتی میسّر می گشت، دوست داشتم او را (به خاطر این دو صفت نیکو) پاداش دهم.».(۲۹)

همچنین مرحوم صدوق از یحیی فرزند جناب زید، و او از پدر بزرگوار خود حضرت سجّاد علیه السلام روایت می کند که رسول خدا صلی الله علیه وآله نماز صبح را خوانده، آنگاه فرمودند:

«ای گروه مردم! کدام یک از شما در باره آن سه نفری که برای کشتن من به دو بت لات و عزّی سوگند خورده اند، اقدام می کند؟

کسی پاسخ نداد! حضرت فرمودند:

گویا علیّ بن ابی طالب در میان شما نیست؟

عامر بن قتاده عرض کرد: آن جناب دیشب تب داشت و برای نماز تشریف نیاورد، اجازه می فرمایید به آن حضرت خبر دهم؟

عامر به اذن پیامبر صلی الله علیه وآله حضرتش را خبر دار نمود.

امیر مؤمنان علیه السلام با شتاب تشریف آورده، عرض کردند: یا رسول اللّه ! چه خبر است؟

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمودند:

فرستاده خدا از قیام سه نفر برای کشتن من خبر داده است! حضرت علی

علیه السلام عرض کردند: اکنون لباسم را پوشیده، و خود به تنهایی به سراغ آنان خواهم رفت.

رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمودند:

این لباس من و این هم زره و شمشیرم! آنگاه زره را بر تن آن حضرت کرده، عمامه بر سر (مبارکشان) بستند. شمشیر را نیز بر کمر (استوار قامت آن عزیز) آویخته و بر اسب خود سوار نمودند.

امیر مؤمنان علیه السلام حرکت کردند. امّا تا سه روز نه از آن بزرگوار اثری و نه توسط جبرئیل خبری به رسول خدا صلی الله علیه وآله رسید.

حضرت فاطمه با امام حسن و امام حسین علیهم السلام به حضور آن حضرت آمده، عرض کردند: (پدر جان) بسا این دو فرزند، پدر بزرگوار خود را از دست داده باشند؟!

اشک از دیدگان رسول خدا صلی الله علیه وآله سرازیر شد و فرمودند: هر کس از علی برایم خبر آورد، او را مژده بهشت دهم.

مردم برای خبر آوردن، به این طرف و آن طرف پراکنده شدند. ناگهان عامر بن قتاده خبر مسرّت بخش سلامتی وجود اقدس آن بزرگوار را به حضور پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله رساند. و در همان هنگام جناب جبرئیل گزارش کار آن حضرت که اسارت دو تن و کشته شدن فرد سوم و غنیمت سه شتر و سه اسب بود را به خدمت رسول خدا صلی الله علیه وآله عرضه داشت.

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمودند:

یا ابا الحسن! ... خود از کار خویش گزارش ده تا بر این مردم گواه باشی!

امیر مؤمنان علیه السلام عرض کردند: هنگامی که به آن وادی رسیدم، این سه تن را که بر شتری سوار بودند دیدم. فریاد

کنان پرسیدند: کیستی؟ گفتم: علی بن ابی طالب پسر عمّ رسول خدایم. گفتند: ما رسولی برای خدا نمی شناسیم، کشتن تو با کشتن محمّد نزد ما یکسان است. سپس این کشته بر من حمله کرد و چند ضربت میان من و او ردّ و بدل گردید. ناگاه باد سرخی وزیدن گرفت که آوای خوش حضرت عالی را از آن شنیدم که می فرمودید: گریبان زره اش را چاک زدم، به شانه اش بزن!... سپس باد زردی وزید و شما فرمودید: زره از ران او برگردانیدم، به رانش بزن! بدین ترتیب سر از تنش جدا ساختم.

این دو مرد گفتند: رفیق ما با هزار پهلوان برابر بود! آنگاه گفتند: شنیده ایم که محمّد (صلی الله علیه وآله) رفیقی دلسوز و مهربان است، ما را نزد او ببر و در کشتن ما شتاب مکن.

رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمودند:

یا علی! آواز اوّل که شنیدی از جبرئیل و ندای دوم از میکائیل بود.

آنگاه به یکی از آن دو فرمودند: بگو «لا إله إلّا اللّه و به رسالت من گواهی ده» عرض کرد: از جا کندن کوه ابوقبیس برایم از گفتن این کلمه آسان تر است! حضرت دستور دادند: او را کناری برده، گردن بزن.

سپس به دیگری فرمودند: بگو «لا إله إلّا اللّه و رسالت مرا تصدیق نما». عرض کرد: مرا به رفیقم ملحق ساز! پیامبر صلی الله علیه وآله فرمودند: ای علی! او را نیز گردن بزن.

چون امیر مؤمنان علیه السلام اراده فرمود گردن او را بزنند، جبرئیل نازل شد و عرض کرد: ای محمد (صلی الله علیه وآله)! پروردگارت سلام می رساند و می فرماید: او را مکش، زیرا خلقش نیکو و با سخاوت است!

آن

مشرک پرسید: این فرستاده پروردگار تو است که چنین خبر می دهد؟ فرمودند: آری. عرض کرد: به خدا هرگز در برابر برادرم مالک درهمی نبودم (و همواره با او مواسات می کردم. و اخلاقم به گونه ای بود که حتّی) در میدان جنگ هم چهره درهم نمی کشیدم! شهادت می دهم که معبودی جز خدا نیست و تو پیامبر خدایی.

رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمودند:

این مرد از کسانی است که حسن خلق و سخاوتش، او را به بهشت پر نعمت سوق داد.».(۳۰)

رقابت در خصلت های بزرگوارانه مطلوب عقل و دین است:

حضرت علی علیه السلام می فرمایند:

«إِنْ کُنْتُمْ لا مَحالَهَ مُتَنافِسِینَ، فَتَنافَسُوا فِی الْخِصالِ الرَّغِیبَهِ وَ خِلالِ الْمَجْدِ.».(۳۱)

«اگر ناگزیر از رقابت با یکدیگر هستید (که البته هستید!) پس در کسب خلق های پسندیده و خصلت هایی که موجب بزرگواری و سروری است به رقابت بپردازید.»

خصلت های عالی انسانی وجه امتیاز انسان از حیوان است:

اساس امتیاز انسان از سایر حیوانات، ملکات فاضله و اخلاق پسندیده است. اگر کسی باطنش را با تزکیه نفس و تحصیل کمالات معنوی صفا نبخشد، و رذائل نفسانی را از خود دور نگرداند به صورت، انسان ولی در سیرت و باطن، حیوانی بیش نخواهد بود. در باره چنین افرادی مولا علی علیه السلام می فرمایند:

«فَالصُّورَهُ صُورَهُ إِنْسانٍ وَ الْقَلْبُ قَلْبُ حَیَوانٍ لا یَعْرِفُ بابَ الْهُدی فَیَتَّبِعَهُ وَ لا بابَ الْعَمی فَیَصُدَّ عَنْهُ فَذلِکَ مَیِّتُ الْأَحْیاءِ...».(۳۲)

«چهره، چهره آدمی ولی دل، دل حیوان است. باب هدایت (و صاحب ولایت کبری) را نمی شناسد تا از او پیروی نماید، و نه باب کوری (و پیشوای گمراهی) را شناخته تا از آن دوری گزیند. او مرده ای است در میان زنده ها!...».

دنیا برای آدمی بسان مدرسه است و انسان ها شاگردان

این مـدرسه بزرگ انـد. آنچه را تحصـیل کرده و پیوسـته بدان عمل می کنند انیس آنان گشـته، و سـرانجام به صورت ملکاتی نفسانی جزء لا ینفکّ وجود آنها خواهـد گشت. و آنچه که قرار آدمی را گرفته و او را سـخت به هراس وا می دارد – همچنان که عارفان و عالمان دینی فرموده اند – همین است که انسان با این ملکات محشور می گردد؛ ملکاتی که اگر از پاکی، صـفا و لطافت برخوردار نباشد، هیولایی است که به صورت حیوانی وحشتناک پیوسته با او خواهد بود.

آیات قرآنی و خصوصاً روایاتی که از ائمّه معصومین علیهم السلام رسیده به خوبی بر این مطلب، دلالت دارد. قضایای فراوانی نیز به صورت مکاشـفه یـا رؤیـا توسّـط برخی از بزرگـان نقـل شـده که همگی بیـانگر این حقیقت است که انسـان با ملکات و صفات خویش همراه بوده و با آنها محشور خواهد گشت.

خواجه نظام الملک گوید:

«شبی در عالم رؤیا شخصـی زشت رو و بد هیکل را دیدم که نزد من نشست. پس از آن عده ای دیگر که آنها نیز بسیار زشت و بـد منظر، و هر یک از دیگری بـدبوتر بودند و از بوی تعفّن آنها نزدیک بود روح از بدنم مفارقت کند ظاهر شدند! وحشـت زده و مضطرب از خواب بیدار شدم.

شب بعد نیز آن اشخاص ظاهر گشته، و آن چنان متعفّن و بدقیافه بودند که از دیدن آنها نزدیک بود جان دهم!

شب سوّم از ترس خوابم نمی برد، ناگهان خواب بر من غلبه نمود و مجـدّداً آنها را دیـدم! امّا در آن شب گروهی دیگر نیز که بسیار زیباروی و نیکوسیرت و خوش سخن بودند پیدا شدند و با ورود هر یک از آنها،

یکی از زشت رویان بیرون رفته و تنها آنان در کنارم باقی ماندند. من که از همنشینی آنها بسیار خرسند شده بودم از یکی از آنان پرسیدم: شما کیستید؟ پاسخ داد: ما صفات نیک تو هستیم و آنها که تو را ترک کردند صفات ناپسند تو بودند! اگر همنشینی آنها را می خواهی آنان را اختیار کن و چنانچه آنها را دوست نداری ما را به دوستی برگزین که مدّت همنشینی ما با تو همیشگی خواهد بود.(۳۳)

همچنین قاضی سعید قمی در کتاب «اربعینیّات» خود مکاشفه عجیبی را از مرحوم شیخ بهائی قدس سره - که روزی برای ملاقات با یکی از بزرگان اهل معرفت به مقبره ای در اصفهان رفته، و از زبان آن مرد عارف شنیده - چنین نقل می کند:

«روز گذشته پس از آنکه عده ای جنازه ای را به این قبرستان آورده و در فلان مکان دفن کرده و آن جا را ترک کردند، جریان شگفت انگیزی را مشاهده کردم:

ناگهان بوی خوشی به مشامم رسید که از بوهای دنیوی نبود، شگفت زده به اطراف نظر نمودم تا بدانم این بوی خوش از کجاست! ناگاه جوانی را دیدم که در لباس پادشاهان، و بسیار خوش صورت بود و پس از آن که به آن قبر رسید از دیدگانم پنهان گشت! طولی نکشید که بوی گندی به مشامم رسید که آن نیز از بوهای دنیوی نبود و از هر بوی گندی بدبوتر بود. و در پی آن سگی را دیدم که به طرف آن قبر رفته و از نظرم ناپدید گردید!

حیران و شگفت زده بودم، ناگهان آن جوان را مجروح و بدحال مشاهده کردم که بر می گشت. خود را به او رسانده، حقیقت

آن جریان را از وی جویا شدم. گفت: من اعمال شایسته این میّت ام و مأمور بودم با او باشم. آن سگ نیز اعمال ناشایسته وی بود و چون کردارهای نارِوایش بیشتر بود بر من غالب گشت، مرا مجروح ساخته، بیرونم نمود و نگذاشت با او باشم.».(۳۴)

آری، این ها و جز این ها به منزله هشداری است برای آنان که خواهان زندگی جاوید و حیات طیّب و متعالی اند و از صفات ناپسند و رذائل اخلاقی موجود در نفس خویش رنج می برند. باید با تلاشی پیوسته و جهادی مستمر در راه پیراستن نفس از خصلت های ناروا و ناشایسته و آراستن آن به سجایای فاضله و صفات نیک و پسندیده، آنی از پای نایستاد، چه همان طور که قرآن می فرماید، تنها از این طریق می توان به کمال حقیقی و سعادت ابدی و فلاح و رستگاری نائل گشت:

« قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّيها ».(۳۵)

«به یقین هر کس نفس خود را پاک و تزکیه کرده، رستگار شده است.».

آری باید از همین محیط مادی و اجتماعی، از همین کار و تلاش و درس خواندن ها، و از راه همین تغذیه و ازدواج و... سکّویی برای پرواز به اوج کمال و حرکت به سوی مراحل اعلا به وجود آورده، در راه فلاح و رستگاری گام برداشت.

سلمان فارسی – رضوان اللّه علیه – از نظر ظاهر نسبت به دیگران چندان امتیازی نداشت، آنچه او را از سایر مردم ممتاز ساخته و به مقامات عالیه رسانید، تزکیه نفس و تلاش پیگیر در راه خدا، پاکی درون و صفای باطن، و دارا بودن صفات عالی و اخلاق متعالی بود. و همین ها بود که او را شایسته افاضه روح ملکوتی

و مفتخر به تاج کرامت و خلعت گوهر نشانِ «سَلْمانُ مِنّا أَهْلَ الْبَیْتِ» (۳۶) ساخته بود.

سهل انگاری در این امر خطیر و غفلت از تیرگی های نفس و آلودگی های آن به رذائل و صفات ناپسند و انواع خودکامگی ها، کینه توزی ها، حسادت ها و سایر اخلاق ناروا نیز دستاوردی جز زیان و خسران ابدی و حسرت و اندوه همیشگی نخواهد داشت.

« وَ قَدْ خابَ مَنْ دَسَّیها ».(۳۷)

«آن کس که نفس خود را (با گناه و پیروی از هواها) آلوده ساخته، نومید و محروم گشته است».

حاج امام قلی نخجوانی استاد معارف مرحوم سید حسن قاضی پدر مرحوم میرزا علی آقا قاضی - که اخلاقیات و معارف الهیه را نزد مرحوم آقای سید قریش قزوینی آموخت - گوید: پس از آنکه به سن پیری رسیدم شیطان را در حالی که هر دو بالای کوهی ایستاده بودیم، دیدم! دست بر محاسن خود گذارده، به او گفتم: مرا سنّ پیری و کهولت فرا رسیده، اگر ممکن است از من درگذر! شیطان گفت: این طرف را نگاه کن. چون نظر نمودم، درّه بسیار عمیق و ترسناکی را دیدم که عقل بیننده از شدّت بیم و هراس مبهوت می ماند. شیطان گفت: در دلم رحم و مروّت و مهر قرار نگرفته، اگر چنگالم بر تو بند گردد، جای تو در اعماق درّه ای است که تماشا می کنی!(۳۸)

رفتم که خار از پا کنم محمل ز چشمم دور شد

یک لحظه من غافل شدم صد سال راهم دور شد

۵ – جایگاه علم اخلاق

افراد از نظر ارزش های انسانی و فضیلت های متعالی در سطوح کاملاً مختلفی قرار دارند. برخی، از فرشتگانِ مقرّب الهی بالاتر و کامل تر، و گروهی از حیوانات پایین تر و پست ترند.

انسان برای

رسیدن به اوج کمال و نیل به مقامات عالی معنوی، بهترین و برترین قابلیّت ها و استعدادها را داراست. و چنانچه از نیروهای مختلف مادی و معنوی که در اختیار دارد به گونه ای صحیح بهره برداری نماید، در مسیر تکامل قرار گرفته، و می تواند سیر صعودی خویش را آغاز نموده و به سوی بی نهایت حرکت نماید، و ضمن برخورداری از تعالی روحی و شکوفایی استعدادهای درونی خود، فردی شاکر باشد. همچنان که سهل انگاری در بهره وری از این نعمت های عظیم و مواهب بزرگ، او را به حرکت در مسیر انحطاط کشانده، در نهایت به سقوط معنوی و کفران او می انجامد.

گرچه طیّ مراحل کمال و منازل گوناگون تربیت اخلاقی، نیازمند تلاش عملی و جهاد مداوم و مبارزه مستمر است و بدون عمل و کوششِ پیوسته و خستگی ناپذیر، قدمی به جلو نتوان گذارد، لیکن این واقعیت را نباید از نظر دور داشت که برخورداری از یک بینش صحیح و آشنایی با راه و رسم خودسازی نیز ضروری ترین و ابتدایی ترین شرط حرکت در مسیر تخلّق به اخلاق نیک و هرگونه تحوّل اخلاقی است.

علم اخلاق ما را از حالات نفس و گرایش های اخلاقی و قوا و استعدادهای درونی و کیفیّت باروری آنها و به طور کلّی از چند و چون و کم و کیف مسائل اخلاقی آگاه ساخته، به ما می آموزد که برای دستیابی به تعادل روحی و شکوفا نمودن استعدادهای درونی و بهره برداری صحیح از نیروهای خدادادی و پیش گیری از بیماری های روانی چه باید کرد؟ به عبارت دیگر؛ زمینه خود سازی و تهذیب نفس را در انسان فراهم آورده، آگاهی های لازم را - برای نابود کردن صفات ناپسند و رذائل اخلاقی،

و برخوردار شدن از خُلق های شایسته و صفات عالی انسانی – در اختیار آدمی قرار می دهد تا با به کار بستن دستور العمل ها و اجرای برنامه های آن به کمال شایسته خود نائل گردد.

آری علم اخلاق، تنها علمی است که انسان را از عاقبت زشت و دردناک پیروی از هوی و هوس آگاه ساخته و روش مبارزه با آن و نیز راه تهذیب نفس و سیر و سلوک را به آدمی آموخته، و از حضیض حیوانیّت به اوج عالم روحانیت فرا می خواند و بالمآل انسان خاکی را ملکوتی می سازد.

مولا امیر مؤمنان حضرت علی علیه السلام می فرمایند:

«رَأْسُ الْعِلْمِ التَّمْيِيزُ بَيْنَ الْأَخْلاقِ وَ إِظْهارُ مَحْمُودِها وَ قَمْعُ مَذْمُومِها.».(۳۹)

«اساس و ریشه علم ، تشخیص اخلاق نیک از بد، و به ظهور رساندن و شکوفا ساختن خصلت های پسندیده، و ریشه کن ساختن خلق و خوی ناپسند می باشد.»

این است که گفته اند:

«یاد دادن و یاد گرفتن و نشر و انتقال علم، توسعه و تعمیق ابعاد فرهنگ و فکر، نیاز به دل هایی پاک و جان هایی مهذّب دارد تا این مهم به گونه ای شایسته انجام یابد. در میان مردمی که نفس آنان پیراسته نباشد و خِردشان پاک و جانشان آکنده از فروغ های پاکی نباشد، هیچ پرتو علمی و هیچ فروغ دانشی نمی تابد و اگر تابید نمی پاید. این است که دانایان بزرگ همواره تدریس و تعلیم اخلاق را در رأس برنامه های خویش جای می داده اند.».(۴۰)

گرچه برخی از صاحب نظران، تغییر ماهیت و دگرگونی روحیات را امری محال پنداشته و معتقدند بدگوهران و ناپاک دلان برای همیشه به بیماری های روحی و اخلاقی خود مبتلا خواهند ماند، ولی اکثریت دانشمندان و فرزانگان بر این باورند که اخلاق و

روحیات اشخاص کاملاً قابل تحوّل و دگرگونی بوده، راه خودسازی و تهذیب نفس برای جمیع انسان ها گشوده، و دستیابی به کمالات انسانی و تخلّق به صفات پسندیده برای همگان امکان پذیر می باشد.

تجربیات فراوانی که از تربیت افراد ناشایست و ناصالح به دست آمده نیز این حقیقت را به خوبی اثبات می کند که محیط سالم، معاشرت سازنده، به کارگیری برنامه های تهذیب نفس و تلاش در زمینه خودسازی، نقش فراوانی در اصلاح روان و تحوّل روحیات آنان داشته، بسیاری از آنها نیز عملاً متحوّل و اصلاح گشته اند.

علاوه بر آن، انکار این واقعیت به مثابه لغو پنداشتن دستورات آسمانی پیامبران الهی و پیشوایان دینی و برنامه های تربیتی مربیان بزرگ اخلاقی خواهد بود.

۶ – معیارها و روش ها

تحقیق در هر علمی عمدتاً بر محور مسائلی مبتنی است که به شکلی با موضوع آن علم مرتبط می گردد. نظر به اینکه موضوع علم اخلاق به اقتضای دیدگاه های مختلف دانشمندان علوم تربیتی، امور متفاوتی بوده است، بررسی مسائل اخلاقی نیز به تناسب موضوعِ مورد نظر آنان، به روش های مختلفی صورت گرفته است:

بسیاری از دانشمندان علوم اخلاقی نظیر مرحوم خواجه نصیر الدین طوسی و عالم بزرگوار مرحوم میرزا مهدی نراقی و فرزند بزرگوارش مرحوم میرزا احمد نراقی، انسان را از این دیدگاه که دارای نفس است موضوع علم اخلاق قرار داده، و به لحاظ اینکه نفس آدمی دارای شئون و قوای مختلف بوده و متّصف به سجایای فاضله و یا صفات رذیله می گردد، مباحث خود را بر محور نفس و قوای آن تنظیم کرده و معتقدند:

نفس دارای سه قوّه اصلی – شهویّه، غضبیّه، و عقلیّه – است و سایر قوای نفس از این سه قوه منشعب گشته و

فرع آنها محسوب می گردد.

همچنین میزان و معیار ارزیابی اخلاق و صفات نیک و بد را پرهیز از افراط و تفریط، و اعتدال در کارگیری قوای سه گانه دانسته، و فضائل اخلاقی را در چهار اصل - «حکمت» که از اعتدال در تشخیص و درک واقعیات پدید می آید و «عفّت» که نتیجه اعتدال در کارگیری قوه شهویه و بهره برداری صحیح از امیال و غرایز است و «شجاعت» که حاصل اعتدال قوه غضبیّه می باشد و بالاخره «عدالت» که دستاورد پیروی دو قوه شهویه و غضبیه از نیروی عقل است - خلاصه کرده اند.

شکی نیست که بسیاری از مسائل اخلاقی بر اعتدال استوار است، ولی این معیار و تقسیم بندی ناقص و ناتمام است ؛ چه آنکه دلیل روشنی برای آن در دست نیست، و درج پاره ای از صفات همچون نوع دوستی و فداکاری در هیچ یک از اصول چهارگانه به سادگی میسّر نبوده، و شمول قوای سه گانه نسبت به بعضی از فضیلت های اخلاقی مثل ایثار و شهادت طلبی که از مرز اعتدال فراتر است، نیز بسیار دشوار می باشد. به علاوه همه مسائل اخلاقی مورد توجّه قرار نگرفته و از آنها ذکری به میان نیامده است؛ بسیاری از فضائل نیز که فوق العاده دارای اهمیت بوده و در ساختار اخلاقی انسان نقش اساسی دارند از فروعات شمرده شده است.

گروهی نیز انسان را - از این جهت که به ضعف و قوّت متّصف می گردد - موضوع علم اخلاق دانسته، برخورداری نفس از قدرت و قوّت را تا حدود زیادی در گرایش به اخلاق نیک و صفات شایسته دخیل می دانند و آنرا برای ارزیابی و ترجیح اخلاق و صفات از یکدیگر

میزانی مناسب قلمداد کرده اند.

از نظر آنان قـدرت نفس، یک امتیاز بسـیار مهم محسوب می گردد و کسـی که از قدرت نفس بیشتری بهره مند باشد، به طور طبیعی از سایر افراد جلوتر بوده و از سرمایه بیشتری برخوردار می باشد. و نظر به اینکه بسیاری از رذائل اخلاقی از ضعف نفس سرچشـمه می گیرد، ضـمن مراقبت شدید نسبت به خطورات ذهنی و تطوّرات و حالات گوناگون نفس، با دسـتور العمل های خاص و برنامه های ویژه و متناسب به تقویت آن می پردازند.

لیکن بسـیاری از عالمان و دانشـمندان علوم اخلاقی ضـمن اینکه قـدرت نفس را به عنوان یک امر مثبت تلقّی کرده انـد، میزان بودن آن را برای ارزیابی فضـیلت های پسـندیده و سـجایای فاضله مورد تردید و انکار قرار داده اند. چه آنکه قرب به خداوند متعال، الزاماً مبتنی بر قدرت نفس نبوده، تکویناً ملازمه ای بین این دو نیست.

حرکت در جهت تقویت نفس گرچه آثـار و مزیّت های فراوانی نیز به همراه دارد، امّا به لحاظ انگیزه و مقصـد، حرکتی اسـت عَرَضـی – نه در طول – و بسا از عـالم قرب و تقرّب به سـاحت اقـدس حقّ کاملاًـ بیگـانه باشـد. نشـانه روشن این امر، عوارض خطرناکی چون «خود محوری» و محرومیت از خصـلت های والائی چون رقّت قلب و انعطافات انسانی است که به طور واضـح و شایع در پیروان این معیار و روش، مشهود است.

و بالاـخره گروهی از آشـنایان بـا معارف و نفوس با برگزیـدن راه دیگری برای بررسـی مسائل اخلاقی، موضوع علم اخلاق را «انسانِ سالک» دانسـته و با عنایت به طبیعتِ سیر و سلوک، برای او نقطه آغازی در نظر گرفته اند که از آن، به سوی مقصدی پایان ناپذیر در حرکت است.

میزان

ارزیابی از دیدگاه اینان «حرکت»، و ارزش آدمی عمدتاً به «سیر و سلوک» است. روح آدمی نیز همچون گیاه یا کودکی است که کمالش در رشد و نمو وی می باشد و سالک در این حرکت، منازل و مراحل رشد خود را با آیینی خاص، یکی پس از دیگری پشت سر گذارده، همواره در حال طی نمودن مدارج کمال و دستیابی به فضیلت های معنوی و سجایای عالی انسانی و سعادت ابدی است تا سرانجام به مقصد اصلی و نهایی که جز لقای پروردگار متعال نیست نائل گردد.

علاوه بر موارد یاد شده، روش ها و معیارهایی هم وجود داشته یا هست که البته بطلان آنها به خوبی هویدا است:

گروهی معیار تشخیص اخلاق نیک از بد را صرفاً قدرت و قوّت پنداشته، و بدون توجّه به پی آمدهای اندیشه نادرست خود معتقدند که آدمی آنگاه از اخلاق خوش و پسندیده برخوردار است که دارای نفسی قوی باشد، و حتی بسیاری از خصلت های شایسته همچون حیاء را به عنوان یک صفت ناپسند تلقی کرده، و آن را ناشی از ضعف نفس به حساب آورده اند.

پذیرش این پندار به منزله انکار ارزش بسیاری از فضیلت های متعالی و صفات عالی انسانی است. حیاء، نوع دوستی، گذشت و ایثار، رقّت قلب، احساسات و عواطف پاک که در زمره عالی ترین جلوه های انسانیت و از شاخص های مهم سجایای اخلاقی و صفات پسندیده محسوب می گردد، هنگامی که با این معیار نادرست ارزیابی گردد به عنوان ارزشی منفی تلقّی خواهد شد.

توسعه خشونت، درنده خوئی و انواع مفاسد اجتماعی که امروزه دامن گیر جوامع پیشرفته گردیده، ره آورد طبیعی فقر عاطفی و بیگانگی از مزایای فراوان صفات و فضیلت هایی است که

به زعم این گروه، از ضعف نفس سرچشمه می گیرد.

چه بسیارند ستمگران و متکبّرانی که از نفوسی بسیار قوی برخوردارند، و کم نیستند قوی مردانی که وجودشان سرشار از حیاء و رقّت قلب است.

برخی دیگر همچون کمونیست ها و مارکسیست ها که امروزه جز نامی از آنان باقی نمانده، نیروی محرّک جامعه را اقتصاد دانسته، ضمن نادیده گرفتن ارزش و نقش فرد، جامعه ای را برخوردار از اخلاق نیکو تلقّی می کردند که در آن اثری از سرمایه داری باقی نمانده، ثروت ها تعدیل، و چرخش حکومت در دست کارگران باشد. آنان با برداشتی نادرست از مفاهیمی همچون زهد، توکّل، رضا، صبر و تسلیم، آنها را از ره آوردهای استعمارگران پنداشته، و با نادیده گرفتن کرامت والای انسانی، آدمی را تا سر حدّ حیوان تنزّل می دادند.

هر یک از مفاهیم یاد شده آنچنان که با برداشتی درست از قرآن و احادیث به دست می آید، سرشار از تحرّک و پویایی، و لبریز از شور و نشاط و سازندگی است. بسیاری از حرکت ها و تحوّلات فرهنگی، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی، آنگونه که تاریخ اسلام گویای آن است از سوی کسانی رهبری و هدایت گردیده که از همه زاهدتر و شکیباتر، و توکّل و رضای آنان از همه بیشتر بوده است.

پیشتر یادآور گشتیم که ارزش های اخلاقی ریشه در فطرت انسان دارد و طبیعتاً نه شرائط مختلف زمان و مکان، نه افکار عمومی، نه دیدگاه های خواصّ، و نه بینش ها و فرهنگ ها هیچ یک در فضیلت و ارج و منزلت آنها دخیل نبوده، تأثیری در کاستن از قدر و ارزش آنها نیز نخواهند داشت. همچنان که هیچ یک از معیارهای مطرح شده از سوی این و آن نمی تواند آن طور

که شایسته است بیانگر ریشه ها، بنیان ها و اصول فضائل اخلاقی بوده، محک و میزان درستی برای ارزیابی فضیلت ها و سجایای فاضله انسانی باشد.

شناخت حسن و قبح هایی نیز که به عنوان ثانوی و در زمان یا مکانی خاص مطرح می گردد و تشخیص مصداق و مورد آنها بر دوش مکلفین نهاده شده است - همچون حرمت صداقت در مواردی که منجر به مفسده ای نظیر هدر رفتن خون بی گناه می شود که به مراتب از مفسده کذب و دروغ بزرگتر است - نوعاً از قلمرو توان انسان خارج بوده و باید از سوی شارع مقدّس تبیین گردد. و البته این ها هرگز به معنای دگرگونی در فضیلت یا قباحت ذاتی ارزش ها و ضد ارزش ها نخواهد بود.

برای خواسته ها و نیازهای فطری، حدّ و مرزی متصوّر نیست و به اقتضای آن، آگاهی نسبت به نیک و بدهایی که مرتبط با این نیازها و خواسته ها بوده، و ریشه در طبیعت آدمی دارد، همچون شناخت حقیقت نامتناهی انسان به طور کامل کاری است دشوار، و بدون استمداد از مکتب وحی و راهنمایی رسولان و پیامبران آفریدگار جهان و انسان، ناممکن خواهد بود.

برنامه ریزی، ارائه قانون، معرفی معیارهای اخلاقی و تبیین درست اخلاق نیک و خلق و خوی ناروا و تعیین حدّ و مرز آنها و بالاخره تشخیص حقّ از باطل و راه سیر و سلوک، هیچ یک در حیطه قدرت و آگاهی آدمی نبوده، و باید از جانب خداوند متعال - که آفریننده انسان و آگاه به ابعاد وجودی، استعدادها و نیازهای حقیقی اوست - و به وسیله پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله و جانشینان معصوم آن بزرگوار علیهم السلام صورت گرفته، و با

هـدایت و ارشـاد آن بزرگواران و راهنمایی عقل و الهام از فطرت و اعانت وجـدان اخلاقی، در راه خیر و صـلاح و رسـتگاری مورد بهره برداری قرار گیرد.

درآمدی بر مسائل علم اخلاق

اشاره

ایـن اسـت که مـؤمنین، خصوصـاً در این دوران که روزگـار غیبت حضـرت ولیّ عصـر - عجّـل اللّه تعـالی فرجه الشـریف -، و هنگامه امتحان بزرگ شـیعه است، بیش از سایر مردم و غالباً از طریق همین بلاها و گرفتاری ها مورد آزمایش قرار می گیرند، تـا جـان و روحشـان بیش از پیش از دنیـا و زخـارف آن منزجر، ریشه های غیر خـدا به طور کامل از دل آنان منقطع، و با تمام وجود متوجّه حق تعالی و امر آخرت گردند.

۱ - نفس انسانی

نفس آدمی برترین، شـریف ترین و شـگفت انگیزترین موجودی است که به دست توانای آفریدگار متعال پای به عرصه وجود نهـاده است. خورشـید وجود او برتر از کهکشان ها، ارتفاع مقامش فراتر از اوج آسـمان ها، و عمق وجودش ژرف تر از اعماق دریاهاست.

حقیقـتی کـه گرانبهـاتر از هر گـوهر اسـت و کیمیـایی کـه شـناختش به مشـابه معرفت پروردگـار عالمیـان، و دست یـابی به آن افتخاری است بس عظیم و موهبتی است بس گرانمایه.

نفس شناسی همواره یکی از دور دست ترین و بزرگ ترین آرزوهای مردان الهی و نخبگان عالم بوده است. کمال حقیقی نیز جز این نیست که آدمی، خود را و جهان پیرامون خویش را آنگونه که هست بشناسد و به راز و رمز آن واقف گردد.

خدای متعال در قرآن می فرماید:

« سَنُرِیهِمْ آیاتِنا فِی الْآفاقِ وَ فِی أَنْفُسِهِمْ حَتَّی یَتَبَیَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ...».(۴۱)

«به زودی نشـانه های خود را در اطراف جهان و در درون جان هایشان به آنان نشان خواهیم داد تا بر آنها آشـکار گردد که او حقّ است...».

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله و مولا امیر مؤمنان علیه السلام نیز می فرمایند:

«مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ».(۴۲)

«آنکه نفس خویش را بشناسد بی تردید پروردگارش را شناخته است».

انسان تا

از استعدادها و سرمایه های نهفته در خود به حدّ کافی آگاهی نیابد و با صفات و گرایش های متعالی وجود خویش آشنا نگردد، هرگز برای رشد و اعتلای معنوی و شکوفا ساختن قابلیت ها و احیاء ذخائر خدادادی موجود در نفس خویش قدمی بر نخواهد داشت. همچنان که بی توجهی نسبت به صفات و ملکات ناپسند، و واقعیت های ناسازگار با ندای فطرت، و ناآگاهی از عیب و نقص ها و غفلت از ناخالصی های نفس، سبب بروز شور و نشاط کاذب در آدمی گشته، زمینه ای برای احساس درد و نیاز در انسان باقی نمی گذارد.

از همین روست که واقع گرایی را از اساسی ترین پایه های کسب معرفت، و از ضروری ترین و مهم ترین ارکان و لوازم دستیابی به خودشناسی برشمرده اند.

گرایش به واقع و واقع بینی تا آن اندازه از اهمیت برخوردار است که از یک دیدگاه می توان گفت: حقیقت بعثت انبیا و ثمره تلاش برگزیدگان الهی نیز جز ترسیم خط اعتدال، تفسیر حقیقت جهان، و تبیین مقام و منزلت واقعی انسان نبوده است. از همین جا به بزرگی فاجعه دور شدن از این صراط روشن، و خطر عظیم انحراف از این خط مستقیم پی خواهیم برد. انحرافی هولناک و فاجعه ای عمیق که آدمی را از اوج شرافت انسانی و مرتفع ترین قلّه فضیلت تا مرز عالم حیوانیّت بلکه پست تر از آن تنزّل داده است!

خدای متعال می فرماید:

« ... لَهُمْ قُلُوبٌ لا یَفْقَهُونَ بِها وَ لَهُمْ أَعْیُنٌ لا یُبْصِرُونَ بِها وَ لَهُمْ آذانٌ لا یَسْمَعُونَ بِها أُولئِکَ کَالْأَنْعامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولئِکَ هُمُ الْغافِلُونَ.».(۴۳)

«... آنان دل هایی (عقل هایی) دارند که (از آن استفاده نکرده و) با آن نمی فهمند، چشمانی که با آن (واقع را) نمی بینند و گوش هایی که (حقایق را)

با آن نمی شنوند، آنها همچون چارپایانند بلکه گمراه ترند، اینان همان غافلانند».

آنچه که اینان را از صفات انسانی محروم ساخته، جز این نیست که از خرد انسانی خود بهره نگرفته، و چشم و گوش را نیز واقع بینانه بر حقایق عالم نگشوده اند و طبیعتاً نه جهان را آنچنان که هست می بینند و نه به حقیقت انسانی خویش کمترین شناختی پیدا خواهند کرد. و چه غفلتی از این تاریک تر؟ و چه جهلی از این سیاه تر؟!

حضرت علی علیه السلام می فرمایند:

«أَعْظَمُ الْجَهْلِ جَهْلُ الْإِنْسانِ أَمْرَ نَفْسِهِ».(۴۴)

«بزرگ ترین نادانی آن است که انسان نسبت به امر نفس خود نادان باشد».

آنکه از فیض عظیم معرفت نفس محروم بماند، استعدادهای سرشار خدادادی را تباه ساخته، راه حیات انسانی را باز نشناخته، و از شرفِ دانش و هدایت محروم گشته است. از خود و محیط اطراف خویش بیگانه، از مقام و منزلت انسانی به دور! و پیوسته با جهل و گمراهی خویش دست به گریبان خواهد بود.

حضرت علی علیه السلام می فرمایند:

«مَنْ لَمْ یَعْرِفْ نَفْسَهُ بَعُدَ عَنْ سَبِیلِ النَّجاهِ وَ خَبَطَ فِی الضَّلالِ وَ الْجَهالاتِ».(۴۵)

«کسی که خود را نشناسد، از راه رستگاری و نجات دور گشته، در گمراهی و نادانی ها در می افتد».

علم و عرفان حقیقی نیز تنها از آنِ کسی است که به فیض عظیمِ شناخت نفس نائل گشته، آن را از اسارت گرایش های خوار کننده آزاد، و از تاریکی و ظلمت جهل و آلودگی، پاک و پاکیزه گردانیده باشد.

آن حضرت می فرمایند:

«اَلْعارِفُ مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَأَعْتَقَها وَ نَزَّهَها عَنْ کُلِ ّما یُبَعِّدُها وَ یُوبِقُها».(۴۶)

«عارف کسی است که نفس خود را بشناسد و از هر چه که آن را (از حق) دور ساخته و هلاک می سازد، آزاد

و پاکیزه گرداند».

با این همه، دستیابی به این گوهر گرانقدر و معرفت تامّ و کامل نسبت به حقیقت این درّ گرانمایه را نباید چندان سهل پنداشت، بلکه بسا توان گفت که نیل به وصال عزّت آن عزیز یگانه و گشودن باب تقرّبِ این دُرج شرف، در این عالم حتّی برای أحدی از خاصّان درگاه اله نیز میسور نباشد، لیکن همچنان که فرموده اند:

«بعد از آنکه ساحت نفس انسانی از اخلاق ناپسند پاك و به صفات ارجمند آراسته گردید، مستعدّ قبول فیض های غیر متناهیه ربّ الارباب گشته، بلکه به سبب آن، رفع حجاب می شود...

بالجمله به قدری که آیینه نفس از زنگ کدورتِ عالم طبیعت پاك می شود، صُوَر موجوداتِ عوالم قدس در آن ظاهر می گردد و به همان مقدار سزاوار قرب بساط پروردگار می شود.».(۴۷)

قدر و منزلت عظیم و آثار شگفت انگیزی نیز که حضرات معصومین علیهم السلام برای معرفت نفس عنوان فرموده اند، به لحاظ طهارت و پاکی نفس از صفات ناپسند و کدورت های عالم طبیعت، و به اعتبار همین سیر معنوی و مهیّا شدن برای دریافت همین فیض های غیر متناهیه الهی بوده است، و گرنه همچنان که تربیت اخلاقی و تخلّق به اخلاق پسندیده تنها با صرفِ آموختن علم اخلاق ممکن نمی گردد، شایستگی لازم برای معرفت حقّ و تقرّب به ساحت اقدس ربوبی - که زمینه آن به میمنت الطاف ویژه الهی و عنایات بی دریغ صاحبان ولایت کبرای الهیه فراهم می آید - نیز جز به مدد جهاد پی گیر، تلاش خستگی ناپذیر، مبارزه مداوم با رذائل اخلاقی و خصلت های حیوانی، و افزایش مراتب و درجات قلبی میسّر نگشته، ادلّه عقلی و اصطلاحات علمی هرگز باب شناخت و معرفتی را که به

مثابه شناخت و معرفت «ربّ» است بر روی کسی نخواهد گشود.

در عین حال، همچنان که گـذشت، انسان بـدون آگاهی کافی از ارجمنـدی، علوّ شأن، بلنـدی مقام و ارزش حقایق موجود در ذات آدمی، قدمی برای پاسداری از سرمایه های نهفته در خویش و باز داشتن آنها از به هدر رفتن در مسیر خواسته های پست حیوانی بر نخواهد داشت.

حضرت علی علیه السلام می فرمایند:

«مَنْ عَرَفَ شَرَفَ مَعْناهُ صانَهُ عَنْ دَنائَهِ شَهْوَتِهِ وَ زُورِ مُناهُ».(۴۸)

«کسی که گوهر انسانی و شرافت باطنی خویش را باز شناسد، آن را از خواسته های پست و آرزوهای باطل نگه می دارد».

از این روست که:

«مربیان آگاه و اساتیـد بزرگ اخلاق، قبل از هر گونه اقدامی جهت تربیت افراد، آنان را از ارزش بزرگ انسان و سـرمایه های بسیار ارزشمند انسانی واقف و آگاه نموده، مشعل توکّل و امید را در نفس پیروان خویش شعله ور می سازند.».(۴۹)

آگاهی از منزلت فوق العاده معرفت نفس و مطلع شـدن از آثار و پی آمـدهای آن - ولو اجمالاً - خود، نقش تعیین کننـده ای در ایجاد شوق در زمینه حرکت در مسیر این امر حیاتی ایفا می نماید.

پیشوای تربیت یافتگـان مکتب توحیـد حضـرت علی علیه السـلام، از جایگـاه ویژه و موقعیت ممتـاز معرفت نفس این چنین خبر داده اند:

«أَفْضَلُ الْمَعْرِفَهِ مَعْرِفَهُ الْإِنْسانِ نَفْسَهُ».(۵۰)

«برترین دانش و معرفت آن است که انسان نفس خویش را بشناسد.».

و نیز فرموده اند:

«نالَ الْفَوْزَ الْأَکْبَرَ مَنْ ظَفَرَ بِمَعْرِفَهِ النَّفْسِ».(۵۱)

«کسی که به شناخت نفس دست یابد، به رستگاری و پیروزی بزرگ نائل گشته است».

همچنین فرموده اند:

«مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدِ انْتَهی إِلی غایَهِ کُلِ- مَعْرِفَهٍ وَ عِلْمٍ».(۵۲)

«هر کس نفس خویش را بشناسد، حقیقتاً به منتهی درجه هر معرفت و علمی رسیده است».

کدام خردمندی است که برای

نیـل به این هـدف گرانمایه، و دستیابی به این مطلوب ارزشـمند، از هر آنچه در اختیار دارد مایه نگذاشـته، و همه سـرمایه های معنوی و مادی خویش را در راه به دست آوردن این فیض عظیم هزینه ننماید؟

کیست که جرعه ای از شربت ناب خردمندی و عقل را نوشیده باشد، و برای بهره بری از این تجارت بی مثال، با تمام دارایی و امکانات خویش پای به عرصه تلاش و مجاهـده ننهاده، و شـرف و عزّت ابـدی را با بهای انـدک جاه و مقام، و متاع بی مقـدار دنیا خریداری ننماید؟

آدمی برای تحصـیل کمترین اسـتفاده مـادی، خواب و راحت را بر خود حرام می کنـد، از وقت و آسـایش خویش می گـذرد، لـذّت شـیرین آرمیدن در کنار اهل و عیال و شـهر و خانه خویش را نادیده می گیرد، از این شـهر به آن دیار، و از این کوی به آن برزن؛ هر آن در برابر این و آن کرنش، هر لحظه از این در به آن آسـتان خـواهش، و هر سـاعت از این سوی به آن جـانب التمـاس، تـا مگر در برابر این همه محرومیت و آن همه درد و رنـج و مشـقت، به خیـال خـام خـویش، بهره ای ناقابـل و سودی انـدک را - که حقیقتاً هم معلوم نیست روزیِ چه کسـی باشـد و در حلقوم کـدام جنبنـده ای فرو رود - به چنگ آورد، به این امید که شاید از پرتو آن، گوشه ای از نابسامانی ها و بخشـی از تنگناها و گرفتاری ها را که نوعاً عامل اصـلی پیدایش آنها نیز خود اوست، گشایشی حاصل گردد.

این، شرح حالِ بخش کوچکی از تلاش های شبانه روزی اوست که برای تحصیل متاع دنیا و رسیدن به مال

و منال آن صرف می نماید، دنیایی که هر روز هزاران مثلِ او را به کام مرگ و نیستی و تباهی فرو می بلعد، و استمرار خوشی هایش هر اندازه هم که دراز و طولانی باشد، برای من و تو و این و آن، هر قدر هم خوش اقبال باشیم، بیش از یک قرن! نخواهد بود.

ای عزیز ! سفره این عالم را برای تو گسترده اند (۵۳)، کتب آسمانی هم برای هدایت و راهنمایی تو ارسال گشته، رسولان و پیامبران نیز برای یاری و دستگیری تو آمده اند؛ این همه، برای تو و به خاطر تو فراهم آمده، تا مگر - با توجّه به نعمت های فراوان، موهبت ها و الطاف بی کران، و استعدادها و قابلیت های سرشار، و عنایت ویژه به کمر خمیده ات از بار سنگین رذائل اخلاقی و صفات ناپسند، بازماندنت از همراه شدن با کاروان مردان و زنان بلند همّتی که هدف والای انسانی خود را به هیچ چیز نفروخته و در راه رسیدن به آن از هیچ کوششی دریغ نورزیده اند، و بالاخره توشه اندکی که جهت عبور از عقبه های نفس و گردنه های صعب العبور آن و برای طی نمودن این راه دراز برگرفته ای - به خود آمده و کمر همّت، مردانه ببندی و بیش از این، در این خواب گران و این سستی و کاهلی حیرت آور فرو نمانی.

-این گوی و این میدان؛ زنهار که به خوشی های زودگذرِ بین راه، چون کودکان دل مبندی، که تربیت و اخلاق و سیر و سلوک و درس و مجاهده، همه و همه تا آن اندازه از ارزش برخوردارند که تو را به هدف بزرگ معرفت نفس نزدیک می نمایند.

۲ – آزمایش

«جهان با همه وسعت

و امکاناتی که داراست، مدرسه عظیمی برای تعلیم و تربیت، و آزمایشگاه بزرگی برای آزمون همگانی است.

هر آزمون و تعلیم و تربیتی، مستلزم تسهیلات فراوان، و امکانات آموزشی و تربیتی بسیاری است، و عالمِ خلقت که با هدف معرفت و بالمآل رشد و تعالی انسان بنا گردیده، برای تحقّق این مقصود، جمیع ما یحتاج وی را در صحنه عالم انسانیّت و پهنه گیتی به ارمغان آورده است.

خداوند متعال علاوه بر ارسال وحی و تعلیمات آسمانی توسّط راهنمایان معصوم، از راه عقل، وجدان اخلاقی، عواطف و احساسات، انسان ها را به خیر و رستگاری راهنمایی، و زمینه تربیت و تزکیه آنان را فراهم ساخته است.

انبیای الهی و اوصیای آنان علیهم السلام از بیرون، و عقل و سایر قوای نهفته در انسان از درون، وی را در جمیع حالات به صلاح و تعالی دعوت می کنند، و در این رهگذر جای هیچ عذر و بهانه ای باقی نمانده است.».(۵۴)

البته با یک نگاه سطحی ممکن است ناهماهنگی ها، کاستی ها و عیب و نقص های فراوانی را مشاهده کنیم که هر یک از آنها دلیل بزرگی برای ناموفّق ماندن بسیاری از انسان ها در مسیر حرکت به سوی کمال به حساب آید، لیکن عالمان، حکیمان، دانشمندان، و همه فرزانگان و فرهیختگان در گوشه و کنار جهان و در طول تاریخ همواره بر این باور بوده و معترفند که آفریدگار جهان و پروردگار مهربان، برای رشد و کمال انسان، آنچه را که مورد نیاز وی بوده، بدون کمترین کاستی، در جهان به ودیعت نهاده، و عالم هستی ذاتاً و بالطبع، یک دست و یک پارچه، همساز و همنوا، هماهنگ و همگام، در جهت کمال مطلوب و

خدمت به انسان، در حال چرخش است.

خدای متعال می فرماید:

« تَبارَکَ الَّذِی بِیَدِهِ الْمُلْکُ وَ هُوَ عَلی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ ا الَّذِی خَلَقَ الْمَوْتَ وَ الْحَیاهَ لِیَبْلُوَکُمْ أَیُّکُمْ أَحْسَنُ عَمَلاً وَ هُوَ الْعَزِیزُ الْغَفُورُ ا الَّذِی خَلَقَ سَبْعَ سَماواتٍ طِباقاً ما تَری فِی خَلْقِ الرَّحْمنِ مِنْ تَفاوُتٍ فَارْجِعِ الْبَصَرَ هَلْ تَری مِنْ فُطُورٍ ا ثُمَّ ارْجِعِ الْبَصَرَ کَرَّتَیْنِ یَنْقَلِبْ إِلَیْکَ الْبَصَرُ خاسِئاً وَ هُوَ حَسِیرٌ ».(۵۵)

«خجسته و مبارک است آنکه حکومت جهان به دست اوست و او بر هر چیز تواناست همان که مرگ و حیات را آفرید تا شما را بیازماید که کدام یک از شما بهتر عمل می کنید و او ارجمند و آمرزنده است همان که هفت آسمان را بر فراز یکدیگر بیافرید، در آفرینش خدای رحمان هیچ (تضادّ یا) زیادت و نقصانی نمی بینی، بار دیگر نگاه کن، آیا هیچ خللی مشاهده می کنی؟ باز بنگر! (مطمئناً جز نظم و کمال، چیزی نمی یابی و سرانجام) چشمانت خسته و ناتوان به سوی تو باز می گردد».

هرگز نباید فشارها، ناملایمات، بیماری ها، مصیبت ها، گرفتاری ها، فقر و پریشانی و فراز و نشیب های زندگی را - که ابزار این آزمون است و در پیشبرد هدف بزرگ رشد و تعالی انسان نقش اساسی ایفا می نماید - به حساب نقص و عیب آفرینش گذارده، و آنها را صرفاً از دیدگاه مزاحم و مانع، مورد توجّه قرار داد. گرچه انسان به اقتضایِ طبیعت لذّت خواهی و راحت طلبی، دوست دارد همه چیز این عالم مطابق میل و در جهت خواسته او بوده، و کمترین مانع و مزاحمی فراراه خویش نبیند، لیکن کمال معنوی، تعالی روحی، و رشد و پیشرفت او در گرو برخورد صحیح و

منطقی با همین عواملِ به ظاهر مزاحم است.

وجود این عوامل و مزاحمت آنها برای آدمی نه تنها عیب و نقصی برای نظام آفرینش به حساب نمی آید، بلکه با یک نگاه درست و آگاهانه، به خوبی می توان به نقش حیاتی آنها در جهت بهبود سیر معنوی و تقویت جسمی و روحی آدمی پی برده، فقدان آنها را یک خلل جدّی و یک نقصان اساسی برای آن به حساب آورد.

نظام آفرینش حقیقتاً به مثابه مدرسه بسیار بزرگ و کاملاً بی عیب و نقصی است که خدای قادر منّان، آن را با عالی ترین امکانات آموزشی و زیباترین جلوه های تربیتی، برای ارتقای علمی، رشد معنوی و تعالی روحی انسان بنا فرموده، و آن را با همه امکانات، به مقصود یک آزمون جدّی و همگانی در اختیار وی قرار داده است.

این آزمون و آزمایش که در اصطلاح دینی با تعبیر «ابتلاء» و «فتنه» از آن یاد شده، یک سنّت الهیِ همیشگی است که در طول تاریخ، در همه امّت ها و بر همه افراد پیوسته جاری بوده و خواهد بود.

خدای متعال می فرماید:

« الم ، أَ حَسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَ هُمْ لا يُفْتَنُونَ ا وَ لَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَ لَيَعْلَمَنَّ الْكاذِبِينَ ».(۵۶)

«آیا مردم چنین پنداشتند که چون بگویند ایمان آوردیم، به حال خود رها گشته و آزمایش نخواهند شد؟ در حالی که ما پیشینیان آنان را نیز مورد آزمایش قرار دادیم. البته باید علم خدا در باره راستگویان و دروغگویان محقّق گردد».

از انبیا و اولیای الهی گرفته تا سایر گروه ها، طبقات و اقشار مختلف مردم، مرد و زن، پیر و جوان، مؤمن و کافر، دارای هر

رتبه و منزلت اجتماعی، و برخوردار از هر موقعیت و مقام معنوی، هر کس به تناسب استعداد و قدرت، و متناسب با شأن و منزلت خویش مورد آزمایش قرار می گیرد.

خوشی و ناخوشی، سلامتی و بیماری، فقر و بی نیازی، مال و منال دنیا، پریشان حالی و تهی دستی، حوادث تلخ و ناگوار و پیش آمدهای شیرین و شادی بخش، خیر و شرّ، زن و فرزند، دوست و دشمن، معاشران و همسایگان، روش ها و سلیقه ها، مرام ها و اندیشه ها، کتب آسمانی، پیامبران الهی، و در یک کلمه: مرگ و زندگانی و حتی فراز و نشیب های زندگی دیگران، همه و همه ابزار این آزمایش، و وسیله ای برای سنجش اعمال ماست که با هدفِ تربیت و پرورشِ آدمی صورت می پذیرد.

خدای متعال می فرماید:

« وَ لَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْ ءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَ الْجُوعِ وَ نَقْصٍ مِنَ الْأَمْوالِ وَ الْأَنْفُسِ وَ الثَّمَراتِ وَ بَشِّرِ الصَّابِرِينَ ».(۵۷)

«قطعاً شما را با چیزی همچون ترس، گرسنگی، کاهش اموال، و (از دست دادنِ) جان ها و (از بین رفتن حاصل زحمات و) ثمرات، آزمایش می کنیم. و (تو ای رسول ما!) بشارت ده استقامت پیشگان را».

امام صادق علیه السلام نیز می فرمایند:

«مَا مِنْ قَبْضٍ وَ لا بَسْطٍ إِلّا وَ لِلَّهِ فِيهِ مَشِيئَةٌ وَ قَضاءٌ وَ ابْتِلاءٌ.».(۵۸)

«هیچ تنگی و گشایشی نیست جز آنکه خدا را در آن، خواست و حکم و آزمایشی است».

آری، جهان با همه گستردگی و تمامی امکانات، به مثابه بوته آزمایشی است برای سنجش آدمی، تا آنچه در اوست، از صفات عالی انسانی، تا رذائل زشت اخلاقی ظاهر، و حقّ از ناحقّ، و پاک از آلوده متمایز گردد.

بروز و ظهور استعدادها و قابلیت ها - از صبر و شکیبایی، استقامت و بردباری، مجاهدت

و پایـداری، ایمـان و فـداکاری، سـخاوت و جوانمردی، عـدالت و نوع دوستی و مردانگی، تـا بخـل و حسادت، ترس و زبونی، خیانت و کینه توزی، و کفر و دو روئی - تنها از پرتو وجود فراز و نشیب های زندگی و برخورد با همین خوشی ها و ناخوشی ها میسّر می گردد و البته از این، گریزی نیست.

امیر مؤمنـان علیه السـلام در مقـام بیان ناگزیری انسان از وقوع در فتنه و آزمایش، مردم را از پناه بردن به خـدا از فتنه، بر حـذر داشته، و به این دلیل که هیچ کس از آزمایش الهی معاف نیست، می فرمایند:

«کسی که پناه می برد، باید از فتنه های گمراه کننده پناه ببرد».

آنگـاه بـا اشـاره به کلام خـدا که اموال و فرزنـدان را وسـیله آزمایش معرفی کرده،(۵۹) به بیـان فلسـفه آزمایش پرداخته، می فرمایند:

«معنی این فرمایش این است که خداوند سـبحان، آنان را به دارایی ها و فرزندان، مورد آزمایش قرار می دهد، تا کسـی که از (کمبودِ) روزی خود خشـمگین است، از آنکه به روزیش راضـی است متمایز و آشکار گردد. گر چه خداوند سبحان، از آنان به خودشان داناتر است، ولی آزمایش برای آن است که رفتار و کردارهایی که شایسـته پاداش و کیفر است، آشکار گردد...». (۶۰)

همچنین به هنگام بیعت مردم مدینه با آن جناب فرموده اند:

«وَ الَّذِی بَعَثَهُ بِالْحَقِ ّلَتُبَلْبَلُنَّ بَلْبَلَهً وَ لَتُغَرْبَلُنَّ غَرْبَلَهً وَ لَتُساطُنَّ سَوْطَ الْقِدْرِ حَتَّی یَعُودَ أَسْفَلُکُمْ أَعْلاکُمْ وَ أَعْلاکُمْ أَسْفَلَکُمْ.».(۶۱)

«سوگند به آن کسـی که پیامبر را به حقّ فرسـتاد، درهـم آمیخته شوید، و از هم غربال و جدا گردید. و چونان که کفگیر، طعام را در دیگ بر هم می زند، زیر و رو خواهید شد، تا آنکه پست ترین شما به مقام بلندترین

شما باز گردد، و بلندترین تان به منزلت و جایگاه پست ترین تان بازگشت نماید».

امام باقر علیه السلام نیز می فرمایند:

« ... إِنَّهُ لا بُدَّ مِنْ أَنْ یَکُونَ فِتْنَهٌ یَسْقُطُ فِیها کُلُّ بِطانَهٍ وَ وَلِیجَهٍ حَتَّی یَسْقُطَ فِیها مَنْ یَشُقُّ الشَّعْرَ بِشَعْرَتَیْنِ حَتَّی لا یَبْقَی إِلّا نَحْنُ وَ شِیعَتُنا».(۶۲)

«... ناگزیر باید آزمایشی پیش آید که هر فرد خصوصی و محرم رازی در آن سقوط کند، تا آن جا که آن کس که (از کمال دقت و باریک بینی) مو را دو نیمه می کند، ساقط گردد! به طوری که جز ما و شیعیان ما کسی باقی نمی ماند.».

کم نبوده اند افرادی که به واسطه ابراز پاره ای از اعمال یا گفتار در شرایطی ویژه، به صورت جدّی مورد توجه مردم قرار گرفته و منزلت اجتماعی قابل توجهی پیدا کرده اند، و بسیار بوده اند کسانی که در عرصه های فداکاری و در مراحلی از زندگی، قابلیت های فراوانی از خود نشان داده اند و گفتار و کردار آنان دلیل ایمان استوار و اخلاص کامل آنان به حساب آمده است - گرچه ماهیّت حقیقی گفتار و کردار آنها از نگاه مؤمنان تیزبین و نفس شناسان ظریف اندیش، مخفی نبوده - لیکن آنگاه که به واسطه این سنّت حتمی الهی، مورد آزمایش قرار گرفته اند، حقیقت امرشان بر همگان آشکار، و به صورت حیرت انگیزی سقوط کرده اند.

زبیر صحابی رسول خدا صلی الله علیه وآله که روزگاری در حضور آن حضرت سوگند یاد می کند: من علی علیه السلام را دوست می دارم، و بنا به فرمایش امیر مؤمنان علیه السلام، شمشیرش غصّه های فراوانی را از چهره پیامبر صلی الله علیه وآله زدوده، با آنکه شخصاً از زبان رسول خدا صلی الله علیه وآله خبر هولناک

جنـگ با امیر مؤمنان علیه السـلام را شـنیده، دیری نمی پایـد که با انگیزه خون خواهی عثمان، در مقابل حضـرتش شمشـیر می کشد!

و ابن ملجم که روزگاری به عنوان یکی از ده برگزیده عامل یمن، با خطاب «أَیُّهَا الْإِمامُ الْعادِل» بر آن امام مظلوم سلام کرده و بر منکرین مقـام آن بزرگوار لعنت فرسـتاده و عرض می کنـد: شمشـیرهای مـا برای از بین بردن دشـمنان شـما آماده است، در جنگ صـفین در خـدمت آن حجّت خـدا بوده، در جنگ نهروان پیکار شدیدی از او ظاهر گشـته، و خبر مراجعت پیروزمندانه سپاه حضـرت را به خیال خود برای رضای خـدا مشـتاقانه به مردم کوفه رسانده، و خود بارها از زبان آن بزرگوار شـنیده که تو کشنده من هستی!

با این همه، سـر انجام دل پلیـد خویش به هوای زنی زیبا می بازد، و با ارتکاب فجیع ترین عمل ظالمانه و هولناک ترین جنایت تاریخ، محراب مسجد کوفه را از خون مطهّر سرور اصفیا، پیشوای پرهیزکاران و امیر مؤمنان رنگین، بشریت را از پرتو خورشید وجود بی بـدیلش برای همیشه محروم، و خویشـتن را هم زنجیر پی کننـده ناقه صالح، و إلی الأبد گرفتار عذاب الیم دوزخ می سازد.(۶۳)

البته اسـتقامت مردم در برابر امتحانـات گونـاگون یکسان نیست؛ همه مردم نیز با تمام ابزارهای امتحان مورد آزمایش قرار نمی گیرند. هر کس به تناسب معرفت، ایمان، روحیه، کردار و موقعیتی که در آن به سر می برد آزموده می شود.

آزمایشـات برگزیـدگان الهی، پیـامبران، اوصـیای آنان، رهبران و پیشوایان مردم نیز که مسـئولیت خطیر هـدایت و ارشاد عموم مردم را بر عهده دارند، به مراتب از ابتلاءات سایرین، بیشتر و دشوارتر خواهد بود.

امام باقر علیه السلام می فرمایند:

«أَشَدُّ النَّاسِ بَلاءً الْأَنْبِیاءُ ثُمَّ الْأَوْصِیاءُ

ثُمَّ الْأَماثِلُ فَالْأَماثِلُ».(۶۴)

«گرفتاری و بلای پیامبران از جمیع مردم شدیدتر است. سپس اوصیای آنان، و بعد، نیکانِ مردم به تناسب نیکی آنها.».

تعداد قابل توجّهی از آیات قرآنی، یادآور دشواریِ امتحانات بسیار سخت کسانی است که با اتّکا به خدا و ایمان استوار، یک تنه در برابر انبوه دشمنان، کثرت مخالفین، و لجاجت های جاهلانه ایستاده، و از راه درست و هدف متعالی خود دفاع کرده اند.

حضرت نوح علیه السلام بیش از نهصد سال در میان قوم خود درنگ کرده، آنان را به خدا پرستی دعوت می نماید، امّا جز اندکی به او ایمان نمی آورند، و سرانجام، طوفان قهر الهی آنان را در خود فرو می بلعد.

حضرت ابراهیم علیه السلام آنگاه به مقام بلند امامت - که فراتر از نبوت و رسالت است - نائل می گردد که از شگفت انگیزترین و سخت ترین آزمایشات الهی سربلند بیرون می آید.(۶۵)

حضرت موسی علیه السلام از یک سو با دشمن سر سختی چون فرعون مواجه است، و از سوی دیگر با قوم بهانه گیر، جاهل، و لجوجی همچون بنی اسرائیل روبرو است.

حضرت شعیب علیه السلام مردم را به خدا پرستی و پرهیز از فساد و کم فروشی دعوت می کند، اما اشراف زورمند و متکبر قومش او را تهدید می کنند که اگر دست از خدا پرستی نشوید و به آیین باطل آنان نپیوندد، او و پیروانش را از شهر و دیار خود بیرون خواهند کرد.(۶۶)

حضرت سلیمان علیه السلام مبتلا به حکومت بی نظیری است که در آن، شیاطین و باد مسخّر اویند، امّا در برابر قدرت حیرت انگیزی که در اختیار او قرار گرفته، متوجّه آزمایش الهی است:

« ... هذا مِنْ فَضْلِ رَبِّی لِیَبْلُوَنِی أَ أَشْکُرُ أَمْ أَکْفُرُ... ».(۶۷)

«این از

فضل پروردگار من است تا مرا بیازماید که آیا سپاسگزار او خواهم بود یا کفران می کنم».

وجود اقدس رسول گرامی اسلام صلی الله علیه وآله در خلال بیست و سه سال دوران ابلاغ پیام وحی به مردم و انجام تکلیف بزرگ رسالت، از جانب دوست و دشمن متحمّل چنان آزار و اذیّتی گردید که خطاب:

« طه ، ما أَنْزَلْنا عَلَيْکَ الْقُرْآنَ لِتَشْقى ».(۶۸)

تسلّی بخش جان نازنین آن جناب گشت.

حضرت علی علیه السلام در مورد آزمایش اوصیای پیامبران علیهم السلام می فرمایند:

«... خداوند بزرگ، جانشینان پیامبران را در زمانی که زنده اند در هفت موضع امتحان می کند تا طاعت و پیروی آنان را بیازماید. هنگامی که از اطاعت و آزمایش آنان خشنود باشد، به پیامبران فرمان می دهد که آنها را در حیات خود ولیّ و دوست، و برای بعد از وفاتشان وصیّ و جانشین خود قرار دهند و اطاعت از آنان را بر امّت هایی که پیرو آنهایند واجب گردانند.

پس از ارتحال آنها نیز جانشینان آنان را در هفت موضع مورد آزمایش قرار می دهد تا صبر و شکیبایی آنها را بیازماید. اگر امتحانشان رضایت بخش باشد، پایان کارشان را سعادت و خوشبختی قرار می دهد تا آنها را کامل و سعادتمند به پیامبران ملحق سازد...».(۶۹)

سایر اقشار و گروه های مردم نیز هر یک متناسب با ایمان و کردار خود مورد آزمایش قرار می گیرند.

امام صادق علیه السلام به نقل از جدّ بزرگوار خود حضرت رسول صلی الله علیه وآله در حدیثی می فرمایند:

«... وَ يُبْتَلَى الْمُؤْمِنُ بَعْدُ عَلى قَدْرِ إِيمانِهِ وَ حُسْنِ أَعْمالِهِ فَمَنْ صَحَّ إِيمانُهُ وَ حَسُنَ عَمَلُهُ اشْتَدَّ بَلاؤُهُ وَ مَنْ سَخُفَ إِيمانُهُ وَ ضَعُفَ عَمَلُهُ قَلَّ بَلاؤُهُ.».(۷۰)

«(بعد از انبیا و اولیا)

مؤمن به انـدازه ایمان و نیکی اعمالش آزمایش می گردد. هر که ایمانش سالم و کردارش نیکو باشد گرفتاریش سـخت، و هر که ایمانش سست و عملش ضعیف باشد گرفتاریش اندک است.».

کیفیت ابتلاء و نوع آزمـایش نیز برای همگان یکسان نمی باشـد. همچنان که فقر و محرومیت، ضـعف و بیماری، حوادث تلخ زندگی، مصائب ناگوار، جنگ و خونریزی، قحط و خشک سالی، ناسازگاری همسـر و همسایه، آزار و اذیّت همکار و معاشـر و مفاسـد گمراه کننده محیط زندگی از ابزارهای شایع این آزمون به حساب می آید، غنا و بی نیازی، امکانات مادی گسترده، اسـتعداد سـرشار، حُسن و جمال، موقعیّت ممتاز اجتماعی و... نیز هر یک می تواند ابزار مناسبی برای آزمایش گروهی از مردم باشد.

البته نفس آدمی به اقتضـای طبیعتِ راحت طلبی، همواره خواهـان غنـا و بی نیازی و رفاه و آسایش بوده، از فقر و محرومیت، و درد و رنج و مصـیبت، بیزار و متنفّر است، لیکن هرگز نباید پنداشت وجود شـرایط ملایم با طبع، و فراهم بودن مشتهیات نفس، الزاماً به سود آدمی، و سـبب تسـهیل حرکت به سوی کمـال خواهـد گشت، چه آنکه برای نوع انسـان ها، فراهم بودن اسـباب عیش و لـذّت، و بر وفق مراد بودن همه اوضاع و شـرایط، نه تنها کمال خواهی و حرکت در جهت رشـد و تعالی را آسان نمی کند، بلکه ضمن اینکه مسئولیت سنگین تری را نسبت به داده ها - که به منزله امانتی در دست ماست - متوجّه ما خواهد نمود، علاقه و حبّ نفس را به دنیا شدیدتر و ریشه دارتر، و دل کندن از آن را به مراتب، سخت تر و دشوارتر خواهد نمود.

تجربه ثابت کرده، شواهد زنده روزگار و نمونه های پیرامون

ما نیز گواه بر این است که هر قدر توجّه نفس به دنیا و زخارف آن عمیق تر و بیشتر، و هر اندازه وسائل راحتی و رفاه آدمی فراهم تر و گسترده تر باشد، به همان میزان، توجّه به حضرت حقّ و میل و رغبت به تلاش برای عالم آخرت کمتر و محدودتر خواهد بود.

البته حساب انسان های بلند همّت و برگزیدگان دریا دل - و شیفتگان خداپرستی که کانون وجودشان مرکز تجلّی شکوه و عظمت حقّ و ژرفای جان و قلب آنان از پرتو نور حقّ آکنده گردیده، و روح و نفس بزرگ خویش به یکباره از دنیا و ما فِیها برکنده اند - را از کسانی که دل در گرو زندگی مادی خود دارند جدا باید دانست.

از آن سوی، مشکلات، گرفتاری ها و کاستی های زندگی، با همه آلام، محنت ها، و درد و رنج هایی که به ه.....Řjدارد - با چشم پوشی از اثر انگشت دنیاپرستانِ حرام خوارِ زر مدار و اغماض از ردّ پای سردمداران جنایت پیشه زورمند - چنانچه به گونه ای صحیح و منطقی با آنها برخورد شود، از علاقه و دل بستگی آدمی به دنیا و زرق و برق آن می کاهد، و میل به کمال، علاقه به رشد و اعتلای معنوی، محبّت به حقّ، و توجّه به عالم آخرت را در وجود آدمی افزایش داده، سبب ایجاد انگیزه و پیدایش حال راز و نیاز و تضرّع بیشتر با پروردگار مهربان می گردد.

این است که مؤمنین، خصوصاً در این دوران که روزگار غیبت حضرت ولیّ عصر - عجّل اللّه تعالی فرجه الشریف -، و هنگامه امتحان بزرگ شیعه است، بیش از سایر مردم و غالباً از طریق همین بلاها و گرفتاری ها

مورد آزمایش قرار می گیرند، تا جان و روحشان بیش از پیش از دنیا و زخارف آن منزجر، ریشه های غیر خدا به طور کامل از دل آنان منقطع، و با تمام وجود متوجّه حق تعالی و امر آخرت گردند.

امام باقر علیه السلام در پاسخ به جابر جعفی که در باره زمان فرج حضرت سؤال کرده، می فرمایند:

«هَیْهاتَ هَیْهاتَ ! لا یَکُونُ فَرَجُنا حَتّی تُغَرْبَلُوا ثُمَّ تُغَرْبَلُوا ثُمَّ تُغَرْبَلُوا - یَقُولُها ثَلاثًا - حَتّی یَذْهَبَ الْکَدْرُ وَ یَبْقَی الصَّفْوُ.».(۷۱)

«دور است ! دور است ! فرج ما نخواهد شد تا آنکه غربال شوید ! باز غربال شوید ! باز هم غربال شوید ! تا هر آنچه تیره (ناخالص و ناپاک) است نابود گشته و هر چه صاف (و پاکیزه) است باقی بماند.».

هم آن بزرگوار در مقام بیان دشواری و شدّت امتحان و سرعت تحوّلاتِ آن زمان می فرمایند:

«شما ای گروه شیعه ! ای شیعیان آل محمّد صلی الله علیه وآله ! (در اثر طول غیبت و هجوم گرفتاری ها و ناملایمات، از یکدیگر جدا و) خالص خواهید شد... (به طوری که) برخی از شما صبح می کند در حالیکه خود را بر دین و روش ما می بیند، امّا شامگاه (بدون اینکه خود بفهمد) از آن خارج می گردد ! و یا شب هنگام بر شریعت ماست، چون بامداد شود، از آن خارج گشته است !».(۷۲)

امام صادق علیه السلام نیز طول عمر حضرت ولیّ عصر - عجّل اللّه تعالی فرجه الشریف - و سختی امتحان در زمان غیبت آن حضرت را به تأخیر نزول عذاب بر قوم حضرت نوح علیه السلام تشبیه کرده، می فرمایند:

قوم نوح می گفتند: اگر ادّعا و گفته های نوح حقّ بود، در

وعده های پروردگارش تخلّفی صورت نمی گرفت...

و هر بـار که نزول عـذاب تـأخیر می افتـاد، گروهی از آنـان از دین آن بزرگوار بر می گشـتند... تـا آنکه خـدای عزّوجلّ به او فرمود:

اگر در مرحلـه نخسـت، کفّـار را بـه هلاـکت می رسانـدم و گروه هـای دیگری را کـه بعـد از آن از دین بر گشـتند، بـاقی می گذاشـتم، وعـده سـابقم به مؤمنینِ خـالص در بـاره جانشـینی آنـان در زمین و... محقّق نمی گشت... و آنـان خبث باطن و سوء سریره و نفاق قلبی خود را پس از نجات آشکار ساخته، با مؤمنین برای حکومت و ریاست به جنگ و دشمنی بر می خاستند.

آنگاه حضرت صادق علیه السلام می فرمایند:

همچنین ایام غیبت قائم علیه السلام به درازا می کشد تا حقّ از ناحقّ خالص، و ایمان از نفاق متمایز گردد...».(۷۳)

ای عزیز ! آنچه بر مـا وارد می شود – قطع نظر از منشأ و ریشه پیـدایش آن – خـارج از قلمرو قـدرت و اختیار فعلی ماست، امّا آنچه از مـا صـادر می گردد، و نوع برخورد و عکس العمل ها، تا حـدّ زیادی در اختیار ما و در حیطه توان و قـدرت ما خواهد بود. رمز موفّقیت مردان و زنان بلند همّتی که توانسـته اند پیروزمندانه از این گذرگاه سخت عبور کرده، سربلند بیرون آیند نیز پس از لطف خدا، عمدتاً در همین شکل عکس العمل و نوع برخورد آنان خلاصه می شود.

در سایه ایمان به پروردگار مهربان و اسـتمداد از الطاف و عنایات بی دریغ اولیای دین که عروه الوثقی و محکم ترین دسـتاویز مؤمن است، و با مطالعه تاریخ گذشـتگان که از راه کارهای مهم استحکام بنیه معنوی و تربیت شالوده اخلاقی و تقویت ارکان ایمان است، و با برشماری بخش هایی از نعمت های

بی شمار الهی که وسیله جلب محبّت، و توجّه بیشتر به الطاف بی انتهای پروردگار مهربان است، و با عنایت به گذرا بودن همه حوادث تلخ و شیرین دنیا که ابزار مهمی برای پیشگیری از دل بستن به دنیاست، و با تقویت روح صبر و استقامت به وسیله مناجات با خدای متعال، خصوصاً نماز که عالی ترین وسیله تحکیم ارکان پایداری در برابر سختی های زندگی است، خواهیم توانست در برابر انبوه ناملایمات، فشارها، گرفتاری ها، مصائب و مشکلات روزگار، همچون کوه های مقاوم، سربلند و استوار ایستاده، آرام و مطمئن، و به دور از یأس و حیرت و سرگردانی، به نزول برکات و فیوضات همیشگی خداوند منّان، و پیروزی در آزمایشات دشوار الهی امیدوار باشیم.

مسائل علم اخلاق (سلوک)

اشاره

دلی که از عشق و محبت لبریز نیست، سینه ای که سرشار از دشمنی و کینه توزی با مردم است، و نفسی که بی امان از نیکی و پاکی و یگانگی ممانعت، و پیوسته به شرّ و پلیدی و تفرقه دعوت می نماید، حقیقتاً نیازمند تهذیب، و به راستی محتاج پالایش است.

الف) اصول راهبردی

۱ – خواست و انگیزه

«پی گیری مقاصد مادی و اهداف معنوی و انسانی، نیازمند انگیزه و خواست قلبی است. انسان بدون علاقه و انگیزه، نه تنها در مقابله با مشکلات و موانع، فاقد قدرت پایداری و استقامت است و کوچک ترین مسأله ای می تواند او را به سادگی از پای درآورد، بلکه اساساً آدمی بدون دارا بودن انگیزه ای قوی، هیچ هدفی را دنبال نخواهد کرد. محرّك و انگیزه درونی از قوی ترین عوامل تکامل و رکن اساسی تمامی تلاش ها و فعالیت های مادی و معنوی است».(۷۴)

تلاش و فعالیت ظاهری، باهمه تأثیر و نقشی که در تحقّق اهداف مادی و پیشبرد مقاصد معنوی دارد، انعکاس خارجی خواست درونی، و فرع وجود انگیزه است؛ از اینرو مقاصد بزرگ انسانی و اهداف ارزشمند معنوی که کار و کوششی دامنه دار، فعالیتی وسیع، و تلاشی گسترده را می طلبد، به تناسب گستردگی، بزرگی، و ارزشی که داراست، نیازمند طلب و اراده ای پولادین، و خواست و انگیزه ای بسیار قوی است. و تنها در آن صورت است که انسان در برابر کوبنده ترین مشکلات، و سخت ترین موانع، در جسم و تن خویش احساس ناتوانی نکرده، آنی از پای نخواهد نشست.

امام صادق علیه السلام می فرمایند:

«ما ضَعُفَ بَدَنٌ عَمَّا قَوِیَتْ عَلَیْهِ النِّیَّهُ».(۷۵)

«هیچ بدنی از انجام کاری که نیّت و انگیزه انسان بر آن نیرومند گشته (و مورد توجّه جدّی نفس واقع شده) ناتوان و ضعیف نخواهد

بود».

برگزیدن راه سلوک و حرکت در مسیر کمال و کوشش در راه حقّ، به لحاظ ارجمندیِ هدف و به تناسب شأن و منزلت مقصد، نیازمند شور و شوقی زائد الوصف، خواست و اراده ای بی پایان، و اشتیاقی بی حدّ و مرز است، تا در پرتو آن، پوینده راه حقّ و مشتاق وصال محبوب، سر از پای نشناخته، از همه چیز و همه کس جز مطلوب حقیقی بگذرد و در پی گیری مقصود والای خویش لحظه ای درنگ نکرده، کوچک ترین تردیدی به خود راه ندهد.

دست از طلب ندارم تا کام من برآید

یا تن رسد به جانان یا جان زتن برآید

بگشای تربتم را بعد از وفات و بنگر

کز آتش درونم دود از کفن برآید

مولی الموالی امیرمؤمنان علیه السلام می فرمایند:

«مَنْ بَذَلَ جُهْدَ طاقَتِهِ، بَلَغَ کُنْهَ إِرادَتِهِ».(۷۶)

«کسی که (در راه رسیدن به هدف) نهایت تلاش و کوشش خود را نماید، به حقیقت خواسته خود خواهد رسید».

البته گرچه تلاش در جهت تقویت اراده و تعمیق انگیزه، برای پی گیری هر هدف مادی یا معنوی، از اصول اساسی و از امور بسیار مهمی است که غفلت از آن به مثابه سست شدن پایه های حرکت در مسیر آن هدف، و به منزله فروریختن ارکان هرگونه فعالیت و کار و کوشش در آن زمینه است، لیکن آنچه که طریق سالک راه حقّ را از طرق مادی و فعالیت های روز مره سایر مردم متمایز ساخته، و مسئولیت خطیر وی را جهت حفظ و حراست از آن بسیار دشوار می گرداند، ضرورت تلاشی خستگی ناپذیر و کوششی پیوسته و لحظه به لحظه برای تصحیح انگیزه، و تطهیر نیّت از هرگونه ناخالصی و رنگ و بوی غیر الهی است.

ارزش و اعتبار تلاش های معنوی

و اعمـال عبـادی – بر خلاف فعـالیت هـای مادی که پاکی نیّت در انجام بی عیب و نقصِ آنها چنـدان نقشـی ایفا نمی کنـد – علاوه بر وابسـتگی کامـل به درسـتی و تمـامیت اجزاء و شـرائط، عمـدتاً منوط به پـاکی انگیزه، و خـالی بودن نیّت از هر گونه گرایشی است که به نوعی توجّه انسان را از کمال مطلوب و وصال محبوب باز می دارد.

آرزوی نجات از عذاب الهی، دستیابی به اجر و پاداش فوق العاده اُخروی، وصول به عالم کشف و کرامت، نیل به مقامات بلند معنوی و نمونه هـای دیگری از این امور، گرچه در جای خود می توانـد به عنوان یک ارزش، مـدّ نظر قرار گیرد و در راسـتای ترغیب و تشویق نوع مردم، از عوامـل و راه کارهـای پسـندیده و منـاسبی است که بعضـاً از طرف شارع مقـدس نیز مورد تأکید قرار گرفته، لیکن از آن جـا که ارزش هر کس به قـدر همّت اوست، و آنچه که همّت را از ارج و منزلت حقیقی برخوردار می سازد، شـرافت، ارجمندی و عظمت هدفی است که به آن، سـمت و سوی و جهت می بخشد، سالک را خواهشی جز دیدار یار و آرزویی جز وصال محبوب نیست.

در مقـام عرض حـال به پیشـگاه معبود لایزال، به پیشوای سالکان و زینت عبادت کننـدگان حضـرت سـجّاد علیه السـلام تأسّـی کرده، عرض می کند:

«فَیا مُنْتَهی أَمَلِ الْآمِلِینَ وَ یا غایَهَ سُؤْلِ السّائِلِینَ وَ یا أَقْصی طَلِبَهِ الطّالِبِینَ وَ یا أَعْلَی رَغْبَهِ الرّاغِبِینَ.».(۷۷)

«ای منتهـای آرزوی آرزومنـدان! و ای مقصود نهایی نیازمنـدان! و ای عالی ترین مطلوب طالبان! و ای بالاترین خواهش رغبت کنندگان!».

ای مقصد همّت بلندان مقصود دل نیازمندان ای عقل مرا کفایت از تو

جُستن زمن و هدایت از

تو

از ظلمت خود رهاییم ده با نور خود آشنائیم ده إِیَّاکَ أَدْعُو أَنْتَ السَّمِیع إِیَّاکَ أَرْجُو أَنْتَ الشَّفِیع همّت بلندم ، کوتاه دستم أَنْتَ الرَّفِیعُ ، أَنْتَ الْمَنِیع او طلب و عطش درونی خود را با گریه های طولانی، تضرع و زاری و ناله های جان سوز ابراز داشته، پیوسته از پیشگاه حضرت حقّ، تقاضای توفیق، معرفت و لقای جنابش را دارد.

من ندارم حاجتی جز روی تو

من نجویم مقصدی جز کوی تو

از تو غیر از تو ندارم حاجتی جز به ذکر تو نبینم راحتی آری، سالک را خواهشی جز هوای محبوب، و مقصدی جز بندگی او نباشد، گمشده ای دارد که شمع جانش پیوسته در جستجوی او می سوزد، دردی در خود احساس می کند که درمانش تنها اوست، و عطشی که جز به شربت وصال او مرتفع نگردد.

مولای عارفان امام سجّاد علیه السلام در مقام مناجات با پروردگار خود عرضه می دارد:

«فَقَدِ انْقَطَعَتْ إِلَیْکَ هِمَّتِی وَ انْصَرَفَتْ نَحْوَکَ رَغْبَتِی فَأَنْتَ لا غَیْرُکَ مُرَادِی وَ لَکَ لا لِسِوَاکَ سَهَرِی وَ سُهادِی وَ لِقاؤُکَ قُرَّهُ عَیْنِی وَ وَصْلُکَ مُنَی نَفْسِی وَ إِلَیْکَ شَوْقِی وَ فِی مَحَبَّتِکَ وَلَهِی وَ إِلَی هَوَاکَ صَبابَتِی وَ رِضاکَ بُغْیَتِی وَ رُؤْیَتُکَ حاجَتِی وَ جِوَارُکَ طَلَبِی (طَلِبَتِی) وَ قُرْبُکَ غایَهُ سُؤْلِی وَ فِی مُناجاتِکَ رَوْحِی (أُنْسِی) وَ رَاحَتِی وَ عِنْدَکَ دَوَاءُ عِلَّتِی وَ شِفاءُ غُلَّتِی وَ بَرْدُ لَوْعَتِی وَ کَشْفُ کُرْبَتِی.».(۷۸)

«(خدای من!) توجّهم از همه منقطع و همّتم تنها به سوی توست، رغبت و اشتیاقم در تو خلاصه گشته؛ تنها تویی مقصود و مرادم. بیداری و کم خوابیم تنها از شوق توست. لقایت نور دیدگانم، و مقام وصالت تنها آرزوی من است. شوقم منحصر به تو، و در

راه دوستی تو سر گردان و واله هستم. دلباخته هوای توام. غرض و مقصدم خشنودی توست. به مشاهده تو نیازمندم و نعمت جوارت مطلوب من است؛ و مقام قربت منتهای خواهش من باشد. مناجات با تو فرح و آرامش خاطر من است، و دوای بیماری و شفای قلب سوزانم و تسکین حرارت دل و برطرف کننده گرفتاری و غم و اندوهم نزد توست.».

روز محشر عاشقان را با قیامت کار نیست کار عاشق جز تماشای جمال یار نیست از سر کویش اگر سوی بهشتم می برند

پای ننهم گر در آن جا وعده دیدار نیست تا انسان دل از غیر خدا نپرهیزد، به مقصد اعلای انسانیّت - که چیزی جز معرفت و قرب حقّ تعالی نیست - نخواهد رسید. تلاش برای قدرت یافتن بر انجام امور خارق العاده، آرزوی باز شدن چشم برزخی و دیدن خواب های پرزرق و برق، فعالیت برای رسیدن به عالم کشف و کرامت و... هر یک به نوعی آدمی را از هدف اصلی خویش باز می دارد. بلکه بسا هدف قرار دادن تخلّق به اخلاق پسندیده، نیل به کمال، و دستیابی به حالاتی چون مستجاب شدن دعا و... نیز به مراتب، انسان را از مرحله قرب جوار حقّ دور سازد!

سالک را با کشف و کرامت و امور خارق العاده چه کار؟ عمر، شریف تر از آن است که آن را در راه غیر قرب و معرفت از کف دهیم.

چه شکرهاست در این شهر که قانع شده اند

شاه بازانِ طریقت به مقام مگسی؟

برگزیدن هر مقصدی جز بندگی و قرب به ساحت حقّ برای سالک دستاوردی جز حسرت و ندامت به بار نخواهد آورد. ندامتی بی حاصل که حکایات و روایات تکان

دهنده بسیاری بر آن گواه است.(۷۹)

البته اخلاص نیز مانند بسیاری از فضیلت های انسانی و مقامات معنوی از نظر ارزش، دارای درجات و مراتبی است، و چنانکه بزرگان فرموده اند:

«ادنی مرتبه اخلاص آن است که بنده، آنچه قدر طاقت اوست به جا آورد و نزد خدا، قدری و مرتبه ای از برای عمل خود قرار ندهد.».(۸۰)

۲ – پیروی از آموزگاران حقیقی

«شخصیّت انسان به تناسب ارزش هدف و کرامت الگویی که در مقابل خویش قرار داده ارزش می یابد. هر قدر هدف او والاتر و ارزشمندتر، و الگو و سرمشقش ارجمندتر و گرامی تر باشد، مقام و منزلت او برتر و ارزش شخصیت وی بیشتر خواهد بود.».(۸۱)

تربیت صحیح اخلاقی، رسیدن به کمال انسانی و اعتلای معنوی، مستلزم داشتن هدفی است درخور استعدادهای ذاتی و پاسخگوی نیازهای حقیقی انسان، و پیروی از الگویی شایسته که مظهر کامل انسانیّتِ انسان باشد.

فقدان هر یک از این دو عامل حیاتی (= هدف متعالی و الگوی شایسته)، دستیابی به فضائل انسانی و تربیت صحیح اخلاقی را با خطر جدّی مواجه، بلکه تحقّق آن را غیر ممکن ساخته، آدمی را در معرض هلاکت قطعی قرار خواهد داد.

امام صادق علیه السلام به بشیر دَهّان می فرمایند:

«لا خَیْرَ فِیمَنْ لا یَتَفَقَّهُ مِنْ أَصْحابِنا، یا بَشِیرُ ! إِنَّ الرَّجُلَ مِنْهُمْ إِذا لَمْ یَسْتَغْنِ بِفِقْهِهِ احْتاجَ إِلَیْهِمْ، فَإِذَا احْتَاجَ إِلَیْهِمْ أَدْخَلُوهُ فِی بَابِ ضَلالَتِهِمْ وَ هُوَ لا یَعْلَمُ».(۸۲)

«هر یک از اصحاب ما که دین شناس نباشد خیری در او نیست. ای بشیر ! هر مردی از ایشان که از نظر فهم دین بی نیاز نباشد، به مخالفین نیاز پیدا می کند و چون به آنها نیازمند شد او را در گمراهی خویش وارد کنند بدون آنکه او بفهمد.».

همچنین آن

حضرت می فرمایند:

«اَلْعامِلُ عَلی غَیْرِ بَصِیرَهٍ کَالسّائِرِ عَلی غَیْرِ الطَّرِیقِ لا یَزِیدُهُ سُرْعَهُ السَّیْرِ إِلّاَ بُعْداً».(۸۳)

«کسی که بدون بصیرت و آگاهی عمل نماید، مانند کسی است که در بیراهه حرکت می کند، هر چه شتاب کند، از مقصد خود دورتر می گردد».

امیر مؤمنان علیه السلام می فرمایند:

«... إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ لَوْ شاءَ عَرَّفَ النّاسَ نَفْسَهُ حَتّی یَعْرِفُوهُ وَحْدَهُ وَ یَأْتُوهُ مِنْ بابِهِ وَ لکِنَّهُ جَعَلَنا أَبْوابَهُ وَ صِراطَهُ وَ بابَهُ الَّذِی یُؤْتی مِنْهُ...».(۸۴)

«خدای بزرگ اگر می خواست، البته خود را به مردم می شناسانید تا اینکه او را که یگانه است شناخته، و (بدون واسطه) به درگاهش روی آورند، لیکن ما را باب های (فیض و رحمتِ) خود و صراط خود، و بابِ (علمِ) خود قرار داد که از آن، بر (پیشگاه و ساحت اقدس) او وارد گردند».

همچنین می فرمایند:

«اَلْعَمَلُ بِغَیْرِ عِلْمٍ ضَلالٌ».(۸۵)

«فعالیت (معنوی و دینی) بدون علم (صحیح و دانشی که از اهلش گرفته شده باشد) گمراهی است.».

امام باقر علیه السلام نیز می فرمایند:

«کُلُّ مَنْ دانَ اللَّهَ بِعِبادَهٍ یُجْهِدُ فِیها نَفْسَهُ وَ لا إِمامَ لَهُ مِنَ اللَّهِ، فَسَعْیُهُ غَیْرُ مَقْبُولٍ وَ هُوَ ضالٌّ مُتَحَیِّرٌ وَ اللَّهُ شانِئٌ لِأَعْمالِهِ...».(۸۶)

«هر که عبادت و طاعت خدا را با زحمت بر خود تحمیل نماید و آن را وسیله دینداری خود قرار دهد، ولی پیشوایی از جانب خدا برای خود نداشته باشد، کوشش وی پذیرفته نیست و او گمراه و سرگردان است، و خدا دشمن اعمال وی خواهد بود !».

آری، اساسی ترین رکن دینداری و شرط مهم دین مداری، دریافت دانش دینی از اسوه ها و پیشوایانی است که صاحب اصلی دین، آنان را برای تضمین صحّت راه، و تحکیم پایه های دینداری معرّفی فرموده است.

البته در این دوران که وجود مطهّر

امام عصر – عجّل اللَّه فرجه الشریف – در پس پرده غیب، و به ظاهر دست شیعیان و دوستان آن بزرگوار از دامان کبریایی آن عزیز دوران کوتاه است، نقش علمای ربّانی، تربیت یافتگان مکتب اهل بیت، آشنایان به احکام دین و آگاهان به دقایق و اسرار نفوس، و پیروان حقیقی حضرات معصومین علیهم السلام را نباید از نظر دور داشت. گرچه چون کبریت احمر نادر، و بسان اکسیر اعظم کمیابند، امّا درد آشنایند و راه درمان را نیز به خوبی می دانند. وجودشان تسلّی بخش دل های مضطرب، و قلب های پاکشان محلّ نزول سکینه؛ فرشتگان الهی آنان را احاطه نموده، و محافل و مجالس انس و کرامت، در مقامی که جز خدای متعال، احدی از آن آگاه نیست برای آنان مهیّا گشته است. آنان به راستی طبیبان روحانی بشرند.

امام سجّاد علیه السلام ناگزیر بودن انسان از داشتن آموزگاری آگاه و پاکدل را این چنین یادآور گشته اند:

«هَلَکَ مَنْ لَیْسَ لَهُ حَکِیمٌ یُرْشِدُهُ».(۸۷)

«کسی که حکیمی (فرزانه و عالِمی ربّانی) نداشته باشد تا او را راهنمایی و هدایت نماید، هلاک خواهد شد».

طی این مرحله بی همرهی خضر مکن ظلمات است بترس از خطر گمراهی امام صاق علیه السلام نیز می فرمایند:

«وَ اطْلُبْ مُؤاخاهَ الْأَتْقِیاءِ وَ لَوْ فِی ظُلُماتِ الْأَرْضِ وَ إِنْ أَفْنَیْتَ عُمُرَکَ فِی طَلَبِهِمْ، فَإِنَّ اللَّهَ لَمْ یَخْلُقْ عَلی وَجْهِ الْأَرْضِ أَفْضَلَ مِنْهُمْ بَعْدَ الْأَنْبیاءِ وَ الْأَوْلِیاءِ، وَ ما أَنْعَمَ اللَّهُ عَلیَ الْعَبْدِ بِمِثْلِ ما أَنْعَمَ بِهِ مِنَ التَّوْفِیقِ بِصُحْبَتِهِمْ...».(۸۸)

«برادری (و مؤانستِ) با پرهیزکاران را پیوسته طالب باش، گرچه آنان در (دور دست ترین) نقاط تاریک زمین بوده، و عمر (عزیز) خود را در طلب آنان صرف نمایی، زیرا خداوند، بعد از

پیامبران و اولیا بر روی زمین، بهتر از آنان نیافریده، و خدا هیچ نعمتی همچون نعمت توفیقِ همنشینی با آنان را به کسی ارزانی نداشته است».

۳ – جهاد با نفس

اشاره

وجود آدمی متشکّل از دو بعد روحانی و جسمانی و آمیزه ای از دو جنبه ملکوتی و حیوانی، و ترکیبی از دو نیروی متضادّ عقل و شهوت است. از یک سو نیروی خرد، وجدان اخلاقی و کشش های عاطفی هم آواز با راهنمایان الهی، پیامبران و پیشوایان دینی همواره او را به عدالت خواهی، درستکاری، نوع دوستی و پاکدامنی فرا می خوانند؛ و از سوی دیگر گرایش های حیوانی، غرایز سرکش، خواهش های نفسانی و وسوسه های شیطانی، او را به طغیان، خیانت، شهوت رانی، خود خواهی و نادیده گرفتن حقوق دیگران و انواع مفاسد تباه کننده وا می دارند.

درون او عرصه جنگی تمام عیار بین قوای عقلانی و شهوانی، و میدانی برای ابتلاء و آزمایش است. و در این گیر و دار با پیروزی یکی از دو نیرو بر دیگری سرنوشت او رقم خورده، راه سعادت یا شقاوتش هموار می گردد. چنانچه جنبه ملکوتی و روحانی پیشی گرفته و عقل بر وی حاکم شود، پویای راه سعادت گشته، در مسیر کمال قرار می گیرد. و اگر جنبه جسمانی و حیوانی سبقت یافته و شهوت بر او چیره گردد، رهسپار راه شقاوت گشته، طریق انحطاط پوید و در زمره شیاطین و محرومین جای خواهد گرفت.

عبد اللَّه بن سنان گوید: از حضرت صادق علیه السلام پرسیدم: ملائکه برترند یا انسان ها؟ پاسخ دادند: امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده اند:

«إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ رَكَّبَ فِی الْمَلائِكَهِ عَقْلاً بِلاشَهْوَهٍ وَ رَكَّبَ فِی الْبَهائِمِ شَهْوَهً بِلاعَقْلٍ، وَ رَكَّبَ فِی بَنِی آدَمَ كِلَيْهِما، فَمَنْ غَلَبَ عَقْلُهُ شَهْوَتَهُ فَهُوَ خَيْرٌ

مِنَ الْمَلائِكَهِ وَ مَنْ غَلَبَتْ شَهْوَتُهُ عَقْلَهُ فَهُوَ شَرٌّ مِنَ الْبَهائِمِ».(۸۹)

«خدای بزرگ در ملائکه عقل بدون شهوت را قرار داد، و در حیوانات شهوت بدون عقل را نهاد، و در انسان عقل و شهوت هر دو را موهبت فرمود. بر این اساس هر کس که عقلش بر شهوتش پیروز گردد از ملائکه برتر باشد، و آنکه شهوت او بر عقلش غالب آید از حیوانات بدتر خواهد بود».

امام باقر علیه السلام نیز می فرمایند:

«طبیعت بشر با شهوت و میل و حرص و ترس و خشم و لذت آمیخته شده است ولی در بین مردم کسانی هستند که این کشش طبیعی را با نیروی تقوا و حیا و عزّت نفس مهار کرده اند. هنگامی که نفس، تو را به گناهی فرا می خواند چشم خود را به آسمان افکن (و به عظمت پروردگار آسمان ها و خلقت شگفت انگیز آن لختی بیندیش) اگر از آن کس که بر آسمان ها مشرف است نترسیدی به زمین نظر افکن، بسا باشد که از مردم شرم کنی! چنانچه نه از او که بر آسمان ها مسلّط است می ترسی و نه از اینان که در زمینند شرم داری خود را در زمره حیوانات برشمار».(۹۰)

رستگاری و نیل به فضیلت های معنوی و سجایای اخلاقی در گرو تهذیب نفس و تطهیر روان از تیرگی ها و آلودگی های درونی است و این خود بدون تلاشی خستگی ناپذیر و مبارزه ای همیشگی با خواسته ها و امیال ضد ارزش های انسانی میسّر نمی گردد. و همین واقعیت است که جهاد با نفس را به عنوان اصلی مهم و حرکتی دائمی در برابر سالک قرار داده، اهتمام جدّی و دائمی وی را در این زمینه می طلبد.

تا انسان در کوران حوادث

قرار نگیرد و با مشکلات دست و پنجه نرم نکند ورزیده و آبدیده نمی شود. مخالفت با خواسته های حیوانی و مجاهدت و تلاش پی گیر برای تعدیل شهوات و تمایلات نفسانی از یک سو نفس را از تیرگی ها و صفات رذیله پاک ساخته، به آن نور و صفا می بخشد، و از سوی دیگر آن را از صلابت، قدرت و قوّت روز افزون - که برای عبور از سنگلاخ ها و موانع بزرگتر راه کمال، و صعود به قلّه های فلاح و رستگاری امری حیاتی و اجتناب ناپذیر است - برخوردار می سازد.

در مقابل، قصور و کوتاهی از پرداختن به این امر خطیر، به منزله رها کردن مرزهای کشورِ وجود و غفلت از تهاجمات ویرانگر دشمنان داخلی و خارجی نفس و ابلیس و سرانجام تسلّط نیروهای شیطانی بر قوای عقلانی و سقوط حتمی از عالم انسانیّت به ورطه حیوانیّت و حرمان همیشگی از جوار قرب محبوب حقیقی است و ثمره آن چیزی جز حسرت و ندامت ابدی نخواهد بود.

ای عزیز ! کمر همّت محکم ببند و با تأسّی به اولیای دین، پیشوایان دلسوز، و عالمان و فرزانگان فرهیخته که سرمایه عمر گرانبهای خود را در طبق اخلاص نهاده، و در راه جهاد با نفس که انگیزه بعثت انبیا است سر از پای نشناختند، مردانه به پا خیز، و با لبّیک به دعوت رسول گرامی اسلام صلی الله علیه وآله برای پرداختن به جهاد اکبر و تهذیب نفس از آلودگی ها و رذائل اخلاقی، و تعدیل غرایز و کنترل هواها و تمایلات نفسانی، از خدای بزرگ طلب توفیق نموده، با استمداد و استعانت از نفوس شریف و ارواح پاک ائمّه معصومین علیهم السلام قیام

کن تا با تطهیر نفس از لوث قوای شیطانی و تسلّط بخشیدنِ شرع و عقل و قوای معنوی و روحانی بر تن و جان و روان خویش، شایسته خطاب « یا أَیَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّهُ » گشته، در زمره بندگان صالح خدا به افتخار « فَادْخُلِی فِی عِبادِی وَ ادْخُلِی جَنَّتِی » نائل گردی.

با مطالعه برخی از آیات قرآنی و گفتار معصومین علیهم السلام که بیانگر جایگاه بلند و بسیار حسّاس جهاد با نفس و مجاهده در راه تهذیب آن در فرهنگ آیین حیات بخش اسلام است بیش از پیش به اهمیّت فوق العاده این امر حیاتی پی خواهیم برد:

آیاتی از قرآن

خداوند می فرماید:

« وَ الشَّمْسِ وَ ضُحیها ا ... وَ نَفْسٍ وَ ما سَوّیها ا فَأَلْهَمَها فُجُورَها وَ تَقْویها ا قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَکَّیها ا وَ قَدْ خابَ مَنْ دَسَّیها .».(۹۱)

«سوگند به خورشید و تابش آن ... و سوگند به نفس و آن کس که آن را به اعتدال بیافرید و پلیدکاری و پرهیزکاریش را به او الهام فرمود هر کس آن را تزکیه و تهذیب کند رستگار می گردد و هر که پلید و آلوده اش سازد محروم (و زیان کار) خواهد گشت».

سوگند، راه کاری است برای اثبات بود یا نبود، حقانیت یا بطلان موضوعی که مورد انکار مخاطب قرار گرفته، و تأکید بر کاری که گوینده در مقام انجام یا ترک حتمی آن است. سوگندهای متعدّد نشان می دهد که موضوعِ مورد انکار، بسیار مهم و اساسی است. موضوعی که برای اثبات آن، شایسته است به خورشید و ماه، روز و شب، آسمان و بنیان گذارش، زمین و گستراننده اش، و نفس و آفریننده آن - و در یک جمله

به همه هستی از جهان تا انسان و خالق آنها - سوگند یاد کنند!

آری، رستگاری از آنِ کسی است که نفس خویش را در پرتو ایمان و عمل صالح، با مجاهدت های سخت و پی در پی، از آلودگی به خلق و خوی ناشایست، و تیرگی گناهان و هوی و هوس های تباه گر پاک سازد. نومیدی و خسران، و زیان و حرمان دائمی نیز نصیب کسی است که نسبت به این امر خطیر سهل انگاری کرده، از طریق مستقیم و راه تهذیب و مسیر تقوا منحرف گشته، نفس را با همه پی آمدهای خطرناکش رها نموده، از آن غفلت ورزد.

در حدیث آمده است که رسول خدا صلی الله علیه وآله هنگامی که آیه مذکور را تلاوت می فرمودند، توقّف نموده و این چنین دعا می کردند:

«اَللّٰهُمَّ آتِ نَفْسِی تَقْواها، أَنْتَ وَلِیُّها وَ مَوْلاها، وَ زَکِّها وَ أَنْتَ خَیْرُ مَنْ زَکّٰیها».(۹۲)

«پروردگارا ! به نَفْسم تقوایش را مرحمت فرمای، تو سرپرست و مولای آن هستی، آن را تزکیه فرما که تو بهترین کسی هستی که آن را (برای رشد) از آلودگی ها تطهیر می فرمایی».

آری، جهاد با نفس و پیمودن راه طولانی، دشوار و پرپیچ و خم تزکیه نفس، همّتی بلند، تلاشی مردانه، و گام هایی استوار می طلبد و این خود جز به توفیق الهی و عنایات خاصّه حضرات معصومین علیهم السلام ممکن نخواهد گشت.

« یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ ابْتَغُوا إِلَیْهِ الْوَسِیلَهَ وَ جاهِدُوا فِی سَبِیلِهِ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ ».(۹۳)

«ای کسانی که ایمان آورده اید از خدا پروا کرده، پرهیزکاری نمایید و برای تقرّب به خدا به اولیای او توسّل جویید و در راه او جهاد نمایید، باشد که رستگار گردید».

حقّ تقوا جز با پرهیز از

محرّمات الهی و انجام وظایف شرعی ادا نمی گردد. و از آن سوی، ادای این مسئولیت خطیر، زمینه را برای مجاهده ای سخت و حیاتی فراهم آورده، انسان را برای حرکتی دشوار مهیّا می سازد، لیکن تحقّق این مهم نیز جز به مدد تضرّع به درگاه پروردگار متعال و توسّل به ذیل عنایت صاحبان ولایت و استمداد از نفوس عالیه پیامبر خدا صلی الله علیه وآله و اهل بیت طاهرین آن سرور - سلام اللّه علیهم - میسّر نخواهد شد.(۹۴)

« وَ ما أُبَرِّءُ نَفْسِی إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلّا ما رَحِمَ رَبِّی إِنَّ رَبِّی غَفُورٌ رَحِیمٌ ».(۹۵)

«من خود را تبرئه نمی کنم زیرا نفس به بدی ها بسیار امر می کند، مگر در مواردی که پروردگارم (مرا) رحم نماید. قطعاً پروردگار من آمرزنده و مهربان است».(۹۶)

کسی که پیوسته در صدد توجیه عیوب خویش برآمده و خود را از هر نقص و عیبی مبرّا می پندارد، در واقع راه درک صحیح واقعیات را بر خود می بندد، و این خود بزرگ ترین آفت و خطرناک ترین مانع راه تهذیب نفس و خودسازی است.

به تعبیری دیگر، غفلت و تغافل از عفریت نفس امّاره - که مرتبه ای است از مراتب نفس - و نتیجتاً بی بهره شدن از آگاهی کافی نسبت به ناخالصی ها، نقص ها و عیب های درونی - که ثمره طبیعی خوش بینی نسبت به خویشتن است - راه هر نوع سازندگی و اصلاح جدّی را مسدود می سازد. و از همین جا می توان به راز کلام گهر بار مولا امیر مؤمنان علیه السلام بیش از پیش واقف گردید که می فرمایند:

«بدترین (و زیان بارترین) امور، از خود راضی بودن و خشنودی از خویش است».(۹۷)

« وَ جاهِدُوا فِی اللَّهِ حَقَّ جِهادِهِ

هُوَ اجْتَباكُمْ وَ ما جَعَلَ عَلَيْكَمْ فِی الدِّینِ مِنْ حَرَجٍ ...».(۹۸)

«در راه خدا به شایستگی و آنگونه که سزاوار جهاد (در راه) اوست تلاش و مجاهده نمایید، او شما را برگزید و در دین (و در مقام تکلیف) کار سخت و پر رنج و مشقّت بر دوش شما ننهاد...».(۹۹)

آری، مجاهده ای خدا پسندانه و کوششی در خور و شایسته؛ و این نخواهد شد مگر با رعایت جمیع شرایط، چه از نظر کیفیّت و کمیّت، و چه به لحاظ خصوصیات زمان و مکان، و از همه مهم تر، حراست آن از هر گونه ناخالصی و آلودگی و انگیزه های ناپاک غیر الهی که جز از چشمان هشیار و تیز بین بندگان خالص خدا پنهان مانده و رهایی از آنها نیز تنها به مدد الطاف خاصّ الهی و امدادهای غیبی و عنایات ویژه اولیاء کرامش و در سایه مراقبت های فشرده و دقیق و پیوسته امکان پذیر خواهد بود.

« وَ الَّذِینَ جاهَدُوا فِینا لَنَهْدِیَنَّهُمْ سُبُلَنا وَ إِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِینَ ».(۱۰۰)

«قطعاً کسانی را که در طریق ما مجاهده می کنند به راه های (حقّ) خود هدایت خواهیم کرد، و به راستی خدا با نیکوکاران است.».

اعمال انسانی همانند غرایز و گرایش های طبیعی، خود به خود دارای ارزش مثبت یا منفی نبوده، تا هنگامی که به واسطه نیّت و انگیزه درست یا نادرست، در جهت و سمت و سوی حق یا باطل قرار نگرفته، نمی تواند به صلاح و نیکی یا ناشایستگی و ناپسندی متّصف گردد.

عمل شایسته و کار نیک، حرکت و فعلی است که هماهنگ با حرکت فطرت و نظام آفرینش، و با انگیزه ای مرتبط با کمال حقیقی و در راستای مطلوب نهایی و در جهت

ارتقـای معنوی و اعتلای روحی انجام می پـذیرد و طبیعتاً دیگران را از ثمرات مثبت و ارزشـمند آن بهره منـد می سازد. همین خصـایص است که کـار و تلاش آدمی را رنـگ و بوی الهی بخشـیده، زمینه شایسـتگی برای دریـافت عنایـات ویژه و الطـاف خـاص، و هـدایت به راه هـای حق را در او فراهم آورده، وی را به افتخـار صـفت احسان و تأییـد« إِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ » نائل خواهد ساخت.

البته این امر به سادگی میسّر نخواهد گشت. دشواری شناخت شرایط و مناسبت های زمانی و مکانی، کشش ها و گرایش های منحرف کننـده نفس، وسوسه ها و جاذبه های فریبنده شـیاطین، تبلیغات گمراه کننده دشـمنان راه حقّ و سـنگ اندازی آنان، و ضعف ایمان و فقدان امکانات مادی و معنوی، ضـمن اینکه انجام عمل شایسـته و تلاش در راه خدا و مجاهده با نفس را بسیار دشوارتر می نمایـد، هر یـک می توانـد آدمی را از دستیـابی به این توفیق بزرگ الهی محروم و نااميـد سازد. از اینرو حمایت و وعـده نصـرت الهی و هدایت به راه های حقّ برای کسانی که در راه خدا به مجاهده پرداخته و متحمّل مشـکلات آن گشـته، و در برابر سختی ها و دشواری های آن شکیبایی می کنند، بسیار امیدوار کننده، اطمینان بخش و نیرو آفرین خواهد بود.

بنـا بر وعـده حتمی الهی، بـا تکیه بر مجاهـده آگاهـانه و تلاش خالصـانه در راه خـدا، می توان به هـدایت و نصـرت قطعی، و سرانجام به رسـتگاری و پیروزی در این راه دشوار امیـدوار و مطمئن بوده، و از آن سوی، هر گونه شـکست و ناکامی را معلول قصور یا تقصیر در یکی از دو عامل مهم « مجاهده و اخلاص » دانست.

و به عبارتی دیگر،

منشأ شکست ها و ناکامی های خود را باید در یکی از عوامل زیر جستجو نمود:

یـا در جهـاد و تلاش در صـحنه های علمی و فرهنگی و سیاسـی و اقتصادی کوتاهی کرده ایم و یا حبّ نفس و علاقه به دنیا و اغراض شخصی بر ما چیره شده و در واقع اخلاصی در کار نبوده است.

در پایانِ آیه به گروه دیگری که از مجاهدان برترند اشاره می شود. آنان محسـنین هسـتند که علاوه بر تلاش و کوشش در راه نجات خود، دارای مقام ایثار و احسان بوده، و برای دیگران هم تلاش می کنند.

« وَ مَنْ جاهَدَ فَإِنَّما یُجاهِدُ لِنَفْسِهِ إِنَّ اللَّهَ لَغَنِیٌّ عَنِ الْعالَمِینَ ».(۱۰۱)

«(البته باید دانست) کسـی که جهاد و مجاهده می کند در واقع برای خود تلاش کرده (و ثمره این کوشـش، از آن خود اوست زیرا) حقیقتاً خداوند از جهانیان بی نیاز است».

گفتار معصومین علیهم السلام

قسمت اول

حضـرت موسـی بن جعفر علیهما السـلام از پدران خود از امیر مؤمنان علیهم السـلام نقل کرده اند که رسول خدا صلی الله علیه وآله به گروهی از لشکریان که به تازگی از جنگ باز گشته بودند، فرمودند:

«مَرْحَباً بِقَوْمٍ قَضَوُا الْجِهادَ الْأَصْغَرَ وَ بَقِیَ عَلَیْهِمُ الْجِهادُ الْأَکْبَرُ. قِیلَ یا رَسُولَ اللَّهِ ! وَ مَا الْجِهادُ الْأَکْبَرُ؟ قالَ: جِهادُ النَّفْسِ.

ثُمَّ قالَ صلی الله علیه وآله: أَفْضَلُ الْجِهادِ مَنْ جاهَدَ نَفْسَهُ الَّتِی بَیْنَ جَنْبَیْهِ».(۱۰۲)

«آفرین به گروهی که جهاد کوچک را پشت سـر گذارده و جهاد بزرگ پیش روی آنان است. عرض شد: یا رسول اللّه! جهاد بزرگ کدام است؟ فرمودند: جهاد با نفس.

آنگاه فرمودند: برترین جهاد از آنِ کسی است که با نفس خویش که (از هر دشمنی به او نزدیک تر است و) بین دو پهلو و در درون سینه اش

جای دارد مبارزه نماید».

مبارزه با دشمنان خارجی و بیگانگان، گرچه کاری است دشوار، و تن دادن به آن با انواع سختی ها و مشکلات همراه است، و پیروزی در آن نیز بدون فداکاری و متحمّل شدن رنج و زحمت های فراوان و گذشتن از مال و جان میسّر نمی گردد، در عین حال در مقایسه با جهاد نفس و دشمن درونی بسیار کوچک به حساب می آید. چه آنکه این جهاد، هر آنش جان دادنی و هر لحظه اش مرگ سرخی است که جز بندگان برگزیده و مخلص، از پسِ آن برنیایند و جز اولیای خدا آن هم به نصرت و یاری و عنایت خاصّ وی بر آن چیره نگردند. از همین جاست که رسول گرامی اسلام صلی الله علیه وآله آن را «جهاد اکبر» نام نهاده اند.

امام کاظم علیه السلام در جای دیگری به هشام فرموده اند:

«بر تو باد که به پروردگارت پناه برده، بر او توکّل نمایی. با نفس خویش مجاهده کن تا آن را از هوایش باز داری، زیرا جهاد با نفس همچون مبارزه با دشمن واجب است.

هشام گوید: عرض کردم: مبارزه با کدام دشمن لازم تر است؟

فرمودند: آنکه از همه به تو نزدیک تر و دشمنی اش با تو بیشتر است، زیانش از همه افزون تر، و دشمنی او با تو عظیم تر، و با آنکه به تو نزدیک است از همه آنها مخفی تر است! (علاوه بر آن باید مراقب دشمن دیگری نیز باشی و او) کسی است که دشمنان را بر تو تحریک می کند، او همان ابلیس است، کارش وسوسه کردن در دل هاست! باید دشمنی خود را نسبت به او تشدید نمایی...».(۱۰۳)

آری، در مقابل این دشمن غدّار و حیله گر باید هم شدّت عمل

نشان داد و هم با استعانت از الطاف الهی و عنایات اولیای کرامش به خدا پناه برد که بدون آن کسی را یارای مقاومت و مجاهده با او نخواهد بود. این است که آن حضرت به هشام می فرمایند:

«إِذا أَنْتَ اعْتَصَمْتَ بِاللَّهِ فَقَدْ هُدِيتَ إِلی صِراطٍ مُسْتَقِيمٍ».(۱۰۴)

«هرگاه به خدا پناه بردی، البته (از شرّ نفس و شیطان در امان بوده و) به راه راست هدایت یافته ای».

مولا امیر مؤمنان علیه السلام می فرمایند:

«اَلنَّفْسُ مَجْبُولَةٌ عَلی سُوءِ الْأَدَبِ وَ الْعَبْدُ مَأْمُورٌ بِمُلازَمَهِ حُسْنِ الْأَدَبِ وَ النَّفْسُ تَجْرِی بِطَبْعِها فِی مَيْدانِ الْمُخالَفَهِ وَ الْعَبْدُ يَجْهَدُ بِرَدِّها عَنْ سُوءِ الْمُطالَبَهِ، فَمَتی أَطْلَقَ عِنانَها فَهُوَ شَرِيکٌ فِی فَسادِها وَ مَنْ أَعانَ نَفْسَهُ فِی هَوی نَفْسِهِ فَقَدْ أَشْرَکَ نَفْسَهُ فِی قَتْلِ نَفْسِهِ».(۱۰۵)

«نفس آدمی با سوء ادب و تربیت ناپسند آمیخته (و طبعاً به آن مایل) است در حالی که انسان به ملازمت و همراهی ادب و تربیت نیکو موظّف است. نفس به اقتضای طبع خود در میدان مخالفت (با صلاح و فضیلت) می تازد و بنده خدا می کوشد تا مسیر او را از خواسته های ناروا بگرداند. پس هرگاه عنان نفس سرکش خود را رها سازد، در تباه ساختن آن شریک گردیده و کسی که نفس خویش را در خواسته های آن یاری رساند، خویشتن را در نابودی خود شریک ساخته است».

امام صادق علیه السلام در حدیثی کوتاه، جامع و کامل به شخصی فرموده اند:

«إِنَّکَ قَدْ جُعِلْتَ طَبِيبَ نَفْسِکَ وَ بُيِّنَ لَکَ الدَّاءُ، وَ عُرِّفْتَ آيَهَ الصِّحَّهِ، وَ دُلِلْتَ عَلَی الدَّواءِ فَانْظُرْ کَيْفَ قِيامُکَ عَلی نَفْسِکَ». (۱۰۶)

«به راستی تو را طبیب خود قرار داده اند، درد را نیز برایت بیان کرده اند، نشانه صحّت و سلامتی هم تعریف شده، آن را

به تو شناسانده اند و تو را به دارو و راه درمان راهنمایی کرده اند، اکنون بنگر چگونه در باره نفس خویش (و برای اصلاح آن) اقدام می نمایی!».

مرحوم علامه مجلسی - رضوان اللّه علیه - در شرح این حدیث فرموده است:

«درد همان اخلاق زشت و گناهان کشنده است، نشانه سلامتی همان نشانه هایی است که خدا و رسول و ائمّه اطهار علیهم السلام بیان کرده اند... دارو هم توبه، استغفار، هم نشینی با نیکان، دوری از اشرار، زهد و بی رغبتی به دنیا، تضرّع به سوی خدای متعال، توسّل و توکّل به او و تحقیق در باره بیماری ها و عیوب نفس خواهد بود. و مداوای هر یک به ضدّ خودش می باشد...».(۱۰۷)

آری نجات از دام های ابلیس لعین و وسوسه های نفس حیله گر، و تقرب به ساحت اقدس الهی و نیل به کمالات معنوی و دست یابی به اسرار عالم هستی تنها در پرتو تهذیب نفس و تخلّق به اخلاق و صفات انسانی میسّر است و بس! باید دردها را شناخت و با مطالعه استعدادها و قابلیّت هایی که خالق مهربان در وجود ما نهاده، برای بارور ساختن آنها از همه نعمت ها و موهبت های الهی بهره گرفت و در این مسیر از هیچ کوششی دریغ نورزید، که چشمان همیشه بیدار ملکوتیان نظاره گر اعمال ماست! «فَانْظُرْ کَیْفَ قِیامُکَ عَلی نَفْسِکَ».

امام باقر علیه السلام ضمن سفارشات خود به جابر جعفی می فرمایند:

«به راستی مؤمن به مبارزه با نفسش همّت می گمارد تا بر هوای آن پیروز گردد. (در این میان) گاهی در اثر محبّت خداوند، کژی و کج روی نفس را جبران کرده، با هوای خویش مخالفت می نماید. و گاهی نفسش او را زمین زده (مغلوب آن می گردد و

نتیجتاً) از هوایش پیروی می کند، (امّا تفضّلاً) خداوند او را یاری نموده، از هلاکتش نجات می بخشد و از خطا و لغزشش در می گذرد، پس (همین لطف خاص باعث می گردد که) متذکّر گشته، به توبه روی می آورد و بیم و هراس وجودش را فرا می گیرد و در اثر افزایش خوف و نگرانی، بصیرت و معرفتش فزونی می یابد. این همان است که خداوند می فرماید:

« به راستی پرهیزکاران هنگامی که گرفتار وسوسه های شیطان می شوند به خود آمده، خدا را یاد می کنند و بی درنگ بینا می گردند! » (۱۰۸) ».(۱۰۹)

آری مؤمن با اراده ای پولادین و با عزمی راسخ و استوار برای عبور از سنگلاخ های صعب العبور و فتح دشوار قلّه های مرتفع انسانیّت و اعتلای معنوی، کمر همّت را با استحکام هرچه بیشتر بر بسته، و در این راه پر نشیب و فراز گرچه بارها و بارها در اثر ضعف و غفلت، مغلوب نفس حیله باز گردد، هرگز غبار یأس و ناامیدی بر چهره همیشه شاداب او ننشسته، و با اتّکاء به الطاف بی دریغ الهی و عنایات ویژه اولیاء کرامش و به برکت یاد خدا و صلابت ایمانی خویش به زودی متذکّر گشته، با عبرت از خطاها و لغزش های گذشته خویش، همواره بیناتر و با معرفت بیشتر به سوی هدف عالی خود گام برداشته، پیش می رود.

رسول گرامی اسلام صلی الله علیه وآله می فرمایند:

«أَعْدی عَدُوِّکَ نَفْسُکَ الَّتِی بَیْنَ جَنْبَیْکَ».(۱۱۰)

«دشمن ترین دشمنانت نفس تو است که بین دو پهلو و میان سینه تست (و از هر چیز و هر دشمنی به تو نزدیک تر است)».

امیر مؤمنان علیه السلام نیز می فرمایند:

«إِنَّ الْمُؤمِنَ لا یُمْسِی وَ لا یُصْبِحُ إِلّا وَ نَفْسُهُ ظَنُونٌ عِنْدَهُ فَلایَزالُ زارِیاً عَلَیْها وَ مَسْتَزِیداً

لَها».(۱۱۱)

«به راستی مؤمن پیوسته شب و روز به نفس خویش بد گمان است و همواره از آن عیب جویی کرده، و زیادتر از آنچه انجام داده از وی می طلبد».

همه انبیا و اولیا و مربیان تربیتی و اهل سیر و سلوک اتفاق نظر دارند که نفس و خواهش های نفسانی پیوسته در تمامی مراحل سیر و در طول مسیر حرکت به سوی کمال، مزاحمی جدّی برای آدمی بوده، تبعیت و پیروی از آن که از حسن ظنّ و خوش بینی به خویش آغاز می گردد، نهایتاً به سلطنت وی بر تار و پود افکار و اعمال آدمی می انجامد، و سینه و قلب او را به پایگاهی مناسب برای تاخت و تاز ابلیس لعین مبدّل می گرداند و سرانجام موجب سقوط حتمی انسان به ورطه هلاکت و محرومیت ابدی از عالم روحانیت و جوار قرب حقّ خواهد گشت.

از اینرو آنان همواره پیروان خود را به مخالفت با نفس دعوت کرده، تلاش و مجاهده در راه تهذیب آن و تعدیل شهوات و تمایلات نفسانی را امری ضروری و لازم دانسته اند. به همین لحاظ است که در برخی احادیث، پرهیز از پیروی از نفس را از ارکان اساسی اطاعت از حقّ برشمرده، تقرّب به ساحت اقدس الهی و رضای خداوند متعال و انس و ارتباط با او را تنها از همین طریق ممکن دانسته اند. چنانکه در حدیث وارد شده است که مردی به نام مجاشع به محضر رسول خدا صلی الله علیه وآله شرفیاب گردید و عرض کرد:

«یا رسول اللَّه! راه شناخت حقّ کدام است؟ آن حضرت فرمودند: (از طریق) شناخت نفس. عرض کرد: یا رسول اللَّه! راه موافقت حقّ چیست؟ فرمودند: مخالفت

با نفس. پرسید: یا رسول اللَّه! رضا و خشنودی خدا در چیست؟ پاسخ دادند: در خشم نسبت به نفس. سؤال کرد: یا رسول اللَّه! راه ارتباط با خدا چیست؟ جواب دادند: دوری گزیدن از نفس.

عرض کرد: یا رسول اللَّه! اطاعت حقّ چگونه است؟ فرمودند: از طریق فرمان نبردن از نفس. پرسید: یا رسول اللَّه! یاد خدا در چیست؟ پاسخ دادند: در فراموش کردن نفس. گفت: یا رسول اللَّه! راه تقرّب به خداوند کدام است؟ فرمودند: دوری گزیدن از نفس. عرض کرد: یا رسول اللَّه! راه انس با حقّ چیست؟ فرمودند: فرار از نفس. پرسید: یا رسول اللَّه! راه رسیدن به این امور چیست؟ پاسخ دادند: یاری خواستن از خداوند علیه (فعالیّت های زیان بار) نفس.».(۱۱۲)

برای راه یابی به فضیلت های انسانی و دستیابی به خُلق های پسندیده و کمالات متعالیه و نیل به حیات طیّب و وصول به عالم نورانیّت باید مبارزه ای پی گیر و سخت با نفس سرکش داشته، پیوسته با آن کارزار نمود و در این راه از هیچ کوششی دریغ نباید کرد. البته نباید چنین پنداشت که سالک، خود از عهده این کار برآید، و این مهم به سادگی صورت پذیرد، بلکه حلّ این معمّای پیچیده و گشودن این گره کور تنها به دست توانای صاحبان اصلی ولایت کبرای الهی ممکن خواهد بود. و سالک را راهی جز تضرّع و انابه نیست.

گرچه وصالش نه به کوشش دهند

آنقدر ای دل که توانی بکوش ثمره همین کوشش و تلاش است که اندک اندک او را با تیرگی ها و پرده های تاریک نفس آشنا ساخته، خود را در زندان طبیعت محبوس می بیند و دوری خویش را از جوار قرب حقّ در

می یابد و بسان گنجشکی که در دام صیّاد افتاده و با تمام توان، خود را به این سو و آن سو می زند، هر دری را می کوبد و به هرچه و هر که امید دارد متوسّل گشته، و از هیچ کوششی دریغ نمی کند تا آنکه سرانجام خود را ناتوان دیده، و به عجز و بیچارگی خویش پی می برد. اینجاست که خود را تسلیم می کند و کار را به صاحبش وا گذاشته، گریان و نالان، با تضرّع و شکستگی، عاجزانه دست نیاز بالا برده، و از خداوند متعال و اولیای بزرگوارش استعانت و یاری می طلبد.

این همه و جز این ها نیز تنها گوشه ای از کلام گهربار رسول خدا صلی الله علیه وآله است که راه دستیابی به اطاعت از حق، یاد و رضای خدا و انس با حقّ را استعانت از خداوند مهربان در برابر نفس طغیانگر و سرکش بیان فرموده اند.(۱۱۳)

خدای متعال در حدیث معراج به پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله می فرمایند:

«یَمُوتُ النَّاسُ مَرَّةً وَ یَمُوتُ أَحَدُهُمْ فِی کُلِّ یَوْمٍ سَبْعِینَ مَرَّةً مِنْ مُجاهَدَهِ أَنْفُسِهِمْ وَ مُخالَفَهِ هَواهُمْ وَ الشَّیْطانِ الَّذِی یَجْرِی فِی عُرُوقِهِمْ».(۱۱۴)

«مردم یک بار می میرند ولی هر یک آنان (اهل خیر و آخرت) در اثر مجاهده با نفس خود و مخالفت با هوای خویش و مبارزه با شیطان که (چون خون) در رگهای آنان جاری است در هر روز هفتاد بار خواهند مرد».

مولا امیر مؤمنان علیه السلام می فرمایند:

«إِنَّ المُجاهِدَ نَفْسَهُ عَلی طاعَهِ اللَّهِ وَ عَنْ مَعاصِیهِ، عِنْدَ اللَّهِ سُبْحانَهُ بِمَنْزِلَهِ بَرٍّ شَهِیدٍ».(۱۱۵)

«به راستی آنکس که در راه اطاعت خداوند و دوری از گناهان با نفس خویش مبارزه می کند، نزد خداوند سبحان به منزله شخص نیکوکاری

است که در راه خدا به شهادت رسیده است».

امام صادق علیه السلام می فرمایند:

«خوشا به حال بنده ای که برای خدا با نفس و هوای خویش به جهاد برخیزد. (چه آنکه تنها) در این صورت است که با فراری دادن هـوایِ نفس خـویش، بـه رضـای خداونـد دسـت می یابـد، و آنکـه بـا کوشـش و شکسـتگی، خاضـعانه در میـدان وسـیع خـدمتگزاری به خـدای بزرگ گام نهاده، (و از این طریق) عقل بر نفسـش - که پیوسـته به بـدی ها و کارهای ناشایست فرمان می دهـد - چیره گردد، بی تردیـد به رسـتگاری بزرگ نائل آمـده است. (البته) میان خداونـد بزرگ و بنـده اش هیـچ حجابی تاریـک تر و وحشـتناک تر از نفس و هواپرستی نیست و برای کشـتن و غلبه بر آن دو، هیـچ سـلاحی برنـده تر از اظهار نیاز به خدای سبحان و خشوع و گرسنگی و تشنگی در روز، و بیداری در شب نیست. اگر کسی در این حال بمیرد شهید از دنیا رفته، و اگر زنده بماند و در این راه پایداری کند، سرانجام او را به رضوان اکبر نائل می گرداند».(۱۱۶)

نفس به اقتضای طبیعت خود با جلوه دادن کارهای ناشایست و رفتارهای ناپسند به صورت زیبا و پسندیده، همواره آدمی را در جهت مفاسد و شرور فرا می خواند، از اینرو برای در امان ماندن از دسیسه های آنان هرگز نباید آن را رها کرده و از وی غافل گردید.

امیر مؤمنان علیه السلام می فرمایند:

«إِنَّ هذِهِ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ فَمَنْ أَهْمَلَها جَمَحَتْ بِهِ إِلَى الْمآثِمِ».(۱۱۷)

«به راستی که این نفس بسیار به بـدی ها فرمان می دهـد، هر کس عنان آن را رها کنـد، او را (بر مرکب هواها سوار کرده) به سرعت به طرف گناهان سوق خواهد داد».

در

عین حال، دست یابی به حیات انسانی و نیل به مقامات رفیع معنوی جز به برکت تصفیه همین گوهر گرانبها و شستشوی آن از آلودگی ها و رذائل اخلاقی میسّر و ممکن نخواهد گشت. چه آنکه خداوند حکیم از راه لطف و به اقتضای حکمت بالغه خویش آن را برای هدف بزرگی که جز اطاعت و بندگی نیست خلق فرموده است.

قسمت دوم

حضرت علی علیه السلام می فرمایند:

«إِنَّ النَّفْسَ لَجَوْهَرَهٌ ثَمِینَهٌ، مَنْ صانَها رَفَعَها وَ مَنِ ابْتَذَلَها وَضَعَها».(۱۱۸)

«به راستی نفس گوهر گرانبهایی است که هر کس آن را (از آلودگی ها و صفات ناپسند) حراست نماید، بلندش سازد و هر که (سختیِ نگهداری از آن را متحمّل نگشته) آن را (با هواها و امیال ناروایش) رها سازد وی را ساقط نموده، (از عالم انسانیّت) فرو افکند».

آری، ارتقای معنوی و زنده شدن به حیات طیّب جز به مدد تهذیب نفس و صیانت آن از هواها و خواهش های ناپسند و ضد ارزش های انسانی امکان پذیر نخواهد بود.

نیز آن حضرت فرموده اند:

«رَدْعُ النَّفْسِ وَ جِهادُها عَنْ أَهْوِیَتِها یَرْفَعُ الدَّرَجاتِ وَ یُضاعِفُ الْحَسَناتِ».(۱۱۹)

«جهاد با نفس و باز داشتن آن از هواها و آرزوهایش، درجات انسان را بالا می برد و حسنات را دو چندان می گرداند».

در حدیث وارد شده که مولا ـ امیر مؤمنان علیه السلام میل به جگر پیدا کرده، و این حالت یک سال ادامه داشت، روزی در حالی که روزه بودند جریان را برای فرزند بزرگوار خویش امام مجتبی علیه السلام بازگو نمودند. امام حسن علیه السلام هنگام افطار جگری آماده کرده خدمت پدر آوردند. همزمان نیازمندی در را کوبیده، درخواست کمک نمود. آن جناب به امام حسن علیه السلام فرمودند:

«جگر را به او ده! نمی خواهم

روز قیامت (مانند اهل عذاب) در نامه عمل خویش چنین بنگرم: « أَذْهَبْتُمْ طَيِّباتِكَمْ فِی حَياتِكَمُ الدُّنْيا وَ اسْتَمْتَعْتُمْ بِها »(۱۲۰)

شما بهره خود را از طیّبات و لذائذ در زندگی دنیای خود برده، و از آن بهره مند شده اید».(۱۲۱)

همچنین می فرمایند:

«لَنْ يَحُوزَ الْجَنَّهَ إِلّا مَنْ جاهَدَ نَفْسَهُ».(۱۲۲)

«هرگز به بهشت دست نیابد مگر آن که با نفس خویش مجاهده کند».

و نیز فرموده اند:

«جِهادُ الْهَوی ثَمَنُ الْجَنَّهِ».(۱۲۳)

«مبارزه با هوای نفس بهای بهشت است».

البته این بهای گرانقدر نیز خود موهبتی است والا و توفیقی است بس ارزشمند که هر کس را عطا کنند راه رضای خداوند و طریق سعادت را یافته است. حقیقتاً خوشا به حال چنین بنده ای و طُوبی لَه.

بدبخت نیز کسی است که از دست یابی به این توفیق عظمی بازمانده، محروم از سعادت در دنیا و بی نصیب از رستگاری در آخرت گردد. و وای به حال کسی که پیش از پرداختن به اصلاح خود، مورد توجّه جامعه قرار گرفته، در صدد ارشاد و اصلاح آنان برآید، که بدون شک همواره سرگردان در تاریکی ها و غوطه ور در باتلاق غرور و گمراهی خواهد ماند.

حضرت علی علیه السلام می فرمایند:

«مَنْ شَغَلَ نَفْسَهُ بِغَيْرِ نَفْسِهِ فَقَدْ تَحَيَّرَ فِی الظُّلُماتِ وَ ارْتَبَکَ فِی الْهَلَكاتِ».(۱۲۴)

«هر کس خود را به غیر (اصلاح) نفس خویش سرگرم سازد، بی تردید در تاریکی ها سرگردان گشته، و در طریق نابودی و محل هلاکت فرو خواهد افتاد».

قدرت و قوّت جوانی پایدار نیست و صلابت و نشاط آدمی برای همیشه باقی نخواهد ماند، تا دیر نگشته و گرد پیری سر و روی ما را سفید نساخته، از این نیروی خدا دادی بهره بگیریم و برای عبور از این راه دشوار و پر نشیب

و فراز، عزم خود را جزم کرده، کمر همّت محکم سازیم که فرصت ها چون ابر می گذرند و از آن پس، نه نیرویی برای جبران می ماند و نه امیدی برای مداوا خواهیم یافت!

مولا امیر مؤمنان علیه السلام می فرمایند:

«مَنْ لَمْ یَتَدارَکْ نَفْسَهُ بِإصْلاحِها أَعْضَلَ دَواءُهُ وَ أَعْیی شِفاءُهُ وَ عَدِمَ الطَّبِیبَ».(۱۲۵)

«هر کس در صدد رفع بیماری های نفس خویش بر نیاید درمانش دشوار، شفایش سخت، و دسترسی به طبیب برایش ناممکن خواهد گشت».

همچنین می فرمایند:

«أَقْوَی النَّاسِ أَعْظَمُهُمْ سُلْطاناً عَلی نَفْسِهِ.

أَعْجَزُ النَّاسِ مَنْ عَجَزَ عَنْ اِصْلاحِ نَفْسِهِ».(۱۲۶)

«تواناترین مردم کسی است که از جهت تسلّط بر نفس از همه آنان بزرگتر باشد.

ناتوان ترین مردم نیز کسی است که از اصلاح نفس خویش ناتوان و عاجز باشد».

رسول خدا صلی الله علیه وآله نیز می فرمایند:

«إِنَّ الشَّدِیدَ لَیْسَ مَنْ غَلَبَ النَّاسَ وَ لکِنَّ الشَّدِیدَ مَنْ غَلَبَ نَفْسَهُ».(۱۲۷)

«به راستی شجاع آن نیست که بر مردم چیره گردد، بلکه شجاع کسی است که بر نفس خویش فائق آید».

البته توان جسمی و قوّت بازو خود امتیازی است که آدمی را از این جهت از سایر مردم متمایز می سازد لیکن در فرهنگ اهل بیت علیهم السلام این ویژگی جسمی نمی تواند نشانگر شجاعت فرد باشد. چه بسا پهلوانانی که در میدان رزم، توانسته اند پشت بسیاری از قوی مردان روزگار را بر خاک بنشانند امّا کمترین نشانی از انسانیّت و مردانگی در آنان یافت نمی گردد.

شجاعت پیش از آنکه حاکی از قدرت و قوّت جسم باشد نشان از صلابت روح دارد. قصّه آن مرد بزرگ و آن پهلوان نامی را نشنیده ای که چگونه قدم بر نفس خویش نهاد و با آن همه توان جسمی و قدرت تن و تسلّط بر حریف، به

خاطر التماس پیر زنی که از آینده خود و خویشانش نگران بود از خود گذشت و با شجاعت تمام خود را مغلوب حریف ساخت؟ او به راستی از شجاعت بهره مند بود و همین شجاعت که ناشی از تسلّط او بر نفس امّاره بود، درهای رحمت را بر روی او گشود و او را که نامش «پوریا» بود، به «پوریای ولیّ» معروف ساخت.

نوشته اند که او همواره آیینه ای بر سر زانو داشت که خبر از آن می داد که کسی حریف او نبوده و تاکنون مغلوب نگشته است. هنگامی به اصفهان رفت و همه پهلوانان آن دیار را بر زمین زد و همگی بازوبندش را مهر کردند. تا آنکه نوبت به پهلوان مخصوص پادشاه رسید و مقرّر شد تا روز جمعه در میدان قدیم اصفهان که میدانی بزرگ بود در حضور پادشاه و انبوه مردم، کشتی بین این دو پهلوان انجام پذیرد.

منزل پوریا در یکی از اطاق های آن میدان بود، چون شب جمعه فرا رسید پیر زنی را با طبقی از حلوا دید که از مردم برای برآورده شدن حاجتش التماس دعا دارد. پوریا پرسید: حاجت تو چیست؟ پیر زن گفت: فرزندم پهلوان مخصوص پادشاه است و فردا با پهلوانی که به این شهر آمده کشتی می گیرد. عده ای از جمله من و زن و فرزند و برادرش نان خور او هستیم، می ترسم مغلوب گشته و حقوقش قطع شود. حاجتم این است که فرزندم بر این پهلوان پیروز گردد.

خواهش پیر زن غوغایی در سر پوریا انداخت. در طول آن شب و روز پیوسته باخود دست و پنجه نرم می کرد.

وقت موعود فرا رسید. در حضور سلطان و طبقات مختلف مردم

که برای تماشا حاضـر شـده بودنـد، دو کشتی گیر در مقابل یکـدیگر قرار گرفتنـد. پوریا او را برانـداز کرد و متوجّه شد که به راحتی و بدون زحمت از سدّ او خواهد گذشت، امّا سخن آن پیر زن را از یاد نبرده بود. با خود گفت: ای پوریا! خدا را خوش نیاید که به واسطه زور بازویت نان جماعتی قطع گردد، اگر جوانمردی، خود را به زمین بزن!

این را گفت و با نهیبی بر سر نفس که از قدرت ایمان و تسلّط بر نفس خبر می داد، نفس خود خواه را بر جای خویش نشانده، خود را بر زمین انداخت!!

چون جهـاد اکبرت آمـد به پیش تیغ باطن کش به قتل نفس خویش تیغ باطن را نـدانی گر تو چیست جز خلاف آرزوی نفس نیست نفس را تا آرزویی در سـر است هر دمش فوج وسـپاهی دیگر است هان میفکن تیغ باطن را ز دست تا سـپاه نفس بتوانی شکست پهلوان مخصوص پادشاه به خیال خام خود بر پوریا پیروز گشته، بر سینه اش نشست و با زانوان خویش بر سینه و شکم پوریا کوبید! خداوند مهربان در همین حال پرده ها و حجابها را از دیدگان پوریا زدود و به عالم بالا روشن ساخت.(۱۲۸)

امام صادق علیه السلام از امیر مؤمنان علیه السلام نقل می کنند که آن حضرت فرمودند:

«أَشْجَعُ النَّاسِ مَنْ غَلَبَ هَواهُ».(۱۲۹)

«شجاع ترین مردم کسی است که بر هوای خویش پیروز گردد».

امّا ای عزیز! این مهم به سادگی میسّـِر نمی گردد، و این قلّه بلنـد و مرتفع به راحتی فتح نخواهد شد. همّتی مردانه، عزمی جزم، اراده ای پولادین و استوار، جهادی مستمر و مبارزه ای دائمی می طلبد تا در پرتو آن

و به یمن عنایات حقّ و توجّهات بی دریغ اولیای الهی - سلام اللَّه علیهم - گام به گام و قدم به قدم، موانع فراوان آن را یکی پس از دیگری پشت سر گذارده، سرکشی و طغیان نفس را که در مقام ادعای خدایی است، سرکوب کرده، به مدد الطاف ویژه و عنایات خاص، آن را در جای خود نشانده، مطیع و منقاد پروردگار خود نمایی و خلعت فوز و رستگاری را بر قامت خویش بپوشانی.

عزّت نفس

آدمی به اقتضای انگیزه لذّت طلبی و غریزه مهر خواهی دوست دارد عزیز و ارجمند باشد، و از عزّت و شرافت و گرانمایگی خویش لذّت می برد. بسیاری از تلاش های شبانه روزی نیز با انگیزه دستیابی به همین خواسته فطری، و در راستای اجابتِ همین نیاز طبیعی صورت می گیرد.

خدای متعال نیز که انسان را با دست توانای خویش آفریده - و به همین سبب خود را «أحسن الخالقین» خوانده - و او را به تاج «کرّمنا» تکریم، و به خلعت زیبای اختیار مزیّن فرموده، از طیّبات بهره مند و با نعمت عظمای عقل و منطق، از سایر موجودات متمایزش ساخته، پیامبران را برای هدایت او فرستاده و بهشت را ضیافتگاهی برای وی قرار داده، چیزی جز عزّت او را اراده نفرموده است.

آدمی نیز خود دوست دارد عزیز باشد و از تن دادن به مظاهر تحقیرآمیز و ذلّت و خواری، و آنچه که شرف و عزّت او را در معرض خطر قرار می دهد - حتی در مواردی که برای صیانت جان و ناموس خویش از آن ناگزیر است - به شدّت رنج برده و از آن متنفّر است.

از دیدگاه مکتب عزّت بخش اسلام نیز حفظ و

حراست از این موهبت الهی به عنوان یک وظیفه دینی و انسانی مورد تأکید بوده و هیچ کس حق ندارد دیگری را تحقیر نماید. حتی در مورد شخص خود نیز مُجاز نیست عزّت خویش را - به هر دلیل و بهانه ای - دستخوش مخاطره قرار دهد.

امام صادق علیه السلام به نقل از رسول خدا صلی الله علیه وآله می فرمایند:

«قالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ: قَدْ نابَذَنِی مَنْ أَذَلَّ عَبْدِیَ الْمُؤْمِنَ».(۱۳۰)

«خدای بزرگ فرموده است: کسی که بنده مؤمن مرا خوار سازد، آشکارا به جنگ با من برخاسته است».

در عین حال، تأکید فراوان آیات و روایات، و پافشاری شگفت انگیز مربیان بر لزوم مجاهده و مبارزه با نفس، این سؤال را بر می انگیزد که آیا مخالفت قاطعانه با امیال و خواسته های نفسانی، سبب انهدام روح خود باوری و اعتماد به نفس، و عامل تحقیر ذلّت بار و متلاشی شدن پایه های عزّت نفس آدمی نمی گردد؟ و آیا اساساً مخالفت پیوسته و بی چون و چرا با نفس، با پاسداری از عزّت و شرافت آدمی سازگار است؟

همچنان که پیشتر نیز یادآور گشتیم، وجود انسان آمیزه ای از دو بُعد روحانی و جسمانی، و ترکیبی از دو جنبه ملکوتی و حیوانی است. گُل حقیقت انسان با گِل طبیعت او آمیخته، و از ترکیب این دو، موجودی شگفت انگیز به نام انسان پدید آمده است. گاهی در جذبه جنبه روحانی و حرکت به سمت عالم ملکوت، و زمانی متأثر از بُعد حیوانی و متمایل به عالم ناسوت است.

در اثر تابش پرتو ملکوتی حقیقت بر او، موجودی کمال خواه، حقیقت جو، عدالت طلب، نوع دوست، و به جانب منبع کمال و مبدأ نور و خیر و فضیلت مایل؛ و به واسطه

جنبه مـادی که از عـالم خـاک و سـرشت طبیعت است، بـا حق و عـدالت و رعایت حقوق دیگران در ستیز، از اعتلای معنوی و اهداف انسانی بیگانه، و نسبت به ظلم و خیانت و تمایلات حیوانی راغب است.

البته همچنـان که هیـچ عضوی از اعضـای بـدن بی جهت خلق نشـده، و فقـدان هر یـک از آنهـا، نوعی کاستی و منقصت برای آدمی به حسـاب می آیـد، بلکه بسـا او را در انجـام فعالیّت های مادّی و انسانی دچار مشـکل جـدّی می سازد، جوارح روحی، غرایز انسانی، و خواهش های طبیعی نیز بی هـدف به وجود نیامده، و نقش آنها را در رشد و حرکت انسان به سوی کمال نمی توان انکار کرد.

لیکن اعضـای بـدن و جوارح روح و نفس آنگـاه برای تأمین کمال و سـلامتی، و تضـمین رشـد و تعالی مفیـد و مؤثّرنـد که از هدایت کافی، کنترل منطقی و تعادل کامل برخوردار، و در راستای حرکت به سوی رشد علمی، اعتلای معنوی، نیک اندیشی، حق طلبی، خیرخواهی، و رفتار و کردار نیک، در خدمت انسان و مطیع و فرمانبردار او باشند.

آزاد گذاردن دستی که ناجوانمردانه بر سر مظلومی فرود می آید، و رها کردن گامی که در راه خیانت به حقوق مردم برداشته می شود، رفتاری شایسته و کاری منطقی به حساب نمی آید.

دلی که از عشق و محبت لبریز نیست، سینه ای که سرشار از دشمنی و کینه توزی با مردم است، و نفسی که بی امان از نیکی و پاکی و یگانگی ممانعت، و پیوسته به شرّ و پلیدی و تفرقه دعوت می نماید، حقیقتاً نیازمند تهذیب، و به راستی محتاج پالایش است.

«انسان در هر مرتبه و مقامی که باشد پیوسته از ناحیه تمایلات و هواهای

نفسـانی و طغیـان غرایز و بیراهه رفتن عواطف و احساسـات در معرض خطر است. و این خطر بیش از همه متوجّه کسانی اسـت که غرایز و احساسات در آنان، از بیشترین و بالاترین قوّت و قدرت برخوردار بوده، و امیال، کشـش ها، خواسـته ها، و شهوات گوناگون، آنان را از جمیع جوانب مورد هجوم کوبنده خود قرار داده است....

تعدیل تمایلات نفسانی و رام کردن غرایز، نه تنها از شروط اساسی سعادت و تکامل، و از ضروریات مهمّ تعالی و رشد معنوی است بلکه امروزه حتّی بنابر اعتقاد دانشمندان، آگاهان، و دست اندرکاران امور فرهنگی غرب نیز که از نزدیک شاهد انحطاط تکان دهنـده اخلاقی جوامع خود هسـتند، از اصول بسـیار مهمّ همزیستی، و از ارکان اصـلی تمـدّن بشـری به حساب می آیـد». (۱۳۱)

اگر بـا بهره گیری از طوفان نیروی خشم و ستیزه گری در برابر تجاوز و چپاول بیـدادگران و سـتمگران آرام نگرفته، به دفاع از حقـوق پایمـال شـده خـود و دیگران بر می خیزیـم، بـا انحراف آن از مسـیر طـبیعی، و تبـدیل شـدن به ابزاری در اختیـار نفس طغیانگر، نه تنها در برابر بیداد و ظلم و جنایت دم نخواهیم زد، بلکه خود از عوامل اصـلی سـتم بر دیگران گشته، و در زندگی اجتماعی، چون حیوانی درنده، به هیچ حدّ و مرزی پای بند نخواهیم بود.

«اگر به یمن وجود غریزه حبّ نفس، زمینه فعالیت های شبانه روزی فراهم آمده، و زندگی رونق می یابد،

اگر انگیزه صیانت نفس، انسان را به دفاع از خویش برانگیخته، و در مقابل ظلم و جنایت، پایداری می بخشد،

اگر در سایه گرایش کمال جویی، دستیابی به صـفات عالی انسانی امکان پـذیر گشـته، و زمینه تکامل و تعالی روحی و معنوی انسان فراهم می گردد،

اگر

زمینه حرکت به سوی ذات مستجمع جمیع زیبایی ها و تلاش برای تعالی معنوی که از عالی ترین جلوه های زیبایی برخوردار است، به وسیله غریزه زیبا پسندی فراهم می گردد،

اگر بقای زندگی و تأمین سلامتی آدمی به برکت وجود غریزه گرسنگی و تشنگی میسّر می گردد،

و اگر تشکیل خانواده و به جریان افتادن طبیعی تولید نسل و بقای نوع انسان از پرتو وجود غریزه جنسی و به میمنت این کشش نیرومند امکان پذیر گشته، خودخواهی، خودپسندی، تکبّر، ستمگری، جرم و جنایت، سر و دست شکستن برای نیل به مقامات مادّی دنیوی، پرداختن به تزیینات و تجملات بی حدّ و حصر که آسایش و امنیت زندگی را در معرض نابودی قرار داده، قساوت قلب و بیماری های روزافزون روانی، گسترش فساد اخلاقی، مفاسد نکبت بار بی بند و باری و پایمال شدن شرافت و عزّت انسانی نیز از پی آمدهای خطرناک انحراف همین گرایش های طبیعی، و از تبعات حتمی ارضای نادرست آنها به حساب می آید».(۱۳۲)

مبارزه با هواهای نفسانی و مخالفت با خواسته های نفس، نه تنها مغایرتی با ارجمندی و عزّت نفس ندارد، بلکه صیانت آن نیز در گرو مخالفت بی امان با آنها خواهد بود.

واگذاردن بی قید و شرط نفس در برآوردن همه خواسته ها و تمایلات درونی، علاوه بر آنکه با پاسداری از شرافت آدمی ناسازگار است، او را از هدف والایی که برای وصول به آن آفریده شده، به طور جدّی دور ساخته، و تا حدّ یک حیوان تنزّل خواهد داد. و در آن صورت، نه از عزّت نفس و ارجمندی آدمی اثری می ماند، و نه از رعایت حقوق دیگران خبری خواهد ماند.

خواسته ها و تمایلات نفس، پیوسته با مصالح فردی و اجتماعی انسان ها در ستیز و تعارض

است. منطقی نیست که مصالح حیاتی خود و دیگران را - به بهانه تحکیم اعتماد به نفس و حراست از شرافت آدمی - قربانی امیالی نماییم که نوعاً اثری از ارزش های متعالی و فضیلت های انسانی در آن ها نمی یابیم.

باید جانب مصالح را گرفت و به هواهای حیوانی و وساوس شیطانی - که عزّت، شرافت، خود باوری، ایمان، و دین و دنیای انسان ها را در معرض نابودی قرار می دهد - به هیچ وجه تن نداد، تا علاوه بر بهره مند شدن از مزایای بی شمار آن، به نظام حیات اجتماعی، رعایت حقوق دیگران و بقای تمدّن بشری که عزّت و گرانمایگی حقیقی انسان ها نیز در گرو آن است، خدشه ای وارد نگردد.

غالب جنگ های بزرگی که میلیون ها انسان را قربانی خود کرده است، ریشه در خودخواهی و پیروی از هواهای نفسانی داشته است.

چه بسیار افرادی که به خاطر یک لحظه هوسرانی، نه تنها عرض و آبروی خویش را دستخوش حوادث بسیار تلخ نموده، و عمری را در پشیمانی گذرانده اند، بلکه خانواده ها و سرمایه های فراوانی را به دست نابودی سپرده اند.

نفس انسانی عزیزتر از آن است که مُشک معطّرش به گند متعفّن خواسته های حیوانی و هواهای نفسانی آلوده گردد.

منظور از جهاد با نفس آن است که انسان عزیز، تسلیم امیال حیوانی نگردد و در برآوردن خواسته های درونی، با پیروی از مکتب وحی و با معیار عقل - که تمیز دهنده حق از باطل و خیر از شرّ است - حرکت کرده، عقل را در مُلک وجود خویش بر کرسی حکومت بنشاند.

تنها از این طریق است که می توان خود را از بند اسارت آمال و آرزوهای خوار کننده و هوی و هوس های ذلّت بار

رهایی بخشیده، از عزّت، شرف و حیثیت انسانی خویش پاسداری نمود.

مبارزه با نفس از اصول مهم همزیستی، و از ارکان و پایه های اساسی کمال خواهی است. آسایش و رفاه اجتماعی، سلامت و امنیت زندگی، حفظ حقوق مردم، تحکیم اعتماد به نفس، تأمین رشد و تعالی، و نیل به مقام شامخ انسانیّت، در گرو تزکیه نفس و تهذیب اخلاق است، و این جز به مدد مخالفت با هواهای نفسانی میسّر نمی گردد.

با مبارزه با هوای نفس، چراغ عقل فروزان تر و دامنه تابش آن وسعت می یابد. پیروی از هواهای نفسانی چراغ عقل را تدریجاً بی فروغ ساخته، انسان را در برابر طوفان غرایز از فیض راهنمایی مشاوری امین محروم می سازد.

مولا علی علیه السلام می فرمایند:

«مَنْ لَمْ یُهَذِّبْ نَفْسَهُ لَمْ یَنْتَفِعْ بِالْعَقْلِ».(۱۳۳)

«هر کس نفس خویش را تهذیب نکند و خود سازی ننماید، از عقل و خرد بهره مند نمی گردد».

ای عزیز ! هر لبّیکی که به نفس خود می گویی، زنجیری بر پایت می افکنی. اگر نفس خود را آزاد بگذاری، خویشتن را در بند کرده ای، و اگر با خواسته های نفس خود به مخالفت برخیزی، در جهت آزادی خود گام برداشته ای!

حضرت علی علیه السلام می فرمایند:

«مَنْ تَرَکَ الشَّهَواتِ کانَ حُرّاً».(۱۳۴)

«کسی که خواسته ها و امیال نفسانی را واگذارد آزاد است».

جهاد با نفس، تو را بر هواهای نفسانی، و شهوت و غضب شیطانی چیره، روح و قلبت را از رذائل اخلاقی و تیرگی های نفسانی پاک، چراغ عقلت را فروزان، و حجاب های تاریکی که تو را از جوار قرب پروردگار مهربان و خالق زمین و آسمان دور ساخته برطرف، و سرانجام تو را مالک بر خویش می گرداند.

مولا علیّ علیه السلام می فرمایند:

«مَنْ أَصْلَحَ نَفْسَهُ مَلَکَها. مَنْ أَهْمَلَ نَفْسَهُ أَهْلَکَها».(۱۳۵)

«هر کس

نفس خویش را اصلاح کند آن را مالک گردد. آنکه نفس خود را رها نماید آن را هلاک سازد».

البته مبارزه با هواهای نفسانی و جهاد با نفس نیز مانند هر عمل دیگری، آنگاه از ارزش واقعی و آثار مثبت کامل برخودار است که با انگیزه صحیح، و در راستای اوامر الهی و دستورات شرع صورت گیرد.

ریاضت های شاقّه، شکنجه های طاقت فرسا، پرداختن به عبادت های ساختگی، تن دادن به امور بسیار پر مشقّت و ذلّت آور، و ترک معاشرت با مردم که از روش های متداول مرتاضان و راهبان و گروه های دیگری است که مخالفت با نفس از سوی آنان، بدون انگیزه الهی، و صرفاً به منظور تحصیل آثار وضعی آن انجام می پذیرد، با همه آثار خیره کننده و پی آمدهای شگفت انگیزی که به ارمغان می آورد، به مراتب از اهداف اسلامی - که اعتلای معنوی و قرب به جوار حقّ، از شاخص ترین آنهاست - به دور است.

اسلام برترین ریاضت و مجاهده را تقوا و پرهیزکاری معرفی می نماید که با انگیزه الهی صورت گیرد.

حضرت علی علیه السلام می فرمایند:

«وَ إِنَّما هِیَ نَفْسِی أَرُوضُها بِالتَّقْوَی لِتَأْتِیَ آمِنَةً یَوْمَ الْخَوْفِ الْأَکْبَرِ، وَ تَثْبُتَ عَلَی جَوَانِبِ الْمَزْلَقِ».(۱۳۶)

«همّت و اندیشه ام تنها در این است که نفس خود را با تقوا و پرهیزکاری تربیت نموده، رام گردانم تا در روزی که ترس و بیم آن فراوان است، آسوده باشد و بر اطراف لغزشگاه استوار ماند».

عثمان بن مظعون پس از آنکه فرزند خویش را از دست داد، در اثر شدت ناراحتی، سوگند یاد کرد که هرگز با همسر خویش آمیزش ننماید. از مردم کناره گرفت و گوشه ای از منزل خود را به عنوان مسجد برای عبادت برگزید.

هنگامی که

رسول خدا صلی الله علیه وآله از کار او با خبر شدند او را منع کرده و فرمودند:

«یا عُثْمانُ! إِنَّ اللَّهَ تَبارَکَ وَ تَعالی لَمْ یَکْتُبْ عَلَیْنَا الرُّهْبانِیَّهَ، إِنَّما رُهْبانِیَّهُ أُمَّتِی الْجِهادُ فِی سَبِیلِ اللَّهِ...».(۱۳۷)

«ای عثمان! خدای متعال ترک دنیا را بر ما واجب نفرموده؛ رهبانیت امّت من جهاد در راه خداست».

خطاب به مردم نیز فرمودند:

«چیست که گروهی از مسلمانان، روزی های حلال و نعمت های پاکیزه را بر خود حرام می کنند؟ آگاه باشید که من شب ها می خوابم، و با زنان آمیزش می کنم. روزها غذا می خورم، هر کس از روش و سنّت من روی گردان باشد از من نیست!». (۱۳۸)

امیر مؤمنان علیه السلام نیز خطاب به عاصم بن زیاد حارثی که گلیمی پوشیده و از دنیا کناره گرفته بود فرمودند:

«شیطان پلید خواسته است که تو را سرگردان نماید؛ آیا به زن و فرزندت رحم نکردی؟ آیا اعتقاد داری که خداوند، روزی های پاکیزه را برای تو حلال کرده، ولی دوست ندارد از آنها بهره مند گردی؟...».

آنگاه در توجیه زهد شگفت انگیز خویش فرمودند:

«من مانند تو نیستم، زیرا خدای بزرگ بر پیشوایان حقّ واجب فرموده که خود را با مردمان تنگدست برابر کنند تا پریشانیِ تهیدستان بر آنان فشار نیاورده، آنان را نگران نسازد».(۱۳۹)

۴ – تقوا

توضیح

انسان ذاتاً طالب کمال است و به همین سبب برای دست یابی به هر چیزی که آن را دارای ارزش و عامل رشد دانسته یا نیل به آن را برای خویش کمال پندارد، در مسیر آن می کوشد، و بسا با کمترین تشویق و ترغیب، سخت ترین مشکلات را در راه رسیدن به آن متحمّل می گردد.

ولی از آن جا که معیار شناختِ ارزش ها با تفاوت میان فرهنگ ها متفاوت می گردد و غالب

افراد ارزش هـای زودگـذر و کـاذب را به جـای ارزش های راستین بر می گزیننـد، و از طرفی سـلوک معنوی و رشـد و تعالی انسان بـدون بر گزیدن روشـی درست برای حفظ و حراست از هر گونه کج روی و انحراف میسّـر نبوده، حتی ارضای صـحیح گرایش های ذاتی و غرایز طبیعی نیز که ریشه در نهاد آدمی دارد، نیازمند ارشاد دائمی و کنترل مستمر است و بدون مراقبت و هدایت صـحیح، نه تنها حاصـلی در بر نخواهد داشت، بلکه وبال پی آمدهای خسارت بارش دامنگیر آدمی می گردد، از اینرو اسـلام که دینی است جـامع و کامـل؛ ضـمن ارائه عالی ترین برنامه های عملی جهت رشـد و ارتقای معنوی، کارآمـدترین راه کارهـای پاسـداری و حراست از دین و ایمـان را نیز در اختیار پیروان خود قرار داده، و تقوا و پرهیزکاری را - که عاملی اسـت بازدارنـده از انحرافات، لغزش ها و خطرات گوناگون و هم نردبانی است برای رسـیدن به قله کمال و وسـیله ای است برای نیل به تعالی معنوی - به عنوان معیار فضـیلت و میزان کرامت انسان در پیشگاه پروردگار متعال مطرح نموده و موفقیت آدمی را در مسیر چیره شدن بر هواهای نفسانی و دستیابی به کمالات معنوی در گرو پای بندی به آن دانسته است.

بلکه آن را به عنوان شـرط پذیرش اعمال و بهترین زاد و توشه و روشن ترین نشانه و اثر ایمان به مبدء و معاد و سـرمایه بزرگ جهان آخرت معرفی کرده است. حتی موضوعات مهمی همچون علم و دانش را نیز در صورتی دارای ارزش حقیقی دانسته که در مسیر ایمان و تقوا و ارزش های اخلاقی قرار گیرد.

مفهوم تقوا

«تقوا» از ماده «وقایه» است و چنانکه راغب

گفته است: وقـایه عبـارت از محافظت کردن چیزی در برابر اموری که به آن زیان و آزار می رسانـد و تقوا به معنای قرار دادن نفس در یـک پوشـش حفـاظتی برای حراست آن از آسـیب هـا و خطرات نگران کننـده و زیـان بار است. گاهی هم تقوا را به ترس از خدا تفسـیر کرده اند، زیرا ترس از خدا سـبب تقوا می شود. و در عرف اهل شرع تقوا به معنای خویشتن داری در برابر گناه است که با ترک محرّمات و مکروهات و در برخی موارد با پرهیز از مباحات حاصل می گردد. (۱۴۰)

این تعریف را تا حدودی می توان منطبق بر مفهوم «ورع» دانست ولی نظر به اینکه تنها بیانگر بخشـی از مفهوم تقوا است خالی از اشـکال نیست، چه آنکه تقوا دارای دو جنبه است که به صورت دو عامل محرّک و بازدارنـده، از یک سو آدمی را به انجام طاعـات و واجبـات الهی برانگیخته، به کسب کمالاـت معنوی وامی دارد، از سوی دیگر او را به خویشـتن داری فرا خوانـده، از ارتکاب آنچه که در شرع مورد نهی قرار گرفته باز می دارد.

عامل محرّک آن موجبات کمال و ترقی را فراهم آورده، رشد و سازندگی کشور نفس را تأمین می کند، که لازمه آن تقویت قـدرت اراده، تحکیم شخصـیّت معنوی و تسـلّط بر خویشـتن است، و نیروی باز دارنـده اش که به مثابه ترمزی نیرومنـد است از ماشین وجود آدمی در برابر خطرات، لغزش ها و انحرافات پاسداری نموده، انسان را از هواهای نفسانی و گناهان باز می دارد.

تقوا در قرآن

از موضوعات بسـیار مهمی که قرآن با عنایتی خاصّ به آن پرداخته و آیات فراوانی را به آن اختصاص داده، تقوا و پرهیزکاری است. (۱۴۱)

تعداد قابل

توجهی از این آیات، ضمن آنکه توجّه مردم را به خدای متعال جلب می کند، آنان را امر به تقوا نموده است. از آن جمله:

« يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تُقاتِهِ وَ لا تَمُوتُنَّ إِلاَّ وَ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ ».(۱۴۲)

«ای اهل ایمان! تقوای الهی پیشه کنید آنگونه که شایسته آن است و از دنیا نروید مگر آنکه مسلمان باشید.».

پروای از خدا، تعظیم مقام شامخ ربوبی اوست، و توجّه به خداوند، گرایش به همه خیرها و خوبی هاست. کسی که آن را پاس می دارد از هر چه ناپاکی، نابخردی، ناشایسته و ناستوده است گریزان است و معنای حقیقی تقوا نیز جز این نخواهد بود.

« فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ... ».(۱۴۳)

«تا می توانید از خدا پروا کنید و تقوای الهی را پیشه نمایید».

« وَ لِباسُ التَّقْوى ذلِكَ خَيْرٌ ذلِكَ مِنْ آياتِ اللَّهِ لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ ».(۱۴۴)

«لباس تقوا و پرهیزکاری بهتر است این (نکته) از نشانه های خداست، باشد که آنان متذکّر شوند».

در اهمیت تقوا همین بس که خداوند، خود را اهل تقوا معرفی فرموده است.

« هُوَ أَهْلُ التَّقْوى وَ أَهْلُ الْمَغْفِرَهِ ».(۱۴۵)

«او اهل تقوا و آمرزش است».

تعداد دیگری از این آیات نیز – با توجّه به آیات قبل و بعد آنها – نشان می دهند که دل بستن به دنیا، پیروی از هواهای نفسانی، ارتکاب گناهان و اعمال ناپسند و – در یک کلمه – نداشتن تقوا، از عوامل مهم تکذیب پیامبران الهی بوده، و آن بزرگواران همواره مردم را به تقوا و پرهیزکاری به عنوان یکی از نخستین اصول و برنامه های خود دعوت کرده اند:

« وَ إِلى عادٍ أَخاهُمْ هُوداً قالَ يا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ ما لَكُمْ مِنْ إِلهٍ غَيْرُهُ أَفَلا تَتَّقُونَ ».(۱۴۶)

«به

سوی قوم عاد، برادرشان هود را فرستادیم (هود به آنها) فرمود: ای قوم من! خدا را پرستش کنید که جز او معبودی برای شما نیست. آیا پرهیزکاری پیشه نمی کنید؟».

رابطه تقوا و عمل به فرمانهای الهی، یک رابطه متقابل است: پای بندی به تقوا و پرهیزکاری، احساس مسئولیت را در انسان تحکیم بخشیده و او را به انجام تکالیف الهی و رعایت حقوق انسان ها وادار می سازد، و در مقابل، انجام وظایف دینی، پایه های تقوا را در انسان استحکام بخشیده، روح پرهیزکاری را در وی تقویت می نماید. برخی از آیات به خوبی نشان می دهند که دستورات الهی و برنامه های دینی، وسیله ای برای احیای این خصلت مهم در آدمی بوده و با همین هدف از سوی شرع مقدس مورد ترغیب قرار گرفته است:

« یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا کُتِبَ عَلَیْکُمُ الصِّیامُ کَما کُتِبَ عَلَی الَّذِینَ مِنْ قَبْلِکُمْ لَعَلَّکُمْ تَتَّقُونَ ».(۱۴۷)

«ای اهل ایمان! روزه بر شما واجب گردید همچنان که بر امّت های پیش از شما نوشته شد، تا پرهیزکار شوید.».

گروهی از آیات نیز به ذکر نشانه های پرهیزکاران پرداخته، ضمن بر شمردن آثار پُر برکت تقوا و نتایج ثمربخش آن، آنان را با اوصاف ویژه ای که دارا هستند به گونه ای معرفی کرده است که از ملاحظه آنها به دست می آید که تحصیل همه خیرات و برکات و کمالات در گرو پرهیزکاری و تقوا پیشگی است. با ذکر تعدادی از این آیات، نسبت به بخشی از آثار گرانقدر تقوا آشنا می شویم:

پرهیزکاران اهل عبادتند:

« إِنَّ الْمُتَّقِینَ فِی جَنَّاتٍ وَ عُیُونٍ ا آخِذِینَ ما آتاهُمْ رَبُّهُمْ إِنَّهُمْ کانُوا قَبْلَ ذلِکَ مُحْسِنِینَ ا کانُوا قَلِیلاً مِنَ اللَّیْلِ ما یَهْجَعُونَ ا وَ بِالْأَسْحارِ هُمْ یَسْتَغْفِرُونَ ا

وَ فِی أَمْوالِهِمْ حَقٌّ لِلسَّائِلِ وَ الْمَحْرُومِ ».(۱۴۸)

«پرهیزکاران در باغ های بهشت و در میان چشمه ها هستند و آنچه پروردگارشان به آنها بخشیده دریافت می دارند زیرا پیش از این، از نیکوکاران بودند آنان اندکی از شب را می خوابیدند و در سحرگاهان استغفار می کردند و در اموالشان حقّی برای سائل و محروم بود».

امّا آنان هرگز به این امور اکتفا نکرده، به خوبی می دانند که برای عبور از تنگناها و گردنه های پر خطر سیر معنوی، نیازمند توجّهات دائمی مربیان حقیقی نفوس و الطاف پیوسته واسطه های فیض الهی، حضرات معصومین علیهم السلام هستند، از این رو ضمن پای بندی به اصول تقوا و پرداختن به لوازم پرهیزکاری می کوشند تا با نزدیک شدن به نفوس عالیه و چنگ زدن به دامان صاحبان ولایت مطلقه علیهم السلام و جهاد پی گیر، مراحل دشوار سیر و سلوک معنوی را یکی پس از دیگری پشت سر گذارند.

« یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ ابْتَغُوا إِلَیْهِ الْوَسِیلَهَ وَ جاهِدُوا فِی سَبِیلِهِ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ ».(۱۴۹)

«ای اهل ایمان! تقوای الهی پیشه کنید و وسیله ای برای تقرّب او برگزینید و در راه او جهاد نمایید، باشد که رستگار شوید.».

« یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ کُونُوا مَعَ الصَّادِقِینَ ».(۱۵۰)

«ای اهل ایمان! از خدا پروا کنید و با صادقین باشید.».

تقوا پیشگان هدایت پذیرند:

« ذلِکَ الْکِتابُ لا رَیْبَ فِیهِ هُدیً لِلْمُتَّقِینَ ».(۱۵۱)

«آن کتاب باعظمت که در آن شک راه ندارد، مایه هدایت تقوا پیشگان است».

گرچه آیات الهی برای ارشاد و راهنمایی جمیع انسان ها نازل گردیده و همه موظف اند از دریای بی کران آیات هدایت گر این فیض عظمی بهره مند گردند، لیکن تنها پرهیزکارانند که - به واسطه نورانیتی که در اثر

انتخاب راه درست و مناسب به دست آورده اند - شایسته پذیرش هدایت ویژه الهی گشته و از معارف بلند آیات قرآنی به خوبی بهره مند می گردند.

به تعبیر دیگر؛ انسان ها از دو نوع هدایت بهره مند می شوند: هدایت فطری و هدایت اکتسابی. بهره مند شدن از هدایت اکتسابی آنگاه برای آدمی میسر است که به خوبی از هدایت فطری برخوردار باشد. تقوا و پرهیزکاری مشعل تابناک فطرت را پر فروغ تر ساخته و زمینه را برای بهره مندی کامل از راهنمایی پیامبران و برخورداری از هدایت اکتسابی فراهم می آورد. کسی که چراغ فطرت خود را در اثر عدم پای بندی به تقوا و پرهیزکاری خاموش نموده و از خیر هدایت فطری بی بهره است، در واقع انسانیت خویش را از دست داده و طبیعتاً نمی تواند از تعلیمات انبیای الهی بهره مند گردد.

پرهیزکاران، تیزبین و اهل بصیرت اند:

« يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقاناً وَ يُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئاتِكُمْ وَ يَغْفِرْ لَكُمْ وَ اللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ ».(۱۵۲)

«ای اهل ایمان! اگر از خدا پروا کنید برای شما نیروی تشخیص (خوب از بد و حقّ از باطل) قرار می دهد، و گناهانتان را از شما می زداید و شما را می آمرزد، خداوند دارای فضل و بخشش بزرگ است.».

در مسیر انسان همواره پرتگاه ها و بیراهه های فراوانی وجود دارد که چنانچه آنها را به نیکی نشناسد دیر یا زود سقوط کرده و از صراط مستقیم گمراه می گردد. از اینرو شناخت حقّ از باطل، نیک از بد، سود از زیان و دوست از دشمن را می توان از ارکان اساسی گام نهادن در مسیر و طریق معنوی بلکه زندگی مادی دانست. انسان پیوسته در تشخیص خود دچار اشتباه می شود و

چه بسا باطل را حقّ انگارد و دشمن را به جای دوست برگمارد. پرهیز از این خطر جدّی، نیازمند درکی نیرومند و نورانیتی فوق العاده است تا به واسطه آن بتوان به سلامت از این گذرگاه پر خطر عبور کرده، موانع و لغزشگاه ها را یکی پس از دیگری پشت سر گذارد.

تقوا به عنوان نیرویی توان مند و به مشابه چراغی روشنگر است که در پرتو ممارست و تمرین فشرده تقویت می گردد و از ثمرات مهم آن، دستیابی به نورانیتی است که انسان را در تشخیص حقّ و باطل یاری کرده، او را قادر می سازد با قضاوت صحیح و درک درست از واقعیات پیرامون خود برای دوری جستن از گناهان و کسب کمالات و بالمآل، تملّک خویش، با اطمینان خاطر گام بردارد.

آری فرد با تقوا به واسطه دریافت «فرقان» که نوعی روشن بینی و آگاهی باطنی است، چشم دلش باز شده و حقایق عالم را به شکل صحیح و واقع بینانه درک می کند و از این رهگذر قادر است وظایف دینی خود را - که در برخی شرایط، تشخیص آن از دشوارترین مشکلات مؤمن است - از طریق هدایت مخصوص الهی و الهام باطنی شناخته، حق را از باطل، نور را از ظلمت، هدایت را از گمراهی، نیک را از بد و بالأخره راه را از بیراهه به خوبی تشخیص دهد.

اهل تقوا سریع التذکّر هستند:

« إِنَّ الَّذِینَ اتَّقَوْا إِذا مَسَّهُمْ طائِفٌ مِنَ الشَّیْطانِ تَذَکَّرُوا فَإِذا هُمْ مُبْصِرُونَ ».(۱۵۳)

«کسانی که تقوا پیشه کرده اند هنگامی که گرفتار وسوسه های شیطان شوند متذکر گشته و بی درنگ بینا می گردند.».

پرهیزکاران از نصرت الهی برخوردارند:

« وَ إِنْ تَصْبِرُوا وَ تَتَّقُوا لا یَضُرُّکُمْ کَیْدُهُمْ شَیْئاً... ».(۱۵۴)

«و

اگر صبر کنید و پرهیزکاری پیشه سازید نقشه های آنان به شما زیانی نمی رساند.».

« وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ ».(۱۵۵)

«و از خدا پروا کنید و بدانید که خدا با تقوا پیشگان است.».

« وَ اللَّهُ وَلِيُّ الْمُتَّقِينَ ».(۱۵۶)

«خداوند ولی و یار پرهیزکاران است».

افراد با تقوا اهل کرامت و بزرگواری اند:

« إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقاكُمْ ».(۱۵۷)

«گرامی ترین شما نزد خداوند پرهیزکارترین شماست».

انسان از یک سو دارای کرامت ذاتی است و همان گونه که قرآن تصریح می کند، به لحاظ همین کرامت ذاتی است که بر بسیاری از موجودات جهان برتری دارد.(۱۵۸) از سوی دیگر از کرامت اکتسابی برخوردار است که اگر راه سیر و سلوک را برگزیند و تقوا و پرهیزکاری را پیشه سازد به فوز عظمای کرامت اکتسابی دست یافته، در پیشگاه خداوند متعال از گرامی ترین مردم خواهد شد، و چنانچه راه طغیان و سرکشی در پیش گیرد و از هواهای نفسانی پیروی کند از هر حیوانی پست تر می گردد.(۱۵۹)

تقوا پیشگان محبوب خداوند متعال اند:

« إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ ».(۱۶۰)

«خداوند پرهیزکاران را دوست می دارد!».

و چه افتخاری از این برتر و کدامین مقام از این ارجمندتر که آدمی محبوب پروردگار لایزال و ایزد بی مثال گردد؟

خداوند برای پرهیزکاران، راه گریز مقرّر فرموده:

« وَ مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجاً ا وَ يَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لا يَحْتَسِبُ... ».(۱۶۱)

«هر کس تقوای الهی پیشه کند، برایش راه نجاتی فراهم می سازد و او را از جایی که گمان ندارد روزی می دهد.».

گشایش برکات آسمان برای تقوا پیشگان:

« وَ لَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرى آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنا عَلَيْهِمْ بَرَكاتٍ مِنَ السَّماءِ وَ الْأَرْضِ... ».(۱۶۲)

«اگر اهل شهرها و آبادی ها ایمان آورده و تقوا پیشه می کردند برکات

آسمان و زمین را بر آنها می گشودیم.».

تنها از پرهیزکاران پذیرفته می شود:

« إِنَّما یَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِینَ ».(۱۶۳)

«خداوند تنها از پرهیزکاران می پذیرد.».

برترین زاد و توشه در سفر طولانی و روحانی به سوی حضرت حق پرهیزکاری است:

« وَ تَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَیْرَ الزَّادِ التَّقْوی وَ اتَّقُونِ یا أُولِی الْأَلْبابِ ».(۱۶۴)

«برای خود زاد و توشه برگیرید که بی شک بهترین توشه پرهیزکاری است، و از من پروا کنید ای خردمندان!».

خداوند به پرهیزکاران بشارت می دهد:

« اَلَّذِینَ آمَنُوا وَ کانُوا یَتَّقُونَ ا لَهُمُ الْبُشْری فِی الْحَیاهِ الدُّنْیا وَ فِی الْآخِرَهِ... ».(۱۶۵)

«برای کسانی که ایمان آورده و تقوا پیشه می کردند در زندگانی دنیا و آخرت بشارت است.».

پرهیزکاری وسیله اصلاح اعمال و بخشش گناهان است:

« یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ قُولُوا قَوْلاً سَدِیداً ا یُصْلِحْ لَکُمْ أَعْمالَکُمْ وَ یَغْفِرْ لَکُمْ ذُنُوبَکُمْ وَ مَنْ یُطِعِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ فَقَدْ فازَ فَوْزاً عَظِیماً ».(۱۶۶)

«ای اهل ایمان! تقوای الهی پیشه کنید و سخنی استوار گویید تا اعمال شما را اصلاح نماید و گناهانتان را ببخشاید هر کس از خدا و پیامبرش فرمان برد قطعاً به رستگاری بزرگی نائل آمده است.».

نجات از عذاب دوزخ در سایه پرهیزکاری میسر خواهد بود:

در قیامت همه مردم از دوزخ عبور داده می شوند و تنها پرهیزکاران نجات پیدا کرده به سلامت می گذرند ولی ستمگران و گنه کاران در دوزخ سقوط خواهند کرد.(۱۶۷)

پرهیزکاران داخل بهشت می شوند و در جوار حضرت حق از نعمت های بی شمار الهی بهره مند می گردند.(۱۶۸)

تقوا در احادیث

حضرات معصومین علیهم السلام نیز همگام با قرآن شریف ضمن احادیث فراوان به مناسبت های مختلف، همواره مردم را به

تقوا و پرهیزکاری توصیه فرموده و آنان را از پیروی هواهای نفسانی، دل بستن به دنیای فانی،

و ارتکاب گناهان برحذر داشته اند.

در میـان آن بزرگواران، مولاـ امیر مؤمنـان علیه السـلام بیش از همه بر رعـایت این مهم تأکیـد کرده، خصوصـاً روزهای جمعه ضمن خطبه های نماز، مردم را به پرهیزکاری ترغیب می فرموده انـد. به همین مناسـبت نهـج البلاغه را که عمدتاً از خطبه های آن حضرت تشکیل گردیده، می توان کتاب تقوا خواند، چه آنکه رایج ترین و شایع ترین کلمات آن، تقوا و پرهیزکاری است و به جرأت می توان گفت که در آن کتاب شریف، به کمتر معنا و مفهومی تا این اندازه توجه و عنایت شده است.

با نگاهی گذرا به برخی از احادیث که از آن پیشوایان معصوم به ما رسیده، بیش از پیش نسبت به ارزش و آثار مهم تقوا آگاه خواهیم شد:

امیر تقوا پیشگان حضرت علی علیه السلام در باره ارزش و اهمیت تقوا می فرمایند:

«الُتُّقَى رَئِیسُ الْأَخْلاقِ».(۱۶۹)

«پرهیزکاری اساس خُلق های پسندیده است.».

در جای دیگر به جنبه باز دارندگی آن توجّه نموده، می فرمایند:

«اعْلَمُوا عِبادَ اللَّهِ أَنَّ التَّقْوَی دَارُ حِصْنٍ عَزِیزٍ... أَلا وَ بِالتَّقْوَی تُقْطَعُ حُمَهُ الْخَطایا».(۱۷۰)

«بدانید ای بندگان خدا! تقوا دژی است مستحکم و غیر قابل نفوذ... و آگاه باشید که به وسیله تقوا نیش زهرآگین گناهان قطع می گردد.».

همچنین نقش آن را در پاسداری از دین یادآور شده، می فرمایند:

«أَمْنَعُ حُصُونِ الدِّینِ التَّقْوی .(۱۷۱)

«بازدارنده ترین (نفوذناپذیر ترین) دژ دین پرهیزکاری است».

و همین بازدارندگی است که از تقوا سپری در برابر عذاب قهر الهی ساخته است. آن حضرت می فرمایند:

«اَلتَّقْوی آکَدُ سَبَبٍ بَیْنَکَ وَ بَیْنَ اللَّهِ إِنْ أَخَذْتَ بِهِ، وَ جُنَّهٌ مِنْ عَذابٍ أَلِیمٍ».(۱۷۲)

«تقوا - چنانچه بدان چنگ زنی - استوارترین وسیله ارتباط بین تو و خدا، و سپری در برابر عذاب دردناک است».

بلکه استخوان بند ایمان، تقوا و پرهیزکاری است.

مولا امیرمؤمنان علیه السلام می فرمایند:

«مُخُّ الْإِيمانِ التَّقْوى وَ الْوَرَعُ».(۱۷۳)

«پرهیزکاری و پارسایی مغز (پایه و وسیله قوام) ایمان است.».

و در مورد مقام اهل تقوا می فرمایند:

«سادَةُ أَهْلِ الْجَنَّهِ الْأَتْقِياءُ الْأَبْرارُ».(۱۷۴)

«سروران اهل بهشت، پرهیزکاران نیکو کردارند».

هنگامی که آن حضرت از جنگ صفین باز می گشتند، گذرشان به قبرستان بیرون کوفه افتاد. در آن جا به گونه ای شگفت انگیز با مردگان سخن گفته، فرمودند:

«ای کسانی که در سراهای خوف ناک و مکان های بی آب و گیاه و خالی از سکنه و گورهای تاریک ساکن گشته اید! ای به خاک خفتگان! ای غریبان! ای وحشت زدگان! شما از ما پیشی گرفته اید و ما پیروان شماییم و (عن قریب) به شما خواهیم پیوست.

(بدانید که) خانه هایتان را ساکن شدند! با زنان شما ازدواج کردند! دارایی هایتان را نیز تقسیم نمودند! این است خبر آنچه که نزد ماست! (اینک باز گویید که) چیست خبر آنچه نزد شماست!».

آنگاه متوجّه همراهان خود شده، فرمودند:

«أَمَا لَوْ أُذِنَ لَهُمْ فِی الْكَلامِ لَأَخْبَرُوكُمْ أَنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى».

«بدانید که اگر به آنان اجازه سخن داده می شد، به شما خبر می دادند که بهترین توشه، تقوا و پرهیزکاری است».(۱۷۵)

و نیز حضرتش می فرمایند:

«شما را به تقوای الهی سفارش می کنم... زیرا تقوای الهی داروی درد قلب ها، بینایی کوری دل ها، بهبودی و شفای امراض بدن ها و اصلاح بیماری سینه های شماست. (همچنین) پاکیزگی آلودگی جان ها، روشنی بخش کم نوری دیده ها، ایمنی ترس دل ها و نور سیاهی تاریکی شما خواهد بود.».(۱۷۶)

همچنین می فرمایند:

«تقوای الهی کلید هدایت و رستگاری، اندوخته برای روز رستاخیز، سبب آزادگی از هر بندگی و رهایی از هر هلاکت و تباهی است. با پرهیزکاری حاجت درخواست کننده روا می گردد، گریزان (از عذاب و سختی و گرفتاری) رهایی می یابد و

عطاها و

بخشش های بسیاری (از جانب خداوند) دریافت می شود.»(۱۷۷)

آن حضرت در مورد آثار و پی آمدهای تقوا می فرمایند:

«هُوَ أَنَّهُ لَوْ وُضِعَ عَمَلُکَ عَلی طَبَقٍ وَ لَمْ یُجْعَلْ عَلَیْهِ غِطاءٌ وَ طِیفَ بِهِ عَلی أَهْلِ الدُّنْیا لَما کانَ فِیهِ شَیْ ءٌ تَسْتَحْیِی مِنْهُ».(۱۷۸)

«پرهیزکاری آن است که اگر اعمالت را بدون سرپوش بر طبقی گذارده، در میان اهل دنیا بگردانند، در آن چیزی نباشد که موجب شرمساری تو گردد».

و نیز می فرمایند:

«بدانید هر کس از خدا پروا کند، خداوند راه بیرون رفتن و گریز از فتنه ها را به او می نمایاند و نوری به وی عطا کند که از تاریکی ها (ی جهل و حیرت) رهایی یابد و او را (در بهشت) در جایی که خواهان آن است، جاودانه نگاهش داشته، و نزد خویش در سرای برگزیده اش کریمانه وارد نماید. (در سرایی که) سایه آن، عرش او و نور و روشنایی آن، خشنودیش، زیارت کنندگان آن ملائکه، و دوستانش پیامبران خدا خواهند بود.»(۱۷۹)

تأثیر تقوا در آبادانی دین و استحکام باورهای دینی و نقش حساسی که در راه یابی به صلاح و رستگاری دارد را نیز این چنین بیان فرموده اند:

«إِنَّ تَقْوَی اللَّهِ عِمارَهُ الدِّینِ وَ عِمادُ الْیَقِینِ وَ إِنَّها لَمِفْتاحُ صَلاحٍ وَ مِصْباحُ نَجاحٍ».(۱۸۰)

«تقوای الهی آباد ساختن دین و رکن یقین است. و البته کلید صلاح و درستی و چراغ (روشنگر راه) رستگاری است».

آری، پرهیز از گناه و رعایت تعظیم پروردگار متعال و پافشاری بر پاسداری از حرمت دستورات دینی و توجّه به اصول اخلاقی که تبلور همه آنها در تقوا و پرهیزکاری است، دین و دنیا را آباد ساخته، ممارست بر آن عامل مهمی در تهذیب نفس، پیدایش نور ایمان و یقین در آن، و

شناخت درست راه رستگاری خواهد بود. و در مقابل، کسی که از روح تقوا و ملکه پرهیزکاری بهره ای نداشته باشد به هر نکبتی گرفتار گشته، وبال ویرانگر آن، دنیا و آخرت او را تیره و تار خواهد ساخت.

حضرت علی علیه السلام می فرمایند:

«إِنَّ مَنْ فارَقَ التَّقْوی أُغْرِیَ بِاللَّذّاتِ وَ الشَّهَواتِ وَ وَقَعَ فِی تِیهِ السَّیِّئاتِ وَ لَزِمَهُ کَثِیرُ التَّبِعاتِ».(۱۸۱)

«کسی که از تقوا جدا گردد، فریب لذائذ و خواسته ها(ی خویش) را خورده و در وادی گناهان سرگردان شود، و پی آمدهای فراوان (و عواقب شوم آن) دامن گیر او گردد.».

تقوا و پرهیزکاری، وسیله تحکیم ایمان، و تقویت آن سبب افزایش نور ایمان در جان آدمی می گردد، و در مقابل، به هر اندازه چراغ تقوا کم فروغ گردد روح ایمان از انسان فاصله گرفته و نقش آن در تصحیح اعمال و اصلاح رفتار بی رنگ تر خواهد گشت، به طوری که بسا ایمان نیز به کلّی نابود، و چراغ آن در دل خاموش گردد.

حضرت علی علیه السلام می فرمایند:

«لا یَنْفَعُ الْإِیمانُ بِغَیْرِ تَقْوی».(۱۸۲)

«ایمان بدون پرهیزکاری سود نمی بخشد».

بلکه پذیرش سایر اعمال و مقبولیت آنها در پیشگاه حضرت حقّ – جلّ جلاله – نیز مستقیماً وابسته به دارا بودن ملکه تقوا و در گرو برخورداری از روح پرهیزکاری است.

آن حضرت می فرمایند:

«صِفَتانِ لا یَقْبَلُ اللَّهُ سُبْحانَهُ الْأَعْمالَ إِلّا بِها: اَلتُّقی وَ الْإِخْلاصُ».(۱۸۳)

«خداوند سبحان، اعمال را جز به دو صفت نمی پذیرد: پرهیزکاری و اخلاص».

آری تقوا و اخلاص بسان دو بال حقیقی اند که پرواز آدمی و ارتقاء منزلت و مقام انسانی او را در عالم معنا امکان پذیر ساخته و زمینه بالا رفتن اعمال و پذیرش آنها را فراهم می آورد. چنین عملی به راستی ارزشمند و حقیقتاً از بزرگی

و عظمت برخوردار است.

امام باقر علیه السلام به نقل از حضرت علی علیه السلام می فرمایند:

«لا یَقِلُّ عَمَلٌ مَعَ تَقْوَی وَ کَیْفَ یَقِلُّ ما یُتَقَبَّلُ!».(۱۸۴)

«عملی که با تقوا همراه است اندک نیست، چگونه کم باشد آنچه که مقبول خداوند است!».

مفضل بن عمر از امام صادق علیه السلام نقل می کند که فرموده اند:

«... إنَّ قَلِیلَ الْعَمَلِ مَعَ التَّقْوَی خَیْرٌ مِنْ کَثِیرِ الْعَمَلِ بِلا تَقْوَی...».

«عمل اندک همراه با تقوا البته از عمل فراوان بدون تقوا بهتر است.

مفضل گوید: عرض کردم: چگونه عمل فراوان بدون تقوا می باشد؟

حضرت فرمودند: همچون مردی که از غذای خویش به مردم می خوراند و با همسایگان خود مهربانی کرده، درِ خانه اش (بر میهمانان و واردین) باز است، اما هنگامی که دری از حرام بر او باز شود بدان داخل گردد. این (نمونه ای از) عمل بدون تقوا است ؛ و شخص دیگری (از این کارهای به ظاهر نیک) بی بهره است ولی چون باب حرامی بر او گشوده شود (به واسطه ملکه تقوا) به آن وارد نمی گردد».(۱۸۵)

چنین کسی گرچه از نظر مقدار عمل، پایین تر از دیگری است، امّا از جهت ارزش و منزلت البته به مراتب برتر از او خواهد بود.

بر عکس، چه بسیار اعمالی که با همه زیبایی ظاهر و بزرگی حجم، از کمترین ارزش و فضیلتی نیز بی بهره است.

مراتب تقوا

گرچه تقوا همچون سایر وظایف اخلاقی و تکالیف شرعی اختصاص به بُرهه ای از زمان و یا فردی خاص ندارد و فرد فرد مکلفین وظیفه دارند در جمیع دوران زندگی و در همه مراحل عمر خویش با دقت و مراقبت به آن اهتمام ورزیده، به بهترین صورت وظیفه خویش را انجام دهند، بلکه بسا توان گفت که انجام

وظایف ابتدایی تقوا و سایر امور دینی به لحاظ آنکه اساس باورهای دینی بر آنها استوار است به مراتب از تلاش های بعدی مهم تر و از حساسیت بیشتری برخوردار است و در واقع سعی و اهتمام نخستین سالک است که آرام آرام او را در این راه دشوار یاری رسانده، گام هایش را استوار و ایمانش را تحکیم و دلش را از غیر حقّ گریزان نموده و تلاش و ریاضتش را حقیقتاً جنبه الهی می بخشد، و استحکام همین پایه های ایمانی است که به واسطه تقوا و عمل به وظایف، او را به مرحله ای از کمال می رساند که حتی به وعده های بهشت و حور و قصور قانع نگشته و او را مطلوبی جز دیدار محبوب نباشد.

لیکن تقوا نیز همانند سایر ملکات انسانی و نفسانی دارای مراتب گوناگونی است که صاحبان تقوا و پرهیزکاران به اعتبار همین اختلاف مراتب، هر یک از رتبه و جایگاه ویژه ای برخوردار می گردند.

تعبیر «أتقی» (پرهیزکارتر) و نیز عبارت «حَقَّ تُقاتِهِ» (شایسته تقوای الهی) در آیات قرآن (۱۸۶) نیز به خوبی بر این نکته دلالت دارد. در روایاتی هم که از حضرات معصومین علیهم السلام به ما رسیده، برای تقوا درجات و مراتبی مطرح گردیده است، چنانکه امام صادق علیه السلام تقوا را سه گونه و در واقع دارای سه مرحله، و هر یک از آنها را مربوط به گروه مخصوصی دانسته اند.(۱۸۷)

بر این اساس، کسی که خود را از گناهان باز می دارد و تلاش می کند تا تکالیف الهی را انجام دهد از شخصی که نه تنها از شبهات می پرهیزد، بلکه با کمال مراقبت، قلب خویش را از توجّه به غیر حضرت حقّ باز داشته و

آنی از نفس و وسوسه های آن غافل نیست، از نظر تقوا به مراتب فاصله دارد.

مرحوم علامه مجلسی می فرماید:

«تقوا دارای مراتب سه گانه است:

مرتبه نخست آن؛ نگهداری نفس از عذاب جاویدان از راه تحصیل اعتقادات صحیح.

مرتبه دوّم: خودداری از گناهان که تنها این مرتبه نزد اهل شرع معروف است.

مرتبه سوّم: خویشتن داری در برابر آنچه که قلب را از حضرت حق مشغول داشته و منصرف می نماید و این درجه مخصوص خواص افراد بلکه خاص الخاص است.».(۱۸۸)

آری، آنکه از معرفت بالاتر بهره مند گردد ایمانش قوی تر است و چنین کسی طبیعتاً از گفتار و رفتار خویش بیش از دیگران مراقبت کرده و تقوای او شدیدتر خواهد بود.

در مورد شدّت تقوا و مراقبه مرحوم محدّث قمی قدس سره و کوشش دائمی او در امر اخلاص نوشته اند:

«هر زمان جمعیت کثیری در نماز خود مشاهده می کرد و یا به واسطه کثرت جمعیت، مکبّری تکبیر می گفت، پس از آن روز، دیگر به نماز حاضر نمی شد! و پیوسته مراقب احوالات خود بود».(۱۸۹)

و در شرح حال عالم ربّانی و فقیه بزرگوار جناب حاج میرزا علی آقا شیرازی قدس سره نیز نوشته اند:

«از امامت جماعت پرهیز داشت. سالی در ماه مبارک رمضان با اصرار زیاد او را وادار کردند که آن یک ماه را در مدرسه صدر اصفهان اقامه جماعت کند، با آنکه مرتب نمی آمد و قید منظّم آمدن سر ساعت معین را تحمل نمی کرد، جمعیت بی سابقه ای برای اقتدا شرکت می کردند، به طوری که جمعیت های جماعات اطراف خلوت گردید. ایشان هم چون متوجّه این قضیه شد، دیگر به جماعت حاضر نگردید».(۱۹۰)

در شرح حال عالم بزرگوار مرحوم شیخ انصاری هم آمده است:

«مادر شیخ زن صالحه ای بود و

خودش متحمل نان پختن و غذا پختن می شد. روزی به شیخ زبان اعتراض گشود و گفت: با این همه وجوهاتی که شیعیان از اطراف نزد شما می آورند، چرا برادرت منصور را کمتر رعایت می کنی و به او به اندازه احتیاجش خرجی نمی دهی؟ شیخ در این هنگام بی درنگ کلید اتاقی را که وجوه شرعیه در آن محافظت می شد به مادر داد و گفت: هر قدر صلاح می دانی به فرزندت بده، ولی روز قیامت مسئولیتش با خودت باشد!

امّا آن زن صالحه چون خودش را در مقابل یک محذور بزرگ مشاهده کرد، از این کار امتناع ورزیده، گفت: هیچ گاه برای رفاه چند روزه فرزندم خود را در روز قیامت مبتلا و گرفتار نخواهم نمود.(۱۹۱)

همچنین یکی از شاگردان مرحوم شیخ انصاری می گوید:

شبی شیطان را در خواب دیدم که طناب های متعددی در دست داشت، از شیطان پرسیدم: این بندها چیست؟ گفت: این ها را به گردن مردم انداخته و آنها را به دام می اندازم. روز گذشته یکی از این طناب های محکم را به گردن شیخ مرتضی انصاری انداختم و او را از اتاقش تا اواسط کوچه کشیدم ولی افسوس شیخ از قید رها شد و برگشت.

فردای آن روز به حضور ایشان شرفیاب شدم و خواب خود را برای ایشان گفتم. شیخ فرمود: شیطان راست گفته است، زیرا آن ملعون دیروز می خواست مرا فریب دهد که به لطف پروردگار از دامش گریختم.

جریان از این قرار بود که دیروز پول نداشتم و چیزی در منزل لازم شد، با خود گفتم: این مال اندک (یک ریال) از سهم مبارک امام علیه السلام نزدم موجود است آن را به عنوان قرض برمی دارم و سپس

ادا خواهم کرد. آن را برداشته، همین که خواستم چیز مورد نیاز را بخرم با خود گفتم: از کجا که (زنده باشم و) بتوانم این قرض را ادا کنم؟ از تصمیم خود برگشتم و آن پول را سر جایِ خود گذاشتم.».(۱۹۲)

در شرح حال مرحوم میرزا حبیب اللّه رشتی که از اجلّاء شاگردان مرحوم شیخ انصاری بوده نیز می نویسند:

مرحوم میرزای رشتی فتوا نمی داد و وجوه شرعیه قبول نمی کرد. حتی وقتی از حاج شیخ جعفر شوشتری وجهی را قبول کرده بود، بعدها همان مقدار به فقرا رد کرد. مواظبت تمام در مستحبات داشت و عبادتش بسیار، و دائم الطهاره بود. وقتی وی در حال نزع بود هرچه پای او را رو به قبله دراز می کردند او پای خود را جمع می کرد و چیزی نمی گفت! چون چند بار این کار را کرد از وی علّت این کار را پرسیدند. به زحمت گفت: به واسطه بیماری خاصی که دارم پایم را رو به قبله دراز نمی کنم.(۱۹۳)

از عالمان دینی نیز جز این انتظار نمی رود که بیش از همه مراقب احوال خویش باشند و تقوای الهی را آنگونه که شایسته است روش و منش خویش قرار دهند.

بدیهی است که آثار و مزایای دنیوی و اخروی هر یک از مراتب تقوا نیز طبیعتاً شامل کسانی است که به آن مرحله از پرهیزکاری نائل گشته اند، چنانکه در حدیث شریف قدسی که در مورد مرحله بالایی از تقوا وارد شده، به خوبی این نکته ظاهر است.

خداوند می فرماید:

«یَا ابْنَ آدَمَ! أنا غَنِیٌّ لا أَفْتَقِرُ أَطِعْنِی فِیما أَمَرْتُکَ أَجْعَلْکَ غَنِیًّا لا تَفْتَقِرُ.

یَا ابْنَ آدَمَ! [خَلَقْتُکَ لِلْبَقاءِ] أَنا حَیٌّ لا أَمُوتُ أَطِعْنِی فِیما أَمَرْتُکَ [بِهِ وَ انْتَهِ عَمَّا

نَهَيْتُکَ عَنْهُ] أَجْعَلْکَ [مِثْلِی] حَیّاً لا تَمُوتُ.

یَا ابْنَ آدَمَ! أَنا أَقُولُ لِلشَّیْ ءِ کُنْ فَیَکُونُ أَطِعْنِی فِیما أَمَرْتُکَ بِهِ]أَجْعَلْکَ [مِثْلِی]تَقُولُ لِلشَّیْ ءِ کُنْ فَیَکُونُ.».(۱۹۴)

«ای فرزند آدم! من بی نیازم و هرگز نیازمند نخواهم شد. آنچه به تو فرمان داده ام اطاعت کن تا تو را بی نیاز گردانم، به طوری که هرگز نیازمند نگردی.

ای فرزند آدم! تو را برای باقی ماندن آفریدم، (چه آنکه) خود همیشه زنده ام و هرگز نمی میرم. آنچه به تو فرمان داده ام اطاعت کن و از آنچه نهیت کرده ام بپرهیز تا تو را همانند خود همیشه زنده بدارم.

ای فرزند آدم! من به آنچه که (اراده کنم) می گویم باش، (بی درنگ) موجود می شود، آنچه را فرمانت داده ام اطاعت کن تا تو را همانند خود قرار دهم که چون به چیزی گویی: موجود باش، موجود شود.».

همچنین روایت شده که خداوند به حضرت داود علیه السلام وحی فرستاد:

«به پیروان خود ابلاغ کن که بنده ای نیست که از من اطاعت کند جز آنکه خواسته اش را بر آورده سازم و او را بر طاعت خویش یاری نمایم. چنانچه از من سؤال کند به او عطا کنم و اگر مرا بخواند اجابتش نمایم. هنگامی که به من اعتصام ورزد او را نگاه دارم. اگر در کارهایش به من بسنده کند او را کفایت کنم. اگر بر من توکّل نماید و امور خویش را به من واگذارد به هنگام لغزش هایش او را حفظ می کنم و چنانچه همه بندگان من با او مکر و حیله کنند، پشتیبان او خواهم بود.».(۱۹۵)

در مورد حضرت سلمان علیه السلام نقل شده:

هنگامی که حاکم مدائن بود میهمانی بر او وارد شد. به اتفاق هم از شهر خارج شدند، در بین راه

عبورشان به آهوان و پرندگانی افتاد. حضرت سلمان فرمود: آهو و پرنده فربهی از شما نزد من حاضر گردد تا از میهمان خود پذیرایی کنم!

ناگهان آهو و پرنده فربهی نزد آن جناب حاضر شدند! میهمان تعجّب کرد و گفت: سبحان اللّه! پرندگان آسمان مسخّر شما هستند! جناب سلمان فرمود: تعجّب می کنی؟ آیا گمان داری که بنده ای از خداوند اطاعت نماید و حضرتش خواهش او را اجابت ننماید؟ [مگر نه این است که هر کس اطاعت مولای خویش نمود همه چیز از او اطاعت می کند؟] (۱۹۶)

نشانه های پرهیزکاران

انسان ذاتاً میل دارد که او را دوست داشته باشند و از توجّه و مهر و علاقه دیگران نسبت به خویش به شدّت لذّت می برد.

لذّت خواهی و مهر طلبی دو غریزه مهم ذاتی در انسان بوده و دامنه تأثیر آنها در رفتار وی بسیار گسترده است، به طوری که می توان گفت: بسیاری از تلاش های روز مره و اعمال و رفتار - درست یا نادرست - شبانه روزی به اقتضای کشش همین دو غریزه ذاتی شکل می گیرد.

از آن جا که غرایز انسانی نیازمند کنترل دائمی بوده و مقتضیات آنها در صورتی که به شکل صحیح إعمال و ارضا نگردد الزاماً منطبق بر مصالح انسانی نیست، فعالیت این دو غریزه نیز که از حساسیت ویژه ای برخوردار می باشد، باید با دقّت کامل زیر نظر قرار گرفته و از آثار ناسازگار با اهداف معنوی و پی آمدهای نا همسو با خواسته های انسانی آنها جلوگیری به عمل آید. چه آنکه انسان به اقتضای این دو غریزه - چنانکه کنترل نشود - از هر طریقی می کوشد تا توجّه و مهر مردم را به خود جلب نموده، به خواسته

طبیعی خویش، به گونه ای - درست یا نادرست - پاسخ مثبت دهد. و در این راستا بسا خود را به صورت پرهیزکاران درآورده، دیگران را فریب دهد. و چه بسا امر بر خود او نیز مشتبه گشته، خود را حقیقتاً از نیکان پندارد!

از همین جا به ضرورت آشنایی با معیارها و نشانه های شناخت پرهیزکاران حقیقی از نااهلان پی می بریم.

در فصل «تقوا در قرآن» برخی از آیات قرآنی را که اهل تقوا را با اوصاف ویژه ای معرفی کرده است یادآور شدیم. حضرات معصومین و پیشوایان بزرگ اسلام علیهم السلام نیز جهت شناخت درست پرهیزکاران و اهل تقوا، نشانه هایی را بیان کرده اند تا پیروان آنان بتوانند خود را با آن نشانه ها محک زده، و ایمان و تقوای خویش را بیازمایند، و نسبت به دیگران نیز فریب ظاهر را نخورده، پرهیزکاران حقیقی را از هواپرستان ریاکار باز شناسند.

امام صادق علیه السلام می فرمایند:

«لا یَغُرَّنَّکَ بُکاؤُهُمْ فَإِنَّ التَّقْوی فِی الْقَلْبِ».(۱۹۷)

«گریه آنان (که طریق حقّ را ترک کرده اند) نباید تو را فریب دهد، چه آنکه تقوا در قلب است».

حقایق قلبی به وسیله اعمال ظاهری - که ممکن است با انگیزه فریب کاری و ریا صورت پذیرد - شناخته نمی شود، بلکه باید از طریق پی آمدها و آثار حتمی آن خصوصاً در شرایط ویژه ای که امکان تظاهر و ریاکاری ضعیف می گردد، به آن پی برد.

حضرت علی علیه السلام می فرمایند:

«عِنْدَ حُضوُرِ الشَّهَواتِ وَ اللَّذّاتِ یَتَبَیَّنُ وَرَعُ الْأَتْقِیاءِ».(۱۹۸)

«پارسایی پرهیزکاران، هنگام رو به رو شدن با خواسته های نفسانی و (جاذبه های) لذّت بخش، روشن می گردد.».

کسی که حقیقتاً تقوا ندارد، با مواجه شدن صحنه های شهوت انگیز، قدرت خودداری و کفّ نفس ندارد و دیر یا زود ریاکاری او بر

همگان ظاهر خواهد شد. امّا آنکه در اثر ممارست بر خویشتن داری، مالک نفس و خواسته های نفسانی گشته است، به لطف خداوند و توجّه و اعانت اولیای بزرگوار او می تواند در برابر وسوسه های نفس و شیطان ایستادگی کرده و بر آنها فائق آید، چنین کسی به معنای حقیقی با تقوا است.

امیر مؤمنان علیه السلام می فرمایند:

«مَنْ مَلَکَ شَهْوَتَهُ کانَ تَقِیّاً».(۱۹۹)

«هر کس بر شهوت خویش غالب آید، پرهیزکار است».

چرا که حقیقت تقوا، خودداری از امیال نفسانی و ترک شهوات حیوانی است.

آن حضرت می فرمایند:

«رَأْسُ التَّقْوی تَرْکُ الشَّهْوَهِ».(۲۰۰)

«اساس و ریشه پرهیزکاری، ترک شهوت و خودداری از خواسته های نفسانی است».

محبّت به دنیا نیز مانند شهوات نفسانی، با پرهیزکاری سرِ ستیز دارد.

حضرت علی علیه السلام می فرمایند:

«حَرامٌ عَلی کُلِ ّقَلْبٍ مُتَوَلِّهٍ بِالدُّنْیا أَنْ یَسْکُنَهُ التَّقْوی .(۲۰۱)

«بر هر دلی که شیفته دنیاست، حرام است که تقوا در آن جای گیرد».

فرد با تقوا به موازات پرهیز از خواسته های حیوانی می کوشد تا شاخ و برگ های محبت دنیا را که به صورت دون همتی، ضعف و زبونی، چاپلوسی در برابر دنیاداران، سر و دست شکستن برای دستیابی به مقامات دنیوی و... جلوه می کند، به طور کامل از قلب خویش قطع نموده و خود را از آن خلاص و آزاد نماید.

آن حضرت فرموده اند:

«عقل و خرد درختی است که ریشه آن پرهیزکاری و برگ آن حیا و ثمره آن پارسایی است.

پرهیزکاری سه خصلت در خواست می کند: بصیرت در دین، زهد و بی رغبتی به دنیا، و انقطاع به سوی خداوند.

و حیاء سه خصلت می طلبد: یقین و خلق نیکو و فروتنی.

ورع نیز سه خصلت درخواست می کند: راستگویی، سرعت در انجام نیکی ها، و ترک شبهات.».(۲۰۲)

پیشوای اهل تقوا حضرت امیر علیه السلام

می فرمایند:

«لِلْمُتَّقِی ثَلاثُ عَلاماتٍ: إِخْلاصُ الْعَمَلِ وَ قَصْرُ الْأَمَلِ وَ اغْتِنامُ الْمُهَلِ».(۲۰۳)

«پرهیزکار سه نشانه دارد: اخلاص در عمل، کوتاهی آرزو، و غنیمت شمردن فرصت».

و نیز فرموده اند:

«اَلْمُتَّقِی مِیتَهٌ شَهْوَتُهُ، مَكْظُومٌ غَیْظُهُ، فِی الرَّخاءِ شَكُورٌ، وَ فِی الْمَكارِهِ صَبُورٌ».(۲۰۴)

«پرهیزکار خواسته های نفسانیش مرده، خشمش فرو برده، در آسایش شکرگزار، و در گرفتاری ها شکیباست.».

همچنین می فرمایند:

«اَلْمُتَّقُونَ أَنْفُسُهُمْ عَفِیفَهٌ وَ حَوائِجُهُمْ خَفِیفَهٌ وَ خَیْراتُهُمْ مَأْمُولَهٌ وَ شُرُورُهُمْ مَأْمُونَهٌ».(۲۰۵)

«پرهیزکاران نَفْس هایشان پاك و عفیف و خواسته هایشان اندك است. مردم به خیر و نیکی آنان امید بسته، و از شرّ و بدی آنها در امان می باشند.».

امام باقر علیه السلام نقل می کنند که پیوسته امیر مؤمنان علیه السلام می فرمودند:

«اهل تقوا نشانه هایی دارند که به آنها شناخته می شوند: راستی در گفتار، ادای امانت، وفای به عهد و پیمان، اندك داشتن عجز و بخل، پیوند با خویشان، ترحم نسبت به ضعیفان، با زنان کمتر معاشرت کردن، بخشش خوبی ها، خلق نیکو، دامنه دار بودن بردباری، پیروی از علم در آن چیزهایی که وسیله قرب انسان به خدا می شود.».(۲۰۶)

حفظ زبان

پرهیزکاری آنگاه به طور کامل تحقق می یابد که انسان در مقام عمل به وظیفه، و انجام یا ترك اموری که با آن رو به روست، و به طور کلی در تمام حرکات و سکنات خویش، فرد فرد اعضا و جوارح خود را مورد مراقبت دقیق قرار داده، آنی از آنها غافل نماند. گرچه هر عضوی از اعضای آدمی نقش تعیین کننده ای در سعادت و شقاوت وی ایفا می کند و کوچك ترین غفلت از هر یك از آنها به منزله غفلت از کلّ اعضا و جوارح محسوب می گردد، لیکن برخی از اعضا و جوارح مثل زبان، چشم، گوش، فکر و... از حساسیّت ویژه ای

برخوردارند.

در این میـان، زبـان به عنوان عضوی کوچک از اعضای آدمی، از چنان حساسـیتی برخوردار است که گفته انـد: ایمان و کفر، خوشبختی و بدبختی، عزّت و ذلّت و صـلاح و فساد او در گرو صـلاح و فساد زبان وی بوده، و مراقبت دائمی از آن از شروط مهم پرهیزکاری و سلوک إلی اللّه محسوب گشته، و کنترل آن در پاک سازی آیینه دل نقش مؤثری ایفا می نماید.

سخن گفتن، از شاهکارهـای خلقت انسـان و از ظریـف ترین اعمـال انسـان است که نقش مهمی در تکامـل معنوی و پیشـرفت مـادی انسـان ها دارد، در عین حال خطرهای سـهمگین و آفات فراوانی به همراه دارد که غفلت از آن، جان و مال، دین و دنیا، حیثیت و آبرو، و آرامش و امنیّت خود و دیگران را مورد تهدید جدّی و دائمی قرار داده است.

هیچ عضوی از اعضای آدمی به اندازه زبان مرتکب گناه و خطا نمی گردد. گناهان کبیره و صغیره فراوانی مانند: دروغ، بهتان، غیبت، شـماتت، استهزا، سخن چینی، مدح یا سرزنش بی مورد، غنا، دشنام، جدل و صدها خلاف و اعمال ناشایسته دیگر - که به مراتب از آفـات و مفاسـد سـایر اعضـای انسـان بیشتر بوده و وبال نکبت بار آنها دل را تیره، نفس را آلوده، امنیت و آرامش خود و جامعه را دسـتخوش ناملایمات، و بـدتر از همه، عذاب سـخت اخروی را دامنگیر آدمی خواهد ساخت - از اعمال شایع بسیاری از مردم توسّط این عضو کوچک می باشد.

ابن مسعود نقل می کند که رسول خدا صلی الله علیه وآله می فرمودند:

«إِنَّ أَكْثَرَ خَطایَا ابْنِ آدَمَ فِی لِسانِهِ».(۲۰۷)

«به راستی بیشترین خطایای انسان از زبان اوست».

از این رو بیش از هر چیز

باید نسبت به آن حساس بوده و با استعانت از پروردگار و جهادی پی گیر، از آزادی و رهایی آن جلوگیری نماییم.

خدای متعال می فرماید:

«ما یَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلاَّ لَدَیْهِ رَقِیبٌ عَتِیدٌ».(۲۰۸)

«انسان هیچ سخنی را بر زبان نمی آورد مگر آنکه (برای ثبت و ضبط آن) فرشته ای مراقب و آماده نزد او است.».

با اینکه در آیه قبل متذکّر مراقبت دو ملك از راست و چپ (نسبت به تمام رفتار آدمی) است، در این آیه خصوص زبان را به خاطر اهمیت فوق العاده و نقش مؤثر آن در سرنوشت او یادآوری می نماید. گویا نوع مردم، سخنان خود را از اعمال خویش نمی پندارند، لذا آزادانه هرچه را بر آن جاری می شود ظاهر ساخته، و غافل از خطرات و آثار و پی آمدهای آن، حساسیتی نسبت به آن نشان نمی دهند.

امام صادق علیه السلام نقل می کنند که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرموده اند:

«مَنْ لَمْ یَحْسِبْ کَلامَهُ مِنْ عَمَلِهِ کَثُرَتْ خَطایاهُ وَ حَضَرَ عَذَابُهُ».(۲۰۹)

«کسی که گفتارش را از عمل خویش نشمارد، خطاهایش زیاد گشته و عذابش فرا رسد.».

همچنین رسول خدا صلی الله علیه وآله می فرمایند:

«نَجاهُ الْمُؤْمِنِ فِی حِفْظِ لِسانِهِ».(۲۱۰)

«نجات مؤمن در نگه داشتن زبان اوست».

ابو بصیر نیز گوید: از امام باقر علیه السلام شنیدم که می فرمودند:

«ابوذر پیوسته می گفت: ای جوینده علم ! بی شك این زبان، کلید خیر و کلید شرّ است، پس زبانت را مُهر کن، چونانکه طلا و نقره ات را حراست می کنی».(۲۱۱)

امام سجّاد علیه السلام می فرمایند:

«در هر بامداد زبان آدمی به جمیع اعضای وی خطاب کرده، گوید: چگونه هستید؟ آنها گویند: اگر تو ما را رها کنی، خوب هستیم!

همچنین گویند: خدا را! خدا را در مورد ما به یاد آور. و آن را

سوگند داده، گویند: ما به سبب تو پاداش و کیفر می بینیم.».(۲۱۲)

مردی حضور پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله آمده، عرض کرد: ای رسول خدا! مرا سفارشی فرما. آن حضرت فرمودند:

«زبانت را حراست کن.

عرض کرد: یا رسول اللّٰه! مرا توصیه بفرمایید. فرمودند:

زبان خویش را پاس بدار.

باز عرضه داشت: به من وصیتی کنید. فرمودند:

زبانت را نگهدار! وای بر تو! آیا مردم را چیزی جز دِرو شده های زبانشان، به رو در آتش می افکند؟!».(۲۱۳)

امیر مؤمنان علیه السلام فرموده اند:

«حَدُّ اللِّسانِ أَمْضی مِنْ حَدِّ السِّنانِ».(۲۱۴)

«بُرندگی زبان از تیزی نیزه بیشتر است.».

امام صادق علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه وآله نقل می کنند که آن حضرت فرموده اند:

«خداوند زبان را عذابی کند که هیچ یک از اعضا را آن چنان کیفر نکرده باشد. زبان گوید: پروردگارا! مرا عذابی نمودی که چیزی را آنگونه عذاب نکرده ای؟! به او گفته شود:

کلامی از تو سرزد که به شرق و غرب زمین رسید و به خاطر آن، خون محترم بر زمین ریخت، مال محترم به غارت رفت، و ناموس محترم مورد تجاوز قرار گرفت! به عزّت و جلالم سوگند! تو را به عذابی کیفر دهم که هیچ یک از اعضا را آن چنان عذاب نکرده باشم».(۲۱۵)

پیشوای تقوا پیشگان حضرت علی علیه السلام به فرزند بزرگوار خود امام مجتبی علیه السلام می فرمایند:

«اَیْ بُنَیَّ! اَلْعافِیَهُ عَشَرَهُ أَجْزاءٍ تِسْعَهٌ مِنْها فِی الصَّمْتِ إِلّا بِذِکْرِ اللّهِ وَ واحِدٌ فِی تَرْکِ مُجالَسَهِ السُّفَهاءِ».(۲۱۶)

«فرزندم! عافیت و سلامتی دارای ده جزء است: نُه جزء آن در سکوت است مگر آنکه به ذکر خدا مشغول باشد، و جزء دیگر آن در ترک معاشرت با نادانان است.».

آری کلام زیاد، ضمن آنکه سبب افزایش خطاهای آدمی گشته، عافیت و سلامت

او را به مخاطره می افکنـد، مانع تـدبّر و تفکر او شـده، از عمق گفتارش می کاهـد. بر عکس، هرچه عقل کامل تر، و انسان از قدرت تأمل و اندیشه بیشتری برخوردار گردد، حرص او در سخن گفتن کمتر و علاقه اش به سکوت بیشتر خواهد گشت.

حضرت علی علیه السلام می فرمایند:

«إِذَا تَمَّ الْعَقْلُ نَقَصَ الْكَلامُ».(۲۱۷)

«هنگامی که عقل به مرتبه کمال رسد، گفتار اندک می گردد.».

و نیز می فرمایند:

«لِسانُ الْعاقِلِ وَرَاءَ قَلْبِهِ وَ قَلْبُ الْأَحْمَقِ وَرَاءَ لِسانِهِ».(۲۱۸)

«زبان خردمند پشت قلب اوست (تا نیندیشد سخن نمی گوید) و قلب احمق پشت زبان وی می باشد (نخست سخن می گوید، آنگاه به آن می اندیشد!».

و بسا در صدد توجیه خطاهای خویش برآمده، سخن باطلی را که بدون فکر بر زبان جاری ساخته، به صورت کلامی حقّ جلوه داده و خود نیز به آن معتقد شود! این است که اصلاح حقیقی قلب و اندیشه تا حدود زیادی در گرو اصلاح زبان آدمی است.

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله می فرمایند:

«لا يَسْتَقِيمُ اِيمانُ عَبْدٍ حَتّى يَسْتَقِيمَ قَلْبُهُ وَ لا يَسْتَقِيمُ قَلْبُهُ حَتّى يَسْتَقِيمَ لِسانُهُ.».(۲۱۹)

«ایمان آدمی پابرجا نگردد تا دلش صفای کامل یابد و دل او صلاح کامل نیابد تا اینکه زبانش اصلاح گردد.».

بدین ترتیب آن کس که در صدد اصلاح زبان خویش برآمده، گویا در مقام تکمیل ایمان و صفای باطن و جلای نفس خویش است و چنین کسی در واقع به همه برنامه های دینی جامه عمل پوشانده است.

رسول خدا صلی الله علیه وآله می فرمایند:

«مَنْ حَفِظَ لِسانَهُ فَكَأَنَّما عَمِلَ بِالْقُرآنِ».(۲۲۰)

«کسی که زبانش را نگه دارد، گویا به (همه) قرآن عمل کرده است.».

حضرت موسی بن جعفر علیه السلام از قول رسول خدا صلی الله علیه وآله به هشام می فرمایند:

«هنگامی که مؤمن را

ساکت و کم سخن یافتید، نزد او آیید ؛ زیرا (در چنین حالتی) سخن حکیمانه می گوید. مؤمن گفتارش اندک و عملش زیاد است، ولی منافق کلامش زیاد و عمل او اندک می باشد.».(۲۲۱)

زمانی که فرزندان و نوادگان حضرت آدم علیه السلام زیاد شده، گرد آن جناب سخن می گفتند، آن بزرگوار ساکت بود، سبب آن را از وی جویا شدند. آن حضرت فرمود:

«فرزندم! هنگامی که خداوند جلّ جلاله مرا از جوار خویش براند، با من عهد کرده، فرمود: گفتارت را کم کن تا به جوارم باز گردی».(۲۲۲)

حضرت نوح علیه السلام به هنگام عبور از کنار سگ بد شکلی فرمود:

«این سگ چقدر زشت است! (به قدرت خداوند) سگ بر زانوی خود نشست و با زبان فصیح عرض کرد:

إِنْ کُنْتَ لا تَرْضی بِخَلْقِ اللَّهِ فَحَوِّلْنِی.

اگر به آفرینش خداوند خشنود نیستی (شکلِ) مرا تغییر ده!

آن حضرت حیران شده و به خاطر آن کلام، خود را ملامت می فرمود و تا چهل سال نالید و گریه کرد! تا آنکه خداوند به او خطاب کرده، فرمود:

إِلی مَتی تَنُوحُ یا نُوحُ؟! فَقَدْ تُبْتُ عَلَیْکَ.

ای نوح! تا کی ناله و گریه می کنی؟ من تو را آمرزیده و توبه ات را پذیرفتم.».(۲۲۳)

امام صادق علیه السلام به نقل از اجداد طاهرین خود نقل کرده اند:

«رسول خدا صلی الله علیه وآله بر زنی گذشتند که در سوگ فرزندش گریه می کرد و می گفت: سپاس خدای را که شهید از دنیا رفت.

پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمودند: تو چه می دانی؟ شاید او از کسانی بوده که از آنچه (که پرداختِ آن به نیازمندان) برای وی زیان نداشته، بخل می ورزیده و گفتار بی فایده داشته است!».(۲۲۴)

همچنین در روایت دیگری آمده که در جنگ

احد جوانی از صحابه، در حالی که از گرسنگی قطعه سنگی بر شکم خود بسته بود شهید گردید، مادرش کنار او آمده، گرد و خاک از صورتش پاک نموده و گفت: فرزندم! بهشت بر تو گوارا باد!

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمودند:

«تو چه می دانی؟ شاید او از کسانی بوده که سخن بی فایده داشته و از آنچه به حال وی زیان نداشته بخل می ورزیده است.». (۲۲۵)

۵ – دعا و نیایش

اشاره

آدمی نیازهای گوناگونی دارد. هوا، آب، غذا، پوشاک، مسکن، بهداشت، تعلیم و تربیت و امنیت از ضروری ترین اشیای مورد نیازی است که برخورداری از یک زندگی طبیعی، سالم و انسانی بدون آنها فراهم نخواهد شد. امّا رشد و تعالی، پیشرفت معنوی و نیل به اهداف عالی انسانی در گرو برآورده شدن نیازهای دیگری است که شناخت آنها وابسته به معرفت نسبت به ابعاد پیچیده موجودی است که دانشمندان، روانکاوان و محقّقان، او را موجودی ناشناخته دانسته اند.

انسان به راستی موجودی پیچیده و ناشناخته است. گرچه در طول هزاران سال زندگی خود بر روی کره زمین همواره شاهد فعالیت ها، روحیات، حالات و تحولات اخلاقی و روحی او، بلکه پیوسته در صدد شناخت ابعاد پیچیده، استعدادها و شگفتی های نهفته در وی بوده و از نزدیک، افکار، رفتار و گفتار خود و سایر هم نوعان خویش را مورد مطالعه و بررسی قرار داده، اما هرگز به خواسته دیرینه خویش در زمینه معرفت نسبت به این موجود شگفت انگیز نرسیده است.

شناخت یک پدیده، رابطه تنگاتنگی با شناخت ضعف ها، قوت ها، کاستی ها، استعدادها و نیازهای آن پدیده دارد. معرفت نسبت به موجودی که از قابلیت ها و نیازهای آن آگاه نیستیم، ناقص و غیر واقع بینانه است. برنامه ها و راه کارهایی نیز

که در ارتباط با آن موجود ارائه می شود، بدون آگاهی از خواسته های واقعی آن، به طور جامع و کامل کارساز نخواهد بود، بلکه بسا مشتمل بر زیان های جبران ناپذیری نیز باشد.

با این همه، این نکته بسیار عجیب است که انسان به موازات اقرار و اعتراف به ناتوانی در فرو ریختن دیوارهای بلند جهل و زدودن پرده های ضخیم ناآگاهی نسبت به این موجود پر رمز و راز، تلاش بی وقفه خود را در راه تأمین ما یحتاج زندگی و رفع نیازهای ناشناخته آدمی متمرکز ساخته است! امّا چگونه ممکن است نیازهایی را که از آن آگاه نیست مرتفع سازد؟ و چگونه خواهد توانست به خواسته هایی که نسبت به آن جاهل است جامه تحقق بپوشاند؟

« وَ أَنَّى لَهُمُ التَّناوُشُ مِنْ مَكانٍ بَعِيدٍ ».(۲۲۶)

«چگونه می توانند از فاصله دور به آن دسترسی پیدا کنند؟»

این آرزویی است که دست یازیدن به آن ناممکن، و این رؤیایی است که هرگز تعبیر نخواهد شد.

در میان پدیده ها و موجودات جهان، انسان از استعدادهای حیرت آور و قابلیت های فراوان و بی نظیری برخوردار است که جز از طریق مکتب انبیا شناخته نمی گردد. و به تناسبِ همین قابلیت ها، نیازهایی دارد که شناخت آنها بدون استمداد از پیامبران الهی و جز به مدد وحی میسّر نیست.

هرگز نباید نیازهای او را در خوراک و پوشاک و مسکن و بهداشت و نهایتاً تعلیم و تربیت و امنیت خلاصه کرد.

در جهان کم نیستند کسانی که در زمینه این نیازمندی ها در استغنای کامل به سر می برند، امّا نه خنده شادی دارند، و نه دلی آرام! لبخند به ظاهر شادشان، تلخ تر از زهر، و قلب به ظاهر سالمشان بیمارتر از عضوهای بیمار دردمندان شب

بیدار! نه حقیقتاً درد خود را می شناسند و نه از داروی شفابخش دل بیمار و نفس متلاطم خویش خبری دارند.

مـدام در رنجند و پیوسـته در اندوه، و لحظه ای از این جهنم سوزان و غم جان کاه که روح و روان آنان را می آزارد، احساس خلاصی نمی کنند. و شگفت آنکه داروی شفابخش این درد آزار دهنده را چون زهر کشنده پنداشته و از آن گریزانند!

انسـان حقیقتـاً طالب آرامش است و از تشویش، اضـطراب و نگرانی به شـدّت رنـج می برد. روح بی نهایت سـرشار از پاکی و لطافت او تشنه معنا و حقیقت است و با وحشی گری، درنده خویی، قساوت، خودخواهی و خشونت سرِ سازگاری ندارد.

خواهان خلوت اُنس است و از غبار غفلت، نفاق، بـدخواهی و دوری از ساحتِ دوست، به شدّت هراسان! نیازی دارد که آن را از سویدای جان احساس می کند؛ احساس بازماندن از کمال، محرومیت از حیات طیّب، و دورماندن از جوار دوست!

او نگران است که مبادا روحش تا بلندترین قلّه تکامل و تعالی اوج نگیرد و خلعت شایسـتگیِ بقاء و خلود را بر تن او نپوشانند. نگران است که مبـادا پـای همّتش سـستی کرده، و در نیمه راه رهگـذری که به نقطه شـرف و عزّتِ وصال محبوب، و سـرمنزل مقصود می انجامد فرو افتاده، و بر لب دریای حقیقت به حسرت جان سپارد.

و دعا راه کاری است برای ابراز این نیاز و درد! دردی که جز با نیایش آرام نمی پـذیرد، و غم و انـدوهی که جز به مدد دعا و راز و نیاز مرتفع نمی گردد.

مفهوم دعا

دعا در لغت به معنای خواندن است و در اصطلاح نوعی خواستن است که به صورت درخواست، راز و نیاز، و نیایش

و مناجات با حضرت دوست ابراز می گردد.

دعا راه کاری است برای اعتراف به نیازمندی و درخواست یاری، وسیله ای است برای ابراز قدردانی و شکرگزاری، راهی است برای تضرّع و ناله مضطربانه جهت تقویت ایمان، ارتقای معرفت و تحکیم ارتباط با ساحت اقدس حضرت احدیت.

دعا و نیایش مظهر دوست داشتن، عشق ورزیدن و تجلّی پرستش است. و آیینه ای است برای آنکه انسان خود را در آن، مرهون آفریدگار خویش ببیند و خویشتن را از اریکه غرور و کبر و خودپسندی که سرچشمه همه زشتی ها، پلیدی ها و نقص ها است فرود آورده، و در برابر آفریننده جهان و خالق انسان و خدای مهربان خضوع و خشوع نماید.

اموری که غالباً با بررسی تحلیلی و تفکّر علمی و فلسفی به چنگ نمی آید، با احساس ساده و دوست داشتن بی ریا، اخلاص درون و عشق پاک، تخلیه نفس از غیر معشوق حقیقی، و پیوستگی روح به ساحت دوست حاصل می گردد.

اگر زندگی انسان بدون تأمین خواسته ها و رفع نیازهای مادی میسر نیست، حیات روح آدمی نیز مستقیماً به دعا و نیایش وابسته است. نیایش از نیرومندترین عواملی است که روحِ تربیت پذیریِ معنوی را در جامعه بشری تقویت نموده، انسان ها را از مرزهای خودپرستی و فردیت گذرانده، و اندیشه و احساس را از گرایش به پستی و پلیدیِ رذالت آمیز باز داشته، برای آنان بزرگواری و کرامت را به ارمغان می آورد.

دعا و نیایش از اساسی ترین نیازهای انسانی است، و در مسیر حرکت تکاملی معنوی، عمیق ترین تأثیرات را بر جان و روان نیایش گر وارد ساخته، نوع دوستی، صمیمیت و فداکاری را جایگزین قساوت، نفاق و خودخواهی نموده، حصار محیط و مرز وراثت را در نوردیده،

و آدمی را از زندان نفس و طبیعت رهایی می بخشد.

و بالاخره دعا و نیایش از سازنـده ترین راه کارهای تأمین بهـداشت روان، و مولّد شور و نشاط و امید در انسان است، و ضـمن آنکه روح را لطـافت، قلب را اطمینـان، و نفس را آرامش و صـفا می بخشـد، عامل مؤثری برای جلب دوستی و تحکیم محبت نسبت به پروردگار مهربان می باشد.

آری، در دورانی که همه چیز به خشونت منجر می شود، در عصـری که تمدّن، علم، صنعت، و حتی هنر و اخلاق به سرعت به نوعی وحشی گری رو آورده، و حرکت همه چیز در جهت خودپرستی و منفعت طلبی است، و در نتیجه آن، قساوت، خشونت و بی رحمی جایگزین مهر، صـفا، صمیمیت، فداکاری و پرهیزکاری گردیده، ضرورت روی آوردن به دعا و نیایش، و ارضای این خواسته فطری و نیاز طبیعی بیش از پیش احساس می شود.

در عین حـال، متأسـفانه بشـر امروز، بـا در اختیـار داشـتن همه گونه وسایـل راحتی و امکانـات مادی، به علت محروم مانـدن از برکات نیایش و مناجات و ارتباط با خداوند، به گرگی در صورت انسان تبدیل گشته، و با اینکه پیوسته در نگرانی و اضطراب به سـر می برد، از این گنـج گرانبها بهره مند نمی گردد؛ کسانی هم که نوعاً روی عادات خانوادگی یا تأثّر از محیط زندگی و اطرافیان خود به آن دل بسته اند، عموماً به درخواست های مادی و تقاضای رفع احتیاجات روزمره بسنده کرده اند! در صورتی که نیایش، تنها وسیله کسب نیازمندی های مادی نیست.

تخلّق به صـفات نیـک، خلق هـای پسـندیده و فضـیلت هـای والاـی انسـانی، دوری از دون همّتی، ذلّت، پستی و آلودگی های نکبت بار، و درخواست هرآنچه که وسیله سعادت و تکامل ما و خانواده و

جامعه ماست، از جمله اموری است که باید در زمره خواسته های نیایشگر قرار گیرد، همچنان که شیوه و روش بزرگان دین و رهبران مکتب تشیّع چنین بوده و نمونه های بلند آن را در دعاهای مولا امیر مؤمنان و فرزندان بزرگوارشان همچون حضرت امام حسین و عزیز دلبندشان امام سجّاد علیهم السلام می توان مشاهده کرد.

صرف نظر از پی آمدهای خارجی دعا و آثار شگفت انگیز آن بر روح و روان آدمی، متون ادعیه و مناجات های ائمه معصومین علیهم السلام و پیشوایان بزرگ تشیّع از جهت محتوا و مضامین، خود فرهنگی است پُربار و غنی که در آن جمیع نیازمندی های انسان در زمینه های مختلف فکری، اعتقادی، اخلاقی فردی و اجتماعی مطرح گردیده است:

خداشناسی و ارتقای معرفت از طریق بیان مظاهر قدرت و زیبایی های بی شمار آفریدگار.

انسان شناسی با طرح مسائل اخلاقی و عرفانی و بیان نیازها، استعدادها و عوامل رشد و انحطاط و سعادت و شقاوت آدمی.

درخواست توفیق و فراهم شدن شرایط و اسباب، جهت تلاش در زمینه رشد معنوی و پرهیز از آنچه که انسان را از این حرکت متعالی باز می دارد.

خضوع و خشوع و تسلیم در برابر حق، (۲۲۷) و استمداد از ساحت اقدس آفریدگار جهت خالص شدن نیّت و نهایتاً تفویض جمیع امور خویش به پروردگار جهان (۲۲۸) نمونه هایی از مضامین بلند ادعیه و مناجات های به یادگار مانده آن بزرگواران است.

آری نیایش فراتر از مطالبه آب و نان و عمیق تر از درخواست مایحتاج روزمره زندگی مادی است، و نیایشگر بیش از آنکه به فقر و بی نیازی، و بیماری و تندرستی خویش بیندیشد با اصرار و سماجت، ملتمسانه برای رشد و تعالی معنوی، و ارتقای بینش و معرفت خود،

بستگان، هم کیشان بلکه هم نوعان خویش، دعا می کند.

دعا در قرآن و روایات (۲۲۹)

از بزرگ ترین نعمت های الهی و عظیم ترین الطاف خداوندی این است که به بندگان نیازمند خود اجازه فرموده تا احساس نیاز خود را ابراز کرده، نام او را بر زبان آورند؛ او را بخوانند و با ساحت اقدسش راز و نیاز نمایند.

خدای متعال می فرماید:

« ادْعُونِی أَسْتَجِبْ لَکُمْ ».(۲۳۰)

«مرا بخوانید تا شما را اجابت نمایم».

بلکه دعا و نیایش وسیله جلب نظر لطف و عنایت خدای متعال به بندگان نیازمند است. خداوند می فرماید:

« قُلْ ما یَعْبَؤُا بِکُمْ رَبّی لَوْلا دُعاؤُکُمْ... ».(۲۳۱)

«بگو: اگر دعایتان نباشد پروردگارم به شما هیچ اعتنایی نمی کند».

و در مقابل، چنانچه دعا با جمیع شرایط آن صورت پذیرد، خصوصاً اگر با توجّه، اخلاص، اصرار و الحاح کافی همراه باشد چه بسا قضا و قدر را نیز تغییر داده به هدف اجابت نشیند.

رسول خدا صلی الله علیه وآله وسعت قلمرو تأثیر و نقش شگفت انگیز آن را در دگرگون ساختن آنچه که با نگاه ابتدایی، حتمی و لا یتغیّر به نظر می آید، این چنین تبیین می فرمایند:

«لا یَرُدُّ الْقَضاءَ إِلّاَ الدُّعاءُ».(۲۳۲)

«قضا و قدر را هیچ چیز جز دعا بر نمی گرداند.».

و امام صادق علیه السلام نقش و تأثیر درخواست مصرانه از خدای متعال را اینگونه یادآور شده اند:

«الدُّعاءُ تُرْسُ الْمُؤْمِنِ وَ مَتَی تُکْثِرْ قَرْعَ الْبابِ یُفْتَحْ لَکَ».(۲۳۳)

«دعا سپر مؤمن است و هرگاه دری را بسیار بکوبی به رویت باز خواهد شد.».

گفت پیغمبر که گر کوبی دری عاقبت زان در برون آید سری همچنین به یکی از دوستان خود می فرمایند:

«ای میسرا! دعا کن و مگو که کار از کار گذشته و آنچه مقدر شده همان خواهد شد! به راستی که نزد خدای بزرگ مقام و

جایگـاهی است که جز به وسـیله دعا و درخواست به چنگ نمی آیـد. اگر کسـی دم فرو بنـدد و درخواست نکنـد چیزی به او داده نخواهد شد. (بنا بر این چنانچه طالب مقامات عالیه هستی) درخواست کن تا به تو ارزانی گردد.

ای میسر! هیچ دری نیست که کوبیده شود جز آنکه امید می رود به روی کوبنده آن باز گردد.».(۲۳۴)

و اهمیت دعا را به نقل از رسول خدا صلی الله علیه وآله این چنین بازگو فرموده اند:

«الدُّعاءُ سِلاحُ الْمُؤْمِنِ وَ عَمُودُ الدِّینِ وَ نُورُ السَّماوَاتِ وَ الْأَرْضِ».(۲۳۵)

«دعا سلاح مؤمن و ستون دین و نور آسمان ها و زمین است».

و به نقل از امیر مؤمنان علیه السلام هم می فرمایند:

«اَلدُّعاءُ مَفاتِیحُ النَّجاحِ وَ مَقالِیدُ الْفَلاحِ...».(۲۳۶)

«دعا کلیدهای نجات و گنجینه های رستگاری است».

همچنین از دعا به عنوان بهترین وسیله برای تقرب به ساحت اقدس الهی یاد کرده، می فرمایند:

«عَلَیْکُمْ بِالدُّعاءِ فَإِنَّکُمْ لا تَقَرَّبُونَ إِلیَ اللَّهِ بِمِثْلِهِ...».(۲۳۷)

«بر شما باد به دعا و نیایش، زیرا با هیچ چیز به مانند دعا به خدا نزدیک نمی شوید.».

این است که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله از دعا به عنوان حقیقت و استخوان بند عبادت یاد کرده اند:

«اَلدُّعاءُ مُخُّ الْعِبادَهِ».(۲۳۸)

«دعا و نیایش مغز (حقیقت و اساس) عبادت است».

اساساً در زنـدگی انسان حوادثی رخ می دهـد که از نظر اسـباب ظاهری، او را در یأس و نا امیـدی فرو می برد. و دعا و نیایش می تواند به انسان اعتماد به نفس دهد و دریچه ای باشد به سوی امید به پیروزی و وسیله مؤثری برای مبارزه با یأس و نومیدی، تا در مقابل طوفان های سـهمگین و پیش آمـدهای ناگوار بتوانـد به کمک خداونـد و اسـتمداد از آن نیروی بی زوال پایداری کرده خود را نبازد.

دعا به

هنگام حوادث سخت و طاقت فرسا به انسان قدرت، نیرو، امیدواری و آرامش می بخشد و از نظر روانی اثر غیر قابل انکاری بر روح و جان آدمی دارد. آنان که از این عبادت محروم اند پناهگاه محکمی در برابر مشکلات ندارند و در واقع در میدان نبرد زندگی بی سلاحند.

به علاوه، همچنان که از فرمایش مولاـ علی علیه السلام استفاده می شود، دعا در برطرف ساختن گرفتاری ها و بلاها نقش مؤثری ایفا می نماید:

«...وَ ادْفَعُوا أَمْوَاجَ الْبَلاءِ بِالدُّعاءِ».(۲۳۹)

«امواج بلا را با دعا و نیایش برطرف سازید».

و نیز حضرتش می فرمایند:

«إِنَّ لِلَّهِ سُبْحانَهُ سَطَواتٍ وَ نَقِماتٍ، فَإِذا نَزَلَتْ بِكُمْ، فَادْفَعُوها بِالدُّعاءِ، فَإِنَّهُ لا يَدْفَعُ الْبَلاءَ إِلّا الدُّعاءُ».(۲۴۰)

«از جانب خداوند سبحان سخت گیری ها و گرفتاری هایی است (که به خاطر اعمال بد مردم بر آنها نازل می گردد) پس هنگامی که بر شما فرود می آید، آنها را با دعا و نیایش برطرف سازید، زیرا بلا را جز دعا برطرف نمی سازد.».

شرایط دعا

دعا نیز مانند سایر اعمال عبادی دارای شرایطی است که فقدان آنها می تواند مانعی برای مستجاب شدن آن به حساب آید. با اشاره به برخی از شرایط مطرح شده در روایات ائمه معصومین علیهم السلام بیش از پیش به اثرات سازنده دعا و علل عدم استجابت برخی از ادعیه پی خواهیم برد.

حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام می فرمایند:

«گروهی از حضرت صادق علیه السلام پرسیدند: چرا دعا می کنیم مستجاب نمی شود؟ فرمودند:

«لِأَنَّكُمْ تَدْعُونَ مَنْ لا تَعْرِفُونَهُ».(۲۴۱)

زیرا شما کسی را می خوانید که او را نمی شناسید!».

نباید پنداشت که آنان کافر و منکر خداوند متعال بوده اند، لیکن طالب گنج را کوشش ها باید، و به اندک جستجو، هرگز به تمنّای خویش نائل نگردد.

کسی که خدا را می خواند باید حقیقتاً بداند که در

عالم، مدبّری جز او نیست، به او پناه ببرد و تنها به او امیدوار باشد. اسباب رضایت و خشنودی او را فراهم آورد، دل و زبان را هماهنگ ساخته و با حضور قلب کامل باور داشته باشد که حاجتش برآورده می شود.

امام صادق علیه السلام می فرمایند:

«إِذَا دَعَوْتَ فَظُنَّ أَنَّ حاجَتَکَ بِالْباب».(۲۴۲)

«هنگامی که دعا می کنی مطمئن باش که حاجتت بر در خانه است.».

همچنین می فرمایند:

«هرگاه کسی از شما خواهان آن باشد که آنچه را که از پروردگارش درخواست می کند به او عطا نماید. باید از مردم مأیوس گشته و جز به خدا امید نداشته باشد. هنگامی که خداوند بزرگ این حقیقت را در دلش یافت، هر چه از وی بخواهد به او عطا می نماید.».(۲۴۳)

در روایت دیگری آمده است که در یک روز جمعه مولا ـ امیر مؤمنان علیه السلام خطبه بلیغی ایراد فرمودند ... شخصی برخاست و آن حضرت را ثنا گفته، عرض کرد:

در باره آیه «ادْعُونِی أَسْتَجِبْ لَکُمْ» (۲۴۴) از شما سؤالی دارم، چرا ما دعا می کنیم، مستجاب نمی شود؟! حضرت فرمودند:

«دل های شما نسبت به هشت چیز خیانت کرده است:

اوّل: خدا را شناختید ولی حقّش را آنگونه که بر شما واجب بود ادا نکردید، از اینرو معرفت (سطحی) شما به کارتان نیامد.

دوّم: به پیامبر خدا ایمان آوردید سپس با سنت (گفتار و روش) ایشان مخالفت ورزیدید و شریعت او را از بین بردید، پس ثمره ایمان شما کجاست؟

سوم: کتاب خدا قرآن را که بر شما فرود آمد خواندید ولی به آن عمل نکردید، گفتید: به گوش جان پذیرفتیم! لیکن با آن به مخالفت برخاستید.

چهارم: با آنکه می گفتید از آتش دوزخ ترسانیم، در همه حال به واسطه گناهان خود به

سوی آتش در حرکت هستید! پس ترس شما کجاست؟

پنجم: ادّعا می کردید ما راغب بهشتیم ولی در تمام اوقات کارهایی انجام می دهید که شما را از بهشت دور می سازد، پس علاقه شما نسبت به بهشت کجاست؟!

ششم: از نعمت های آفریدگار خود بهره مند گشتید لیکن سپاسگزاری نکردید.

هفتم: خداوند به دشمنی با شیطان دستور داده، فرمود: « شیطان دشمن شماست، او را دشمن گیرید.» (۲۴۵) ولی شما به زبان با او دشمنی کرده و در عمل به دوستی با او برخاستید.

هشتم: عیوب مردم را در برابر دیدگانتان قرار دادید ولی عیب های خود را نادیده گرفتید. کسی را ملامت می کنید که خود به آن سزاوارترید!

با این حال چه دعایی از شما مستجاب گردد که شما درهای دعا و راه های آن را به روی خود بسته اید؟ تقوای الهی پیشه کنید و کارهایتان را اصلاح نمایید، باطن و درون خود را خالص کرده، امر به معروف و نهی از منکر نمایید تا خداوند دعاهای شما را مستجاب فرماید.».(۲۴۶)

آری، نیایشگر پیش از هر کاری باید از گناهان خویش که مانع استجابت دعاست، توبه کند و در تهذیب نفس و تطهیر قلب از آلودگی های معصیت و تیرگی های صفات ناپسند بکوشد و با دلی پاک و نیتی خالص آنچه را نیاز دارد از خدای مهربان طلب نماید تا نتیجه بگیرد، که جز او برآورنده حاجات نیست.

امام باقر علیه السلام می فرمایند:

«شخصی از خدا حاجتی می خواهد که مقتضی است دیر یا زود برآورده گردد، لیکن او گناهی مرتکب می شود، پس خدای متعال به ملک می فرماید: حاجتش را روا مکن و او را از آن محروم دار! زیرا خود را در معرض خشم من قرار داده و سزاوار

محرومیت از درگاهم گردید.».(۲۴۷)

حضرت علی علیه السلام می فرمایند:

«اَلْمَعْصِیَهُ تَمْنَعُ الْإِجابَهَ».(۲۴۸)

«گناه از اجابت دعا جلوگیری می کند».

امام صادق علیه السلام هم می فرمایند:

«خدای بزرگ دعایی را که از غفلت دل باشد اجابت نمی کند. هرگاه دعا می کنی به دل توجّه کن و یقین داشته باش که مستجاب می شود.».(۲۴۹)

و نیز حضرتش می فرمایند:

«به راستی خدای بزرگ دعای توأم با قساوت دل را مستجاب نمی گرداند».(۲۵۰)

هم آن بزرگوار می فرمایند:

«در میان بنی اسرائیل شخصی سه سال دعا می کرد که خداوند به او پسری عطا فرماید. چون دید که خدا دعایش را مستجاب نمی کند، عرض کرد: پروردگارا! آیا من از تو دورم و سخن مرا نمی شنوی، یا به من نزدیکی و پاسخم نمی دهی؟

کسی در خواب نزد او آمده گفت: سه سال است که خدا را با زبانی هرزه، دلی سرکش و ناپرهیزکار، و نیتی نادرست می خوانی! باید از هرزه گویی به در آمده، دلت پرهیزکار و نیتت نیکو گردد. آن مرد به دستورش عمل نموده، سپس دعا کرد به او پسری داده شد».(۲۵۱)

البته به موازات اصلاح زبان و تهذیب باطن، بلکه پیش از آن باید با مراقبت تمام از خوردن اموال نامشروع اجتناب کرده، تا حدّ امکان از غذای شبهه ناک نیز پرهیز نمود.

رسول خدا صلی الله علیه وآله می فرمایند:

«هر کس دوست دارد دعایش مستجاب گردد باید خوراک و کسب خود را پاک نماید».(۲۵۲)

و در حدیث دیگری می فرمایند:

«کسب و کار خود را پاکیزه کن تا دعایت مستجاب گردد، زیرا انسان لقمه حرامی را در دهانش می گذارد (در نتیجه) تا چهل روز دعایش مستجاب نمی گردد».(۲۵۳)

همچنین بایـد دانست که دعـا و نیایش جای کار و فعالیت را نمی گیرد. کسـی که دعا می کنـد و از خداونـد بزرگ چیزی را درخواست

می نمایـد، باید در کنار دعا، اسـتعداد، قدرت و توانایی خویش را در راه بندگی خدا به کار گیرد و حدّاکثر تلاش و کوشـش خود را در اموری که بر عهـده اوست به کـار بنـدد و هرگز دعـا و نیـایش را ابزاری برای فرار از مسـئولیت های مربوط به خود قرار ندهد.

حضرت امیر مؤمنان علی علیه السلام می فرمایند:

«الدَّاعِی بِلا عَمَلٍ کَالرَّامِی بِلا وَتَرٍ».(۲۵۴)

«دعا کننده ای که تکالیف عملی خود را انجام نمی دهد بسان تیراندازی است که بدون چله کمان تیر می اندازد.».

امام صادق علیه السلام نیز فرموده اند:

«دعای چهار گروه مستجاب نمی شود:

مردی که در خانه بنشیند و بگوید: خدایا! به من روزی بده، خداوند به او گوید: مگر دستور ندادم که به طلب روزی بروی؟

و مردی که زنی در خانه دارد (و از رفتار او به تنگ آمـده، برای نجات از شـرّش) او را نفرین می کنـد. خداونـد به او فرمایـد: مگر امر او را به تو واگذار نکردم؟

و نیز کسـی که مـالی دارد و آن را بیهوده خرج کرده، از بین ببرد، آنگـاه بگویـد: خـدایا! به من روزی بـده! خداونـد به او می فرماید: مگر دستور ندادم که میانه رو باشی؟ مگر تو را به رفتاری درست نسبت به مالت امر نکردم؟ ...

و بالاخره کسی که مالی را بدون شاهد (و سند) به دیگری قرض بدهد (و او انکار کند) پس به او گفته شود: آیا دستور ندادم که شاهد بگیری؟».(۲۵۵)

علاوه بر همه این هـا شایسـته است تـا جـایی که ممکن است برای بیـان خواسـته هـا و نیازهای خود، از الفاظی بهره گیریم که پیشوایـان معصوم و رهبران بزرگ مکتب، دعاهای خویش را در قالب آن الفاظ ابراز کرده انـد. چه آنکه ادعیه آن بزرگواران که

در مقـام مناجـات بـا پروردگار، مخاطبی جز خـدای متعال نداشـته انـد، (۲۵۶) نـازل منزله کلام خـداست، و به قـول برخی از بزرگـان، قرآن کلام اللّٰه نازل و ادعیه آن عزیزان درگاه اله، کلام اللّٰه صاعـد است. و روشن است که چه از نظر نورانیتِ کلام و چه به لحاظ محتوا، الفاظ و عبارات ادعیه نسبت به احادیث از حال و هوای دیگری برخوردار است.

همچنین مناسب است که پیش از دعا خداوند را به بزرگی یاد کرده، آن بزرگواران را واسطه قرار داده و از نفوس قدسی آنان اسـتمداد جوئیم، و قبل و بعـد از دعا بر محمّـد و آل محمّد صـلوات و درود فرسـتاده، دعای خود را ما بین دو دعای مسـتجابِ حتمی قرار دهیم.

امام صادق علیه السلام می فرمایند:

«لا یَزَالُ الدُّعاءُ مَحْجُوباً حَتَّی یُصَلَّی عَلَی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ».(۲۵۷)

«دعا پیوسته در حجاب است و مستجاب نمی گردد تا آنکه بر محمّد و آل محمّد صلوات فرستاده شود».

و نیز حضرتش فرموده اند:

«هر کس بـه درگـاه خـدای بزرگ حـاجتی دارد، نخسـت بایـد بر محمّـد و آل او صـلوات فرسـتد، آنگـاه حـاجت خـویش را درخواست نمایـد و در پایـان نیز صـلوات فرسـتد. چه آنکه خـدای بزرگ، کریم تر از آن است که دو جـانب دعا را بپـذیرد و وسط آن را واگذاشته، به اجابت نرساند، زیرا صلوات بر محمّد و آل محمّد محجوب نیست.».(۲۵۸)

داود رقی گوید:

«کراراً از امام صادق علیه السلام می شنیدم که هنگام دعا بیشترین چیزی که بر آن اصرار داشتند این بود که خدا را به حقّ پنج تن یعنی رسول خدا و امیر مؤمنان و حضرت فاطمه و امام حسن و امام حسین صلوات اللّٰه علیهم می خواندند.».(۲۵۹)

از حضرت رضا

علیه السلام نیز نقل شده که فرموده اند:

«هرگاه سختی و گرفتاری به شما روی آورد، به وسیله ما در پیشگاه الهی استعانت جویید، و همین منظور خداوند است که فرموده: « وَ لِلَّهِ الْأَسْماءُ الْحُسْنی فَادْعُوهُ بِها » (۲۶۰)).

آنگاه فرمودند:

«امام صادق علیه السلام فرموده اند: سوگند به خدا أسماء حُسنی (که خداوند با آنها خوانده می شود) ما هستیم - و البته از هیچ کس جز با معرفت ما پذیرفته نیست - پس خدا را (تنها) به وسیله آنها بخوانید.».(۲۶۱)

با این همه، نظر به اینکه ما به مصالح و مفاسد امور خود و دیگران به تمام معنا آگاه نیستیم و بسا اگر حاجت ما برآورده شود به زیان ما تمام شده و مفاسد عظیمی را به دنبال داشته باشد، به طوری که اگر حقیقت امر بر ما آشکار گردد، از خواسته خویش منصرف و پشیمان می شویم، و یا برآورده شدن آن منع عقلی در بر داشته باشد، در چنین مواردی گرچه از نظر ظاهر جمیع شرایط دعا نیز موجود باشد لیکن خدای مهربان مصلحت اهمّ را ترجیح داده، انسان را از طریق دیگر به خیر بهتری می رساند.

امام صادق علیه السلام می فرمایند:

«حضرت ابراهیم علیه السلام به عابد (ی که سی سال انتظار ملاقات آن حضرت را داشت و دعایش مستجاب نشده بود) فرمودند:

«إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ إِذا أَحَبَّ عَبْداً احْتَبَسَ دَعْوَتَهُ لِیُناجِیَهُ وَ یَسْأَلَهُ...».(۲۶۲)

«به راستی خداوند بزرگ هنگامی که بنده ای را دوست داشته باشد، دعایش را نگهدارد تا با او راز و نیاز کرده و از او خواهش و درخواست نماید.».

امام باقر علیه السلام می فرمایند:

«در بنی اسرائیل شخصی دو دختر داشت، یکی از آنها را به کشاورزی شوهر داده

و دیگری را به ازدواج با کوزه گری درآورده بود. روزی عازم دیـدار دختران خود شـده، نخست به دیدن زن کشاورز رفت و از حال وی جویا شـد. دختر گفت: شوهرم زراعت فراوانی کرده، اگر خداوند بارانی بفرستد، حال ما از همه بنی اسـرائیل بهتر خواهد شد.

آن مرد از آن جـا به دیـدن دخـتر دیگرش رفته و از حـال او سـؤال نمـود. دخـتر پاسـخ داد: شـوهرم کوزه زیـادی سـاخته، اگر خداوند (چند روزی) از آسمان باران نبارد، حالمان از جمیع بنی اسرائیل بهتر خواهد بود!

آن مرد از نزد وی بیرون آمده و عرض کرد:

«اَللَّهُمَّ أَنْتَ لَهُما». «خداوندا! تو خدایِ هر دو (و تقدیر کننده امور آنها) هستی (آنچه خیر آنهاست خود مقدّر فرما!).(۲۶۳)

رسول گرامی اسلام صلی الله علیه وآله می فرمایند:

«ما مِنْ مُسْلِمٍ یَدْعُو اللَّهَ بِدُعاءٍ إِلّا یَسْتَجِیبَ لَهُ فَإِمَّا أَنْ یُعَجِّلَ فِی الدُّنْیا وَ إِمَّا أَنْ یَدَّخِرَ لِلْآخِرَهِ وَ إِمَّا أَنْ یُکَفِّرَ مِنْ ذُنُوبِهِ».(۲۶۴)

«هیـچ مسـلمانی از خداونـد درخواست نمی کنـد جز آنکه دعایش را اجابت می فرمایـد: یا در دنیا به او عطا فرمایـد، یا ذخیره آخرتش می گرداند، و یا کفّاره گناهانش قرار خواهد داد.»

گفتار دانشمندان

دکتر الکسـیس کارل، پزشک، جرّاح و دانشمند معروف فرانسوی که در طول سالیان دراز، در خلال طبابت و تماس با بیماران مختلف، تـأثیر دعـا را بر آنهـا مورد بررسـی و مطالعه قرار داده و نتیجه تحقیقاتش به صورت کتاب کوچکی به نام «نیایش» در آمده، می نویسد:

«نیایش پرواز روح است به سوی خداوند، و یا حالت پرسـتش عاشـقانه ای است نسبت به مبدیی که معجزه حیات از او سر زده است، و بالاخره نیایش نمودار کوشش انسانی است برای ارتباط با آن وجود نامرئی، آفریدگار همه

هستی... حقیقت نیایش یک حالت عرفانی پرگدازی را مجسّم می کند که در آن دل به خدا جذب می شود».(۲۶۵)

هم او گوید:

«حتّی وقتی که دعا تا سطح بسیار پایینی تنزّل می کند و به صورت بیان طوطی وارِ فرمول های معینی در می آید، تمرینی برای پیدایش یک زمینه کاملاً لازم روحی به شمار می رود، و احساس عرفانی و احساس اخلاقی را همراه با هم تقویت می کند. در چهره کسانی که به نیایش می پردازند تا حدود تقریباً ثابتی حسّ وظیفه شناسی و کمی حسد و شرارت، و حس نیکی و خیرخواهی نسبت به دیگران خوانده می شود.

مسلم به نظر می رسد که در صورت تساوی قدرت مغزی و علمی میان دو نفر، سجایا و فضایل اخلاقیِ آنکه حتی به صورت بسیار معمولی و متوسّط نیایش می کند، تکامل یافته تر از آن دیگری است. نیایش هنگامی که مداوم و پرشور و حرارت است تأثیرش بهتر آشکار می شود.».(۲۶۶)

دیل کارنگی روان شناس مشهور آمریکایی می گوید:

«امروز جدیدترین علم یعنی روان پزشکی همان چیزهایی را تعلیم می دهد که پیامبران تعلیم می دادند، چرا؟ به علّت اینکه پزشکان روحی دریافته اند که دعا و نماز و داشتن ایمانِ محکم به دین، نگرانی، تشویش، هیجان و ترس را که موجب بیشترین ناخوشی های ماست، برطرف می سازد...

ویلیام جیمز پدر روان شناسی جدید در نامه ای که به یکی از دوستانش نوشته است یادآور شده که هرچه بیشتر از سال های عمرش می گذرد، کمتر می تواند بدون اعتقاد به خداوند زندگی کند.».(۲۶۷)

همچنین می نویسد:

«گاندی رهبر هند که پس از بودا بزرگ ترین پیشوای هندیان بود، چنانچه از نیروی استقامت بخش دعا و عبادت الهام و مدد نمی گرفت، به طور یقین از پا درآمده بود. من این مطلب را از کجا می دانم؟ که

او خود می گفت: اگر دعا و نماز نبود من مدت ها قبل دیوانه و مجنون شده بودم.».(۲۶۸)

دکتر کارل در باره نقش دعا در مداوای بیماران می گوید:

«پزشک هنگامی که بیماری را دید که دست به دامان دعا و توسل شده است، می تواند خرسند باشد چه، آرامشی که نیایش به ارمغان آورده است کمک شایانی در مداوای وی به شمار می آید.».(۲۶۹)

همچنین می نویسد:

«هیچ کس هیچ گاه نیایش نکرده مگر آنکه چیزی دستگیرش شده است... کسی که دعا می کند تا خدا او را از یک بیماری عضوی شفا دهد و بیمار می ماند، در عوض یک تحوّل عمیق و تفسیرناپذیر روحی و اخلاقی به وی دست می دهد».(۲۷۰)

در جای دیگر می گوید:

«در اینجا نباید نیایش را با مرفین هم ردیف دانست، زیرا نیایش در همین حال که آرامش را پدید آورده است، به طور کامل و صحیحی در فعالیت های مغزی انسان یک نوع شکفتگی، انبساط باطنی و گاه قهرمانی و دلاوری را تحریک می کند...

ما نباید نیایش را بهانه ای برای تن دادن به ضعف های اخلاقی، فقر و زبونی ها و سستی های خود قرار دهیم.».(۲۷۱)

بلکه بر عکس اراده های قوی، تلاش های سازنده، و کوشش های خستگی ناپذیر کسانی را نیز که همواره برای احیای ارزش های اخلاقی، ارتقای معرفت، و تکامل روحی و معنویِ جوامع انسانی می کوشیدند، و در راه تلاش برای از بین بردن عوامل فساد و تباهی، آنی از خود ضعف و سستی نشان نمی دادند تا حدود زیادی باید مرهون مناجات، دعا و نیایش و ارتباط معنوی آنان با آفریدگار جهان دانست.

نمونه های روشن این حقیقت را می توان در شرح حال زندگی پرشور و همیشه بیدار کسانی جستجو کرد که متون مناجات ها و ادعیه آنان در اختیار ماست و

ضمن آنکه مسئولیت هدایت و تربیت امت را بر عهده داشتند، خود بیش از همه و در حساس ترین اوقات شریفشان به دعا و نیایش و مناجات با پروردگار خود اشتغال داشتند.

دکتر کارل می گوید:

«اجتماعاتی که احتیاج به نیایش را در خود کشته اند معمولاً از فساد و زوال مصون نخواهند بود. این از آن جهت است که متمدنین بی ایمان نیز همچون مردم دین دار وظیفه دارند که به مسأله رشد فعالیت های باطنی و درونی خود که لازمه وجود انسانی است دلبستگی پیدا کنند.».(۲۷۲)

بلکه به جرأت می توان گفت: عامل اصلی سقوط و زوال امت هایی که اینک جز نام ننگی از آنان باقی نمانده است، تنها همین بوده که آنان با ترک ارتباط با خدا و رها ساختن دعا و نیایش، در واقع از فرهنگ هماهنگ با ندای فطرت خویش فاصله گرفته، و با هموار ساختن زمینه سقوط فضیلت های اخلاقی - که ضامن بقای حیات انسانی آنان بوده است - اسباب هلاکت و نابودی خود را فراهم ساخته اند.

۶ - توسّل

قسمت اول

تردیدی نیست که خداوند متعال فیّاض، و فیض حضرتش نامتناهی است و پیوسته موجودات عالم را که همه، مخلوقات اویند، به فراخور ظرفیت، قابلیت و نیازشان از فیض لایزال خود بهره مند می سازد.

امّا از آن جا که عالم، عالم اسباب است و آفریدگار جهان چنین اراده فرموده که چرخش نظام آفرینش و جریان امور زندگی از طریق اسباب و به وسیله ابزار و عواملی صورت پذیرد که برای انجام هر یک از امور قرار داده، و بنا به فرمایش امام صادق علیه السلام:

دستیابی به مواهب الهی تنها از طریق سبب هایی که او خود مقرّر فرموده میسّر است، (۲۷۳)

از اینرو انسان ناگزیر است قانون «جریان

امور از طریق اسباب» را که در مورد جریانات طبیعی و تکوینی به عنوان یک واقعیت، مورد پذیرش همگانی است، در جریان امور زندگی و فعالیت های اختیاری نیز پذیرا باشد.

استعانت و درخواست کمک از دیگران در اموری که اسباب طبیعی دارد و انسان به تنهایی از انجام آن عاجز است، از جمله سبب هایی است که می توان آن را از ارکان جدایی ناپذیر تمدّن بشری دانست و به هیچ عنوان نباید آن را از حلقه های سلسله تمدّن و دایره امور زندگی جدا فرض کرد.

البته این امر تنها به امور مادی محدود نمی شود. انسان همچنان که برای رفع احتیاجات مادی خویش نیازمند مساعدت دیگران و تلاش و فعالیت در دایره سلسله اسباب و عواملی است که خداوند بزرگ در مخلوقات قرار داده، برای برآورده شدن خواسته های معنوی خود نیز که به مراتب حسّاس تر و مهم تر از نیازهای مادی است، به اعانت و یاری کسانی که از قدرت و توان کافی در این زمینه ها برخوردارند، احتیاج داشته و ناگزیر از تن دادن به قانونِ «جریان امور از طریق اسباب» می باشد.

تلاش برای شکوفا ساختن توانمندی های درونی، زوال صفات ناشایسته، ظهور خُلق های پسندیده و رشد حقیقی و تکامل معنوی نیز آنگاه نتیجه بخش خواهد بود که انسان در سایه یک زندگی اجتماعی و مبتنی بر مساعدت جمعی، از سلسله اسباب معنوی بهره مند، و از مدد و یاری عواملی که به همین منظور برگزیده شده اند برخوردار باشد.

همان عواملی که به تعبیر توقیع شریف ناحیه مقدسه،

(... وُلاةُ أَمْرِکَ، الْمَأْمُونُونَ عَلَی سِرِّکَ، الْمُسْتَبْشِرُونَ بِأَمْرِکَ، الْوَاصِفُونَ لِقُدْرَتِکَ، الْمُعْلِنُونَ لِعَظَمَتِکَ، أَسْأَلُکَ بِما نَطَقَ فِیهِمْ مِنْ مَشِیَّتِکَ، فَجَعَلْتَهُمْ مَعادِنَ لِکَلِماتِکَ، وَ أَرْکانا لِتَوْحِیدِکَ وَ آیاتِکَ وَ مَقاماتِکَ الَّتِی لا تَعْطِیلَ

لَها فِی کُلِّ مَکانٍ یَعْرِفُکَ بِها مَنْ عَرَفَکَ، لا فَرْقَ بَیْنَکَ وَ بَیْنَها إلا أَنَّهُمْ عِبادُکَ وَ خَلْقُکَ، فَتْقُها وَ رَتْقُها بِیَدِکَ، بَدْؤُها مِنْکَ وَ عَوْدُها إِلَیْکَ... فَبِهِمْ مَلَأْتَ سَمَاءَکَ وَ أَرْضَکَ حَتَّی ظَهَرَ أَنْ لا إِلَهَ إِلا أَنْتَ.(۲۷۴))

صاحبان امر پروردگارند و بر اسرار او امین، به امرش بشارت دهنده، به شرح توصیف قدرتش در کار، و به بیان عظمتش پیوسته مشغول اند. او را به اراده و مشیّتی می خوانیم که در وجود مبارک آنان گویاست و خداوند متعال، آنها را معدن اسرار کلمات و ارکان توحید و آیات و مقامات خویش در هر مکان قرار داده و توقّف و تعطیل در کارشان نیست. هر کس او را شناخت به وسیله آنهاست، فرقی بین او و آنها نیست مگر اینکه آنها بنده او و آفریده وی هستند. همه کارهایشان به دست اوست. از وی آغاز شده اند و به او باز می گردند. و زمین و آسمان را از وجودشان پُر ساخته تا آشکار شود که جز خدای یگانه و یکتا خدایی نیست.

اصبغ بن نباته نقل می کند که حضرت امیر مؤمنان علیه السلام فرمودند:

«... داخل بهشت نمی شود مگر کسی که ما را بشناسد و ما او را بشناسیم و وارد آتش نمی گردد مگر کسی که ما را نشناسد و ما او را نشناسیم.».

آنگاه حضرت به فلسفه این امر اشاره کرده، می فرمایند:

«این بدان سبب است که خداوند بزرگ اگر اراده کرده بود، خود را به مردم معرفی می کرد تا آنان خود، او را به یگانگی بشناسند و به ساحتش وارد گردند، لیکن (چنین نخواسته و) ما را درهای خود و راه و باب خود قرار داده، همان بابی

که از آن (بر خدا) وارد می شوند.».(۲۷۵)

امام صادق علیه السلام می فرمایند:

«أَبَی اللَّهُ أَنْ یُجْرِیَ الْأَشْیاءَ إِلّا بِأَسْبابٍ فَجَعَلَ لِکُلِ ّشَیْ ءٍ سَبَباً وَ جَعَلَ لِکُلِ ّسَبَبٍ شَرْحاً وَ جَعَلَ لِکُلِ ّشَرْحٍ عِلْماً وَ جَعَلَ لِکُلِ ّعِلْمٍ باباً ناطِقاً، عَرَفَهُ مَنْ عَرَفَهُ وَ جَهِلَهُ مَنْ جَهِلَهُ، ذَاکَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه وآله وَ نَحْنُ».(۲۷۶)

«خداوند امتناع و ابا فرموده که کارها را بدون اسباب فراهم آورد. از اینرو برای هر چیزی سبب و وسیله ای قرار داده و برای هر سبب، شرح و گشایشی مقرّر فرموده و برای هر شرحی نشانه ای و برای هر نشانه، دری گویا نهاده است. کسی که آن در را شناخت حقیقتاً به معرفت رسید، و کسی که آن را باز نشناسد، به راستی نادان است. آن درِ گویا، رسول خدا صلی الله علیه وآله و ماییم.».

آری، اراده و مشیت الهی بر این استوار گشته که چرخش نظام آفرینش و جریان امور زندگی از طریق عوامل و اسبابی صورت پذیرد که خداوند بزرگ، آنان را به عنوان مجریان اراده بی منازعش در زمین و آسمان به ودیعه گذارده است.

در زیارت حضرت سید الشهداء علیه السلام می خوانیم:

«إِرَادَةُ الرَّبِ ّفِی مَقادِیرِ أُمُورِهِ تَهْبِطُ إِلَیْکُمْ وَ تَصْدُرُ مِنْ بُیُوتِکُمْ، وَ الصَّادِرِ عَمَّا فُصِّلَ مِنْ أَحْکامِ الْعِبادِ.».(۲۷۷)

«اراده پروردگار در مورد مقدّرات امور خلق (از آسمان مشیّتش) بر شما فرود می آید و از منازل شما (برای خلق) صادر می گردد، و آنچه از احکام بندگان تبیین و روشن می گردد از منازل شما و به دست شماست.».

اگر ریزش گرما و انرژی بر پهن دشت گیتی به وسیله خورشید آسمان صورت می پذیرد و این فیض مادی از طریق تابش آفتاب بر بندگان خدا فرو

می ریزد، برکات معنوی و الطاف الهی نیز توسّط خورشید آسمانِ رسالت و ستارگان آسمان امامت و ولایت، بر بندگان نیازمند نازل می گردد و جهان هستی و جمیع مخلوقات چه در زمینه نزول فیوضات معنوی و چه در رابطه با سرازیر شدن برکات مادی، همه و همه به یک سنخ، با رعایت سلسله مراتب، از طریق شریف ترین و کامل ترین عوامل و اسبابی که خداوند متعال، آنها را به همین منظور برگزیده، بهره مند می گردند. و تردیدی نیست که وجود شریف حضرت خاتم الأنبیاء صلی الله علیه وآله و جانشینان معصوم آن بزرگوار علیهم السلام اشرف و اکمل موجوداتِ این عالَم اند و به همین سبب، پیوسته وجود مبارکشان واسطه دریافت فیوضات از ساحت اقدس ربوبی است، و سایر موجودات نیز خواسته یا ناخواسته، به فراخور نیاز و قابلیت خود، از طریق آن بزرگواران از برکات مادی و فیوضات معنوی خدای متعال بهره مند خواهند گشت.

و به روشنی ثابت است که هیچ موجودی را یارای آن نیست به دور از نظر و اختیار سلسله عوامل و بدون واسطه اسباب، به مقصد اعلا و هدف اقصای خویش نائل گشته و از ساحت ربّ الأرباب درک فیض نماید.(۲۷۸)

مفهوم توسّل نیز جز این نیست که رهروان مکتب تشیّع و پیروان آیین ولایت، وجود شریف آن بزرگواران را - آنچنان که هست - واسطه نزول برکات آسمانی ببینند و برای برآورده شدن حاجات خویش خصوصاً جهت تقرب به پیشگاه ربوبی و پیشبرد مقاصد عالی انسانی، آگاهانه از مجریانِ مشیّت خداوندی استمداد و استعانت جویند.

در زیارت امام حسین علیه السلام ملتمسانه عرض می کنیم:

«أَنا عَبْدُ اللَّهِ وَ مَوْلاکَ وَ فِی طاعَتِکَ وَ الْوَافِدُ إِلَیْکَ أَلْتَمِسُ کَمالَ

الْمَنْزِلَهِ عِنْدَ اللَّهِ...».(۲۷۹)

«من بنده خدا و دوستار شما و پیرو ولایت و در مسیر اطاعت از شمایم، و بر شما وارد می شوم در حالی که برترین جایگاه در نزد خدا را خواهانم.».

درخواست حاجت از حضرات معصومین علیهم السلام نه تنها با یکتاپرستی و توحید خالصانه منافات ندارد، بلکه ضمن اینکه روح اطاعت و پیروی از پیامبر خدا صلی الله علیه وآله را در دل و جانِ توسّل کننده زنده نگه داشته و - به خاطر احساس خضوعی که در وجود او نسبت به پیامبر گرامی صلی الله علیه وآله پدید می آورد - وی را بیش از پیش آماده می سازد تا فرمان خداوند را در مورد « أَطِیعُوا اللَّهَ وَ أَطِیعُوا الرَّسُولَ » (۲۸۰) از صمیم دل عمل نماید، علاوه بر آن؛ سالک را در مسیر تطهیر روان و پاک سازی نفس و جان یاری نموده، دل های زنگار گرفته را صفا می بخشد و یاد خدا را در دل های غفلت زده زنده نگه می دارد.

البته ممکن است چنین پنداشته شود که خیل عظیم آدمیان در سراسر گیتی و در طول زمان با مسلک های گوناگون و آیین های مختلف، همواره توانسته اند از مواهب طبیعی و امکانات بالقوه و بالفعلِ مادی بلکه معنویِ عالم وجود بهره گرفته و ضمن اینکه به پیشرفت های خیره کننده نائل گشته اند، عمر خویش را سپری کرده، بدون اینکه در وجود خود کمترین نیازی نسبت به عنایات ویژه اولیای الهی احساس نمایند. لیکن ناگفته روشن است که اولاً: هیچ یک از فعالیت های بی شمار آنان حتی در یک مورد ولو در یک لحظه، خارج از سلطنت قوانین طبیعی و بیرون از سلسله علل و اسباب موجود در اشیا

نبوده است.

اگر انسـان توانسـته است از حکومت جـاذبه زمین بگریزد این بـدان معنـا نیست که وی به سـببیّتِ علـل و اسـباب، پشت پا زده اسـت، بلکـه ایـن خـود بـه مـدد بهره گیری از گروه دیگری از عوامـل و اسـبابی است که در نهـاد اشـیا نهفته، و انسـان در این پیروزی، در واقع نانِ کنجکاوی و تحقیق و پژوهش خویش را می خورد.

ثانیاً: بهره گیری از مواهب مادی، مشروط به دارا بودن اعتقاد صحیح نسبت به مبدأ و معاد، و مقیّد به جهان بینیِ درست فلسفی و باورهای واقع بینانه دینی نیست، بلکه آفریـدگار جهان سـفره عالَم را برای بهره منـد شـدن خاصّ و عامّ گسترده، و آن را در محـدوده سـلطنت قوانین طبیعی و سلسـله اسـباب و علل موجود در نهاد اشـیا، در اختیار بشـر نهاده، (۲۸۱) و انسان بـدون هیچ مانعی می تواند برای رفع نیازهای مادی و تأمین سلامت جسمانی خویش از این خوان گسترده بهره مند گردد.(۲۸۲)

ثالثـاً: همچنـان که کبر و نخوت بشـر کوچـک ترین خللی در ایفای نقش قوانین حاکم بر جهان و سلسـله اسـباب و علل طبیعی وارد نمی سـازد، إعمـال ولا-یت تکوینیِ صاحبـان امر، و نقش حیـاتی آن بزرگواران در تـدبیر جهان، گردش سـتارگان، نزول باران، سـرازیر شـدن برکات، و به جریان انـداختن امور - که به اراده خالق توانا در اختیار آن برگزیـدگان و مقرّبان درگاه إله نهاده شده - نیز با انکار بشر لجوج متوقّف نخواهد شد.

رابعـاً: اسـاس سـخن در فیوضـات روحـانی و برکـات معنوی است. انسـان گرچه در زمینه حفـظ و اداره حیـات مادی، آنچه را نیازمند است از بدو تولّد داراست، و در مواردی نیز که مانند قدرتِ تکلّم، راه رفتن، و دفاع از خویش

ناتوان است، تدریجاً به طور جبری و بدون اینکه اختیاراً نقشی در آن داشته باشد، به کمال مطلوب نائل خواهد گردید، امّا در بُعد انسانی و روحانی، اندام روانی وی - که چون بذرهایی است که در درون او افشانده شده، و از بزرگ ترین ظرفیت های ممکن برخوردار است و از آن به خصلت ها، خُلق ها، و ملکات اخلاقی و نفسانی تعبیر می شود و در اثر تربیت و پرورش، به صورت ارزش های والای انسانی درخواهد آمد - عمدتاً و در مقیاس بسیار وسیع، اختیاراً ساخته می شود.

و از آن جا که وی پیوسته تحت تأثیر جاذبه ها و کشش های ویرانگری است که چنانچه کنترل نشوند هر لحظه ممکن است او را از صراط مستقیم انسانیت منحرف نموده و در دره های هوی و هوس و خودخواهی ساقط کرده، به هلاکت برسانند، به گونه ای که برای همیشه انسانیت خویش را فراموش نماید، باید امیال و خواسته های خود را کنترل کرده، موانع تربیتی را از سر راه خود بردارد تا زمینه پرورش بذرهای والای انسانی و شکوفا شدن استعدادهای درونی و ظهور خُلق های پسندیده و ملکات شایسته فراهم آید، و این ممکن نیست مگر با استعانت از ذات اقدس الهی و عنایات خاصّ حضرت ربوبی، که به صورت نزول فیوضات معنوی و سرازیر شدن رحمت، غفران، و برکات آسمانی محقّق می گردد.

امّا همان گونه که مکرّراً گذشت، عالَم، عالم اسباب است و کسی را یارای گریز از این سنّت الهی نباشد و اراده پروردگاری بر این استوار گشته که برای راه یابی به رحمت و غفران بی دریغش از طریق پیوند با نفوس مطهر حضرات معصومین علیهم السلام و وسیله قرار دادن آن مقامات برگزیده

وارد شده، و با توسّل به ساحت اقدسشان به این مقصد مهم نائل گردیم.

خداوند متعال می فرماید:

« یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ ابْتَغُوا إِلَیْهِ الْوَسِیلَهَ وَ جاهِدُوا فِی سَبِیلِهِ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ ».(۲۸۳)

«ای اهل ایمان! تقوای الهی پیشه کنید و برای تقرّب به خدا وسیله را (که جز توسّل و تمسّک به خاندان وحی نیست) برگزینید، و در راه او جهاد نمایید، باشد که رستگار گردید.».

گرچه برخی از مفسرین مفهوم «وسیله» را تعمیم داده، علاوه بر توسّل به حضرات معصومین علیهم السلام، هر کار خیری را که سبب تقرب به ساحت اقدس الهی شود، از مصادیق آن برشمرده اند، لیکن با توجه به صدر و ذیل آیه که دربردارنده ایمان و عمل صالح و جهاد در راه خداست، اختصاصِ وسیله به «توسّل به خاندان وحی» بسیار روشن تر و با بلاغت آیات قرآنی سازگارتر خواهد بود.

قسمت دوم

همچنین می فرماید:

« یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ کُونُوا مَعَ الصَّادِقِینَ ».(۲۸۴)

«ای اهل ایمان! تقوای الهی پیشه سازید و با صادقین باشید.».

علاوه بر آنکه دستور همراهی و همگامیِ مطلق و بدون قید و شرط با احدی جز معصومین، شایسته امر الهی نیست، روایات نیز بر اینکه مصادیق حقیقی «صادقین» جز خاندان وحی نیستند تأکید دارد.

در زیارت مولا امیر مؤمنان علیه السلام می خوانیم:

«بِکَ أَتَوَسَّلُ إِلیَ اللَّهِ فِی بُلُوغِ مَقْصُودِی».(۲۸۵)

«برای رسیدن به هدف و مقصودم در راه خدا شما را وسیله خود قرار می دهم.».

و در زیارت سرور شهیدان مولا امام حسین علیه السلام خطاب به آن حضرت عرض می کنیم:

«أَتَوَسَّلُ إِلَی اللَّهِ بِکَ فِی جَمِیعِ حَوائِجِی مِنْ أَمْرِ آخِرَتِی وَ دُنْیایَ وَ بِکَ یَتَوَسَّلُ الْمُتَوَسِّلُونَ إِلَی اللَّهِ فِی حَوائِجِهِمْ.».(۲۸۶)

«در جمیع حاجات اخروی و

دنیوی خود به سوی خدا، متوسّل به شما می گردم. (نه تنها من بلکه) همه آنان که برای حاجاتشان به سوی خدا، متمسّک به وسیله اند فقط به شما متوسّل می شوند.».

و بر همین اساس است که سید و مولای عارفان و سرور عبادت کنندگان امام سجّاد علیه السلام با آنکه خود از وسیله های الهی و پیشوایان معصوم اند، روز عرفه در مقام راز و نیاز با خدای یگانه حضرات معصومین علیهم السلام را وسیله خویش قرار داده، عرض می کنند:

«... أَسْأَلُکَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ نَبِیِّکَ صلی الله علیه وآله وَ بِآلِهِ الطَّاهِرِینَ وَ أَتَوَسَّلُ إِلَیْکَ بِالْأَئِمَّهِ الَّذِینَ اخْتَرْتَهُمْ لِسِرِّکَ وَ اطَّلَعْتَهُمْ عَلی وَحْیِکَ وَ اخْتَرْتَهُمْ بِعِلْمِکَ... أَتَوَسَّلُ بِهِمْ إِلَیْکَ فِی مَوْقِفِی الْیَوْمَ أَنْ تَجْعَلَنِی مِنْ خِیارِ وَفْدِکَ...».(۲۸۷)

«خدایا به حقّ محمد صلی الله علیه وآله پیامبرت و به حقّ آل پاک او از تو می خواهم و به سوی تو به امامان متوسّل می شوم، همانها که برای سرّ خود برگزیده و بر وحی خویش آگاه کردی و آنان را به علم خود انتخاب فرمودی... امروز در این موقف و جایگاه خود به سوی تو به آنان توسّل می جویم که مرا از بهترین وارد شوندگان بر خود قرار دهی.».

البته توسل به اولیای خدا و حرکت از طریق عوامل برگزیده الهی اختصاص به امت اسلام ندارد. امت های پیشین نیز مأمور و موظّف بوده اند که در مسیر کمال و تقرّب به خداوند متعال و برآورده شدن حاجات خویش، به دامان پیشوایان معصوم خود چنگ زده، از طریق آنان به مقاصد خویش نائل گردند.

در روایت است که امام باقر یا حضرت صادق علیهما السلام فرمودند:

«مَثَل شما (شیعیان) مَثَل آن اهل بیتی است که در بنی اسرائیل

بودنـد و در میـان آنـان مقرر بود که هرگـاه یکی از آنهـا چهـل روز عبـادت پروردگار خود می کرد و پس از آن دعا کرده و حاجتی از خدا می طلبید، حق تعالی دعایش را مستجاب می فرمود.

یکی از آنهـا (بر اسـاس همـان روش مرسوم) چهل روز خـدا را عبادت کرده و حاجت خویش را مسألت نمود، اما اثری بر آن مترتّب نگشت. از اینرو به نزد حضـرت عیسـی بن مریم علیهما السلام آمده، از حال خود شکایت کرد و از حضرت درخواست نمود که سـبب آن را از خـدای متعـال جویا شود. حضـرت عیسـی علیه السـلام تجدیـد وضو نموده، آنگاه از خـدا درخواسـت کردند تا علّت مشکل آن مرد را روشن فرماید.

خداوند بزرگ وحی فرستاد که ای عیسی! بنده من بر من وارد می گردد از غیر از بابی که باید وارد شود. او مرا می خواند در حالی که نسـبت به نبوّت تو تردید دارد! اگر با این حال، آن قدر دعا کند و مرا بخواند تا اینکه گردنش جدا شود و انگشتانش فرو ریزد، دعای او را مستجاب نخواهم کرد.

حضرت عیسی علیه السلام متوجّه آن مرد گردیده، فرمود: پروردگار خود را می خوانی در حالی که نسبت به پیامبر خود شک داری؟ عرض کرد: یا روح اللّه! آنچه فرمودی درست است، از خدا مسألت نما تا شک را از من دور سازد. حضرتش دعا نمود و خدای متعال از او پذیرفت و آن مرد مجدّداً در زمره اهل بیت خویش درآمد.

آنگاه امام علیه السلام می فرمایند:

«وَ کَذلِکَ نَحْنُ أَهْلَ الْبَیْتِ لا یَقْبَلُ اللَّهُ عَمَلَ عَبْدٍ وَ هُوَ یَشُکُّ فِینا».

ما اهل بیت نیز چنین هستیم که خداوند عمل بنده ای را

که نسبت به ما شکّ دارد نمی پذیرد».(۲۸۸)

متأسفانه امّت اسلامی روز به روز از فرهنگ غنیّ خود فاصله گرفته و به مادیات راغب می گردنـد و طبیعتاً از معنویات – که ارتباط با خانـدان وحی از شاخص ترین آنهاست – دور گشـته، ضـمن آنکه به غفلت و قساوت قلب مبتلا می گردنـد، دعاها و توسّلات آنان کمتر مؤثر واقع می شود.

از این روایت به خوبی روشن می شود که سبب برآورده نشدن بسیاری از حاجات مردم ریشه در اشکالاتی دارد که در وجود خود آنان است. شـناخت درست معصوم و باور قلبی نسبت به مقام و منزلت کسـی که او را در دعاها و توسّـلات، واسطه خود قرار می دهیم، از شرایط اساسی دریافت حاجت است.

گرچه گـاهی موانع دیگری همچون گناه و آلودگی فراوان نیز سـبب می شود که انسان از سـیر روحی و گرفتن برکات معنوی بـاز مانـده و نتوانـد به راحتی بـا آن بزرگواران ارتبـاط قلبی پیـدا کنـد، همچنان که بسا ممکن است مصالحی که از نظر انسان پوشیده است باعث شود که خدای متعال اجابت دعا و توسل را به تأخیر اندازد. اما همان طور که در مبحث دعا گذشت انسان از دعا و توسل خویش بی بهره نمانده و از آنچه که حقیقتاً برای او مفید است بهره مند خواهد شد.

در عین حال، بسیار اتفاق می افتد که افرادی به خاطر قرار گرفتن در شـرایط بسـیار سـخت و اضـطرار فوق العاده، علیرغم همه آلودگی های اخلاقی و تیرگی های قلبی، زنجیرهای گران باطنی را پاره کرده، و با قلبی محزون و دلی شکسـته با اولیای الهی پیوند معنوی برقرار نموده حاجات خود را بگیرند.

آری آن بزرگواران واسطه های حقیقی خدا و خلق اند و خلق را جز

از طریق آنـان به خـدا راهی نیست، عقلاـ اندیشـمندان، فرزانگان و عارفان بزرگی که در مسـیر کمال معنوی و ارتقای علمی، گوی سـبقت را از سـایر خلق ربوده انـد بلکه پیـامبران پیشـین و اولیای آنان نیز این حقیقت را به خوبی دریافته و سـیره و روش آنان چنین بوده که برای دستیابی به اهـداف عالی و مقاصد بلند خویش، خصوصاً به هنگام بروز مشـکلات و حوادث ناگوار و در مقام انابه و اسـتغفار در پیشـگاه خـدای متعال، به مقام نورانی ذوات مقـدسه حضـرات معصومین، محمد و اهل بیت طاهرین آن بزرگوار علیهم السلام متوسّل می شده اند.(۲۸۹)

اگر مشاهـده می کنیم بزرگـانی از عالمـان ربّانی، عارفان برجسـته، و فرزانگان بی نظیر در طول تاریـخ تشیّع به مقامات عالی رسـیده و قله های بلند سعادت و کمال را فتح کرده و در راه کسب علم و فضیلت و در مسیر سلوک إلی اللّه، گام های اساسی برداشته اند، همه و همه به مدد همین توسّلات، و به یمن فیوضات و برکاتی است که از این طریق نصیب آنان گردیده است.

بسـیاری از آنـان حتی برای کشف مجهولاـت علمی و پی بردن به مسائـل پیچیـده، دست به توسل زده و گره مشـکلات علمی خود را می گشودند.

آنان خود بارها و بارها اعتراف می کرده انـد که آنچه داریم به یُمن توسل و تمسک به ذیل عنایات پیامبر اکرم صـلی الله علیه وآله و اهـل بیت گرامی آن بزرگوار علیهم السـلام بوده است. و با آنکه در این گونه مطالب بنای آنان بر کتمان بوده، در عین حال، آن چنان گسترده و فراوان بوده که بسیاری از آنها در کتب معتبره ضبط شده است.

ای عزیز! زندگی دریای موّاج و پُرتلاطمی است که

هر آن خطر غرق شـدن، آدمی را تهدیـد می کنـد، آنگاه که فتنه ها و آشوب ها، انسان را فرا می گیرند تنها پناهگاه مطمئن و تنها کشتی نجاتی که آدمی را به کرانه خوشبختی می رسانـد، وجود چهارده نور مقـدس است که خدای متعال، آنان را از راه لطف و مرحمت برای نجات خلق نیازمند برگزیده است.

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله می فرمایند:

«إِنَّما مَثَلُ أَهْلِ بَیْتِی (فِیکُمْ) کَمَثَلِ سَفِینَهِ نُوحٍ، مَنْ رَکِبَها نَجی وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْها غَرِقَ...».(۲۹۰)

«مثل اهل بیت من در میان شما همچون مثل کشتی نوح است، هر کس بر آن سوار شود نجات یابد و کسی که از آن باز ماند، غرق می گردد.».

امیر مؤمنان علیه السلام ناخدای کشتی ایمان می فرمایند:

«مَنْ رَکِبَ غَیْرَ سَفِینَتِنا غَرِقَ».(۲۹۱)

«آنکه بر غیر کشتی ما سوار گردد غرق می شود».

اسـفا! که امت اسـلامی تـا چه انـدازه خود را فراموش کرده است! غفلت تـا کجا؟ و خود باختگی تا کی؟ آیا سـزاوار است که پیشتازان اخلاق و انسانیت و طلایه داران فرهنگ و معنویت به جای سوار شدن به کشتی های نجات و تمسک به خاندان وحی و رسالت، در پیروی از بیگانگان و فرومایگان از یکـدیگر سـبقت گیرنـد و پیروی از پیشوایان شـرک و بت پرستی را توحید و تبعیت از رهبران معصوم را شرک انگارند! « أَ فَمَنْ یَمْشِی مُکِبًّا عَلی وَجْهِهِ أَهْدی أَمَّنْ یَمْشِی سَوِیًّا عَلی صِراطٍ مُسْتَقِیمٍ ».(۲۹۲)

ذکر این نکته لازم است که از نظر شیعه توسل به حضـرات معصومین علیهم السلام پس از وفات آن بزرگواران با زمان حیات ظاهری آنان تفاوتی ندارد. چه آنکه گذشته از روایات فراوانی که خصوصاً مربوط به بعد از وفات می باشد، از نظر قرآن و

احادیث، پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله و اهل بیت آن بزرگوار پس از مرگ از حیات برزخی که بسیار وسیع تر از حیات در عالم دنیا است برخوردارند، حیاتی که در اثر آزاد شدن روح از محدودیت حیات مادی، فعالیت آن بسیار گسترده تر از حیات دنیوی است.

قرآن در باره شهدا تصریح دارد که آنان زنده اند و از نعمت های الهی برخوردارند:

« وَ لا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتاً بَلْ أَحْياءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ ».(۲۹۳)

«هرگز گمان مبر کسانی که در راه خدا کشته شدند، مردگانند! بلکه آنان زنده اند و نزد پروردگارشان روزی داده می شوند.».

و روشن است که مقام والای آن بزرگواران که خود نیز از خیل شهیدان، بلکه سرور و سالار آنان بوده اند، به مراتب برتر و بلندتر از مقام آنان خواهد بود.

گرچه برخی اندک از اهل تسنن تلاش کرده اند که احادیث وارد شده در زمینه توسل را تضعیف کنند و یا مقام و منزلت رسول خدا صلی الله علیه وآله را به زمان حیات ظاهری آن حضرت اختصاص دهند لیکن اولاً ؛ روایات توسل آن چنان زیاد است که فراتر از حد تواتر می باشد. و ثانیاً ؛ بسیاری از بزرگان اهل سنت، اختصاص منزلت رسول خدا صلی الله علیه وآله را به زمان حیات مردود شمرده، و روایاتی را مبنی بر یکسان بودن مقام پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله در زمان حیات و پس از آن نقل کرده اند.

به عنوان نمونه: آلوسی از مفسرین معروف سنی، برخی از روایات را نقل کرده و پس از تجزیه و تحلیل طولانی و حتی سخت گیری در باره آنها، سرانجام ناگزیر به اعتراف شده و می گوید:

«من مانعی در توسل

به پیشگاه خداوند به مقام پیامبر صلی الله علیه وآله نمی بینم، چه در حال حیات آن حضرت و چه پس از رحلت او».

آنگاه پس از بحث مشروحی در این زمینه اضافه می کند:

«توسل جستن به مقام غیر پیامبر صلی الله علیه وآله نیز مانعی ندارد مشروط به آنکه حقیقتاً در پیشگاه خداوند مقام و منزلتی دارا باشند.».(۲۹۴)

سمهودی که از نویسندگان اهل سنت است می گوید:

«مدد گرفتن و شفاعت خواستن در پیشگاه خداوند، از پیامبر صلی الله علیه وآله و از مقام و شخصیت او، هم پیش از خلقت او جایز است و هم پس از تولد، همچنان که بعد از رحلت و در عالم برزخ و در روز رستاخیز نیز بی مانع خواهد بود.

آنگاه روایت معروف توسّل حضرت آدم علیه السلام به پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله را از عمر بن الخطاب نقل کرده و یادآور شده که آدم علیه السلام بر اساس آگاهی از آفرینش پیامبر صلی الله علیه وآله در آینده، به پیشگاه خداوند عرضه داشت: «خداوندا! به حقّ محمّد صلی الله علیه وآله از تو مسألت دارم که مرا عفو فرمایی».(۲۹۵)

۷ – محبّت

توضیح

خلقت موجودات عالم و قوام و بقای آنها به محبّت وابسته است. انتظام رشته مخلوقات و گردش جمیع کائنات، رابطه خلل ناپذیری با دوستی و محبّت دارد.

در جهان موجودی را نمی یابی که فروغی از محبّت در آن شعله ور نباشد، و حرکتی را مشاهده نمی کنی که ریشه در دوستی نداشته باشد. مهر و ماه از تابش شعاع عشق نورافشان، و فلك از شور محبّت سرگردان!

نه دلی از آتش محبّت خاموش است و نه سری از شور عشق فارغ ! جُنب و جوشی که بر پهنه

گیتی ملاحظه می کنی جز به یمن محبّت برنخاسته؛ و شور و شوقی که دل و جان عالمیان را بهجت و سرور، و نشاط و طراوت بخشیده، تنها از عشق و دوستی نشأت می گیرد.

هر نَفَسی که از دلی بر می آید به عشق محبوبی، و هر قلبی که در سینه ای می طپد به محبّت یاری است. بلبل به هوای دوست در فغان و سالك از فراق یار بی قرار!(۲۹۶)

آتش عشق است کاندر نی فتاد

جوشش عشق است کاندر می فتاد

جسم خاك از عشق بر افلاك شد

کوه در رقص آمد و چالاك شد

هر چه می گویم عشق را من شرح و حال چون به عشق آیم خجل مانم از آن

محبّت در قرآن

خدای متعال در قرآن محبّت را از جنبه های مختلف مورد عنایت خاص قرار داده، مهر و محبّت ذات اقدس خویش را نسبت به نیکوکاران، تقوا پیشگان، توبه کنندگان و... و علاقه و دوستی عمیق مؤمنان به ساحت کبریایی اش را کراراً مطرح، و آیات متعدّدی را که متضمّن شرایط دوستی و در بردارنده محبّت مؤمنان نسبت به یکدیگر است به این موضوع اختصاص داده است.

« قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِی يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَ يَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ... ».(۲۹۷)

«بگو اگر خدا را دوست می دارید، از من پیروی کنید تا خدا (نیز) شما را دوست بدارد و گناهانتان را ببخشاید.».

« ... وَ أَحْسِنُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ ».(۲۹۸)

«نیکی کنید که خداوند نیکوکاران را دوست می دارد.».

« بَلی مَنْ أَوْفی بِعَهْدِهِ وَ اتَّقی فَإِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ ».(۲۹۹)

«آری، کسی که به پیمان خود وفا کند و پرهیزکاری پیشه سازد (بداند که) خداوند پرهیزکاران را دوست دارد.».

« ... إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَ يُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ ».(۳۰۰)

«خداوند توبه کنندگان

را دوست دارد و پاکان را (نیز) دوست می دارد.».

« وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْداداً يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِ اللَّهِ وَ الَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ... ».(۳۰۱)

«برخی از مردم، معبودهایی غیر از خدا را برای خود بر می گزینند و آنها را همچون خدا دوست می دارند، اما آنان که ایمان دارند عشقشان به خدا شدیدتر است.».

انسان خردمند هرگز به نیستی و کاستی دل نمی بندد بلکه پیوسته در جستجوی کمال و هستی است. اساساً محبّت و دوستی آنگاه از ارزش حقیقی برخوردار است که به وجود و کمال تعلّق پیدا کند، به همین سبب، آن کس که هستی و کمالش از همه برتر است – بلکه حقیقت وجود و کمال مطلق، تنها از آنِ اوست – از هر چیز و هر کس به عشق ورزیدن سزاوارتر است.

مؤمن بدان جهت که عشق و علاقه اش از عقل و معرفت و دانش نشأت می گیرد، هرگز ذات پاک خداوند متعال که منبع همه کمالات است را رها نمی کند و به غیر او علاقه ورزد. چه آنکه هر میل و محبّتی در برابر عشق به خدا در نظرش بی ارزش است و اساساً غیر او را شایسته محبّت نمی بیند و هر چه و هر که را دوست بدارد تنها به خاطر او و برای اوست.(۳۰۲)

« قُلْ إِنْ كانَ آباؤُكُمْ وَ أَبْناؤُكُمْ وَ إِخْوانُكُمْ وَ أَزْواجُكُمْ وَ عَشِيرَتُكُمْ وَ أَمْوالٌ اقْتَرَفْتُمُوها وَ تِجارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسادَها وَ مَساكِنُ تَرْضَوْنَها أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ جِهادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ وَ اللَّهُ لا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفاسِقِينَ ».(۳۰۳)

«بگو اگر پدران، فرزندان، برادران، همسران و خویشاوندان شما و اموالی که گرد آورده اید

و تجارتی که از کم شدن رونق آن بیم دارید و خانه هایی که مورد علاقه شماست، در نظرتان از خداوند و پیامبرش و از جهاد در راه او محبوب تر است پس منتظر باشید تا خدا فرمانش را به اجرا درآورد (و عذابش را نازل فرماید) و خداوند گروه فاسقان را هدایت نمی کند.».

حدّ فاصل میان ایمان راستین و شرک و نفاق، و مرز بین مؤمنان واقعی و افراد ضعیف الإیمان را نیز جز با این میزان نمی توان ترسیم نمود.

آنچه که به گرایش، تلاش و حرکت آدمی رنگ خدایی می بخشد، و ایمان حقیقی و روح خدا پرستی خالصانه را برای وی به ارمغان می آورد، و او را حقیقتاً از دنیاداران و دنیا پرستان متمایز می سازد، جز این نیست که سرمایه های هشتگانه زندگی مادی را – که در آیه به آنها اشاره گردیده، با همه نقشی که ظاهراً برای پیشبرد اهداف مادی و تأمین مایحتاج زندگی دنیا ایفا می کند – بیش از یک ابزار ندیده، و در مقام ارزیابی و عمل، خدا و پیامبر صلی الله علیه وآله و جهاد در راه او را بر آنها ترجیح داده، باطناً و خارجاً بر آنها مقدّم می دارد.

محبّت در گفتار معصومین علیهم السّلام

قسمت اول

از حضرات معصومین علیهم السلام نیز روایات فراوانی در ارتباط با محبّت و مسائل مربوط به آن خصوصاً در رابطه با محبّت به خدا و تبرّی جستن از غیر او وارد شده و آن بزرگواران چه به صورت گفتار و چه به شکل ادعیه، همواره بر این مهم تأکید فرموده اند.

رسول خدا صلی الله علیه وآله می فرمایند:

«ناجی داوُدُ رَبَّهُ، فَقالَ إِلهِی لِکُلِ مَلِکٍ خَزانَةٌ فَأَیْنَ خَزانَتُکَ؟ قالَ جَلَّ جَلالُهُ لِی خَزانَةٌ أَعْظَمُ مِنَ الْعَرْشِ

وَ أَوْسَعُ مِنَ الْكَرْسِيِّ وَ أَطْيَبُ مِنَ الْجَنَّهِ وَ أَزْيَنُ مِنَ الْمَلَكُوتِ. أَرْضُهَا الْمَعْرِفَهُ وَ سَماؤُهَا الْإِيمانُ وَ شَمْسُهَا الشَّوْقُ وَ قَمَرُهَا الْمَحَبَّهُ وَ نُجُومُهَا الْخَواطِرُ وَ سَحابُهَا الْعَقْلُ وَ مَطَرُهَا الرَّحْمَهُ وَ أَشْجارُهَا الطَّاعَهُ وَ ثَمَرُهَا الْحِكْمَهُ ؛ وَ لَها أَرْبَعَهُ أَبْوابٍ: اَلْعِلْمُ وَ الْحِلْمُ وَ الصَّبْرُ وَ الرِّضا. أَلا وَ هِيَ الْقَلْبُ.».(۳۰۴)

«حضرت داود علیه السلام در مناجات با پروردگارش عرض کرد: خدای من! هر پادشاهی را خزانه ای است، پس خزانه تو کجاست؟

خدای بزرگ فرمود:

مرا خزانه ای است بزرگ تر از عرش، گسترده تر از کرسیّ، پاکیزه تر از بهشت، و نیکوتر از ملکوت! زمینش معرفت، آسمانش ایمان، خورشیدش شوق، ماهش محبّت، ستارگانش الهامات، ابرش عقل، بارانش رحمت، درختانش طاعت، و میوه اش حکمت است. و برای آن چهار در ورودی است: علم، بردباری، صبر، و رضا. آگاه باشید که آن (خزانه) قلب است!».

امام صادق علیه السلام می فرمایند:

«اَلْقَلْبُ حَرَمُ اللَّهِ فَلا تُسْكِنْ حَرَمَ اللَّهِ غَيْرَ اللَّهِ».(۳۰۵)

«دل، حرم خدا (و قُرقگاه الهی) است! در حرم خدا غیر خدا را اسکان مده!».

و این ممکن نیست مگر با قطع علاقه از همه چیز و همه کس جز او. مؤمن بیش از هر چیز باید خانه دل را از غیر حق پاک سازد، تا شرایط مناسب برای جایگزین شدن محبّت او فراهم آید. سعی و همت خویش را وصال حضرت حق قرار دهد، و جز آن به هیچ چیز راضی نگردد. علاقه و محبّت به غیر او را بر خود حرام ساخته، و در مواردی هم که موظّف به دوستی است، محبّت را صِرفاً برای خدا و در راستای محبّت به او قرار دهد.

اگر مرد او شدی مردانه می باش چو مست او شدی

مستانه می باش اگر در سر هوای دوست داری ز خویش و آشنا بیگانه می باش در زمان رسول خدا صلی الله علیه وآله نوجوانی که هنوز به حدّ بلوغ نرسیده بود به محضر آن جناب سلام کرده و از دیدار با آن سرور بسیار خوشحال و خندان گردید. آن حضرت فرمودند:

ای جوان! مرا دوست داری؟ عرض کرد: بلی یا رسول اللّٰه! فرمودند: همانند چشمانت؟ گفت: بلکه بیشتر دوست دارم. فرمودند: همچون پدرت؟ عرضه داشت: بیش از او. سؤال کردند: مثل مادرت؟ پاسخ داد: شما را از مادرم بیشتر دوست می دارم. پرسیدند: مانند جانت؟ جواب داد: شما را از جانم نیز بیشتر دوست می دارم. فرمودند: آیا مثل پروردگارت؟! عرض کرد:

خدا را ! خدا را ! خدا را یا رسول اللّٰه! هیچ کس را همانند پروردگار دوست ندارم، شما را هم به خاطر خداوند دوست دارم!

پیامبر خدا صلی الله علیه وآله به همراهان فرمودند:

«هكَذا كُونُوا اَحِبُّوا اللَّهَ لِاِحْسانِهِ اِلَيْكُمْ وَاِنْعامِهِ عَلَيْكُمْ، وَاَحِبُّونِی لِحُبِّ اللَّهِ.».

«اینگونه باشید، خدا را به خاطر احسان و نعمت هایش بر خودتان دوست بدارید، و مرا به دوستی خداوند دوست داشته باشید».(۳۰۶)

همچنین در روایت است که روزی اسماعیل از شکار باز گشته بود، حضرت ابراهیم به او نظر انداخت، وی را با قامتی چون سرو خرامان، و رخساری بسان ماه تابان دید؛ مهر پدری به حرکت آمده و اثر محبّت فرزند در دلش هویدا گردید. همان شب در خواب دید که امر حقّ بر آن است که اسماعیل را قربانی کند! در اندیشه شد که آیا این امر از رحمان است یا از شیطان! چون شب دیگر همان خواب را دید دانست که امر از سوی

حق تعالی است. (۳۰۷) صبحگاه به هاجر مادر اسماعیل فرمود: این فرزند را لباس نیکو بپوشان و گیسوانش را شانه کن که او را نزد دوست می برم!

هاجر چنان کرد و بوسه بر رخسار او زد. حضرت خلیل الرحمن فرمود: کارد و طنابی به من ده! هاجر گفت: زیارت دوست می روی، کارد و ریسمان را برای چه خواهی؟ فرمود: شاید گوسفندی بیاورند که قربان کنند!

در این هنگام ابلیس با خود گفت: وقت آن است تا مکری سازم و در خاندان نبوّت رخنه ای اندازم. به صورت پیری نزد هاجر رفته، گفت: آیا دانی که ابراهیم، اسماعیل را به کجا می برد؟ فرمود: به زیارت دوست. گفت: می برد تا او را ذبح نماید. هاجر فرمود: کدام پدر پسر را کشته، خصوصاً پدری چون ابراهیم و پسری مانند اسماعیل؟ ابلیس گفت: می گوید خدا چنین فرموده است. هاجر پاسخ داد که هزار جان من و اسماعیل فدای راه خدا باد! کاش مرا هزار فرزند بود تا همه را در راه خدا قربان می کردم!

چون ابلیس از هاجر مأیوس شد، به نزد ابراهیم آمد و گفت: ای ابراهیم! فرزند خود را مکش که این خوابِ شیطان است. آن حضرت فرمود: ای ملعون! شیطان تویی! گفت: آخر دلت راه می دهد که فرزندت را به دست خود بکشی؟ ابراهیم فرمود: به آن خدایی که جان من در دست قدرت اوست، اگر مرا از شرق تا غربِ عالم فرزند باشد و دوستم خداوند بفرماید که آنان را قربان کنم، البته همه را به دست خود قربان خواهم کرد.

چون آن ملعون از حضرت خلیل نیز نومید گردید نزد اسماعیل آمده و عرض کرد: پدرت تو را به

قصد کشتن می برد. اسماعیل فرمود: به چه سبب؟ عرض کرد: می گوید حقّ به او امر فرموده است. فرمود: حکم حقّ را باید گردن نهاد. و چون دانست که شیطان است سنگی برداشته، به طرف او افکند. از اینرو بر حاجیان واجب شد که در آن موضع سنگریزه بیندازند.

هنگامی که پدر و پسر به منی رسیدند، جناب ابراهیم علیه السلام فرمود: پسرم! در خواب دیدم که تو را ذبح می کنم. اسماعیل عرض کرد: پدر جان! آنچه را مأموری اجرا کن. ای پدر! وصیت من به تو آن است که دست و پایم را محکم ببندی تا مبادا تیزی کارد سبب شود حرکتی کنم و لباس تو خون آلود گردد! و چون به خانه روی مادرم را تسلّی ده.

حضرت ابراهیم با دلی قوی دست و پای اسماعیل را محکم بست. خروش از ملائکه آسمان برخاست که پیوسته افزون باد بزرگواریِ این بنده! او را در آتش انداختند از جبرئیل یاری نخواست! و اینک برای خشنودی خداوند فرزند خود را به دست خویش قربان می کند!

آن حضرت کارد را بر گلوی اسماعیل نهاد، هر چند تلاش کرد گلوی او را نبرید! اسماعیل عرض کرد: ای پدر! زود فرمان خدا را انجام ده! فرمود: چه کنم، هر چند می کوشم، نمی برد! عرض کرد: پدر جان! سر کارد را به گلویم فرو بر!

در این هنگام آواز برآمد: ای ابراهیم! رؤیا را تحقّق بخشیدی و به مأموریت خود عمل کردی. از اسماعیل دست بردار و این گوسفند را عوض او قربان کن.

شوریده نباشد آنکه از سر ترسد

عاشق نبود آنکه ز خنجر ترسد(۳۰۸)

آن کس که تو را شناخت جان را چه کند؟

فرزند و عیال

و خانمان را چه کند؟

دیوانه کنی و هر دو جهانش بخشی!

دیوانه تو هر دو جهان را چه کند؟!

امام صادق علیه السلام می فرمایند:

«لایُمَحِّضُ رَجلٌ الْایمانَ بِاللَّهِ حَتّی یَکُونَ اللَّهُ اَحَبَّ اِلَیْهِ مِنْ نَفْسِهِ وَ اَبِیهِ وَ اُمِّهِ وَ وَلَدِهِ وَ اَهْلِهِ وَ مالِهِ وَ مِنَ النَّاسِ کُلِّهِمْ».(۳۰۹)

«ایمان شخص به خدا خالص نگردد تا آنکه خداوند را از جان، پدر، مادر، فرزند، همسر و مالش و از همه مردم بیشتر دوست بدارد».

در روایات وارد شده که حضرت سلیمان گنجشکی را دید که به ماده خود می گوید: چرا از من امتناع می ورزی؟! اگر بخواهم، قصر حضرت سلیمان را به منقار خود گرفته، و آن را در دریا می افکنم!

آن حضرت از گفتارش تبسّم نمود و آن دو را خواست و به آن گنجشک فرمود: آیا چنین قدرتی را داری؟ عرض کرد: نه، یا رسول اللّه! لیکن مرد اینگونه خود را مقابل همسرش بزرگ جلوه می دهد! و محبّ را نباید در گفتارش سرزنش نمود.

حضرت سلیمان به ماده اش فرمود: چرا از او امتناع می ورزی در صورتی که تو را دوست می دارد؟ پاسخ داد: ای پیامبر خدا! او محبّ نیست، بلکه ادعای دوستی می کند، زیرا غیر از مرا نیز دوست دارد!

این سخن در آن حضرت چنان تأثیر کرد که گریه شدیدی نموده و تا چهل روز از مردم کناره گرفت و از خداوند درخواست می کرد تا در دلش غیر از محبّت خدا دوستی دیگری قرار ندهد.(۳۱۰)

خوشا یاد عشق و خوشا نام عشق خوشا صبح عشق وخوشا شام عشق خوشا خواری و بی کسی های عشق تهی دستی و نارسی های عشق خوشا خارهای دل آزار عشق خوشا ناله های گرفتار عشق خوشا سوز عشق و خوشا درد

عشق خوشا سینه درد پرورد عشق خوشا عاشقان و شب تارشان خوشا ناله های دل آزارشان حضرت قائم – عجّل اللّٰه تعالی فرجه الشریف – در تفسیر آیه «فَاخْلَعْ نَعْلَیْکَ»(۳۱۱) می فرمایند:

حضرت موسی – در حالی که به همسرش علاقه شدید داشت – در وادی مقدّس ضمن مناجات با پروردگار خود عرض کرد: پروردگارا! محبّت خود را به تو خالص نمودم و دلم را از غیر تو شستشو دادم. خداوند متعال در پاسخ فرمود: « فَاخْلَعْ نَعْلَیْکَ » یعنی اگر واقعاً مرا خالص دوست داری و دلت را از علاقه به غیر من شستشو داده ای، محبّت خانواده ات را از دل خود بیرون کن.(۳۱۲)

آنچنان که در قرآن آمده، برای حضرت مریم علیها السلام پیوسته مائده آسمانی می آمد. هرگاه که حضرت زکریّا علیه السلام در محراب بر او وارد می شد غذایی می یافت! می پرسید: از کجا برایت آمده؟ پاسخ می داد: این از جانب خداست. (۳۱۳)

امّا هنگامی که به حضرت عیسی حامله شد و توجه اش به آن حضرت معطوف گشت، (به جای آن مائده) دستور آمد: شاخه درخت خرما را تکان ده تا خرمای تازه بر تو فرو ریزد.(۳۱۴)

در برخی از تفاسیر آمده که حضرت مریم از روی حیرت عرض کرد: خدایا! چه حکمت است که پیش از این، روزی مرا نزد من می نهادی، امّا اکنون که ضعف بر من چیره گشته، روزیم را وابسته به طلب و سعی کرده ای؟ خطاب رسید که ای مریم! پیش از این، تمام توجّه و خاطرت به سوی ما بود، ما نیز امور تو را بدون طلب کفایت می کردیم و به بهترین شکل مراقب احوال تو بودیم، امّا اینک که گوشه نظر و توجّه دلت به

این کودک است و بسا باشد که با یاد وی از ما و ذکر ما خاموش، و با مهر او مأنوس باشی، پاره ای از کار تو را به خودت واگذار کرده ایم.(۳۱۵)

بزرگان نقل کرده اند که حضرت داود در حال عبور از بیابانی مورچه ای را دید که پیوسته از تپه ای خاک برداشته، به نقطه ای دیگر می برد. آن حضرت از خداوند درخواست نمود که او را از راز کار مورچه آگاه فرماید. مورچه به سخن آمد و عرض کرد: معشوقی دارم که حمل خاک های تپه را به این محلّ، شرط وصال خود قرار داده است!

حضرت فرمود: با این جثّه کوچک تا کی می توانی این کار را انجام دهی؟ مگر عمرت کفایت خواهد کرد؟ عرض کرد: این ها را می دانم ولی دوست دارم که اگر در خلال این مدّت مُردم در راه عشق محبوبم مرده باشم!

حضرت داود منقلب شد و متوجّه گشت که این جریان برای توجّه بیشتر او بوده است.

قسمت دوم

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله می فرمایند:

«جناب شعیب از دوستی خداوند آنقدر گریست که نابینا گردید، خداوند چشمانش را بینا نمود. باز گریست تا نابینا شد، خداوند دیدگان او را باز گرداند. و این امر سه بار تکرار شد. مرتبه چهارم خداوند به او وحی فرستاد: ای شعیب! تا کی گریه می کنی؟ اگر گریه ات از بیم دوزخ است تو را از آن ایمن گردانیدم و اگر از شوق بهشت است آن را به تو عطا کردم. عرض کرد: ای خدای من و ای آقای من! تو آگاهی که گریه ام نه از بیم دوزخ و نه به خاطر شوق بهشت است، بلکه دلم به دوستی تو پیوند خورده و بدون

دیدار تو صبر نتوانم کرد.

خداونـد به او وحی کرد: اینک که گریه ات چنین است به زودی کلیم خود موسـی بن عمران را برای خـدمتگزاری تو خواهم فرستاد.».(۳۱۶)

در شرح حال حضرت خلیل الرحمن نیز آمده است:

هنگامی که عزرائیل برای قبض روح آن جناب آمد، حضرتش فرمود:

«هَلْ رَأَیْتَ خَلِیلاً یُمِیتُ خَلِیلَهُ؟»

«هرگز دیده ای دوست، رفیق خود را بمیراند؟»

خطاب آمد:

«هَلْ رَأَیْتَ مُحِبّاً یَکْرَهُ لِقاءَ حَبِیبِهِ؟»

«محبّی را دیده ای که ملاقات با دوست خویش را اکراه داشته باشد؟»

حضرت ابراهیم علیه السلام فرمود: ای فرشته مرگ! اینک قبض روحم کن.(۳۱۷)

و در حالات زلیخا آمده است:

هنگـامی که صـفای ایمـان، او را جـوان سـاخته و بـا حضـرت یوسـف ازدواج نمود، آن چنـان مشـغول عبـادت و تقرّب به ربّ الاربـاب گردیـد که به مصاحبت ماه کنعان رغبت نمی نمود. شب را به روز و روز را به شب وعـده می داد. یوسف صـدیق به شگفت آمـده، فرمود: آن همه شوق جمال و ذوق وصال را چه کردی و این همه زهد را از کجا آوردی؟ عرضه داشت: تا حقّ را نمی دانستم تو را می خواستم، اکنون که او را شناخته ام از همه کس دست کشیده ام.(۳۱۸)

روز محشر عاشقان را با قیامت کار نیست کار عاشق جز تماشای جمال یار نیست از سر کویت اگر سوی بهشتم می برند

پای ننهم گر در آن جا وعده دیدار نیست امام صادق علیه السلام فرموده اند:

«هنگامی که محبّت خداوند بر باطن بنده اش بتابد، او را از هر امری که مشغولش می دارد و از هر یادی که جز یاد خدا باشد، تهی می سازد.

محبّ بـاطنش برای خـدا از همه کس خـالص تر است. در گفتـار، صـادق ترین مردم، در پیمان، باوفاترین آنان، در عمل پاک ترین و در ذکر و یاد خدا

باصفاترین آنهاست، و در عبادت بیش از همه خویشتن را به زحمت می افکند.

ملائکه به مناجاتش مباهات و به دیدارش افتخار می کنند. خداوند به برکت وجود او سرزمین هایش را آباد می سازد و به گرامی داشت او بندگانش را گرامی می دارد. هنگامی که مردم خدا را به حرمت او بخوانند، حاجاتشان را عطا فرماید، و بلاها را به واسطه رحمت خود از آنان دفع می نماید.

اگر مردم می دانستند که او را نزد خدا چه مقام و منزلتی است، جز به وسیله خاک پایش به خدا تقرّب نمی جستند».(۳۱۹)

و امیر مؤمنان علیه السلام فرموده اند:

«دوستی خدا آتشی است که بر چیزی عبور نکند مگر آنکه آن را بسوزاند. و نور خدا بر چیزی نتابد جز آنکه نورانیش کند...

پس هر که خدا را دوست بدارد، او را از ملک و ملکوت، همه چیز عطا فرماید».(۳۲۰)

پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرموده اند:

«هنگامی که خداوند بنده ای از امتم را دوست بدارد، محبّتش را در دل برگزیدگان و فرشتگان و ساکنان عرش خویش بیندازد تا او را دوست بدارند. این است محبّ حقیقی و راستین؛ خوشا به حالش! روز قیامت برای او نزد خداوند حقّ شفاعت باشد».(۳۲۱)

همچنین می فرمایند:

«هیچ کس از شما مؤمن نیست تا آنکه دوستی خدا در دلش بر دوستی غیر او چیره گردد.

روزی آن سرور یکی از اصحاب را دید که می آید و پوست گوسفندی را به جای لباس بر تن خود پیچیده است. فرمودند: به این شخص که می آید نگاه کنید! خداوند دل او را منوّر ساخته؛ وی را نزد پدر و مادرش منزلتی بود که بهترین غذاها را به او می خورانیدند. اینک محبّت و دوستی خدا و رسول، او را از آنها

بازداشته، و بدین گونه (حالش دگرگون) گشته است».(۳۲۲)

خاصیت اکسیر نیز جز این نیست که قلبِ ماهیت می کند. متاع دنیا برای کسی گوارا و شیرین است که حلاوت محبّت خدا را نچشیده است. به دنیا و اهل دنیا نیز کسی دل می بندد که به قرب حضرت دوست مأنوس نگشته است. امّا آنگاه که اکسیر محبّت، به روح و جان محبّ درآمیخت، و آتش عشق به خدا، هر چه و هر که جز محبوب را دستخوش شراره های سوزان خویش ساخت، هیچ چیز و هیچ کس او را از عشق به پروردگار خود باز نخواهد داشت.

امام صادق علیه السلام می فرمایند:

«هنگامی که مؤمن از دنیا کناره گیرد، رفعت نماید و شیرینی محبّت خدا را دریافته، نزد اهل دنیا دیوانه به نظر آید، در صورتی که شیرینی محبّت به خدا است که به اهل محبّت درآمیخته، و باعث شده که به چیز دیگری مشغول نگردند...».(۳۲۳)

مولای عبادت پیشگان حضرت سجّاد علیه السلام در مقام راز و نیاز با خدای خود عرض می کنند:

«اِلهی مَنْ ذَا الَّذِی ذاقَ حَلاوَهَ مَحَبَّتِکَ فَرامَ مِنْکَ بَدَلاً وَمَنْ ذَا الَّذِی اَنِسَ بِقُرْبِکَ فَابْتَغی عَنْکَ حِوَلاً؟ اِلهی فَاجْعَلْنا مِمَّنِ اصْطَفَیْتَهُ لِقُرْبِکَ وَوِلایَتِکَ وَاَخْلَصْتَهُ لِوُدِّکَ وَمَحَبَّتِکَ وَشَوَّقْتَهُ اِلی لِقاءِکَ...».(۳۲۴)

«خدای من! کیست آنکه شیرینی محبّت تو را چشیده و غیر تو را برگزیند؟ و کیست که به قرب تو اُنس گرفته و از تو روی گرداند؟ خداوندا! ما را از کسانی قرار ده که برای قرب و دوستی خود برگزیده ای، و برای مهر و محبّت خود خالص کرده ای و برای ملاقات با خود تشویق نموده ای ...».

در دعای ابو حمزه نیز عاشقانه عرض می کنند:

«خداوندا! اگر گردنم را به زنجیرها (ی قهرت)

ببندی و عطایت را در میان همه خلق از من منع نمایی و رسوایی هایم را به چشم بندگانت آشکار سازی و فرمان دهی که مرا به آتش دوزخ کشند و میان من و نیکان جدایی افکنی، هرگز رشته امیدم از تو قطع نخواهد شد و از امیدی که به عفو و بخشش تو دارم منصرف نمی گردم و محبّت تو از دلم بیرون نخواهد رفت.».

ای به دیدار تو روشن دیده ام وصل تو نور دل غم دیده ام گرچه از عشق تو می سوزد دلم نیست جز مهر تو در آب و گلم من ندارم حاجتی جز روی تو

من نجویم مقصدی جز کوی تو

از تو غیر از تو ندارم حاجتی جز به ذکر تو نبینم راحتی خسته ام آسایش جانم تویی درد دارم، درد و درمانم تویی امیر مؤمنان و مولای تقوا پیشگان حضرت علی علیه السلام نیز عرض می کنند:

«فَهَبْنِی یا اِلهِی وَسَیّدِی وَمَوْلایَ وَ رَبّی، صَبَرْتُ عَلی عَذابِکَ فَکَیْفَ اَصْبِرُ عَلی فِراقِکَ!».(۳۲۵)

«ای خدای من! و ای آقا و مولای من! و ای پروردگار من! بر فرض که بر عذابت صبر توانم کرد، چگونه بر فراق تو و دوریت صبر نمایم؟!»

امّا این بیچاره از پای افتاده - که اگر یأس و ناامیدی از رحمت بی انتهای حضرت حقّ، خلاف طریق بندگی و مغایر با تکریم و تعظیم مقام شامخ ربوبی بلکه از بزرگ ترین گناهان به شمار نمی رفت، بی تردید نومیدی و فروماندگی را با این دست تهی و این بضاعت شرم آور، به مراتب از اصلاح امور حیرت آور خویش به خود نزدیک تر می دید - با عجز و لابه و از زبان آن عزیزان درگاه إله عرض می کند:

«اِلهِی لَمْ یَکُنْ لِی حَوْلٌ فَأَنْتَقِلَ بِهِ

عَنْ مَعْصِیَتِکَ اِلّا فِی وَقْتٍ أَیْقَظْتَنِی لِمَحَبَّتِکَ وَ کَما أَرَدْتَ أَنْ اَکُونَ کُنْتُ».(۳۲۶)

«خدای من! مرا قدرتی نیست که از معصیت تو باز گردم مگر آنگاه که به عشق و محبّت خود بیدارم گردانی و آن چنان شوم که تو خواهی».

پس مرا به این گوهر گرانبها بیارای و به جرعه ای از آن دریای بی کران سیراب فرمای!

اهل محبّت حکایت کرده اند که شخصی به محضر صاحبدلی رفته، عرض کرد: چه شود که از خداوند در خواست نمایی تا مرا از دوستان حقیقی خود گرداند؟!

آن بزرگ، درخواست وی را از خداوند مسألت نمود و حاجتش برآورده گشت. پس سر به صحرا نهاده، چند روزی از خود بی خبر افتاد، تا آنکه عبور آن صاحبدل بر وی فتاده، بر حالش ترحّم نمود و عرض کرد: خداوندا! این مسکین را طاقت و لیاقت چنین عطای بزرگی نیست، آن را کمتر نما. ندا رسید که صد هزار بنده را همین آرزوی او بود. ذرّه ای از دوستی خود را به آنان ارزانی داشتیم اینک از سهم او نود و نه جزء برداریم و جزئی باقی گذاریم! آن شخص ناگهان به خود آمده، چون عارفان دیگر به وظیفه بندگی مشغول گشت.(۳۲۷)

سایه طوبی و دل جویی حور و لب حوض به هوای سر کوی تو برفت از یادم نیست بر لوح دلم جز الف قامت یار

چه کنم حرف دگر یاد نداد استادم صحبت حور نخواهم که بود عین قصور

با خیال تو اگر با دگری پردازم

محبّت و تهذیب

روش های مختلفی که برای اصلاح نفس و تهذیب اخلاق پیشنهاد گردیده و مرسوم و متداول است عمدتاً به یکی از سه طریق زیر باز می گردد:

اوّل - به کار گماردن عقل و تدبیر جهت

شناخت مضرّات خوی های ناپسند و صفات رذیله و آشنایی با فوائد صفات نیک و خلق های پسندیده و تفهیم هر یک از آنها به نفس.

در این روش که از مشرب سقراطی نشأت گرفته و علمای اخلاق نیز نوعاً پی گیر آن می باشند، کوشش می شود تا با فکر و تأمّل در هر یک از صفات نیک و ناپسند و تفهیم حسن و قبح هر یک از آنها به خویش، نفس را جهت ریشه کن کردن صفات رذیله و جایگزین نمودن اخلاق متعالی به جای آنها ترغیب و تشویق نموده، به کار و تلاش و عبادت وادار نمایند. با صبر و حوصله و دقت و اندیشه که از ارکان مهم این روش است تدریجاً مفاسد اخلاقی و خوی های نکوهیده زائل گشته، طلای وجود از غش ها پاک و به زیور صفات انسانی آراسته می گردد.

گروهی این روش را به واسطه خطرات زیادی که به همراه دارد و نیز به سبب حرکت کُند و آرام آدمی در آن و ناکافی بودن عمر کوتاه وی جهت تکمیل برنامه تهذیب اخلاق و اصلاح نفس، روشی ناموفق به حساب آورده اند.

برخی هم مانند اهل عرفان معتقدند این طریق چنانچه در نهایت به گشودن باب محبّت بر سالک بیانجامد، گرچه از سرعت مطلوب برخوردار نیست اما می تواند خصوصاً برای عموم مردم راه کار مناسبی باشد.

امام صادق علیه السلام می فرمایند:

«صاحبان مغز و فکر کسانی هستند که با تفکر کار کنند تا بر اثر آن دوستی خدا را به دست آورند. هرگاه قلب به محبّت رسید و به آن منوّر گشت، لطف به جانب او سرعت بخشد. و هنگامی که لطف شامل حال او شد از اهل فوائد می گردد و

در این هنگام به حکمت سخن گوید...

هنگامی که به این منزلت نائل گردد، خواهش و محبّت خود را از آنِ آفریدگارش قرار خواهد داد. با انجام این کار به بزرگ ترین مقام دست یابد و پروردگار خویش را در دل خود ببیند و حکمت را نه از طریقی که حکیمان یافته اند می یابد.

علم را در می یابد امّا نه از راهی که دانشمندان آموخته اند و به صدق دست یازد امّا نه از طریقی که صدّیقان به آن رسیده اند.

حکیمان، حکمت را با خاموشی، دانشمندان، علم را با طلب، و صدّیقان، صدق را با خشوع و طولِ عبادت به دست می آورند.

کسی که بخواهد این ها را از این طرق به چنگ آورد، یا ساقط می شود و یا مرتبه اش بالا رود، ولی غالباً سقوط کرده، رشد نمی کنند! زیرا حقِ خداوند را مراعات نکرده، از دستور او پیروی ننمایند. و این صفت کسی است که حق خدا را مراعات نکرده و حقیقتاً او را دوست ندارد ...».(۳۲۸)

دوّم – مخالفت شدید با خواسته های نفسانی و تحمّل ریاضات طاقت فرسا.

البته مجاهده با نفس و مخالفت با امیال نفسانی را به عنوان یکی از ارکان مهم تهذیب اخلاق و اصلاح نفس نباید از نظر دور داشت. همچنان که طرفداران مشرب سقراطی نیز آن را به عنوان بخشی از برنامه و روش خود دانسته و به آن پای بند هستند.

لیکن اوّلاً مخالفت با نفس آنگاه از آثار مقبول برخوردار خواهد بود که پای از دایره برنامه های شرع مقدّس بیرون گذارده نگردد، و اِلاّ گرچه حتّی آثار حیرت انگیز و خارق العاده نیز به بار آورد، نباید آن را نشانه اصلاح نفس دانست. ثانیاً خطرات بی شماری که این روش به همراه دارد

را نیز بایـد بخشـی از دلایـل کسـانی بـه حسـاب آورد کـه بـا گزینش این روش به عنـوان طریقی مسـتقل جهت تهـذیب نفس مخالفت کرده اند.

سوّم – طریق محبّت که روش اهل عرفان است.

آنـان ضـمن اینکه این طریق را مهم ترین و برترین روش دانسـته انـد، معتقدنـد: راه محبّت، علاوه بر آنکه از طرق دیگر دارای خطر کمتری است، به سالک امکان می دهد که بسـیار سریع تر از سایر روش ها به مقصد نائل گردد. زیرا محبّت همچون سیم برقی است که از وجود محبوب به محبّ وصل گشـته، و به مناسـبت خصوصیت همرنگ سازی که دارد، محبّ را به سرعت به شکل محبوب درآورده، صفات محبوب را به وی منتقل می سازد.

عشق و محبت تصـفیه گر است و همرنگ ساز؛ غش ها را زایل و عیار را خالص می کند. آن جا که شـعاع محبّت پرتو افکند، عیب را هنر و خار را گل و یاسمن می سازد. کیمیای عشق به راستی ماهیت عاشق را دگرگون و وجودش را متحوّل می سازد. رذائل اخلاقی را از نفس و جان وی ریشه کن می نماید، و صفات نیکو را برای او به ارمغان می آورد.

این تأثیرپـذیری در ارادتمنـدانی که در اثر علاقه وافر و مصاحبت زیاد با اساتیـد بزرگ خود، حتی در راه رفتن، حرف زدن، و برخوردهـای معمولی بی اختیار از آنان تقلیـد می کننـد، به خوبی هویـدا است. حتّی خوانـدن صـدها جلـد کتاب اخلاقی نمی تواند روح و جان آدمی را آنچنان که ارادت قلبی و جاذبه محبّت تحت تأثیر قرار می دهد، متأثّر از خود سازد.

محبت ترسو را شـجاعت، تنبل را چالاکی و کودن را زیرکی می بخشد. از بخیل، بخشـنده و از کم طاقت و ناشکیبا، متحمّل و بردبار می سازد. استعدادهای باطنی

به برکت بال های عشق شکوفا، و قوای خفته به یمن محبّت با سهولت بیدار می گردد.

محبّت حقیقتاً کیمیای خودسازی و سازندگی است. رسیدن به قلّه کمال و دستیابی به علوّ معرفت تنها در سایه عشق میسّر است. عشق و محبّت، قدرت بخش و نیروآفرین است.

جهاد با نفس و تلاش و عبادت برای کسی که از جام عشق سیراب نگشته، و اصلاح نفس از طریق فکر و تأمّل در فوائد و آثار خلق های پسندیده و نکوهیده گر چه بی ثمر نیست، لیکن همچون جمع آوری ذرّات ریز آهن از درون خاک با دست، بسی ملال انگیز و خستگی آور است. ارکان همّت آدمی در این مسیر نوعاً سست و بی تحرّک است.

امّا آنگاه که جرعه ای از شراب طهور محبّت نوشید، ضمن اینکه با آغوش باز و با کمال سرور و قدرت و نشاط به سیر و سلوک و تلاش و عبادت روی می آورد، صفات ناپسند نیز - همچنان که براده های آهن به وسیله یک آهن ربای قوی به سرعت از خاک جدا می گردد - برق آسا از وجود او دور گشته، نفس و روحش به زیور خلق های روحانی و صفات متعالی آراسته می گردد.

کوی جانان را که صد کوه و بیابان در ره است رفتم از راه دل و دیدم که ره یک گام بود

به عقیده اهل عرفان، انسان به واسطه حصار خودی و خودپرستی، همواره متّصف به ضعف و ترس و بخل، حسد و بدخواهی و خودپسندی، و تکبر و سردی و خاموشی است، امّا آنگاه که به واسطه محبّت به خدا و ارادت به پیشوایان معصوم علیهم السلام و علاقه به پاکان و کمّلین (۳۲۹)، حصار خودخواهی و نفس پرستی را درهم شکست

و پـای از خودی و خودبینی بیرون نهـاد، این صـفات نکوهیـده به سـرعت نابود گشـته، شور و نشاط، عطوفت و مهر، و رقّت و صفا جانشـین سـردی و خمودی، خشونت و بی مهری، و غلظت و دورویی خواهد شد. و به همین سـبب است که مکتب اسلام بر محبّت به عنوان اصلی مسلّم و مسأله ای اساسی تأکید کرده است.

پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه وآله می فرمایند:

«اَلْمَحَبَّهُ أَساسُ الْمَعْرِفَهِ...».(۳۳۰)

«محبت و دوستی اساس معرفت (به خدا) است».

امیر مؤمنان علیه السلام نیز فرموده اند:

«اِذا اَکْرَمَ اللَّهُ عَبْداً شَغَلَهُ بِمَحَبَّتِهِ».(۳۳۱)

«هنگـامی که خداونـد بنـده ای را کرامت عطـا کرده، گرامی بـدارد، او را به محبّت و دوسـتی (ذات اقـدس) خود مشـغول می سازد».

سرور شهیدان حضرت امام حسین علیه السلام در مناجات با خدا عرض می کنند:

«خَسِرَتْ صَفْقَهُ عَبْدٍ لَمْ تَجْعَلْ لَهُ مِنْ حُبِّکَ نَصِیباً...».(۳۳۲)

«(خداوندا!) در خسارت و زیان باد تجارت بنده ای که او را نصیبی از محبّت خویش عطا نفرموده ای.».

در زمان رسول خدا صـلی الله علیه وآله مردی از صحرانشـینان به محضـر آن جناب شـرفیاب شد ... و سؤال کرد: یا رسول اللَّه! قیامت کی به پا می شود؟

چون وقت نماز بود، حضـرتش نماز را به جای آورده و بعد از آن فرمودند: سؤال کننده کجاست؟ آن مرد عرض کرد: منم ای رسول خـدا! آن حضـرت فرمودنـد: برای قیامت چه چیز آماده کرده ای؟ گفت: عمل زیادی انجام نداده ام؛ نه نماز فراوان و نه روزه زیاد، تنها خدا و رسولش را دوست دارم.

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمودند:

«اَلْمَرْءُ مَعَ مَنْ اَحَبَّ.».

«آدمی همراه و در کنار دوستش خواهد بود!».

انس گوید: هرگز مسلمانان را ندیدم که بعد از اسلام به چیزی همچون این سخن، خوشحال شده باشند.(۳۳۳)

در حدیث

وارد شده که حضرت عیسی علیه السلام به سه نفر گذشتند که بدن های آنان لاغر و رنگ های ایشان تغییر یافته بود. پرسیدند: چه چیز شما را به این حال درآورده؟ عرض کردند: ترس از آتش دوزخ! فرمودند: بر خداست که هر بیمناکی را ایمن گرداند. آنگاه عبورشان به سه نفر دیگر افتاد که لاغری و دگرگونی آنان بیشتر بود. سؤال کردند: چه چیز باعث حال شما شده است؟ عرض کردند: اشتیاق به بهشت! فرمودند: بر خداست که آنچه را امیدوارید عطا فرماید.

سپس به سه نفر دیگر برخوردند که لاغری و دگرگونی آنان بیشتر بود و نور از صورتشان می درخشید. پرسیدند: سبب حال شما چیست؟ عرض کردند: دوستی و محبت خداوند! آن حضرت فرمودند:

«اَنْتُمُ الْمُقَرَّبُونَ!».

«شمایید مقرّبان درگاه حضرت حق.».

در بعضی از روایات آمده که فرمودند:

«اَنْتُمْ أَوْلِیاءُ اللَّهِ حَقّاً، مَعَکُمْ أُمِرْتُ أَنْ اُقِیمَ».

«واقعاً شما اولیای خدایید، من مأمورم با شما باشم.».(۳۳۴)

سیر زاهد سال ها یک روز راه سیر عاشق هر دمی تا تخت شاه آری، آن کس که جرعه ای از این دریای بی کران نوشید، آرام ندارد، می سوزد و می سازد. تشنه کامی است که جز دیدار یار، هیچ چیز او را سیراب نمی سازد.

امام صادق علیه السلام در ماه مبارک رمضان در مقام راز و نیاز با خدای خود، اشتیاق خود را به لقای محبوب خویش این چنین ابراز می کنند:

«سَیِّدِی! اَنا مِنْ حُبِّکَ جائِعٌ لا اَشْبَعُ، اَنا مِنْ حُبِّکَ ظَمْآنٌ لااَرْوی واشَوْقاهُ اِلی مَنْ یَرانی وَلاأَراهُ!».(۳۳۵)

«ای آقای من! من از دوستی تو چون گرسنه ای باشم که سیر نمی گردم، و چون تشنه کامی که سیراب نمی شوم. آه! که چقدر مشتاق دیدار کسی هستم که مرا می نگرد و من او را نمی بینم!».

تحصیل محبّت

محبت نیز همچون سایر مخلوقات و ممکنات بی سـبب نباشد. هر نَفَسـی را که به محبتِ یاری از سـینه بر می آید علّتی است، و هر قلبی را که به عشق محبوبی می طپد سببی در کار است.

گرچه به حسب ظـاهر، برخی از علـل و اسـباب محبّت همچون اصـل آن، خارج از حیطه قـدرت آدمی و بیرون از قلمرو اختیار وی می باشد، و این بیانگر آن است که دوستی و محبّت، فطری و طبیعی است و هر انسانی فطرتاً – ولو اندک – از محبّت بهره منـد، و از دوستی برخوردار است، در عین حـال از آن جـا که هر کوششـی مبتنی بر کشـش و رغبت درونی است، و تا شوق و ارادت به سوی مطلوب نباشد، تلاش و حرکت صورت نمی پذیرد، و اشتیاق درونی نیز فرعِ شعور و آگاهی نسبت به مطلوب و محبوب است، بسا می شود که آدمی در اثر غفلت زیاد از مقصود، و فاصـله بسـیار از مطلوب، نه از محبت در خویش اثری می بینـد، و نه از محبـوب در خود خـبری می یابـد، و از خود نیز کوچـک ترین حرکت و تلاشـی در راه نیـل به مقصود و محبوب نشان نمی دهـد، بلکه بسا به خاطر همین بُعـد معنوی، اتّفاق می افتد که او را دشـمن و مانع خویش پنداشـته، از روی نادانی در صدد آزار و اذیّت وی برآمده و با او به ستیز و دشمنی برمی خیزد!

و این خطری است عظیم برای سالـک که اگر بر فرض، در اثر تنبّه، نـدانم کـاری هـای گذشـته خـود را تـدارک نمایـد، آتش ندامت و رسواییِ خجالت، پیوسته او را آزار خواهد داد.

بنابراین بر سالک لازم است که با مطالعه آثار صنع و تفکّر

و تأمّل در عجایب خلقت و اسرار شگفت انگیز آفرینش و توجّه به موهبت های بی شمار و نعمت های بی انتهای پروردگار، اسباب و عواملی را که شور عشق و عِرق محبّت را در او به جنبش آورده و به برانگیختن دوستی پنهان و محبّت مکنون می انجامد، در خود احیا نماید.

امام حسن مجتبی علیه السلام می فرمایند:

«مَنْ عَرَفَ اللَّهَ اَحَبَّهُ...».(۳۳۶)

«کسی که خدا را بشناسد، او را دوست خواهد داشت.».

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله نیز می فرمایند:

«خداوند به حضرت داود فرمود: مرا دوست بدار و مردم را نیز دوست من گردان.

عرض کرد: پروردگارا! من تو را دوست دارم؛ چگونه بندگانت را دوست تو گردانم؟

فرمود: نعمت های (نامتناهی و احسان های بی شمار) مرا به یاد آنان بیاور، چون چنین کردی مرا دوست خواهند داشت.». (۳۳۷)

تا انسان توجّه پیدا نکند که حقیقتاً مسافر است و برای او مسیری است که باید آن را بپیماید و مقصدی است که باید به آن نائل گردد، اراده جدّی و عزم راسخ در وجود او فعّال نگشته، و طبیعتاً حرکت به طرف مقصود از وی پدیدار نمی گردد.

از اینرو پیش از هر امر دیگری باید موانع پیدایش این توجّه را - که حبّ دنیا، پیروی از هواهای نفسانی، ارتکاب گناهان، و دوستی و انس با معصیت کاران از عمده ترین آنها به حساب می آید - از خود دور ساخته، زمینه کافی جهت حرکت در مسیر تحصیل معرفت پروردگار را که نقش مهمّی در ظهور محبّت و ازدیاد و تشدید آن دارد، در خویشتن فراهم آورد.

امام صادق علیه السلام می فرمایند:

«... طَلَبْتُ حُبَّ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ فَوَجَدْتُهُ فِی بُغْضِ اَهْلِ الْمَعاصِی...».(۳۳۸)

«دوستی خدای بزرگ را جستجو نمودم، آن را در دشمنی با معصیت کاران یافتم.».

همچنین با مواظبت بر انجام واجبات

و تکالیف الهی و پرداختن به عبادات، و توسّل به ذیل عنایت حضرات معصومین علیهم السلام، و تضرّع و درخواست از درگاه حضرت احدیّت و مناجات و راز و نیاز با او، و مداومت بر ذکر و یاد خداوند مهربان، اندک اندک، علاقه به امور مادی و دنیوی را از دل زدوده، و محبّت به حضرت حقّ و شوق لقای او - جلّ جلاله - را در دل و جان، جایگزین آن نماید.

در اخبار حضرت داود وارد شده که:

«ای داود! به اهل زمین ابلاغ کن که من دوست کسی هستم که مرا دوست دارد، و همنشین کسی باشم که با من همنشین باشد. و مونس کسی هستم که با یاد من انس دارد و یار کسی باشم که یار من است. کسی را برگزینم که مرا برگزیند، و از کسی فرمان برم که از من فرمان برد! اگر واقعاً از قلب کسی آگاه شوم که مرا دوست دارد او را برای خویش بپذیرم و چنان او را دوست بدارم که هیچ کس را بر او مقدّم نکنم...».(۳۳۹)

آری، سالکِ راه محبت باید بداند که رشد معنوی و تعالی روحی و جلب محبّت پروردگار متعال، در گرو تعمیق معرفت، و وابسته به ارتقای سطح دوستی و درجه محبت است. فکر و خاطر خویش از تعلقات آزاد، و قلب و سینه خود از غیر محبوب منصرف سازد. خانه دل را از عشق و محبت دوست سرشار، و به یک باره هستی خویش در خدمت محبوب و فدای او سازد.

حضرت علی علیه السلام در پاسخ اعرابی که درباره درجات و مراتب محبّین از آن بزرگوار سؤال کرده، می فرمایند:

«کمترین آنان

کسی است که طاعت خود را کوچک و گناه خویش را بزرگ شمرده و پیش خود چنین پندارد که در دنیا و آخرت، تنها او گنهکار است.».

اعرابی که از بزرگی این سخن از هوش رفته، هنگامی که به هوش می آید، عرض می کند: آیا مرتبه ای بالا تر از این هم هست؟ آن حضرت می فرمایند:

«آری، هفتاد درجه برتر از این نیز هست!».(۳۴۰)

نشانه های محبّین

اشاره

انسان به اقتضای حسّ کنجکاوی همواره کوشیده است تا خود و جهان پیرامون خویش را بشناسد و با اسرار عالم خلقت و پدیده های آفرینش، بیش از پیش آشنا گردد، و در این مسیر، توفیقات زیادی نیز به دست آورده است.

بدین منظور، روش های مختلفی را تجربه کرده و راه کارهای زیادی را مورد آزمایش قرار داده که از آن جمله: تحقیق درباره نقش وجودی یک پدیده و بررسی دامنه تأثیر بود و نبود آن، مطالعه نشانه ها، شناخت قابلیت ها، آشنایی با نقاط ضعف و قوت آن پدیده، و بالاخره، پی گیری آثار و پی آمدهای وجود آن را می توان به عنوان پاره ای از آن راه کارها برشمرد، که البته برخی بسیار دقیق و نیازمند دقّت و حوصله زیاد و کار علمی فراوان بوده، و از حیطه توان نوع مردم نیز خارج می باشد.

در این میان، شناخت پدیده ها از طریق «مطالعه نشانه ها» را – به لحاظ آنکه از سوی حضرات معصومین علیهم السلام مطرح گردیده، و علاوه بر آنکه در قلمرو توان و دید عموم مردم است، با صبر و حوصله عمومی نیز تناسب بیشتری دارد – می توان به عنوان روشی مطمئن در این زمینه به حساب آورد.

امام صادق علیه السلام می فرمایند:

«ثَلاثَةٌ مِنْ عَلاماتِ الْمُؤْمِنِ: اَلْعِلْمُ بِاللّهِ وَمَنْ یُحِبُّ وَمَنْ یَکْرَهُ.».(۳۴۱)

«سه چیز از نشانه های

مؤمن است: آگاهی و شناخت نسبت به خداوند، شناخت کسانی که خدا دوستشان دارد، و آگاهی نسبت به کسانی که مورد اکراه او بوده و آنها را دوست ندارد.»

شناخت دوست و دشمن، نقش تعیین کننده ای در دینداری و حراست از ایمان ایفا می نماید. زیرا انسان پیوسته از محیط و اطرافیان خویش متأثر گشته، به طور شگفت انگیزی از اخلاق، روحیات، فکر و اندیشه معاشران خود رنگ می پذیرد.

از اینرو همچنان که معرفت به خدای متعال از نشانه های مؤمن بوده، و اساساً ایمان بدون آن محقق نمی گردد، شناخت دوستان خدا و دشمنان او نیز نقش مهمّی در حفظ ایمان مؤمن داشته، به عنوان یک وظیفه دینی بلکه نشانه ای از نشانه های مؤمن به حساب آمده است.

بنا بر این، باید کوشید تا با روشی صحیح، دوست و دشمن را از یکدیگر تشخیص داده، دوستان حقیقی را از منافقین و ریاکاران باز شناسیم. تا علاوه بر انجام یک تکلیف دینی، از عواقب خطرناک ناآگاهی نسبت به این امر حسّاس در امان باشیم.

بلکه بسا امر بر خود آدمی نیز مشتبه گشته، گمان کند که از دوستان مقرّب خداست! و حتّی در اثر غرور و خودپسندی و پیروی از هواهای نفسانی چنین پندارد که گوی سبقت را از همه کس ربوده، و خدای متعال را از همه کس بیشتر دوست دارد!

از اینرو برای دوستی خدا و محبّین حقیقی او – جلّ جلاله – نشانه هایی ذکر گردیده، تا انسان بتواند خود و دیگران را با آنها بیازماید و چنانچه خویشتن را از آن نشانه ها بیگانه یافت در صدد چاره برآمده، به اصلاح خویش بپردازد و بیش از این خود و دیگران را فریب ندهد.

محبّین پیوسته در یاد خدایند

محبّ را یـاد و نامی شـیرین تر از یاد و نام محبوب نباشـد. به عشق و محبّت او زنـده است، و لـذتی بالاتر از ذکر و یاد دوسـت نمی شناسد. لوح دلش تنها به زینت یاد او منوّر است، و جز نام او بر صفحه خاطرش نقش نمی بندد.

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله می فرمایند:

«عَلامَهُ حُبِ ّاللَّهِ حُبُّ ذِکْرِهِ...».(۳۴۲)

«نشانه محبّت خدا، دوست داشتن ذکر و یاد اوست.».

امیر مؤمنان علیه السلام هم می فرمایند:

«اَلذِّکْرُ مُجالَسَهُ الْمَحْبُوبِ.».(۳۴۳)

«یاد دوست (حقیقتاً در حکمِ) همنشینی کردن با اوست.».

همچنین می فرمایند:

«اَلذِّکْرُ لَذَّهُ الْمُحِبّینَ.».(۳۴۴)

«یاد خدا لذّت دوستان اوست.».

به همین جهت از غیر دوست غافل اند و جز با یاد او انس نمی گیرند.

ای عزیز! آنچه که من و تو را از لـذّت مشاهـده جمـال یـار و همنشـینی و انس بـا او محروم ساخته، زنگارهای غفلت و حجاب های تاریک اعمال ناشایستی است که دل ها را تیره، و خاطرها را به خود مشغول می دارد.

این کردار ناپسـند، این غفلت گران، این تعلّقات کمرشـکن، این آرزوهای دور و دراز، این صـفات نکوهیـده، و این قلب های تیره و تار کجا و آن دریای پاکیزگی و بها و نور و صفا کجا؟!

جمال یار ندارد حجاب و پرده ولی غبار ره بنشان تا نظر توانی کرد

از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله نقل شده که خدای متعال می فرماید:

«هنگامی که اشـتغال به من، اوقات بنده مرا فرا گرفته و بر سایر امورش غالب شود، مراد و لذّت او را در یاد خود قرار می دهم، و هر گـاه مراد و لـذّتش را در یـاد خویش قرار دادم، او به من عشق ورزد و من به او عاشق گردم! و وقتی او عاشق من باشـد و من به او

عشق ورزم، حجاب های میان خود و او را برطرف سازم و این حال را بر او چیره گردانم به گونه ای که وقتی مردم (از من) غافل اند، او غفلت نمی کند.

گفتار چنین بندگانی کلام پیامبران است، و آنان به راستی قهرمانند. آنان کسانی هستند که وقتی می خواهم بر اهل زمین کیفر و عذابی نازل نمایم، یادشان می کنم و به خاطر حرمتشان عذاب را از اهل زمین برطرف می سازم.».(۳۴۵)

محبّین طالب خلوت با حضرت دوست اند

ابراز درد دل و طرح برخی از مسائل خصوصی، از یک سو بار انسان را سبک گردانده، امید به آینده را در آدمی تقویت می کند، از سوی دیگر وسیله ای برای انس و الفت با مخاطب است. در عین حال، انسان دوست ندارد همه کس از اسرار درون او آگاه گشته، مسائل و مشکلاتش زبان زد خاصّ و عام گردد.

خلوت با کسی که انسان او را چون خود، بلکه نزدیک تر از خود به خویش می بیند، فرصتی است طلایی که به او امکان می دهد بدون نگرانی از رسوایی و پی آمدهای حاصل از آشکار شدن اسرار درونیش، مشکلات، گرفتاری ها، و درد دل های خویش را بی پرده بر زبان آورده و حتّی خطاها و گناهان خود را بی تشویش با او در میان گذارد و برای رفع آثار و عواقب شوم آنها که سینه اش را تنگ و دلش را مضطرب ساخته، از او استمداد جوید.

از نشانه های مهم دوستان خدا همین است که خلوت در دل شب ها را که فرصت مناسبی برای توبه، استغفار، راز و نیاز و مناجات با پروردگار است دوست داشته، از آن لذّت می برند.

مفضّل گوید از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمودند:

«خداوند ضمن گفتار خود با حضرت موسی فرمود: ای

پسر عمران! دروغ می گوید کسی که می پندارد مرا دوست دارد، و هنگامی که شب او را فرا می گیرد به خواب رفته، و یادی از من نمی کند.

«أَ لَيْسَ كُلُّ مُحِبٍّ يُحِبُّ خَلْوَةَ حَبِيبِهِ؟»

آیا هر محبّی دوست ندارد با محبوبش خلوت نماید؟

ای پسر عمران! من بر دوستان خود إشراف دارم، هنگامی که شب فرا می رسد، دیدگان آنها را بر دل هایشان نهاده، کیفرم را برابر چشمان آنان مجسّم می سازم، به طوری که گویا مرا مشاهد کرده و در حضورم به گفتگو مشغول اند.

ای پسر عمران! در قلبت خشوع، از جوارحت خضوع، و از چشمت در تاریکی شب اشک جاری کن و مرا بخوان که نزدیک و جواب دهنده خواهی یافت».(۳۴۶)

إلهِی حَلِيفُ الْحُبِّ فِی اللَّيْلِ ساهِرٌ

يُناجِی وَيَدْعُو وَالْمُغَفَّلُ يَهْجَعُ(۳۴۷)

«ای خدای من! مشتاق همیشگی و دوست قسم خورده ات شب را بیدار و به مناجات و دعا مشغول می باشد، ولی غافل از تو پیوسته در غفلت و تا بامداد در خواب است.».

مرغ شب خوان را بشارت باد کاندر راه عشق دوست را با ناله شب های بیداران خوش است

خداوند به بعضی از صدّیقین وحی فرستاد

«مرا بندگانی است که آنان مرا دوست دارند و من به آنان محبّت می ورزم. ایشان مشتاق من و من مشتاق آنان هستم. آنها مرا یاد کنند و من ایشان را یاد نمایم. اگر رویه آنان را پیروی کنی تو را دوست خواهم داشت و اگر از راه آنان روی برتابی تو را دشمن خواهم بود.

عرض کرد: پروردگارا! نشانه آنان چیست؟ خطاب فرمود:

... هنگامی که تاریکی شب فرا رسد و فرش ها گسترده و تخت ها برپا شود و هر دوستی با دوست خود خلوت نماید، در مقابل من بایستند و صورت های خود را برای من بر

خاك سايند. با گفتارم مناجات كنند و به نعمت هايم تملّق ورزند. برخى ناله و فرياد كنند و عده اى گريانند. بعضـى آه كشند و گروهى درد دل نمايند. برخى ايستاده، و بعضى نشسته به عبادت مشغولند. گروهى در حال ركوع و عده اى در سجده اند.

آنچه كه به خاطر من تحمّل مى كننـد برابر ديدگان من است و شـكوه هايشان كه از دوستى و محبّت با من است به گوشم مى رسـد. نخستين عطـايم به آنـان سه چيز است: نخست اينكه، نور خود را در دلشـان مى افكنم پس اينـان از من خبر خواهنـد داد همچنـان كه من از آنـان خبر مى دهم، دوّم آنكه اگر آسـمان هـا و زمين و آنچه در آنهاست را ارث برنـد، در حقّشان انـدك شمـارم. سوّم آنكه، من به آنـان رو آورم! پس آيا گمان مى كنى آنچه را مى خواهم - به كسـى كه به او اقبال كرده ام - عطا كنم، هيچ كس خواهد شناخت؟!».(٣۴٨)

عاشـقى در فراق يـار پيوسـته مى سوخت و مى سـاخت، تـا آنكه كـاردش به اسـتخوان رسـيد و بى تاب شـد. روزى معشوق بر حالش ترحّم نموده، به وعده وصلش اميدوار ساخت و گفت: منتظر باش كه نيمه شب به سراغت خواهم آمد!

عاشق دردمند چندين ساعت در انتظار نشست و عاقبت در خواب رفت.

معشوقش از در وارد گشـته، او را خفته يـافت. گردويى چنـد در كنـارش نهـاد و رفت! (كه تو را بـا عشق چه كـار؟ به بـازى با گردو بپرداز! كه هر كسى را بهر كارى ساخته اند.) (٣۴٩)

دل محبّين از محبّت غيرْ خالى است

قرآن مى فرمايد:

« ما جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِى جَوْفِهِ... ».(٣۵٠)

«خداوند در درون هيچ كس دو قلب ننهاده است.».

انسان يك قلب بيشتر ندارد. وحدت قلب از يك سو به مفهوم

وحدت کانون فکر است که اجتماع دو رأی متناقض در آن ممکن نیست.

از سوی دیگر به معنای وحدت مرکز عواطف است که با همه وسعت و گنجایشی که داراست، کانون محبّت محبوبی واحد است و جز عشق یک معبود در آن نمی گنجد.

دل حرم خداست و محبّت مخصوص او «جلّ جلاله» می باشد. هیچ کس جز او حقیقتاً استحقاق دوستی ندارد. دیگران نیز اگر مورد محبّت واقع شوند، تنها به خاطر او و به جهت نسبتی است که با او دارند.

گزینش خطهای مختلف و اهداف پراکنده، و تشتّت و تعدّد در محبّت، و اساساً هر گونه دوگانگی در وجود آدمی، امری است تحمیلی و بر خلاف مقتضای طبیعت او، و طبعاً انسان را به انحراف از مسیر توحیدی فطری کشانده، و سرانجام، به سر در گمی و بیهودگی او می انجامد.

کسی که حقیقتاً خدا را دوست دارد، خانه دل را از محبت غیر او پاک کرده، جز به او عشق نمی ورزد. دوستی و علاقه اش به دیگران همچون استاد، عالم، آموزگار، زن و فرزند و غیره نیز تنها در راستای امر حقّ بوده، فکر و همّش را به گونه ای که سبب غفلت از پروردگار متعال گردد، مشغول و مستغرق در آنها نمی گرداند.

محبّین به اطاعت از امر محبوب عشق می ورزند

محب همچنان که به محبوب خویش علاقه مند است، میل او را دوست داشته، از دستورش لذّت می برد و آن را حاکی از توجّه وی به خود به حساب می آورد. از اینرو نه تنها اطاعت از امر او را در صدر خواسته های خویش قرار می دهد، بلکه آن را نیز دوست داشته، به آن عشق می ورزد.

اطاعت، لازمه جدایی ناپذیر عشق، و بخش لاینفکّ محبت است. در حقیقت، عاشق را یارای آن

نباشـد که از میـل و خواسـته معشوق سـرببیچد. اثر خـارجی و انعکاس طبیعی محبّت صادقانه نیز جز این نیست که محب را در مسیر میل و هوای محبوب قرار داده، برای تحقّق خواسته های او به کوشش و تلاش جدّی و فداکارانه وا می دارد.

خداوند متعال می فرماید:

« قُلْ اِنْ کُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِی یُحْبِبْکُمُ اللَّهُ وَیَغْفِرْ لَکُمْ ذُنُوبَکُمْ وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِیمٌ. »(۳۵۱)

«بگو اگر خـدا را دوست داریـد از من پیروی کنیـد تا خدا نیز شـما را دوست بدارد و گناهانتان را ببخشد و خداوند آمرزنده و مهربان است.»

بنابراین کسـی که از عشق پروردگار دم زده و خود را از دوستان راستین پیشوایان دین به حساب می آورد، و در عمل کمترین شبـاهتی به آنان نداشـته، برای تحقق اهـداف و اطاعت از دسـتورات آنان تلاشـی از خود نشان نمی دهـد، در ادّعای خود نمی تواند صادق باشد.

امام صادق علیه السلام می فرمایند:

«ما اَحَبَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ مَنْ عَصاهُ.».

«کسی که خدای بزرگ را نافرمانی می کند، او را دوست ندارد.».

آنگاه به این دو بیت تمثّل جسته، می فرمایند:

تَعْصِی الْاِلهَ وَاَنْتَ تُظْهِرُ حُبَّهُ هذا مُحالٌ فِی الْفِعالِ بَدیعٌ لَوْ کانَ حُبُّکَ صادِقاً لَاَطَعْتَهُ اِنَّ الْمُحِبَّ لِمَنْ یُحِبُّ مُطیعٌ(۳۵۲)

«خدا را نافرمانی می کنی با این حال اظهار دوستی او می نمایی؟ این، کار محال و امر جدیدی است.

اگر دوسـتی ات از روی صـدق و راسـتی بـود، از او فرمـان می بردی، زیرا کسـی که شخصـی را دوست می دارد، از فرمـانش پیروی می کند.».

محبّین دنیا را دوست ندارند

هر چیزی را آفـتی است و آفت دوستی خـدا، محبّت دنیـاست. کسـی که در راه محبّت گـام بر می دارد، همواره مراقب آفـاتی است که به صورت های گوناگون، دوستی او را مورد تهدید قرار می دهد. لذا به موازات تلاش مستمرّ

در راه تعمیق دوستی و تحکیم محبت نسبت به پروردگـار متعال، پیوسته می کوشد تا جهت صیانت از این موهبت گرانبها و تأمین سلامت آن، دل را از علاقه به دنیا و شاخ و برگ های آن پاک ساخته، دوستی و محبّت خویش را خالص تر نماید.

دوستی خدا با محبّت دنیا جمع نمی شود. هر اندازه علایق دنیوی بیشتر باشد، دل از حجاب های تاریک آن سیاه تر، و محبت نسبت به خدای متعال ضعیف تر خواهد شد.

حضرت علی علیه السلام می فرمایند:

«کَیْفَ یَدَّعِی حُبَّ اللَّهِ مَنْ سَکَنَ قَلْبَهُ حُبُّ الدُّنْیا؟».(۳۵۳)

«چگونه ادّعای دوستی خدا می کند کسی که محبت دنیا در دلش خانه کرده است؟!».

«کَما اَنَّ الشَّمْسَ وَ اللَّیْلَ لا یَجْتَمِعانِ کَذلِکَ حُبُّ اللَّهِ وَحُبُّ الدُّنْیا لا یَجْتَمِعانِ.».(۳۵۴)

«همچنان که روز و شب با هم جمع نمی شود، دوستی خدا و علاقه به دنیا جمع نمی گردد.».

البته انسان ناگزیر است برای تأمین امر معاش و تداوم زندگی و رفع نیازهای ضروری خود و وابستگان خویش از دنیا و نعمت های آن توشه برداشته، استفاده نماید، لیکن محبّ، هیچ چیز را به طور مستقل مورد توجّه قرار نداده، دل خویش را ظرف محبّت آن قرار نمی دهد، بلکه در همه امور خدای متعال را کفایت کننده، و توجه و علاقه به هر چیز دیگری را صرفاً در راستای محبّت خالص به ذات اقدس او می داند.

امیر مؤمنان علیه السلام می فرمایند:

«هر کس دوست دارد بداند قدر او نزد خداوند چه اندازه است، باید ببیند مقام و منزلت خدا نزدش چگونه است. زیرا کسی که در انتخاب و گزینش یکی از دو امر دنیا و آخرت مخیّر گردید، چنانچه امر آخرت را بر دنیا برگزید، چنین کسی خدا را دوست می دارد. و اگر

دنیا را بر آخرت اختیار نمود، (حاکی از آن است که خداوند بزرگ نزد او از منزلت شایسته برخوردار نیست، پس او نیز) نزد خدا قدر و منزلتی نخواهد داشت.».(۳۵۵)

محبّین تسلیم امر حقّ و راضی به رضای اویند:

صفت تسلیم و مقام رضا از کمالات مهمّ انسانی و از آثار و ثمرات گران بهای محبّت است. کسی که به شخصی اظهار محبّت می کند، چنانچه در دوستی خود صادق باشد، نه تنها در برابر میل و اراده محبوب تسلیم، و آن را بر رغبت و هوای خویش مقدّم می دارد، بلکه از خود نیز اراده ای نداشته، به تحقّق خارجی خواسته او راضی، و آن را همچون شخصِ وی دوست می دارد. هوایی جز او ندارد و غیر از همّ او، غم و اندوهی در وجود او نیست.

از قید هوای نفس رسته بازار رواج تن شکسته غیر از غم تو غمی ندارد

جز داغ تو مرهمی ندارد

مقتضای مقام تسلیم، شکیبایی در بلاها، و خصوصیّت مهمّ رتبه رضا، نداشتن چون و چرا، و پرهیز از جزع نمودن در سختی هاست. محبّ حقیقی، ادعایی از خود ندارد. خود را به یکباره فراموش کرده؛ از باده محبّتِ دوست مدهوش، و پیوسته غرق در مشاهده جمال معشوق! جز کلام او نشنود، و سوای او حقیقتاً نبیند؛ در برابر فرمان حق تسلیم، و به آنچه برایش مقدّر فرموده راضی و خشنود است. حرصش در تحقّق هوای دوست، و طمعش به دولت وصال اوست.

عاشقان را جز فنا پیرایه نیست در دکان خودفروشی مایه نیست چون نباشد در دلی جز مهر دوست گر بود حرص و طمع در وصل اوست در عین حال، همچنان که لذّت لقای حقّ و مشاهده جمال مطلق

سبب انبساط است، ادراک عظمت و جلالش موجب قبض و بیمناکی است. از اینرو به موازات امید به وصال، پیوسته در بیم فراق، و همواره در خوف و رجاست. و هر چه محبّت او بیشتر اوج گیرد و خود را به درگاه حضرت محبوب نزدیک تر احساس کند، ترسش از محجوبی فزون تر و بیمش از دوری افزون تر می گردد.

محبّین طالب لقای پروردگار و مشتاق مرگ اند

کسی که به دیگری علاقه دارد، طبیعتاً زیارت و دیدار او را دوست داشته و برای نیل به آن تلاش و فداکاری می نماید.

البته حدّ و مرز این فداکاری تا حدّ زیادی وابسته به شدّت و ضعف علاقه مندی است. هر اندازه دوستی و محبّت از شدّت بیشتری برخوردار باشد، علاقه به لقای محبوب بیشتر، و به همان نسبت، تلاش و فداکاری در این زمینه افزون تر خواهد بود.

از سوی دیگر، هر قدر محبوب از نظر فضیلت های اخلاقی و ارزش های متعالی از جایگاه برتری برخوردار، و از شرافت و ارجمندی بالاتری بهره مند باشد، دامنه فداکاری وسیع تر، و تلاش و فعالیت محبّ برای رسیدن به وصال محبوب شدیدتر خواهد بود. همچنان که بی بهره بودن محبوب از یک منزلت معنوی چشم گیر، و عدم برخورداری وی از موقعیت اجتماعی قابل توجّه، دایره کوشش و فداکاری را تا حدّ زیادی تحت تأثیر قرار داده، آن را در محدوده ای ناچیز خلاصه خواهد کرد.

از اینرو آن کس که خود را محبّ پروردگار متعال می داند، چنانچه در این ادّعا صادق باشد، به تناسب بزرگی و عظمت محبوب، تلاش و فداکاریش در راه دوست و لقای محبوب نامحدود بوده، فدا نمودن مال و حیثیت و آبروی خویش را برای نیل به این خواسته گرانبها ناچیز شمرده، از جان عزیز خویش

نیز در این مسیر دریغ نکرده، بلکه مشتاقانه آن را در کف اخلاص نهاده، فدای محبوب خواهد نمود.

با توجّه به همین حقیقت است که قرآن یهودیان را که به دروغ ادّعای دوستی خدا کرده و شدیداً به حیات مادّی و زندگی دنیا علاقه مند بودند، مورد طعن قرار داده و می فرماید:

« قُلْ یا أَیُّهَا الَّذِینَ هادُوا اِنْ زَعَمْتُمْ اَنَّکُمْ اَوْلِیاءُ لِلَّهِ مِنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوُا الْمَوْتَ اِنْ کُنْتُمْ صادِقِینَ ».(۳۵۶)

«بگو: ای یهودیان! اگر می پندارید که شما دوستان خدایید، نه سایر مردم، در صورتی که راست می گویید (برای لقای محبوب خود) آرزوی مرگ کنید!».

آری، آرزوی مرگ و فدا کردن جان و مال و فرزند و گذشتن از آنچه که مورد علاقه آدمی است، نشانه روشنی است بر صداقت کسی که ادّعای دوستی پروردگار متعال نموده و خود را محبّ حضرت حقّ می پندارد.

در روایت آمده است که خداوند به حضرت ابراهیم علیه السلام مال فراوانی عطا کرده بود، به طوری که چهارصد سگ با قلاده زرّین، گوسفندان او را همراهی می کردند! فرشتگان گفتند: دوستی حضرت ابراهیم علیه السلام به خدا به خاطر مال و نعمت هایی است که به او عطا فرموده است. خداوند برای اینکه آنان را متوجّه اشتباهشان سازد به جبرئیل فرمان داد تا او را در جایی یاد کند که ابراهیم علیه السلام بشنود.

حضرت ابراهیم علیه السلام نزد گوسفندان بود. جبرئیل بر تلّی ایستاده و با آوازی خوش عرض کرد:

«سُبُّوحٌ قُدُّوسٌ رَبُّ الْمَلائِکَهِ وَالرُّوحِ!»

هنگامی که ابراهیم علیه السلام نام خدا را شنید همه اعضا و جوارحش متأثّر گشته، به چپ و راست خود نگاه کرد، شخصی را بر آن تلّ ایستاده دید. به سرعت نزد او رفته

و فرمود: تو بودی که نام دوست مرا آوردی؟ عرض کرد: آری، آن حضرت فرمود: بار دیگر نام او را بر زبان آر تا ثلث گوسفندانم برای تو باشد. جبرئیل نام حقّ را مجدّداً بر زبان آورد، حضرتش فرمود: باز نامش را بگوی تا نیمی از گوسفندانم برای تو باشد. جبرئیل نام خداوند را بر زبان جاری ساخت.

آن حضرت از شدّت شوق بی قرار گشته، فرمود: این بار نام حبیب مرا یاد آور تا همه گوسفندان خود را به تو ارزانی کنم. جبرئیل نام حقّ را تکرار نمود. حضرت ابراهیم علیه السلام فرمود: دیگر مرا چیزی نیست، اینک خود را به تو بخشیدم تا یک بار دیگر از حبیب من یاد کنی! جبرئیل نام خداوند را بر زبان آورد. آن حضرت فرمود: من با گوسفندانم از آن تو هستم.

جبرئیل عرض کرد: ای ابراهیم! مرا به گوسفندان تو حاجتی نیست. من جبرئیل هستم! به راستی سزاواری که خداوند تو را دوست خود گردانیده است؛ در وفاداری کامل، در دوستی صادق، و در طاعت مخلص و ثابت قدم هستی.(۳۵۷)

همچنین حکایت است که عارفی را ثروتی فراوان بود، همه را در راه خدا انفاق نمود. بزرگی که با او آشنا بود سبب آن کار پرسید. پاسخ داد: عاشقی را دیدم که به معشوق خود می گفت: دوستی تو بر همه وجودم چیره و دلم را تماماً به خود مشغول داشته است. اگر بیدارم از شوق دیدارت غافل نیستم و اگر در خوابم از خیال تو خالی نباشم. دلبر محبوبش گفت: اگر به حقیقت عاشقی و در محبّت صادق، مال و تجمّلات خویش بر من ارزانی دار!

شادی مال و غم عشق

به هم ناید راست در ره دوست ده این دولت اندوخته را

عاشق گفت: من دل و جان و حاصل دو جهان را تقدیم تو کنم و از بضاعت اندك خویش خجلم.

سیم و زر با سر و جان باد نثار قدمت یار می باید و بس، عاشق دل سوخته را

از پـاك بـازی آن عاشق مجازی درس گرفتم و پی به حقیقت بردم و به مضـمون « لَنْ تَنالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ »(۳۵۸) عمل کرده و همه را نثار دوست نموده، انفاق کردم و اینک من نیز از این بضاعت ناچیز خجل می باشم.(۳۵۹)

دوستی و دشمنی محبّین تنها برای خداست

کسـی که خـدا را دوست دارد، اگر فردی را شایسـته محبّت ببینـد، به خاطر خـدا به او علاقه می ورزد و چنانچه وی را سـزاوار دشـمنی دانست، برای خـدا او را دشـمن می دارد. دوست خـدا بـدون جهت و بـدون انگیزه الهی کسـی را دوست نمی دارد و هرگز به واسـطه اهـداف مادّی و شـیطانی کینه کسـی را به دل نمی گیرد. حبّ و بغض او تنها برای خدا و بر محور انگیزه های الهی و دینی دور می زند. و همین انگیزه دینی و الهی است که محبّت خدا را نسبت به محبّ بیشتر جلب می نماید.

امام صادق علیه السلام می فرمایند:

کسـی که برای خـدا محبّت کنـد (در واقع) خدا را دوست می دارد و آن کس که به خاطر خدا مورد محبت واقع می شود (در حقیقت) حبیب خـداست، زیرا این هر دو تنها برای خـدا به یکـدیگر محبّت می کننـد... پیامبر خـدا صـلی الله علیه وآله نیز می فرمایند:

برترین مردم در دنیا و آخرت پس از پیامبران، کسانی هستند که برای خدا با یکدیگر دوستی می نمایند... (۳۶۰)

برخورداری از یک زندگی سالم و پربار

و بهره وری از استعدادهای درونی و نیروهـای خـدادادی و اسـتفاده بهینه از زمینه هـا و امکانـات مادی و معنویِ پیرامون خود، آنگاه میسّر است که انسان با انتخاب مقصـدی شایسـته و جهتی متناسب با آن، راه و هـدف خود را مشـخّص کرده، از به هدر رفتن سرمایه های بالقوه و بالفعل خویش جلوگیری نماید. انسان نمی تواند بی هدف باشد، همچنان که برای رسیدن به هدف، ناگزیر از حرکت در مسیری شناخته شده و مطمئن است.

بی توجّهی به این مهمّ، از یـک سو فرد را به خـاطر روبرو شـدن بـا اهـداف پراکنـده و خطوط متشـتّت، هر روز و هر ساعت با حوادث پیش بینی نشده و مخاطرات گوناگون مواجه ساخته، از امنیت فکری و آسایش معنوی محروم می کند، از سوی دیگر، جامعه را با عنصری مخرّب و موجودی لاابالی و بیمار روبرو می سازد.

هدف مؤمن خدا، و خط او صراط مستقیم است.

دنبال این و آن نمی رود و با هر صدایی حرکت نمی کند. آنچه را خدا می فرماید، می پذیرد. با کسـی که در این مسـیر است همراه بوده، به خاطر خدا به او مهر می ورزد. و از آن کسـی که با خدا دشـمنی می کند، گر چه پدر، مادر، همسـر یا فرزندش باشد، کناره می گیرد و به واسطه انحراف و گمراهیش به ستیز با او برمی خیزد.

امام حسن عسـکری علیه السـلام از پـدران بزرگوار خود به نقل از رسول خـدا صـلی الله علیه وآله نقل کرده اند که روزی آن حضرت به یکی از اصحاب خود فرمودند:

«یا عَبْدَاللّهِ ! اَحْبِبْ فِی اللّهِ وَاَبْغِضْ فِی اللّهِ، وَوالِ فِی اللّهِ، وَعادِ فِی اللّهِ، فَاِنَّهُ لاتَنالُ وِلایَهَ اللّهِ اِلّا بِذلِکَ وَلایَجِدُ رَجُلٌ طَعْمَ الْاِیمانِ وَاِنْ کَثُرَتْ صَلاتُهُ وَصیامُهُ حَتّی یَکُونَ

کَذلِکَ...».(۳۶۱)

«ای بنده خدا! دوستی ات را برای خدا، و دشمنی و کینه ات را به خاطر خدا قرار ده. در راه خدا دوستی کن و در راه خدا دشمنی نما. زیرا جز بدین طریق به ولایت خدا نخواهی رسید. و هیچ کس طعم ایمان را نمی چشد - گر چه نماز و روزه اش فراوان باشد - تا آنکه چنین باشد.».

در روایت دیگر نیز آمده است:

«کسی که دوستی و دشمنی، و منع و عطایش برای خدا باشد از اصفیای خداوند و برگزیدگان الهی خواهد بود.».(۳۶۲)

همچنین در روایت آمده است:

«خداوند به حضرت موسی علیه السلام فرمود: آیا عملی برای من انجام داده ای؟ عرض کرد: برایت نماز خوانده ام، روزه گرفته ام، صدقه داده ام، و ذکر گفته ام.

خداوند متعال فرمود: امّا نماز، راهنمای تو (و دلیل دینداریت)، روزه ات سپر آتش، صدقه ات سایه (رحمت)، و ذکرت نور (و روشنایی) برای تو است. (بنا بر این جز این ها بگو که) کدام عمل را برای من بجا آورده ای؟

حضرت موسی علیه السلام عرض کرد: مرا بر عملی که برای تو باشد راهنمایی فرما! خداوند فرمود: ای موسی! آیا به خاطر من با ولیّم دوستی کرده ای؟ و آیا به خاطر من دشمنم را دشمن داشته ای؟ حضرت موسی دانست که برترین اعمال، دوستی برای خدا و دشمنی برای اوست.».(۳۶۳)

امام صادق علیه السلام می فرمایند:

«رسول خدا صلی الله علیه وآله به اصحاب خود فرمودند: کدام یک از دستاویزهای ایمان محکم تر است؟ عرض کردند: خدا و رسول او داناترند. بعضی عرض کردند: نماز، برخی گفتند: زکات، عدّه ای روزه را مطرح کردند، تعدادی حج و عمره را برشمردند، و گروهی نام جهاد را بردند.

رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمودند: برای هر یک از

اموری که یادآور شدید فضیلتی است ولی این ها مقصودم نیست.»

«وَلکِنْ اَوْثَقُ عُرَی الْاِیمانِ، اَلْحُبُّ فِی اللَّهِ وَالْبُغْضُ فِی اللَّهِ وَتَوالِی اَوْلِیاءِ اللَّهِ وَالتَّبَرّی مِنْ اَعْداءِ اللَّهِ.».

«محکم ترین دستاویز ایمان، دوستی برای خدا و دشمنی برای خدا، پیروی و دوستی اولیای خدا و بیزاری از دشمنان خداست». (۳۶۴)

چرا که سایر اعمال عبادی با همه اهمیّت و فضیلتی که داراست، چنانچه بر بنیان دوستی خدا و دشمنی در راه خدا استوار نباشد، از استحکام لازم برخوردار نبوده، پایه های آن سست، و اساس آن دیر یا زود متزلزل شده، سرانجام به گمراهی و انحراف از خط مستقیم می انجامد. این است که امام صادق علیه السلام می فرمایند:

«کُلُّ مَنْ لَمْ یُحِبَّ عَلَی الدِّینِ وَلَمْ یُبْغِضْ عَلَی الدِّینِ فَلا دِینَ لَهُ.».(۳۶۵)

«هر کس که دوستی و دشمنی او انگیزه دینی نداشته باشد دین ندارد!».

گرچه تصحیح نیّت و تلاش در خالص نمودن انگیزه، نقش زیادی در تشخیص درستِ دوست و دشمن و امتیاز آنها از یکدیگر ایفا می نماید، در عین حال، بسا انسان در تعیین مصداق این دو، دچار اشتباه گردیده، حتّی با انگیزه صحیح و نیّت خالص، با دشمنان طرح دوستی ریخته، و با دوستان دشمنی نماید! و نظر به امکان چنین خطاهای خطرناکی است که در برخی از ادعیه عرض می کنیم:

«اَللّٰهُمَّ اِنِّی اَعُوذُ بِکَ اَنْ اُعادِیَ لَکَ وَلِیّاً اَوْ أُوالِیَ لَکَ عَدُوّاً أَوْ اَرْضی لَکَ سَخَطاً اَبَداً.».(۳۶۶)

«خدایا! تا ابد به تو پناه می برم از اینکه به خاطر تو با یکی از دوستانت دشمنی کنم! یا با یکی از دشمنانت رابطه دوستی داشته باشم، یا به چیزی که مورد خشم تو است خشنود گردم.».

با این حال، همچنان که تجربه نیز ثابت کرده است، پاکی

انگیزه و خلوص نیّت، دیر یا زود انسان را از خطایی که گرفتار آن گردیده، رها ساخته، حقیقت امر را به او نشان خواهد داد. علاوه بر آنکه دوستی و دشمنی با دوستان و دشمنان شناخته شده - که از آن به تولّی و تبرّی نام برده می شود - نیز با نورانیّتی که در نفس ایجاد می کند، تا حدود زیادی انسان را از مرتکب شدن اشتباه در تشخیص مصادیق حراست می نماید.

در روایت آمده است که رسول خدا صلی الله علیه وآله در پاسخ یکی از صحابه که راه تشخیص دوستی و دشمنی برای خدا را سؤال کرده بود، به وجود شریف حضرت علی علیه السلام اشاره نموده و می فرمایند:

«دوست او ولیّ خداست پس با وی دوستی کن، و دشمنش دشمن خداست پس با او دشمن باش.».

سپس راه و رسم حبّ و بغض برای خدا را به گونه ای بسیار روشن بیان کرده، می فرمایند:

«با دوست او دوست باش هر چند قاتل پدر و فرزندت باشد و با دشمنش دشمنی کن گرچه پدر و فرزندت باشد.».(۳۶۷)

و همین هاست که عالمان دین شناس و بزرگان دین را بر آن داشته که از تولّی و تبرّی به عنوان دو رکن اساسی و زیر بنای مهمّ احکام دینی یاد کرده، با عنایتی ویژه به آن اهتمام ورزند، و خصوصاً نسبت به تبرّی و دشمنی با دشمنان خدا، حسّاسیّتی بیش از آنچه در مورد تولّی دارند، از خود نشان دهند.

چه آنکه محبّت حقیقی به هیچ وجه با دوستی نسبت به دشمنان خدا سازگار نبوده و چنانچه کسی حقیقتاً خدا را دوست داشته باشد، محال است بتواند با دشمنان او رابطه دوستی برقرار نماید،

لـذا کسـانی که ادعـای دوستی با خـدا می کننـد و عملاً با افراد و گروه هایی که با او و دوسـتانش در ستیز و دشـمنی هسـتند، ارتباط انس و دوستی دارنـد، در واقع دروغ می گوینـد و این دوستی حکایت از عـدم صداقت آنان در ادّعای محبّتی است که نسبت به پروردگار متعال ابراز می نمایند.

مولا امیر مؤمنان علیه السلام می فرمایند:

«اِیّاکَ اَنْ تُحِبَّ اَعْداءَ اللَّهِ أَوْ تُصْفِیَ وُدَّکَ لِغَیْرِ أَوْلِیاءِ اللَّهِ فَإِنَّ مَنْ أَحَبَّ قَوْماً حُشِرَ مَعَهُمْ.».(۳۶۸)

«از دوسـتی بـا دشـمنان خـدا دوری کن و از اینکه محبّت خود را برای غیر دوسـتان خـدا خـالص گردانی بپرهیز. زیرا هر کس گروهی را دوست بدارد با آنان محشور خواهد شد.».

با این همه، کسـی که خدا را دوست دارد، نسبت به همه انسان ها مهربان است و نظر به اینکه آنان را بندگان خدا و منسوب به حضـرت خالق و آفریـدگار جهان می دانـد، شـفقت خود را از آنان دریغ نکرده، و مجنون وار - که گفته اند در و دیوار شـهر لیلی را می بوسـید و سگ کویش را احترام می کرد - خود را موظف به احسان به مردم و خدمت به خلق دانسته، به زبان حال می گوید:

در جهان خرم از آنم که جهان خرّم از اوست عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست

محبّین به دوستان خدا عشق می ورزند

هنگـامی که انسـان به کسـی علاـقه داشـته باشـد - قطع نظر از عالم تکلیف، و سوای تعهّـد نسـبت به انجام یک وظیفه دینی یا اخلاقی - مقتضای طبیعی این علاقه مندی، محبت نسـبت به دوسـتان و مهر ورزی نسبت به منتسبین اوست، و چنانچه مانعی در کار نباشد همه آنان تکویناً مورد علاقه آدمی خواهند بود. از اینرو در مواردی که

این محبّت کم رنگ یا بی رنگ می نماید سبب آن را باید در موانعی جستجو کرد که دوستی و محبت را از طبع اوّلی آن خارج ساخته، و مانع ظهور مقتضای طبیعی آن گشته است.

به عبارت دیگر، علاقه به دوستان خدا، شعاع و فرع عشق و محبت به خداست و همچنان که از روایات نیز به دست می آید بازگشتش به دوستی خداست.(۳۶۹)

این حقیقت در مورد وجود شریف پیامبر اکرم و خاندان گرامی آن جناب علیهم السلام بسیار روشن تر است. چه آنکه، آن بزرگواران از نور خدای متعال آفریده شده اند.(۳۷۰) نورشان شعاع نور خدا، و وجود مبارکشان مظهر اتمّ صفات الهی است.

اگر آنان نبودند خداوند هیچ موجودی را نمی آفرید. خلقت جمیع موجودات به واسطه آنان انجام پذیرفته است و نزول همه خیرات، برکات، و فیوضات معنوی و مادی به وساطت آن عزیزان تحقق می یابد. آنان ولیّ نعمت مردم اند و هیچ کس بدون واسطه، شایسته دریافت فیض از آفریدگار متعال نیست.

در زیارت جامعه کبیره می خوانیم:

«بِکُمْ فَتَحَ اللَّهُ وَ بِکُمْ یَخْتِمُ وَ بِکُمْ یُنَزِّلُ الْغَیْثَ وَ بِکُمْ یُمْسِکُ السَّماءَ أَنْ تَقَعَ عَلَی الْأَرْضِ إِلّا بِإِذْنِهِ وَ بِکُمْ یُنَفِّسُ الْهَمَّ وَ یَکْشِفُ الضُّرَّ.».(۳۷۱)

«خداوند به واسطه شما (خلقت عالم را) آغاز کرد و به وسیله شما به پایان می رساند. به وساطت شما باران را فرو می فرستد، و توسّط شما آسمان را از فرو افتادن بر زمین جز به فرمان او باز نگه می دارد، به واسطه شما غم و اندوه را زایل، و رنج و سختی را برطرف می سازد.».

نیل به کمال و دست یابی به رستگاری ابدی تنها از طریق آنان امکان پذیر است، و جز راه آنان که صراط مستقیم است، سایر راه ها

طریق ضلالت و گمراهی و سرانجام آن ها هلاکت و بدبختی است.

تـدیّن به دین خـدا، تقرّب به ساحت اقـدس الهی، تحصـیل رضا و خشـنودی پروردگار، قبولی طاعات و عبادات، جلب دوستی آفریدگار مهربان، شکرگزاری به درگاه ایزد منّان و دوری جستن از آنچه که موجب سخط و غضب اوست، در گرو دوستی و پیروی از آن بزرگواران است، و این تکلیفی است عقلی و شرعی که از آن گریزی نیست.

دوستی آنـان عین دوستی خـداست و تفکیـک بین این دو نه ممکن است و نه مقبول. از اینرو انسـان همچنـان که برای رشـد و تعالی روحی و اعتلای معنوی، ناچار از دوستی با خداست، نیازمند محبّت به آن بزرگواران و ناگزیر از آن است.

بنا بر این کسی که مدعی دوستی خداست و در عین حال به آن عزیزان درگاه إله مهر نمی ورزد جاهل یا معاندی است که در ادعای خود دروغ می گوید.

خدای متعال پیروی از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله را لازمه محبّت صادقانه به ساحت اقدس خویش دانسته، می فرماید:

« قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِی ».(۳۷۲)

«بگو اگر خدا را دوست دارید از من پیروی کنید.».

این پیوسـتگی آن چنـان عمیق و حقیقی است که به جـای اطـاعت از فرامین و دسـتورات خود، پیروی از آن حضـرت را لازمه محبّت معرفی فرموده است.

از سوی دیگر، دوسـتی نسـبت به آن بزرگوار نیز عین دوستی و محبّت نسـبت به خانـدان مطهر آن جنـاب، و از چنـان اتّحـاد و پیوندی با آن برخوردار است که تفکیک بین آن دو به هیچ وجه میسّـر نبوده، و بنا به فرمایش حضرت ابا عبد اللَّه علیه السلام، رسول خدا صلی الله علیه وآله فرموده اند:

«هر

کس گمان کند که دوست من است و علی علیه السلام را دشمن دارد دروغ گفته است. دشمن علی علیه السلام دوست من نتواند بود».

و هنگامی که مردی عرض می کند: یا رسول اللّٰه! چه زیان دارد که مردی محبّت تو را داشته باشد و علی را دشمن دارد؟ آن حضرت می فرمایند:

«این بدان جهت است که من و علیّ یک تنیم، علی من است و من علیّ ام، چگونه می شود که یک تن را کسی هم دوست و هم دشمن بدارد؟

پس آن کس که علی را دوست دارد مرا دوست داشته و آنکه با علیّ دشمنی کند با من دشمن است و کسی که با من دشمن است با خداوند دشمنی کرده است.».(۳۷۳)

همچنین رسول خدا صلی الله علیه وآله پاداش رسالت خود را دوستی و محبّت به آن بزرگواران دانسته اند.

خدای متعالی می فرماید:

« قُلْ لا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبى ».(۳۷۴)

«بگو پاداشی برای رسالت خویش از شما درخواست نمی کنم مگر دوستی و محبّت نسبت به نزدیکان (و اهل بیت خود).».

و از همین جا به راز و رمز اجر و پاداش شگفت آوری که در روایات بر محبّت و دوستی آل پیغمبر و خاندان گرانقدر آن حضرت علیهم السلام مترتّب گردیده پی خواهیم برد.

شیعه و سنی در ذیل آیه مذکور روایت کرده اند که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرموده اند:

«آگاه باشید! هرکس با دوستی آل محمّد بمیرد شهید از دنیا رفته است. بدانید! هر کس با دوستی آل محمّد از دنیا برود آمرزیده مرده است. آگاه باشید! هر کس با دوستی آل محمّد بمیرد با توبه رحلت کرده است. توجّه داشته باشید! هر کس با دوستی آل محمّد

دنیا را ترک کند، مؤمن کامل از دنیا رفته است.

آگـاه باشـید! هر کس بـا دوستی آل محمّـد از دنیـا رود، فرشـته مرگ و سـپس مـأموران سؤال و جواب او را به بهشت بشارت دهند.

بدانید! هر کس با دوستی آل محمّد از دنیا برود، او را همانند عروسی که به حجله می رود به سوی بهشت برند.

آگاه باشید! هر کس با دوستی آل محمّد بمیرد در قبرش دو باب به سوی بهشت گشوده گردد.

به هوش باشید! هر کس با دوستی آل محمّد از دنیا برود خداوند قبرش را زیارت گاه فرشتگان رحمت قرار دهد.

آگاه باشید! هر کس با دوستی آل محمّد دنیا را وداع نماید بر اساس سنت و جماعت از دنیا رفته است.

هان! هر کس با کینه و دشمنی آل محمّد دنیا را ترک کند روز قیامت در حالی وارد محشر می شود که بین دو چشمش نوشته شده که «وی از رحمت خدا مأیوس است».

بدانیـد! هر کس با کینه و دشـمنی آل محمّـد بمیرد کافر مرده است. آگاه باشـید! هر کس با کینه و دشـمنی آل محمّـد از دنیا برود بوی بهشت به مشامش نخواهد رسید.».(۳۷۵)

از عاشـقی دل سوخته نقل است که گوید: در آغاز جوانی هنگامی که هوای سـیر و سـلوک در سـر داشـتم، بر آن شدم تا علم کیمیا بیاموزم و بدان وسـیله به دسـتگیری تهی دسـتان بپردازم. این کار را با توسّلات شدیدی آغاز کرده، روزی مشغول انجام برخی از امور مربوط به آن بودم که ناگهان صدایی مرا متوجّه خود ساخته و فرمود: کیمیا، محبّت ما اهل بیت است. اگر طالب آن هستی گام پیش گذار و ثابت قدم باش!

و بدین ترتیب

برای همیشه مرا از آن اندیشه نخستین منصرف ساخت.

برید عجلی گوید:

حضور امام باقر علیه السلام بودم که مردی از خراسان به خدمت آن جناب شرفیاب شد. او که آن مسیر طولانی را پیاده پیموده بود، پاهایش را که (از رنج سفر) شکافته شده بود از کفش بیرون آورد و عرض کرد: به خدا قسم مرا از آن جا نیاورده مگر دوستی شما اهل بیت.

آن بزرگوار فرمودند:

«به خدا سوگند! اگر سنگی ما را دوست بدارد خداوند آن را با ما محشور خواهد گرداند.».

«هَلِ الدِّینُ اِلّاَ الْحُبُّ».

«آیا دین چیزی جز محبّت و دوستی است؟».(۳۷۶)

گر در سرت هوای وصال است حافظا

بایـد که خـاک درگه اهل هنر شوی البته انسان آنگاه از آثار و ثمرات محبّت نسـبت به خانـدان رسالت به طور کامل بهره مند خواهد شد که در این دوستی، اخلاص و صداقت کامل داشته، با عمل به دستورات آنان، محبّت خود را از خصایص و ویژگی هایی که در روایات به عنوان نشانه دوستی از آنها یاد شده، (۳۷۷) برخوردار سازد.

در روایت آمده است که دوستی ثوبان - غلام رسول خدا صلی الله علیه وآله - به گونه ای شدید بود که نمی توانست خود را در حضور جنـابش کنترل نمایـد. روزی خـدمت آن سـرور رسـید در حـالیکه رنگش دگرگون و انـدامش لاـغر شـده بود. آن حضرت فرمودند:

«ای ثوبان! چرا رنگت دگرگون گشته؟

عرض کرد: بیماری و دردی ندارم جز آنکه هرگاه حضـرتت را نمی بینم، مشتاق دیدارت می شوم، از طرفی هم به فکر قیامت افتاده، نگرانم که در آن جا نتوانم شـما را ببینم. زیرا می دانم شما همراه با پیامبران در مقام بلندی قرار می گیرید. در آن حال، چنانچه من داخل بهشت شوم مقامم

پایین تر از شماست و اگر به بهشت داخل نگردم در هر صورت هرگز شما را نخواهم دید! در این هنگام این آیه نازل گردید:

«کسی که خدا و پیامبر را اطاعت کند، همنشین کسانی خواهد بود که خدا نعمت خود را بر آنان تمام کرده، از پیامبران و صدّیقان و شهدا و صالحان! و (به راستی) آنان رفیقان نیکی هستند».(۳۷۸)

آنگاه رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمودند:

«سوگند به آنکه جانم در دست اوست، بنده (خدا حقیقتاً) ایمان نیاورده تا آنکه مرا از جان خود، پدر و مادر، همسر و فرزندش و از همه مردم بیشتر دوست داشته باشد.».(۳۷۹)

در عین حال آنچنان که از فرمایشات پیشوایان دین و حضرات معصومین علیهم السلام به دست می آید و تجربه نیز شاهد گویایی بر آن است، محبّت در هر مرتبه ای باشد بی تأثیر نبوده، برای آدمی سودمند و بسا سبب نجات او گردد.

امام صادق علیه السلام می فرمایند:

«در زمان رسول خدا صلی الله علیه وآله مردی که کارش فروختن روغن زیتون بود، به حضرتش محبّتی شدید داشت. آنچنان که دنبال هر کاری می رفت نخست برای زیارت آن حضرت به حضورش شرفیاب می گشت.

یک روز که برای دیدن آن بزرگوار آمده بود، به واسطه ازدحام جمعیت نتوانست آن جناب را مشاهده کند، لذا حضرتش خود گردن کشیدند تا وی بتواند آن سرور را دیدار نماید. سپس به دنبال کار خود رفت. اما طولی نکشید که برگشت.

آن بزرگوار سبب آن را جویا شدند. عرض کرد: یا رسول اللّه! سوگند به آنکه تو را به حقّ مبعوث گردانیده، آن چنان مهر شما در دلم قرار گرفته که نتوانستم به دنبال کار خویش بروم. ناچار برگشتم. آن حضرت

او را دعای خیر فرمودند.

مدّتی گذشت و آن بزرگوار وی را ندیدند. از حال او جویا شدند. اصحاب نیز عرض کردند که مدتی است او را نمی بینیم. آن جناب به اتفاق اصحاب خود به طرف بازار روغن فروشان رفته مغازه اش را بسته دیدند. احوالش را از همسایگان او پرسیدند. آنان گفتند: چند روزی است که از دنیا رفته است. مردی راستگو و بسیار امین بود امّا خصلتی ناشایست نیز در او بود...

آن حضرت فرمودند: خدا او را رحمت کند. وی آن چنان مرا دوست می داشت که اگر برده فروش هم بود خداوند او را می آمرزید.».(۳۸۰)

در کتب حدیثی روایات متعددی در این زمینه به چشم می خورد که همگی گویای این معناست که دوستی و محبّت نسبت به آن بزرگواران حتی برای کسانی که معتقد به دین حق نبوده اند سودمند واقع گردیده است.(۳۸۱)

و همین هاست که دل های رمیده را امید، و سینه دوستان و محبین را - که بعضاً از نظر کمالات انسانی و زهد و تقوا به درجات رفیعی نائل گشته اند - بیش از پیش صفا، نشاط و گرمی می بخشد.

مرحوم آیه اللّه حاج میرزا علی شیرازی - اعلی اللّه مقامه - عالمی بزرگ و جلیل القدر بود و به حضرات معصومین خصوصاً صدیقه کبری فاطمه زهرا و فرزند مظلومش حضرت ابا عبد اللّه - سلام اللّه علیهم أجمعین - محبّتی وافر داشت. در شرح حالش نوشته اند که وی وصیت کرده بود از کتب و سایر لوازم زندگیش مقداری را بفروشند و چهل نفر از سادات را برای مشایعت از جنازه اش فرا خوانده، از آنان بخواهند که هنگام دفن او دست های خویش را به طرف آسمان بالا برده و

بگویند: پروردگارا! ما گواهی می دهیم که علی شیرازی، مادرمان حضرت زهرا علیها السلام را دوست می داشت!

گویند این وصیت با حضور مرحوم آیه اللَّه بروجردی – رضوان اللَّه علیه – و جمع زیادی از سادات در قبرستان شیخان قم – محل دفن ایشان – انجام گرفت.

یکی از شاگردان آن مرحوم که خود، اهل علم و از معتمدین است گوید: در زمانی که آیه اللَّه حاج میرزا علی آقا شیرازی بیمار بود، برای تبلیغ به کرج رفته بودم. شبی در عالم رؤیا دیدم که در اصفهان هستم و تمام شهر به حالت تعطیل در آمده است. و عدّه زیادی از مردم به طرف منزل آن عالم بزرگوار حرکت می کنند.

وی گوید: از کسی پرسیدم: چه خبر است؟ گفتند: وجود مقدس رسول اکرم صلی الله علیه وآله و مولا امیر مؤمنان علیه السلام به عیادت حاج میرزا علی آقا می روند.

با عجله به سمت مردم رفتم، دیدم آن دو بزرگوار پیشاپیش جمعیت حرکت می کنند. وقتی به منزل ایشان رسیدیم، در باز شد و آن دو سرور داخل منزل شدند. بنده نیز وارد شدم. رسول اکرم صلی الله علیه وآله و مولا علی علیه السلام کنار بستر آن مرحوم نشستند.

مرحوم حاج میرزا علی آقا که قادر به حرکت نبود عرض کرد: وجوهی از سهم مبارک امام مصرف کرده ام آیا مورد رضایت شماست یا نه؟ مقداری پول هم زیر بسترش بود، آنها را تقدیم کرده و عرض کرد: گویا مرگ من فرا رسیده! آنگاه دست هایش را به گردن مبارک مولا امیر مؤمنان علیه السلام که بالای سرش نشسته بودند درآورده و این اشعار را خواند:

در آن نَفَس که بمیرم در آروزی تو

باشم بدان امید دهم جان که خاک کوی تو باشم به وقت صبح قیامت که سر زخاک برآرم به گفتگوی تو خیزم به جستجوی تو باشم هنگامی که از خواب بیدار شدم طلوع فجر بود. تاریخ و ساعت را یادداشت کردم. وقتی به اصفهان رفتم دانستم که استادم آیه اللّه حاج میرزا علی آقا شیرازی در همان وقت از دنیا رفته است. رضوان اللّه تعالی علیه و أعلی اللّه مقامه.

۸ – ادب حضور

آنچه که انسان در برابر دیدگان سایرین انجام می دهد، با آنچه در خلوت از او سر می زند بسیار متفاوت است. همچنان که نظراتی را که ابراز می دارد الزاماً نمی تواند حاکی از معتقدات حقیقی او باشد.

هیچ کس هم دوست ندارد همه کس از همه چیز او – اعم از اعمال و رفتاری که از او سر می زند، یا افکاری که به ذهنش خطور کرده، یا حتی هنجارهای روحی و روانی و ملکات نفسانیش – با خبر باشد. گویا انسان طبعاً دوست دارد تنها چیزهایی از او ظاهر شود که مورد علاقه دیگران است، و شخصیتش آن چنان جلوه کند که مورد پذیرش آنان باشد. بدین منظور همواره می کوشد عیوب خود را خصوصاً از کسانی که آنان را از نظر رتبه معنوی یا اجتماعی مقدّم بر خود می داند پنهان دارد.

بلکه از یک منظر، انسان مایل است دیگران را در اندیشه و عمل همساز و همراه خویش سازد. از اینرو پیوسته با کسانی که پذیرای فکر یا رفتار او نیستند، لااقل باطناً درگیر بوده، می کوشد تا با توجیه مبانی فکری خویش و تضعیف نقطه نظرات آنان، درستیِ راه و روش خود و نادرستی مرام و اندیشه آنان را به

اثبات رسانده، محیط و اجتماع را همرنگ خود ساخته، اقتدار و تسلّط خویش را بر آنها استحکام بخشد.

اما موفقیت انسان در این راه و رسم نسبت به افرادی که با او روابط نزدیک تری دارند، چندان دوام نمی یابد. بلکه اثر بخش بودن آن در مورد کسانی که با آنان ارتباط معنوی داشته و به طور طبیعی از جزئیات امور اخلاقی و روحی وی باخبرند مورد تردید بوده، بر فرض که مؤثّر باشد کارآیی خود را بسیار زود از دست خواهد داد.

این نکته برای افرادی که در وادی سلوک قدم هایی برداشته و مراحلی را پشت سر گذارده اند به خوبی تجربه شده است. حتی حالات بسیار مکنون نیز جز در موارد نادر از نظر آنان پنهان نمی ماند، گرچه به واسطه متخلّق بودن به صفات انسانی و وظیفه پنهان داشتن اسرار دیگران گویا نه خود می بینند و نه کسی را هرگز از آن آگاه می سازند.

اینک این ما با دریایی از گناه و غفلت، عیب و نقص، کمبود و کاستی، و زشتی و ناپاکی، در برابر خالق جهان، و آفریدگار آشکار و نهان، در پیشگاه خداوندی که همه عالم محضر اوست و بنا بر فرمایش خود:

« لا یَعْزُبُ عَنْهُ مِثْقالُ ذَرَّةٍ فِی السَّماواتِ وَ لا فِی الْأَرْضِ... ».(۳۸۲)

«به اندازه سنگینی ذرّه ای در آسمان ها و زمین از علم او دور نخواهد ماند».

و همه جا و همه وقت حاضر و ناظر بر باطن و ظاهر ماست و خلوت و جلوت برایش یکسان است.

سالك راه حقّ، پیوسته خود را در محضر خداوند متعال می بیند و امور خود را تحت نظارت دقیق و مراقبت کامل او می داند. همیشه متذکّر این معناست که خداوند عالمیان

بر دقایق امور و ضمایر نیّات او مطّلع است و به مراتب بیش از آنچه که انسان ها در محضر بزرگان رعایت ادب می کنند، در حضور ربّ الأرباب و بزرگِ بزرگان، خود را موظّف به این امر دانسته، تا حدّ توان، در فکر و عمل و درون و برون از آن مراقبت می کند.

همواره خود را با خطاب:

« أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ ما فِي السَّماءِ وَ الْأَرْضِ ».(۳۸۳)

هشدار داده - گر چه می داند: قیامت بازار قلب پاک و نیّت صادق است، نه صورت و ظاهر اعمال، و حقیقتاً «درون را بنگرند و حال را» و به «بیرون و قال» اعتنایی نیست - نهایت ادب را مراعات می نماید و با مراقبت دائمی از اعضا و جوارح خصوصاً چشم و زبان، بی خیال به هر کاری اقدام نمی کند و بی پروا هر سخنی را بر زبان جاری نمی سازد.

با اینکه تعلّق و إشراف علم خداوند متعال را به باطن و ظاهر اشیا و موجودات، یکسان دانسته و مرگ و زندگی، عافیت و گرفتاری و تندرستی و بیماریش را جز به دست پروردگار مهربان نمی داند، امّا با تأسّی به اخلاق و رفتار حضرات معصومین علیهم السلام و سرمشق قرار دادنِ روش گفتار و کردار انبیای بزرگ الهی علیهم السلام ظرایف و دقایق ادب ظاهری را نیز از نظر دور نمی دارد.

روزی پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله برای سرکشی گوسفندان خود بیرون رفتند. چوپان عریان بود. وقتی متوجّه آمدن آن حضرت شد لباسش را پوشید. حضرت به او فرمودند:

«برو که ما را به تو نیازی نیست، زیرا ما اهل بیتی هستیم که اشخاصی را که نسبت به خداوند ادب ندارند و در خلوت

از خدا حیا نمی کنند استخدام نمی کنیم.».(۳۸۴)

همچنین آن بزرگوار صلی الله علیه وآله ضمن سفارشات خود به ابوذر - رضوان اللّٰه علیه - فرمودند:

«یا اَباذَر! اُعْبُدُ اللَّهَ کَأَنَّکَ تَرَاهُ فَإِنْ کُنْتَ لا تَرَاهُ فَإِنَّهُ یَرَاکَ.».(۳۸۵)

«ای ابوذر! خدای را چنان پرستش کن که گویا او را می بینی پس اگر او را نبینی او تو را می بیند».

حضرت ابراهیم علیه السلام هنگامی که در مقام احتجاج با کافران به بیان صفات، الطاف و عنایات حقّ - جلّ جلاله - می پردازد می فرماید:

« همان کسی که مرا آفرید و پیوسته راهنماییم می کند و کسی که مرا غذا می دهد و سیراب می نماید و هنگامی که بیمار شوم مرا شفا می دهد و کسی که مرا می میراند و سپس زنده می کند و کسی که امید دارم گناهم را در روز جزا ببخشد. ». (۳۸۶)

به خاطر رعایت ادب، بیماری را به خدا نسبت نمی دهد بلکه می فرماید: وقتی مریض شدم او شفایم می دهد.

همچنین حضرت ایوب علیه السلام در مقام دعا و مناجات با حضرت حقّ عرض می کند:

«گرفتاری و مشکلات به من روی آورده، و تو مهربان ترین مهربانانی.».(۳۸۷)

و نمی گوید: تو مرا گرفتار ساخته ای.

و حضرت یوسف علیه السلام در مقام پرهیز از گناه هنگامی که متوجّه حیای زلیخا از بت می شود، می فرماید:

«تو از بتی که نه می شنود، نه می بیند، نه می فهمد، نه می خورد و نه می آشامد حیا می کنی، و من از خداوندی که انسان را آفرید و به او تعلیم داد حیا نکنم؟».(۳۸۸)

و حضرت لقمان در مقام تذکر به حضور دائمی خدا در همه مکان ها به فرزند خود می فرماید:

«ای فرزند! اگر خواهی معصیت خدا کنی، مکانی پیدا کن که خدا در آن جا نباشد.».

و بالاخره رسول خدا صلی الله علیه

وآله در مقام موعظه به اصحاب خود فرموده اند:

«از خداوند خود حیا بدارید آنچنان که شایسته حیا از اوست.

اصحاب عرض کردند چه کنیم تا حقّ حیا و شرم انجام گیرد؟ فرمودند:

«اگر خواهید چنین باشید، باید همواره اجل و مرگتان در برابر دیدگان شما باشد، سر و چشم و گوش و زبان و سایر اعضا را از معصیت الهی باز دارید، شکم را از حرام و فرج را از محرّمات منع نمایید، و یاد آورید قبر را و پوسیدن و خاک شدن در قبر را، و کسی که آخرت را می خواهد باید زینت زندگی دنیا را ترک نماید.».(۳۸۹)

ب) راه کارها

اشاره

اطاعت تحقیرآمیز و کرنش مذلّت بار در برابر اسیرانِ شهوت و غضب و پیروانِ نفس و شیطان را هرگز نباید با خشوع فخر آفرین و خضوع عزّت بخش در پیشگاه آفریدگار مقتدر و خالق بی نیاز از یک سنخ پنداشت. قیاس این دو، نه واقع بینانه است و نه مقتضای خردمندی، و از قضاوتِ منصفانه نیز فرسنگ ها به دور است!

اموری که در این بخش به آن ها پرداخته ایم، گرچه با نام راه کار از آن ها یاد گردیده، امّا به لحاظ ناگزیر بودن سالک از مدّ نظر قرار دادن و اجرای دقیق آن ها می توان آن ها را نیز در زمره اصول راهبردی و بخشی از آن ها به حساب آورد. بنا بر این، قرار گرفتن در بخشی جدا از اصول راهبردی را نباید به معنای برخوردار نبودن از ارزش بالا یا جواز ترک آن ها دانست.

سالک همچنان که موظف است جمیع اموری را که به عنوان اصول راهبردی از آن ها یاد گردید، دائماً نصب العین خویش قرار داده، موضع و رفتاری متناسب با آن از خود

نشان دهـد، وظیفه دارد اموری را که در این بخش آمده، مورد توجّه دقیق خود قرار داده، همواره در مقام انجام شایسـته آن ها باشد و کوتاهی و غفلت از هیچ یک از آن ها را برای خود مجاز به حساب نیاورد.

۱ – بازنگری

کسـی که در مقام اصـلاح نفس خویش برآمده، لازم است پیش از هر کار به مطالعه خود و جهان پیرامون خود بپردازد، لختی ب..............و از خود بپرسـد: من کیسـتم؟ این جـا کجـاست؟ آغـاز و پایان این نظام پیچیـده، این موجودات حیرت آور، و این تشکیلات شگفت انگیز چگونه است؟

وظیفه من در برابر خـالق جهان، و آفریـدگار پنهان و نهان که انسان را خلق فرموده، راه سـعادت و خوشـبختی را بر او گشوده، اسباب هدایت و نعمت خود را با اعطای عقل، فرستادن پیامبران، و نزول کتب آسمانی کامل و تمام نموده، و همه گونه وسایل راحتی و آسایش را برایش فراهم آورده چیست؟

از خود سؤال کنـد: آیـا پیـامبران و اوصـیای بزرگوار آنان که از آغاز خلقت، پیوسـته مردم را از دل بسـتن به دنیای زود گـذر پرهیز داده و به عـالم آخرت دعـوت کرده انـد، چه منظـوری داشـته انـد؟ لذایـذ و خوشـی هـای مـادی مورد تنفّر آنـان بوده یا خوشـبختی ما را می خواسـته اند؟ آیا این نعمت های بی شمار تنها برای همین دوران کوتاه زندگی مادی و رسیدن به خواسته ها و شهوات نفسانی که حیوانات نیز از آن بهره مندند فراهم آمده یا مقصود بالاتری در کار است؟

با منطق و برهان به خویشتن بفهماند که مقصود نهایی از خلقت جهان آفرینش و انسان، و این آسمان های بی انتها و این زمین گسترده، و این نعمت های بی شمار و این برنامه های شگفت انگیز، یک زندگی حیوانی نیست

بلکه هدفی والاتر و مقصدی ارجمندتر در کار است که آن خردمندان حقیقی به واسطه بیداری و دوراندیشی حاضر نمی شدند آن را فدای زندگی پر نکبت و خوشی های زودگذر نمایند.

آنگاه مقصد بزرگی را که فرا راه خویش دارد، مسیر دشواری را که در صدد پیمودن آن است، موجودی و امکاناتی را که در اختیار دارد، و بالاخره هزینه ای را که برای حرکت در راه مقصود و نیل به مقصد مطلوب باید بپردازد، به طور دقیق و شایسته مورد ارزیابی قرار دهد.

سپس بیندیشد که دیر یا زود ناگزیر است لباس اقامت در این جهان را از تن به درآورده، رخت سفر بپوشد. مال و منال دنیا را به جای نهاده، چشم از تعلّقات خویش فرو بندد، زندگی، زن و فرزند، دوست و آشنا، و هر آنچه به آن دل بسته است را رها ساخته، تنها با آنچه در خلال عمر کوتاه خود کسب کرده، قدم به وادی قبر و عالم آخرت گذارد.

بضاعت اندک و دست خالی خود را در نظر آورده و به نفس خویش خطاب کند: ای بیچاره! فدا کردن سعادت همیشگی در برابر متاع ناچیز دنیا مقتضای عقل و خرد نیست. تا چند در پی شهوات حیوانی عمر خویش را از کف می دهی؟

از مالك الملوك و ربّ الأرباب حیا کن و بر خود ترحّم نما! همّت بلند دار و به این پستی و دنائت راضی مشو! از سرگذشت پیشینیان عبرت گیر و با ملاحظه رنج و مشقّت و گرفتاری و خسرانی که دامنگیرشان شده، به هوش آی!

از آن پس، با عجز و زاری به ساحت پروردگار مهربان و استعانت از پیشگاه حضرات معصومین علیهم

السلام گام های بلند خویش را در راه مقدسی که برگزیده است استوار دارد.

۲ – عزم

آنگاه که تفکّر و انـدیشه از سـطح مطلوب برخوردار گردیـد، حرکت آغاز می گردد. اما هرگز نبایـد به جوشـش اولیه و شور نخستین بسـنده نمود. موانع بسـیار است و سـختی هـا در حـدّ وفور! شـیاطین از چپ و راست در صددنـد تـا تو را از راهت بـاز دارند. راهی برگزیده ای که ستون فقرات ابلیس لعین را درهم می شکند! کاری را آغاز کرده ای که دماغ شیاطین را به خاک می مالد!

انسـان همین که چیزی را از نظر مـادی برای خود سودمنـد می بینـد، بـاکمترین تشویق و ترغیـبی به دنبـال آن حرکت کرده، با سرسـختی در صدد رفع موانع آن برمی آید. مشـکلات را هر چند سـخت و طاقت فرسا باشد متحمل گشـته تا رسیدن به مقصد مورد نظر از هیچ کوششی دریغ نمی نماید.

امّا در زمینه امور دینی، اخلاقی و معنوی گرچه از منافع آن به خوبی آگاه باشـد، این حرکت را اوّلاً بسـیار دیر آغاز می کنـد، ثانیـاً حرکت او بسـیار کنـد بوده، از نشـاط کافی برخوردار نیست، و با برخورد به کمترین مانع – خصوصاً چنانچه احتمال دهد خطر یا زیانی متوجه اوست – آن را کنار گذارده و به اصطلاح معروف، از خیر آن می گذرد!

ریشه این امر را عمدتاً در این نکته باید جستجو کرد که نفس آدمی طمّاع است و لذّت طلب، آنچه را بالحسّ لذّت بخش می بیند سریعاً پذیرفته و مشکلاتش را به راحتی متحمّل می گردد.

لذّت از امور مادّی به واسـطه اشتراک سـنخیت با طبیعتِ نفس، بسـیار زود احساس می گردد، امّا لذّتی که از امور معنوی برای انسان حاصل می شود – گرچه از نظر عمق و

عظمت، به هیچ وجه قابل مقایسه با لذّت سطحی و زود گذر مادّی نیست لیکن - برای کسی که صرفاً از طریق دریافت های علمی از آن آگاه گشته، تا زمانی که با تفکر منطقی، تأمّل عمیق و اندیشه ژرف به دریافت وجدانی مبدّل نگشته، امری بعید و از حواسّ مادی او بسیار دور است.

از این رو، برای آنکه این حرکت از سرعت و نشاط کافی برخوردار، و با پایداری و استقامت همراه باشد، باید با مطالعه و تأمّل زیاد، هرچه بیشتر به ارتقای سطح بینش مذهبی و تعمیق دریافت های علمی مبنی بر نیاز مبرم به تلاش در راه تهذیب نفس، همّت گمارده، آن را با تصدیق عملی و اراده و عزم جدّی همراه نمود.

کمر را محکم باید ساخت. عزم را استوار باید نمود. با اراده ای مردانه و تصمیمی پولادین، توقّف و سردی را بر خود حرام کن تا یأس و سستی را از خود ناامید سازی.

پیمودن راه خدا و تقرّب به ساحت اقدس الهی جز از طریق شرع مقدس و رعایت دستورات دینی و بدون پرداختن به عبادت در طول حیات ممکن نیست. تا انسان خود را به زیور آداب شریعت نیاراید، از اسرار حقیقت بی خبر مانده، نفس او به اخلاق پسندیده آراسته نگردد. و تا نفس آدمی در اثر نور عبادت منوّر نگردد، ابواب علوم باطنی بر وی مفتوح نگشته، نور معرفت بر قلبش نمی تابد.

سالک باید بداند که این راه را پایانی نیست جز مرگ، و با نصب العین قرار دادن روش حضرات معصومین علیهم السلام که تا واپسین دم حیات به عبادت اشتغال داشتند، به سخنان جاهلانه کسانی که به تخیّل وصول به

حقیقت، خود را بی نیاز از عبادت فرض کرده اند اعتنا ننماید.

همچنین با توجّه با اینکه کوچک شمردن تکالیف شرعی از یک سو سبب شکسته شدن حرمت صاحب شریعت می گردد، از سوی دیگر باعث جرأت و جسارت بر ارتکاب گناهان گشته و عزم آدمی را بر ترک معاصی متزلزل می سازد، باید با بی اعتنایی به سخن افراد منحرفی که رسیدن به باطن را در گرو ترک ظاهر شرع پنداشته اند، هیچ معصیتی را به دیده حقارت ننگرد و با عزمی جزم، در جمیع حرکات و سکنات به پیامبر عظیم الشأن اسلام صلی الله علیه وآله و اوصیای کرام آن بزرگوار علیهم السلام تأسّی کرده، با بزرگ شمردن اوامر الهی، در همه حال در صدد انجام واجبات و ترک گناهان بوده، آنی از آن غفلت ننماید.

۳ – تدارک گذشته

هر فکر نو و ایده جدید – حقّ یا باطل – هنگامی که نخستین بار مطرح می شود چنانچه از جذابیت کافی برخوردار باشد، گروهی را به عنوان هوادار و پیرو مجذوب، و با برنامه های خود همساز و همراه می سازد، هر قدر هم که این جذابیّت بیشتر باشد آن ایده از طرفداران بیشتری برخوردار خواهد گشت.

اما نه کثرت جمعیتِ هوادار دلیل بر حقانیت آن اندیشه جدید است و نه هواداری اولیّه افراد حاکی از پایداری و استقامت آنان خواهد بود. درستی راه و حقانیّت اندیشه، نشانه روشن می طلبد. پایداری طرفدار و استقامتِ پیرو نیز خواهان گذشت زمان و آزمون در عمل است.

نشانه درستیِ راهِ کسی که در اثر تفکّر عمیق و عزم راسخ، مصمّم به پاسداری از حرمت دستورات الهی گشته، ندامت و پشیمانی از اعمال نادرست و کارهای نا شایسته گذشته است. همچنان که

تلاش عملی برای تدارک امور از دست رفته سابق، تا حدود زیادی از تصمیم جدّی بر ترک همیشگی رفتار گذشته و پایداری و استقامت در آینده خبر می دهد.

کسی که حقیقتاً راه خدا را برگزیده، احکام خدا را بزرگ می شمارد، و نشانه این امر آن است که علاوه بر تلاش جدّی در زمینه انجام واجبات و پرهیز از محرّمات، از گذشته خود سخت پشیمان و بیمناک بوده، با جدّیت تمام می کوشد تا اموری را که در گذشته از او فوت گردیده، به شکل مطلوب جبران نماید.(۳۹۰)

۴ – مشارطه

نفس آدمی پیوسته از یکی از دو حال خارج نیست: یا مهارش در دست انسان است و به او کار پس می دهد، و یا مسلّط بر اوست و از وی کار می کشد. در صورتی که بی امان از آن کار برگرفتی در اختیار توست، و اگر آنی رهایش ساختی در اختیار وی خواهی بود!

البته علمای اخلاق با استفاده از آیات قرآنی، برای نفس مراحلی قائل شده اند که هر یک دارای ویژگی ها و خصایصی است:

«نفس امّاره» که پیوسته به گناه و عمل ناشایست فرمان می دهد و آدمی را از این سو به آن سو می کشاند، و هیچ چیز قادر به رام کردن و مهار آن نیست مگر قدرت ایمان و نیروی عقل. و چنانچه انسان به حدّ کافی از آنها بهره مند نباشد، تسلیم آن خواهد شد. و اگر در صدد درهم کوبیدن قدرت نفس برآید شکست حتمی از آنِ خود اوست.

«نفس لوّامه» یا نفس سرزنش گر: در این مرحله که در اثر مراقبت دائمی و آگاهی از خطر ویرانگر نفس و مجاهده و تمرین های مداوم و طاعت و عبادت حاصل می گردد، چنانچه

انسان بر اثر طغیان غرایز و غفلت ناگهانی مرتکب خلاف گردد، به سرعت پشیمان شده و از سوی نفس لوّامه مورد سرزنش قرار می گیرد، و با توبه و استغفار و انابه در صدد جبران آثار سوء گناه بر می آید.

در این حالت که دریچه ای امید بخش بر روی سالک گشوده می شود گرچه هنوز به خاطر انس قبلی با خواسته های حیوانی به مرحله ای از کمال نرسیده که به طور کامل تابع عقل و وحی باشد و در مبارزه بین عقل و نفس، گاهی نفس امّاره پیروز می گردد لیکن پیروزی نهایی از آنِ عقل و ایمان است.

خداوند می فرماید:

« **لا أُقْسِمُ بِيَوْمِ الْقِيامَهِ ا وَ لا أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَهِ...** ».(۳۹۱)

«سوگند به روز قیامت و سوگند به نفس سرزنشگر!».

نفس در این مرحله همچون آیینه ای است که خطای انسان را به خوبی به او نشان می دهد و چون فرماندهی پر تحرّک و پر نشاط است که وی را به خاطر رفتار ناپسندش به شدّت مورد ملامت قرار می دهد.

«نفس مُلهمه» یا الهام گر: انسان در اثر حکومت عقل و ایمان بر خویش و پرهیزکاری و تلاش و مجاهده در راه خود سازی و تهذیب نفس، و دور کردن صفات ناپسند از خود و متخلّق شدن به خلق های نیک و صفات پسندیده به مرحله ای از کمال می رسد که از طریق الهام و دریافت های نورانی قادر به تشخیص نیک از بد و حق از باطل گشته و بسا بدین وسیله نسبت به شناخت وظیفه خود که در برخی موارد از مشکلات بزرگ مؤمن است توفیق یابد.

خدای متعال می فرماید:

« **وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ يُعَلِّمُكُمُ اللَّهُ** ».(۳۹۲)

«تقوای الهی پیشه کنید، خدا به شما تعلیم می دهد.».

همچنین می فرماید:

«

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكَمْ فُرْقاناً ».(۳۹۳)

«ای کسانی که ایمان آورده اید اگر تقوای خداوند را پیشه سازید، برای شما نیرویی جهت تشخیص حق از باطل و خوبی از بدی قرار می دهد.».

«نفس مطمئنّه»: در این مرحله که مخصوص انبیا و اولیا و برخی از پیروان خاصّ آنان است نفس به خاطر دریافت سکینه، از چنان اطمینان و آرامشی برخوردار است که طوفان های سخت نیز نمی تواند او را مضطرب نماید. شبهه و تردیدی در وجود او نمانده و اضطراب و پریشانی به او راه ندارد. غرایز سرکش در برابر او رام گشته و خارج از اختیار او قادر به تاخت و تاز و عرض اندام نیست. تمام توجّه او به سوی حقّ است و جز یاد و نام خدا هیچ چیز طوفان عشق و محبّت او را فرو نمی نشاند.

خداوند می فرماید:

« يا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّهُ ا ارْجِعِی إِلی رَبِّكِ راضِيَةً مَرْضِيَّةً افَادْخُلِی فِی عِبادِی ا وَ ادْخُلِی جَنَّتِی ».(۳۹۴)

«ای نفس آرام یافته! به سوی پروردگارت باز گرد در حالی که هم تو از او خشنودی و هم او از تو خشنود است و در زمره بندگان (خاص) من درآی و در بهشتم وارد شو».

عالمان اخلاق نیز انسان را در خلال سیر و سلوک همانند تاجری فرض کرده اند که غرض او تحصیل معرفت و کسب اخلاق متعالی و سرمایه اش عمر گرانمایه اوست. کارگر و عامل این تجارت نفس آدمی و ابزار آن عبادات خالصه و اعمال صالحه است. سودش نجات از عذاب اخروی و متنعّم شدن به نعمت های جاودانه و رضوان الهی، و زیان آن مبتلا شدن به درکات دوزخ در اثر سیّئات اخلاقی و

ارتکاب گناهان می باشد.

خدای متعال می فرماید:

« یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا هَلْ أَدُلُّکُمْ عَلی تِجارَهٍ تُنْجِیکُمْ مِنْ عَـذابٍ أَلِیمٍ ا تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ تُجاهِدُونَ فِی سَبِیلِ اللَّهِ بِأَمْوالِکُمْ وَ أَنْفُسِکُمْ ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ».(۳۹۵)

«ای کسانی که ایمان آورده ایـد شـما را به تجارتی راهنمایی کنم که شـما را از عـذاب دردناک می رهاند؟ به خدا و رسولش ایمان بیاورید و در راه خدا با مال ها و جان هایتان جهاد کنید، این برای شما بهتر است اگر بدانید».

نفس انسانی کارگر و عامل این تجارت است و سوء سابقه او بر هیچ کس پوشیده نیست. چه بسا افرادی که به واسـطه خیانت او سـرمایه عمر خویش را بـدون کمترین بهره از دست داده، متحمّل خسارات عظیم، و مبتلا به آتش قهر الهی و هلاکت ابـدی گشته اند.

برای پیشـگیری از این زیـان بزرگ بایـد تجارت را مشـروط به عـدم خیانتِ نفس و پای بنـدی او به رعایت حرمت اوامر الهی نمود. بدون اعتنا به وسوسه های شـیطان که پیوسـته با غیر ممکن جلوه دادن این کار، در صدد افشاندن بذر یأس و ناامیدی در سینه آدمی است، با اسـتعانت از خـدای متعال و اولیای الهی، هر بامداد نفس خویش را مخاطب قرار داده، با بیان عواقب وخیم زیـان و خسـارت در این تجـارت، و بـا وعـده و وعیـدهای غلیظ و شدیـد از او عهـد و پیمان بگیرد که پای از مرز شـرع بیرون ننهـاده، ضـمن انجـام واجبات و پرهیز از محرمات الهی، در حـدّ توان به کارهای نیک و مسـتحبّات بپردازد تا علاوه بر در امان ماندن از آتش غضب خداوند، از رحمت و برکات بی دریغ الهی در دنیا و آخرت

بهره مند گردد.

۵ – مراقبه

گرچه انسان در اثر رعایت احکام شرع و پرداختن به اذکار و عبادات مستحبی به تدریج از نشاط، نورانیت، و حال و هوایی بهره مند می گردد که پیش از این از آن برخوردار نبوده است، و همین حال و هواست که وی را بیش از پیش به پی گیری هدف متعالیش ترغیب می نماید، در عین حال، چه بسا دل بستن به همین احساس نیک نیز سبب غفلت از وظیفه اصلی، و ابزاری برای دور شدن از مقصد اعلای او گردد.

انسان خصوصاً در آغاز کار، قادر نیست به امور متعدّد توجّه نماید. همین که چیزی نظر او را به خود جلب کرده و باعث انس وی با آن شد، از امور زیادی غافل می گردد، در حالیکه نفس، فعّال و پر نشاط و پیوسته در کمین است! یک لحظه غفلت برای تاخت و تاز و میدان داری آن کافی است و در آن صورت، نه از حال خوش خبری می ماند و نه از نورانیّت عبادت اثری!

هر یک از اموری که سالک تا کنون خود را متعهد به پای بندی به آن کرده، گرچه در محدوده خود نقش مهمّی در پویایی و تحرّک او در سلوک و حرکت به سوی کمال ایفا می کند، امّا آنچه این حرکت و نشاط را دوام بخشیده، سبب ثمربخش بودن امور مذکور می گردد، تعهّدی است که سالک را موظّف به مراقبت دائمی جهت حفظ و حراست از آن امور می گرداند؛ تعهّدی که غفلت از آن به منزله از دست رفتن نتیجه همه زحمات و تلاش های وی خواهد بود.

مراقبه، رکن اساسی سلوک الی الله و چشم همیشه بیدار سالک است. تهذیب نفس و مبارزه با هواهای

نفسانی بدون مراقبتِ آن به آن و لحظه به لحظه بی معناست.

سالک باید در جمیع شرایط و همه حالات، مراقب و مواظب باشد که از آنچه بر آن عازم گشته تخلّف نکند و از آنچه وظیفه اوست تخطّی ننماید. هرگز نباید خود را از شرّ نفس و شیطان در امان ببیند. نباید چنین پندارد که با تفکّر اولیّه و عزم نخستین و توبه و مشارطه همه چیز تمام است و کار به پایان رسیده است!

در تمام شبانه روز باید مراقب نفس خویش باشد و خداوند را همواره حاضر و ناظر بر اعمال و منویات خود بداند، که او حقیقتاً از درون و برون ما آگاه است.

« إِنَّ اللَّهَ کانَ عَلَیْکُمْ رَقِیباً ».(۳۹۶)

«خداوند همواره مراقب شماست.».

« کانَ اللَّهُ عَلی کُلِ‌ّ شَیْ ءٍ رَقِیباً ».(۳۹۷)

«خداوند همواره بر هر چیز مراقب است».

« هُوَ مَعَکُمْ أَیْنَ ما کُنْتُمْ وَ اللَّهُ بِما تَعْمَلُونَ بَصِیرٌ ».(۳۹۸)

«هر کجا باشید خدا با شماست و به آنچه انجام می دهید بیناست».

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله به بعضی از یاران خود فرموده اند:

«اُعْبُدِ اللَّهَ کَأَنَّکَ تَرَاهُ فَإِنْ لَمْ تَکُنْ تَرَاهُ فَهُوَ یَرَاکَ.».(۳۹۹)

«خدا را به گونه ای پرستش کن که گویا او را می بینی. اگر تو او را نمی بینی او تو را می نگرد.»

مولا علی علیه السلام می فرمایند:

«طُوبی لِمَنْ راقَبَ رَبَّهُ وَ خافَ ذَنْبَهُ».(۴۰۰)

«خوشا به حال کسی که پروردگارش را مراقب بوده و از گناهش بیمناک باشد.».

او می داند چنانچه مراقب نفس طغیانگر و اعضا و جوارح خویش نباشد، در روز رستاخیز که یَوْمَ تُبْلَی السَّرائِر است و حقیقت کردار و گفتار آدمی آشکار خواهد شد، آنچه انجام داده علاوه بر آنکه باعث زحمت و اندوه حضرات معصومین علیهم السلام می گردد سبب

سرافکندگی وی در پیشگاه اولیای خدا، شهیدان، صالحان و مؤمنان، و شرمساری و رسوایی او در برابر دیدگان جمیع خلایق خواهد گردید، از اینرو همواره مراقب اعمال و نیّات خویش است و پیوسته خود را در حضور مولای خویش می بیند.

علاوه بر آنکه در تمام حالات خود، پیامبر گرامی صلی الله علیه وآله و ائمه طاهرین علیهم السلام و مأموران الهی و جوارح و اعضایش را بر رفتار و گفتار خود شاهد و گواه می داند، (۴۰۱) به زبان و حال برای آمرزش گناهان خویش عرض می کند:

«ای خدا و ای آقای من! از تو درخواست می کنم... بر من ببخشی هر خطایی را که از من سر زده، و هر گناهی را که مرتکب شده ام... و هر کار نکوهیده ای که به کاتبان کرام امر فرموده ای آن را ثبت نمایند. همانها که بر من گمارده ای تا آنچه را از من سر می زند نگهدارند، و با اعضایم بر من شاهد باشند، و تو خود در ورای آنان از من مراقبت کرده و بر آنچه که از آنان پوشیده مانده، گواه بوده ای...».(۴۰۲)

البته مراقبه نیز مانند سایر کمالات اخلاقی به تناسب مقامات و مراتبی که سالك در آن به سر می برد، دارای مدارج و مراحل متعددی است. در آغاز که با نخستین مرحله از مراحل سلوك همراه است باید پیوسته پروردگار متعال را حاضر و ناظر بر اعمال خود بداند و از گناهان به شدّت احتراز نماید و چنانچه در اثر غفلت یا غلبه نفس مرتکب معصیتی گردید، به سرعت در صدد توبه برآمده، با تضرّع و نماز و عبادات و مناجات با حقّ - جلّ جلاله - آن را جبران نماید، و

در صورت امکان نفس را به طریق شرعی ادب نماید تا آن گناه تکرار نگردد.

همچنین هنگامی که به عبادت خدای متعال اشتغال می ورزد با کمال دقّت در مقام تصحیح انگیزه بوده، و مواظب باشد قصد و نیّت او با ریا و اغراض فاسد دنیوی آلوده نگردد و بکوشد تا عبادات را با رعایت ادب و با حضور قلب انجام دهد.

کم کم سعی کند از آنچه برای دین و دنیای او مفید نیست احتراز کرده، امور مباح را نیز که ناگزیر از آن است برای خدا انجام دهد، و سعی نماید در همه احوال رضای پروردگار متعال را میزان برای انجام یا ترک امور خود قرار دهد.

رسول خدا صلی الله علیه وآله به ابوذر فرموده اند:

«لِیَکُنْ لَکَ فِی کُلِ ّشَیْ ءٍ نِیَّهٌ حَتَّی فِی النَّوْمِ وَ الْأَکْلِ».(۴۰۳)

«در هر کار حتی خوردن و خوابیدن نیّت و انگیزه الهی داشته باش».

در مراحل بعد با دقّت و حساسیت تمام، مراقب خطورات ذهن و قلب خویش باشد و با استغفار و یاد مرگ و توجه و تأمل در عظمت خداوند و امر آخرت، فکر و دل خویش را میدان وسوسه های نفسانی و افکار شیطانی قرار ندهد تا آرام آرام آثار محبّت و عشق در ضمیر او هویدا و دل و جان وی آن چنان به نور عظمت حقّ روشن و منور گردد که خود به خود اعمال و گفتار و منویاتش خدایی گشته، در همه اوقات او را از یاد دنیا و ما فیها بلکه از وجود خود غافل سازد.

۶ – محاسبه

سازمان ها، ادارات، و تجارت خانه های بزرگ هم که با برنامه های مشخّص و قوانین و ضوابط معیّنی اداره می شوند، گرچه از مدیریت بسیار قوی برخوردار

بوده و کارآمدترین برنامه ها و ضوابط را در اختیار داشته باشند، با حسن ظنّ مطلق به امور جاری نمی نگرند و برای حصول اطمینان از حسن جریان اهداف و برنامه های تعیین شده، هر چند مدّت یک بار در صدد تحقیق و بررسی برنامه های انجام شده برآمده، از نزدیک آنها را مورد مطالعه دقیق قرار می دهند، تا چنانچه امور انجام شده از پیشرفت کافی و کیفیّت مطلوب برخوردار نباشد، جهت پیشگیری از تکرار عیب و نقص ها در آینده و جبران کاستی های گذشته، تدابیر لازم را اندیشیده و اقدامات ضروری را به عمل آورند.

بر هیچ کس پوشیده نیست که اهمیّت و بزرگیِ تلاش در زمینه تهذیب نفس و اصلاح آن از چرخاندن یک سازمان، اداره یا تجارتخانه کمتر نیست. موانع اجرایِ نیک اهداف و برنامه های پیش بینی شده سلوک نیز - که نفس طغیانگر، شیطان حیله باز، زَرق و برق دنیا، و هواهای نفسانی است - برخوردار از قدرت کافی، و بسیار کارآمدتر از عوامل مادی، و از پیشینه ای برابر با دوران حیات آدمی برخوردار می باشد.

بر همین اساس است که مولا امیر مؤمنان علیه السلام ضمن سفارشات خود به امام مجتبی علیه السلام می فرمایند:

«لِلْمُؤمِنِ ثَلاثُ ساعاتٍ ساعَةٌ یُناجِی فِیها رَبَّهُ وَ ساعَةٌ یُحاسِبُ فِیها نَفْسَهُ وَ ساعَةٌ یَخْلُو فِیها بَیْنَ نَفْسِهِ وَ لَذَّتِها فِیما یَحِلُّ وَ یُحْمَدُ.». (۴۰۴)

«مؤمن شبانه روز خود را سه قسمت می کند: در بخشی از آن با پروردگار خویش راز و نیاز می نماید، در قسمتی نفس خود را به حساب می کشد، و مقداری هم به خوشی حلال و لذّت نیکو اختصاص می دهد.».

امام حسن علیه السلام نیز خود به نقل از رسول خدا صلی الله علیه وآله

فرموده اند:

«لا يَكُونُ الْعَبْدُ مُؤْمِناً حَتَّى يُحاسِبَ نَفْسَهُ أَشَدَّ مِنْ مُحاسَبَهِ الشَّرِيكِ شَرِيكَهُ وَ السَّيِّدِ عَبْدَهُ...».(۴۰۵)

«هیچ بنده ای حقیقتاً مؤمن نمی گردد تا آنکه شدیدتر از روشی که شریک، شریکش را و مولا بنده زر خریدش را محاسبه و محاکمه می کند، نفس خویش را به حساب بکشد!».

بنا بر این بر سالک لازم است با همه دقّت و حساسیتی که نسبت به مراقبه دارد، در هر شبانه روز وقت مناسبی را برای محاسبه اعمال روزانه خویش در نظر گرفته، با مطالعه و دقّت کافی بنگرد که آیا وظایف دینی و اخلاقی خود را به نیکی انجام داده و سود برده، یا آنکه نافرمانی کرده و متحمل زیان گردیده است.

در آغاز سلوک به مطالعه عملکرد اعضای خویش خصوصاً چشم و زبان خود پرداخته، گناهان آنها را برشمرده و با توبه و استغفار، آنها را تدارک و جبران نماید.

در مراحل بعد، آرزوهای دور و دراز، صفات اخلاقی ناپسند، و خطورات ذهنی ناشایسته را باز شناخته، جهت اصلاح آنها چاره جویی نماید.

حضرت علی علیه السلام می فرمایند:

«بر خردمند لازم است که زشتی های نفس خویش را در امور دینی و اندیشه و اخلاق و ادب برشمرده، آنها را در سینه خود یا در نوشته ای گرد آورد، سپس برای برطرف کردن آنها دست به کار گردد.».(۴۰۶)

محاسبه نفس، یار و یاور طاعت پروردگار، بازوی توانمند پرهیزکاری و دوری از گناه، اندوخته روز رستاخیز، و از چنان اهمیتی برخوردار است که حضرت موسی بن جعفر علیه السلام می فرمایند:

«لَيْسَ مِنّا مَنْ لَمْ يُحاسِبْ نَفْسَهُ فِي كُلِّ يَوْمٍ، فَإِنْ عَمِلَ حَسَناً اسْتَزَادَ اللَّهَ وَ إِنْ عَمِلَ سَيِّئاً اسْتَغْفَرَ اللَّهَ وَ تابَ إِلَيْهِ.».(۴۰۷)

«از ما نیست آنکه هر روز نفس خویش

را به حساب نمی کشـد تا اگر کار نیک انجام داده از خـدا توفیق بیشتر بخواهد و چنانچه مرتکب کار ناشایست گردیده، از او طلب آمرزش کرده و توبه نماید.».

امام صادق علیه السلام نیز فرموده اند:

«به هوش باشید و پیش از آنکه شما را به حساب بکشند، خود را محاسبه نمایید، (و بدانید که) برای قیامت پنجاه توقّفگاه است که هر یک، هزار سال طول می کشد!...».(۴۰۸)

امیر مؤمنان علیه السلام می فرمایند:

«عِبادَ اللَّهِ! زِنُوا أَنْفُسَكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ تُوزَنُوا وَ حاسِبُوها مِنْ قَبْلِ أَنْ تُحاسَبُوا، وَ تَنَفَّسُوا قَبْلَ ضِيقِ الْخِناقِ وَ انْقادُوا قَبْلَ عُنْفِ السِّياقِ وَ اعْلَمُوا أَنَّهُ مَنْ لَمْ يُعَنْ عَلَى نَفْسِهِ حَتَّى يَكُونَ لَهُ مِنْها وَاعِظٌ وَ زَاجِرٌ لَمْ يَكُنْ لَهُ مِنْ غَيْرِها زَاجِرٌ وَ لا وَاعِظٌ.».(۴۰۹)

«بنـدگان خـدا! خـود را ارزیـابی کنیـد پیش از آنکه (در آخرت) مورد ارزیـابی و سـنجش قرار گیریـد؛ به حسـاب نفس خود رسـیدگی نمایید پیش از آنکه شـما را به حساب بکشـند، از فرصت استفاده کنید قبل از آنکه (در اثر فرا رسیدن هنگام مرگ) راه گلو تنگ گردد، و فرمان ببرید پیش از آنکه شما را با اکراه و خشونت ببرند. و بدانید کسی که (از درون) بر نفس خویش یاری نگردد تا (بـدان وسـیله) از جانب خود پنـد دهنـده و باز دارنـده داشـته باشد، نصـیحت گر و بازدارنده دیگری (از برون) برایش نباشد.».

رسول خدا صلی الله علیه وآله به ابوذر می فرمایند:

«ای ابـاذر! به حسـاب خویش رسـیدگی کن پیش از آنکه از تو حسـاب کشـند! که این از محاسـبه فردای تو آسـان تر است. و خویشتن را ارزیابی نما پیش از آنکه مورد سنجش قرار گیری، و خود را برای عرضه به پیشگاه

خداوند در روز قیامت آماده کن که هیچ چیز از تو بر خدا پنهان نمی ماند.».(۴۱۰)

و نیز می فرمایند:

«ای اباذر! انسان از پرهیزکاران به شمار نمی آید تا آنکه نفس خویش را سخت تر از محاسبه ای که در باره شریکش دارد به حساب بکشد تا بداند خوراک، نوشیدنی و پوشاکش از چه راهی تهیه شده، از طریق حلال یا از راه حرام؟».(۴۱۱)

همچنین از رسول خدا صلی الله علیه وآله نقل شده که فرموده اند:

«آیا شما را از زیرک ترین دانایان و احمق ترین نادانها آگاه سازم؟ عرض کردند: آری یا رسول اللّه! فرمودند:

زیرک ترین افراد کسانی هستند که خود را به حساب بکشند و برای بعد از مرگ و آخرت تلاش نمایند.

و احمق ترین افراد کسانی هستند که از هوای خویش پیروی کرده و از خدا آرزوهای بی جا داشته باشند.

در آن میان مردی به امیر مؤمنان علیه السلام عرض کرد: یا امیرالمؤمنین! انسان چگونه باید از نفس خویش حساب بکشد؟ فرمودند:

«هنگامی که روز را به پایان می برد به خود مراجعه کرده و به نفس خویش خطاب نماید: امروز گذشت و دیگر باره باز نخواهد گشت و خداوند در باره آن از تو سؤال خواهد نمود که در چه راهی گذراندی؟ در آن روز چه کردی؟ آیا خدا را یاد و ستایش نمودی؟ آیا حق برادر ایمانی را ادا کردی؟ آیا اندوه او را برطرف ساختی؟ آیا در غیاب ا و زن و فرزندش را نگهداری نمودی؟ آیا پس از مرگ، بازماندگانش را محافظت کردی؟ آیا (با استفاده از موقعیت خود) مانع غیبت برادر دینی گشتی؟ آیا مسلمانی را یاری نمودی؟ در این روز چه کرده ای؟

و بدین شکل آنچه از او سر زده به یاد

آورد. پس چنانچه از دست او کار نیک صادر گشته خدای را به خاطر توفیقی که به او داده سپاس و تکبیر گوید، و اگر گناهی انجام داده یا در کار خویش کوتاهی کرده، از خدای بزرگ درخواست آمرزش نماید و تصمیم بگیرد که دگر بار آن را انجام ندهد و آن را - به وسیله درود و صلوات بر محمد و آل طاهرینش و بیعت مجدّد با امیر مؤمنان علیه السلام و قبول و تکرار لعن و نفرین بر دشمنان و غاصبان حقّ او - از صفحه نفس خویش محو نماید.

هرگاه چنین کرد خدای بزرگ خطاب نماید: با اینگونه دوستی تو به اولیای من و دشمنی ات با دشمنانم بر هیچ یک از گناهانت سخت گیری نخواهم کرد.».(۴۱۲)

آری، محاسبه نه تنها سبب سهولت حساب در روز رستاخیز خواهد شد بلکه اصلاح نفس و بالمآل سعادت و خوشبختی دنیا و آخرت در گرو آن و از ثمرات بزرگ آن خواهد بود.

مولا امیر مؤمنان علیه السلام فرموده اند:

«هر کس از نفس خویش حساب کشد از عیوبش آگاه گردد و بر گناهانش احاطه پیدا کند. در نتیجه، از گناهان اجتناب ورزیده و عیوب خویش را اصلاح خواهد کرد.».(۴۱۳)

و نیز می فرمایند:

-«مَنْ حاسَبَ نَفْسَهُ سُعِدَ».(۴۱۴)

«کسی که از نفس خویش حساب بکشد خوشبخت خواهد شد.».

«ثَمَرَةُ الْمُحاسَبَهِ إِصْلاحُ النَّفْسِ». (۴۱۵)

«نتیجه و ثمره حساب کشیدن از نفس، اصلاح آن است».

۷ - معاتبه و معاقبه

نفس انسانی سراپا همه تیرگی و ظلمت است. جز خرابکاری نمی شناسد و پیوسته در صدد حیله گری و طغیان می باشد. در عین حال، خداوند متعال آن را به گونه ای خلق فرموده که قابل تربیت است. با تلقین، تأدیب و برنامه های مختلف آموزشی - تربیتی، هم می توان

آن را به امور مطلوب واداشت و هم ممکن است آن را به مسیر مقصود هدایت نمود.

از سوی دیگر، انسان خواه ناخواه در مسیری که برگزیده، دچار لغزش و اشتباه می گردد، و اگر مصمّم به ادامه راه مورد نظر خود باشد، در صدد جبران خطاهای خویش برمی آید. اما این تنها کافی نیست، تأدیب نفس از طریق توبیخ و سرزنش، و وادار نمودن آن به امور تأدیبی ویژه، از راه کارهای مناسبی است که تا حدود قابل توجهی در پیش گیری از تکرار خطاها و لغزش ها مؤثر می باشد.

پس از آنکه انسان خود را مورد ارزیابی قرار داد، چنانچه متوجّه شد که وظایف خود را به نیکی انجام داده، باید خدای مهربان را به خاطر مرحمتِ این توفیق بزرگ سپاسگزاری نماید.

امّا اگر دچار خطا و تقصیر گشته - که البته معمولاً چنین است - علاوه بر جبران لغزش از طریق توبه و استغفار و عزم بر پیش گیری از تکرار آن، لازم است نفس خویش را به خاطر رسواییِ پیش آمده مورد سرزنش قرار داده، با تذکّر، تلقین و ملامت به او بفهماند که کوتاهی در وظایف دینی، اخلاقی و انسانی، علاوه بر عذاب و حسرت اخروی، سبب زحمت او در دنیا گشته و ناگزیر از جبران آن خواهد بود، بلکه به او تفهیم نماید که چنانچه در آینده مرتکب آن لغزش گردد با امور شاقّه و سخت همچون کم خوری و کم خوابی او را ادب خواهد نمود.

آنگاه با خود بنا گذارد که در آینده مردانه به قول و قرار خویش پای بند بوده و از تکرار خطاها پرهیز نماید.

ممارست، تمرین و تکرار این کار علاوه بر آنکه جرأت و جسارت نفس

را در انجام دوباره گناه و خطا تضعیف می کند، تدریجاً باعث آسان شدن ترکِ لغزش و معصیت گشته، زمینه فتح باب و گشایش درهای توفیق و سعادت خواهد گشت.

هر روز که بر ما می گذرد بخشی از عمر گرانمایه از دست رفته، گامی به مرگ نزدیک تر می گردیم. از اینرو، چنانچه قدمی پیش نرفته، و به تناسبِ آنچه از دست داده ایم به حقّ نزدیک تر نشویم در این تجارت بزرگ سودی نبرده بلکه مغبون گشته ایم. و اگر خدای نخواسته در اثر معصیت و غفلت سیر نزولی داشته باشیم، بخشی از کمالات گذشته را نیز از دست داده، ملعون و از رحمت خدا دور گشته ایم.

و حیف و صد حیف که سرمایه گرانقدر و عمر گرانمایه در اختیار آدمی باشد و از آن بهره نبرده، بلکه زیان ببیند و چه عظیم است ندامت و حسرت زیانکاران!

امام صادق علیه السلام می فرمایند:

«مَنِ اسْتَوَی یَوْماهُ فَهُوَ مَغْبُونٌ وَ مَنْ کانَ آخِرُ یَوْمَیْهِ خَیْرَهُما فَهُوَ مَغْبُوطٌ وَ مَنْ کانَ آخِرُ یَوْمَیْهِ شَرَّهُما فَهُوَ مَلْعُونٌ وَ مَنْ لَمْ یَرَ الزِّیادَهَ فِی نَفْسِهِ، فَهُوَ إِلَی النُّقْصانِ وَ مَنْ کانَ إِلَی النُّقْصانِ فَالْمَوْتُ خَیْرٌ لَهُ مِنَ الْحَیاهِ.».(۴۱۶)

«هر کس دو روز او برابر است مغبون خواهد بود، و کسی که روز دوّمش بهتر باشد باید از او غبطه داشت، و اگر روز دوّمش بدتر است ملعون، و از رحمت خدا دور خواهد بود. آن کس که در خود پیشرفت نمی بیند رو به نقصان است و مرگ برای چنین کسی از زندگی بهتر است!».

زاد و توشه اینک سالک خود را برای سفری بس دشوار و طولانی آماده ساخته است. آموزش های لازم را دیده، امکانات را می شناسد و از نیازهای

آینـده به انـدازه کـافی با خبر است. با واجبات (اساسـی ترین و حیاتی ترین راه کارها، و کارآمـدترین ابزارهای عمومی جهت حرکت در مسـیر کمال) آشناست، و از محرّمات (بزرگ ترین و خطرناک ترین موانع این سیر معنوی) به خوبی آگاه است. امّا این هـا برای او - که مقصـدی بسـیار فراتر از آنچه سـایر مردم در پی آننـد، و همّتی گسترده تر از خواست همگانی و اراده ای بس عمیق تر از اراده عمومی دارد - کافی نیست.

او نیازمنـد زاد و توشه ای بیش از تکالیف عمومی است، و بـدون آن نه تنها ادامه سـیر و سـلوک وی ممکن نیست بلکه دیر یا زود توان ذخیره او نیز به پایان رسـیده، و با توجه به آگاهی و تکلیفی که اینک بر دوش دارد، حتّی از سـیر همگانی نیز باز می ماند.

از اینرو بایـد بـا اسـتفاده صـحیح از برنـامه هـای متنوّعی که شـارع مقـدس به همین منظور در اختیار وی نهاده، با جـدّیت تمام کوشـش نمایـد تـا ضـمن پیش گیری و ممانعت از هر گونه عقب گرد ،توقّف، سـردی، سـستی و کسالت در این مسـیر، موتور حرکت خویش را همواره روشن و پُر قدرت نگاه دارد.

با طرح برخی از راه کارهای عملی که نقش مهمی در تأمین هدف مذکور ایفا می نماید بحث را پی می گیریم:

۸ – ذکر

اشاره

انسـان به خـاطر انس بـا جهـان مادّه و مادّیات، نوعاً همه چیز حتی امور صـد در صـد معنوی را - با همه ارتفاع منزلت و ارزش فوق العـاده ای که دارد - در کفّه ترازوی ذهن مـادّی خود نهاده، با مادیات می سـنجد و به همین جهت خواسـته یا ناخواسـته، بسیاری از ارزش های معنوی و فضایل انسانی، در سلسله مراتب ذهنی و فکری وی، نه

تنها از جایگاه اصلی و حقیقی خود برخوردار نیست بلکه بسا از کمترین ارزش مثبت نیز بی بهره به حساب آید.

کم نیست نعمت های الهی فوق العاده ارزشمندی که به واسطه فرهنگ متأثّر از گرایش های مادّی و بینش و ذهنیت نادرست، به چنین سرنوشتی گرفتار آمده است.

ذکر و یاد خدا نمونه روشنی از این ارزش های والاست که علی رغم آنکه در فرهنگ اسلامی در زمره نعمت های بزرگ الهی به شمار آمده، حتی از سوی بسیاری از کسانی که نسبت به آن اهتمام می ورزند نیز از این دیدگاه، مدّ نظر قرار نمی گیرد.

امام سجّاد علیه السلام در مقام مناجات با پروردگار متعال عرض می کنند:

«وَ مِنْ أَعْظَمِ النِّعَمِ عَلَیْنا جَرَیانُ ذِکْرِکَ عَلَی أَلْسِنَتِنا وَ إِذْنُکَ لَنا بِدُعائِکَ وَ تَنْزِیهِکَ وَ تَسْبیحِکَ.».(۴۱۷)

«جریان ذکر تو بر زبان های ما و اجازه ای که به ما داده ای تا تو را خوانده، تنزیه کرده، و تسبیح گوییم، از بزرگ ترین نعمت ها (یت) بر ماست.».

و چگونه آن را عظیم نشماریم در حالی که نفوس متلاطم و دل های مضطرب جز به یاد خدا آرام نمی گیرد؟

«فَلا تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ إِلا بِذِکْرَاکَ وَ لا تَسْکُنُ النُّفُوسُ إِلا عِنْدَ رُؤْیاکَ.».(۴۱۸)

«دل ها (ی بی قرار) جز به یاد تو اطمینان نیابد و نفوس (مضطرب) جز به دیدارت آرام نپذیرد».

یاد خدا سرچشمه همه خیرات، و منبع جوشان همه خوبی ها و نیکی هاست. نفس را پاکی، دل را نورانیّت و روح و جان را صفا و آرامش می بخشد، و آدمی را آماده دریافت رحمت بی دریغ پروردگار مهربان می سازد، بلکه شرف، بزرگواری، عزّت و عظمت ما در گرو ذکر و یاد او نهاده شده است:

«قُلْتَ وَ قَوْلُکَ الْحَقُّ فَاذْکُرُونِی أَذْکُرْکُمْ فَأَمَرْتَنَا بِذِکْرِکَ وَ وَعَدْتَنَا عَلَیْهِ أَنْ تَذْکُرَنا تَشْرِیفاً لَنا وَ تَفْخِیماً

وَ إِعْظاماً.».(۴۱۹)

«فرمودی – و کلام تو (البته) حقّ است –: مرا یاد کنید تا شما را یاد کنم. پس ما را به ذکر خود امر فرموده و نوید داده ای که چون یادت کنیم از ما یاد کنی تا یاد تو به ما شرف، عزّت و عظمت بخشد.».

قرآن و ذکر

خداوند می فرماید:

« وَ اذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيراً لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ».(۴۲۰)

«خدا را بسیار یاد کنید باشد که رستگار شوید».

ذکر کثیر و مداومت آن، یاد خدا را در اعماق جان آدمی رسوخ می دهد و او را در مسیر فلاح و رستگاری قرار داده، باب شقاوت و طریق بدبختی را مسدود می سازد.

« فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ وَ اشْكُرُوا لِي وَ لا تَكْفُرُونِ ».(۴۲۱)

«مرا یاد کنید تا شما را یاد آورم و شکر و سپاس مرا به جای آورید و کفران نکنید».

حیات انسانی و رشد و تعالی روحی به طور مستقیم وابسته به عنایت ذات اقدس الهی و توجّه اولیای کرام اوست و جز از این طریق میسّر نخواهد گشت. نزول برکات آسمانی و فیوضات روح بخش معنوی نیز که تشنه کامان لقای محبوب را سیراب، و سالکان کوی دوست را جان و صفا و حرارت و نشاط می بخشد، از بارش سحاب رحمت همین عنایات و توجّهات، و لطف و مرحمت است که به عنوان یاد او – جلّ جلاله – در کنار ذکر بندگان نیازمند قرار گرفته است.

روایات و ذکر

با اشاره ای گذرا برخی از روایات را یادآور می گردیم:

خداوند به حضرت داود علیه السلام فرموده است:

«ای داود! کسی که محبوبی را دوست می دارد گفتارش را تصدیق می کند، و آن که از محبوبی خشنود است از کارهایش نیز خشنود خواهد بود.

هر کس دوستی را امین بداند

به او اعتماد می کند، و کسی که مشتاق حبیبی باشد در راه رسیدن به او می کوشد.

«یا داوُد! ذِکْرِی لِلذّاکِرِینَ وَ جَنَّتِی لِلْمُطِیعِینَ وَ حُبِّی لِلْمُشْتاقِینَ وَ أَنا خاصَّةٌ لِلْمُحِبِّینَ.».

«ای داود! کسانی که مرا یاد کنند (به طور مخصوص) یادشان می کنم، و بهشتم را برای اطاعت کنندگان خویش قرار داده ام. دوستیم از آنِ مشتاقان خود، و من مخصوص دوستان خویش هستم».

و نیز خداوند می فرماید:

«اطاعت کنندگان من در ضیافت من، و شکر کنندگانم در فزونی اند. آنان که مرا یاد می کنند در نعمتِ (مخصوص) من هستند، و معصیت کنندگانم را (البته) از رحمت خود مأیوس نمی گردانم. اگر توبه کنند من حبیب و دوست آنانم، چنانچه مرا بخوانند خود پاسخگوی ایشان خواهم بود و اگر بیمار شوند خویشتن، طبیب آنهایم. با محنت ها و مصیبت ها آنان را مداوا می کنم تا از گناهان و عیب و نقص ها پاکشان سازم.».(۴۲۲)

امام باقر علیه السلام می فرمایند:

«در توراتی که تحریف نشده، مکتوب است که حضرت موسی علیه السلام از پروردگار خود پرسید: پروردگارا! آیا به من نزدیک هستی تا با تو آهسته راز گویم، یا از من دوری تا صدایت کنم؟ خدای بزرگ به او وحی فرستاد:

«یا مُوسَی! أَنا جَلِیسُ مَنْ ذَکَرَنِی».

«ای موسی! من همنشین آنم که مرا یاد می کند.

حضرت موسی عرض کرد:

روزی که پناهی جز پشتیبانی تو نیست چه کسانی در حمایت و پناه تو هستند؟ فرمود:

«اَلَّذِینَ یَذْکُرُونَنِی فَأَذْکُرُهُمْ وَ یَتَحابُّونَ فِیَّ فَأُحِبُّهُمْ فَأُولَئِکَ الَّذِینَ إِذَا أَرَدْتُ أَنْ أُصِیبَ أَهْلَ الْأَرْضِ بِسُوءٍ ذَکَرْتُهُمْ فَدَفَعْتُ عَنْهُمْ بِهِمْ.».

«آنان که مرا یاد می کنند، پس من آنها را یاد می کنم، و به خاطر من با هم دوستی می کنند پس من نیز آنان را دوست می دارم. این ها همان کسانی

هستند که چون بخواهم به اهل زمین بلایی برسانم یادشان می کنم و به خاطر آنان بلا را از اهل زمین دفع می نمایم.».(۴۲۳)

امام صادق علیه السلام می فرمایند:

«خدای بزرگ به حضرت موسی وحی فرستاد که ای موسی!

«لا تَفْرَحْ بِكَثْرَهِ الْمالِ وَ لا تَدَعْ ذِكْرِی عَلَی كُلِ ّحالٍ، فَإِنَّ كَثْرَهَ الْمَالِ تُنْسِی الذُّنُوبَ وَ إِنَّ تَرْكَ ذِكْرِی یُقْسِی الْقُلُوبَ.».(۴۲۴)

«به زیادی مال شاد مباش و یاد مرا در هیچ حالی رها مکن، زیرا فزونی مال گناهان را از یاد می برد و رها ساختن ذکر و یاد من دل ها را به قساوت می کشاند».

همچنین امام صادق علیه السلام می فرمایند:

«هیچ چیز نیست جز آنکه برایش اندازه ای است که بدان پایان می پذیرد مگر ذکر که آن را پایانی نیست... به راستی خدای بزرگ به اندک آن راضی نگشته، و برایش اندازه ای قرار نداده که پایان بخش آن باشد. آنگاه آیه:

« یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْراً ا كَثِیراً وَ سَبِّحُوهُ بُكْرَهً وَ أَصِیلاً ».(۴۲۵)

را تلاوت کرده و فرمودند:

... پدرم فراوان خدا را یاد می کردند (بسیار می شد که) من همراه ایشان می رفتم و آن حضرت مشغول ذکر خدا بودند (حتی) غذا می خوردیم و ایشان خدا را ذکر می فرمود. با مردم سخن می گفتند ولی این گفتگو ایشان را از ذکر خدا باز نمی داشت و همواره می دیدم که زبانشان به کام چسبیده لا إِلَهَ إِلَّا اللَّه می گویند.

پیوسته ما را جمع کرده، تا طلوع آفتاب به ذکر وا می داشتند، آنان را که قادر بر خواندن بودند به خواندن قرآن امر فرموده و کسانی را که نمی توانستند بخوانند دستور به ذکر می دادند.».

آنگاه می فرمایند:

«خانه ای که در آن قرآن خوانده می شود و خدای بزرگ یاد می گردد، برکتش زیاد شده،

فرشتگان در آن جا حاضر، و شیاطین از آن دور می گردند، و آنچنان که ستاره فروزان بر اهل زمین نور افشانی می کند، آن خانه برای اهل آسمان می درخشد. و خانه ای که در آن قرآن خوانده نمی شود و یاد خدا به میان نمی آید، برکتش اندک، فرشتگان از آن دور، و شیاطین در آن جا حاضر می شوند.».

آن حضرت در ادامه از رسول خدا صلی الله علیه وآله نقل می کنند که فرمودند:

«آیا شما را آگاه نکنم به بهترین کارهایتان که در (بالا ـ بردنِ) درجات شما برترین کارها، و نزد خداوندتان پاکیزه ترین آنهاست؛ برایتان از پول، و طلا و نقره بهتر، و از روبرو شدن (و جهاد) با دشمنان - که شما آنها را به هلاکت رسانده، و آنان شما را از پای درآورند - نیکوتر باشد؟

عرض کردند: بفرمایید، پاسخ دادند:

خدا را بسیار یاد کردن!

سپس امام صادق علیه السلام می افزایند:

«مردی حضور پیامبر صلی الله علیه وآله رسیده عرض کرد: بهترین مسجدیان کیست؟ فرمودند: آنکه خدا را بیشتر یاد آورد.

(همچنین) رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمودند: هر که به او زبانی (گویا) داده شود که خدا را یاد کند، خیر دنیا و آخرت به او ارزانی گشته است. و در باره آیه: « وَ لا ـ تَمْنُنْ تَسْتَكْثِرُ » (۴۲۶) فرمودند: کار خیری که برای خدا انجام داده ای زیاد مشمار. (که آن به هدایت الهی و از فضل و توفیق او جلّ جلاله است).(۴۲۷)

مولا امیر مؤمنان علیه السلام می فرمایند:

«لا هِدایَةَ كَالذِّكْرِ.».(۴۲۸)

«هیچ هدایتی مانند ذکر خدا نیست».

«اَلذِّكْرُ یُؤْنِسُ اللُّبَّ وَ یُنِیرُ الْقَلْبَ وَ یَسْتَنْزِلُ الرَّحْمَةَ.».(۴۲۹)

«یاد خدا آرام بخش خرد، روشنگر دل، و فرود آورنده رحمت است».

«اَلذِّكْرُ نُورُ الْعَقْلَ وَ حَیاةُ النُّفُوسِ وَ جَلاءُ

الصُّدُورِ.».(۴۳۰)

«یاد خدا نور عقل، حیات جان ها، و جلا دهنده سینه هاست.

هم آن حضرت می فرمایند:

«ماندن در مسجد و خدا را یاد کردن از سپیده دم تا بیرون آمدن آفتاب، سریع تر از مسافرت در اطراف زمین، امر روزی را آسان می سازد.».(۴۳۱)

امام صادق علیه السلام می فرمایند:

«رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمودند: (در شب معراج) هنگامی که مرا به آسمان بردند و وارد بهشت شدم، گروهی از ملائکه را دیدم که با خشت های طلا و نقره ساختمان می ساختند ولی گاهی دست از کار می کشیدند. پرسیدم: چرا گاهی به کار می پردازید و گاهی دست بر می دارید؟ گفتند: ما هنگامی کار می کنیم که برایمان خرجی بیاید!

سؤال کردم خرجی شما چیست؟ پاسخ دادند گفتار مؤمن در دنیا «سُبْحانَ اللَّهِ، وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَ لا إِلَهَ إِلّا اللَّهُ، وَ اللَّهُ أَكْبَرُ»! هر گاه مؤمن این کلمات را بگوید برایش ساختمان می سازیم و زمانی که از گفتن باز ایستد ما نیز از کار دست می کشیم.».(۴۳۲)

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله می فرمایند:

«بهشتیان برای هیچ یک از امور دنیا پشیمان نمی شوند مگر برای ساعتی که بدون ذکر خدا گذرانیده اند».(۴۳۳)

و نیز می فرمایند:

«هر کس در بازار هنگام غفلت مردم و کسب و کار آنها از روی اخلاص خدا را یاد کند، خداوند پاداشی برابر با هزار حسنه و کار نیک برایش نوشته و او را در روز قیامت به گونه ای بیامرزد که به قلب هیچ بشری خطور نمی کند.».(۴۳۴)

البته همچنان که تحصیل مقدمات و چنگ زدن به علل و اسبابِ مؤثر در تحقق اهداف مادی، امری است ضروری و نقش حیاتی آن بر کسی پوشیده نیست، پی گیری مقاصد معنوی - و از آن جمله: تلاش در مسیر معرفت و

دستیابی به نعمت بزرگ یاد خدا و بهره مندی از این فیض عظیم - نیز آنگاه ثمر بخش خواهد بود که با توجّه به حکمت بالغه الهی و اراده خداوندی مبنی بر جریان امور از طریق اسباب و علل، از اسباب و عواملی که خدای متعال برای معرفت و یاد خود مقرّر فرموده، غفلت نورزیده، از مسیری که خود تعیین کرده است آن را دنبال نماییم.(۴۳۵)

بر این اساس، ذکر و معرفت خدا آنگاه حقیقتاً یاد و شناخت به حساب می آید که از طریق حضرات معصومین علیهم السلام و با تمسّک به ذیل عنایت آنان صورت پذیرد. بلکه بنا بر آنچه در روایات فراوان شیعه و سنی وارد شده است، یاد آن بزرگواران یاد خداست و به همین مناسبت است که کلمه «ذکر» در زمره اسماء شریف رسول خدا صلی الله علیه وآله شمرده شده است.

پیشوای راستگویان امام صادق علیه السلام می فرمایند:

«هیچ گروهی گرد هم نمی آیند که در مجلس آنها یاد خدای متعال و یاد ما نباشد مگر آنکه آن انجمن در روز قیامت مایه حسرت آنان خواهد بود.».

آنگاه می افزایند:

«(پدرم) امام باقر علیه السلام فرمودند: به راستی یاد ما یاد خداست و یاد دشمن ما یاد شیطان است.».(۴۳۶)

رسول خدا صلی الله علیه وآله نیز می فرمایند:

«ذِکْرُ عَلِیٍّ عِبادَةٌ».(۴۳۷)

«یاد علی علیه السلام عبادت است».

همچنین می فرمایند:

«زَیِّنُوا مَجالِسَکُمْ بِذِکْرِ عَلِیِ ّبْنِ أَبی طالِبٍ علیه السلام».(۴۳۸)

«مجالس خود را با یاد علی علیه السلام زینت بخشید».

آداب ذکر

گرچه اسماء شریف خدای متعال ذاتاً نورانی است و تلفّظ و تکرار آنها حتی بدون انگیزه و رعایت آداب ضروری می تواند آدمی را از آثار طبیعی آن بهره مند سازد، لیکن علمای اخلاق برای بهره مندی هر چه بیشتر از

ثمرات معنوی ذکر، آداب و شرایطی را یادآور شده اند که پرهیز از پیروی افراد نااهل و گمراه در انتخاب ذکر، تبعیت از صاحبان شریعت و حاملان وحی و طبیبان روحانی، دارا بودن اخلاص و نیّت پاک و توجّه و حضور قلب کامل را می توان از مهم ترین آنها برشمرد.

البته نقش انتخاب زمان و مکان را نیز نباید از نظر دور داشت، چه آنکه برخی از زمان ها مانند سحرها، فاصله بین اذان صبح تا طلوع آفتاب و عصر تا غروب خورشید، شب و روز جمعه و بعد از هر نماز واجب؛ و از مکان ها مانند مشاهد مشرّفه، مساجد و محل های خلوتی که توجّه آدمی را به خود مشغول نمی سازد از فضیلت و امتیاز بیشتری برخوردارند.

همچنین سالک باید تا جایی که به کسالت نمی انجامد و از نشاط برخوردار است سعی کند همواره به ذکر مشغول بوده و هر ذکری را بر می گزیند بر آن مداومت داشته باشد تا به خوبی از ثمرات آن بهره مند گردد.

تا جایی که ممکن است در اوایل امر ذکر خود را «أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ رَبِّی وَ أَتُوبُ إِلَیْهِ» قرار دهد. بعدها نیز که بیشتر خود را در زندان طبیعت، و مقیّد به قید و بندهای امور دنیوی و نفسانی و متّصف به اخلاق رذیله و خلق های ناپسند احساس کرد، از ذکر شریف یونسیّه: « لا إِلهَ إِلّا أَنْتَ سُبْحانَکَ إِنِّی کُنْتُ مِنَ الظّالِمِینَ » غفلت نورزد، و هر مقدار که می تواند خصوصاً در حال سجده آن را تکرار نماید، و به زبان حال عرض کند:

خدای من! تو پاک و منزّهی، و در حقّ این مسکین ستم روا نداشته، به این پستی و رذالت گرفتارش نفرموده ای،

بلکه او خود بر خویشتن ظلم کرده است.

در مراحل بعد نیز به ذکرهای دیگری که از طریق معصومین علیهم السلام رسیده است روی آورد و برخی از آنها را که در روایات مورد تأکید قرار گرفته، ورد دائمی خویش قرار دهد.

مراتب ذکر

یاد خدا دارای درجات و مراتبی است که به اعتبار آن از فضیلت و ارزش متفاوتی برخوردار خواهد بود:

ذکر با زبان:

مشغول داشتن زبان به ذکر خدا را می توان نخستین مرحله از مراحل بهره مندی از این نعمت بزرگ دانست که به صورت های مختلف همچون تسبیح، تنزیه، حمد و ثنا، تکبیر و تعظیم، شکر گزاری، دعا، استغفار، و درخواست حاجت ظهور می یابد.

این مرحله که خود زمینه ساز فکر، و راه گشای ذکر قلبی است و به منزله بنزین موتور حرکت سالک در مسیر کمال به حساب می آید، چنانچه با آداب و شرایط آن همراه باشد از بهترین عبادات شمرده شده، و آیات و روایات فراوانی که به حدّ تواتر می رسد، در فضیلت آن وارد گشته است.(۴۳۹)

ذکر قلبی:

این مرتبه از ذکر نیز بسیار ارزشمند بوده و آنچنان که از آیات قرآنی و احادیث استفاده می شود، دارای فضیلتی بس عظیم می باشد و منظور از آن در مرحله نخست توجّه نمودن به خدای متعال در هنگام گناه، و او را حاضر و ناظر دانستن است، به گونه ای که انسان را از گناه باز دارد. مثلاً هنگامی که اسباب گناه فراهم شده و شیطان می کوشد آدمی را به ارتکاب آن وا دارد، چنانچه با استمداد از قدرت ایمان و روح تقوا، به خود نهیب دهد و در نظر آورد که خدای متعال حاضر است و در همه حال او را

می بیند ؛ همین تذکّر و نهیب ایمانی بین او و معصیت حائل گشته، او را از آلوده شده به آن گناه باز می دارد.

خدای متعال می فرماید:

« إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذا مَسَّهُمْ طائِفٌ مِنَ الشَّيْطانِ تَذَكَّرُوا فَإِذا هُمْ مُبْصِرُونَ ».(۴۴۰)

«به راستی پرهیزکاران هنگامی که گرفتار وسوسه های شیطان شوند متذکّر گشته و ناگهان بینا می گردند».

وسوسه های شیطانی پیر و جوان و کوچک و بزرگ نمی شناسد. در هر مرحله ای از ایمان و در هر سنّ و سال، در همه حال برای یافتن راه نفوذ به درون آدمی جهت تخریب پایه های ایمان و رخنه در ارکان تقوا همچون طواف کننده ای خستگی ناپذیر پیرامون فکر و روح آدمی به گردش درآمده، با تمام نیرو او را به سوی گناه فرا می خواند، و البته این تلاش در مورد جوانان و در محیطهای آلوده و مراکز فساد با کمک از دستگاه های تبلیغاتی شیاطین انسی با تحرّک و قدرت بیشتری همراه خواهد بود.

در این میان آنچه که آن ملعون را در این هدف نامیمون مأیوس و ناکام می سازد یاد خدا و به خاطر آوردن حضور همیشگی و نظارت دائمی او در همه جاست!

وسوسه های شیطانی دیده های باطنی انسان را نابینا می سازد و قدرت شناخت نیک و بد را از او سلب می نماید. امّا یاد خدا – آنچنان که از جمله « فَإِذا هُمْ مُبْصِرُونَ » نیز به دست می آید – انسان را بینا ساخته، و در مسیر شناخت حقّ از باطل و نیک از بد به او روشنایی خواهد بخشید، و همین نورانیت و بینایی است که وی را از چنگال وسوسه ها رها ساخته، از هلاکت حتمی نجات می بخشد.

این نیز ممکن نمی گردد مگر با تحصیل ملکه تقوا

از طریق تن دادن به دستورات حیات بخش دین، تفکّر صحیح در عواقب شوم گناه، به خاطر آوردن الطاف بی کران الهی و مجازات های دردناک خطاکاران در روز قیامت.

« وَ مَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِی فَإِنَّ لَهُ مَعِیشَةً ضَنْكاً وَ نَحْشُرُهُ یَوْمَ الْقِیامَهِ أَعْمی ».(۴۴۱)

«هر کس از یاد من اعراض کند در حقیقت زندگی تنگ (و سختی) خواهد داشت و روز قیامت او را نابینا محشور خواهیم کرد.».

اگر یاد خدا به انسان بینایی و نور می بخشد، غفلت و روی گردانی از یاد او نیز نه تنها درهای زندگی و آسایش را بر آدمی مسدود می سازد، بلکه سرانجام به نابینایی و تیره بختی وی خواهد انجامید. غافل از یاد خدا به هر کاری روی می آورد، با بن بست مواجه می گردد. دنیا با همه وسعت برایش تنگ است! همواره مضطرب و نگران، و پیوسته گرفتار و ترسان است. حاصل عملش جز شقاوت و بدبختی نیست، و در اثر غفلت از یاد خدای مهربان، انواع مفاسد اجتماعی و بلاهای فردی خانمان سوز، دامنگیر او شده و شیطان همواره مونس و همنشین او خواهد بود.

« وَ مَنْ یَعْشُ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمنِ نُقَیِّضْ لَهُ شَیْطاناً فَهُوَ لَهُ قَرِینٌ ».(۴۴۲)

«هر کس از یاد خدای رحمان روی گردان شود شیطان را بر او می گماریم پس همیشه قرین اوست.».

« یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تُلْهِكُمْ أَمْوالُكُمْ وَ لا أَوْلادُكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَ مَنْ یَفْعَلْ ذلِكَ فَأُولئِكَ هُمُ الْخاسِرُونَ ».(۴۴۳)

«ای کسانی که ایمان آورده اید! اموال و فرزندانتان شما را از یاد خدا غافل نسازد، افرادی که چنین کنند زیانکار خواهند بود.».

تعلّقات، همت آدمی را پایین آورده، از توجّه کامل به مقصد اعلای انسانی باز می دارد. علاقه

انسـان به زن و فرزنـد، مـال و ثروت، و جاه و مقام گرچه امری طبیعی است و آدمی در زنـدگی مادی و معنوی خود ناگزیر از آن است، اما این علاقه منـدی هرگز نبایـد به غفلت از یاد خـدا که انحراف از مقصد اصـلی و بزرگ ترین بلا و مصـیبت برای اوست منجر گردد.

در شرح حال مرحوم شیخ عبد اللَّه شوشتری که از معاصرین مرحوم علّامه مجلسی بوده است نوشته اند:

«وی را فرزنـدی بود که او را بسـیار دوست می داشت. زمـانی آن فرزنـد سـخت بیمـار شـد و شـیخ بـدان جهت پریشـان خاطر گشت.

روز جمعه بـا همان حال برای اقامه نماز جمعه حرکت کرده و در هنگام خوانـدن سوره منافقون وقتی به آیه فوق رسـید، آن را چندین بار تکرار کرد. پس از نماز علّت تکرار آیه را از وی جویا شدند. در پاسخ فرمود: وقتی به این آیه رسیدم به یاد فرزندم افتـادم. از اینرو بـا تکرار آن به مبـارزه بـا نفس خویش پرداختم تا حالی پیـدا کردم که گویا فرزنـدم مرده و جنازه او در برابرم قرار دارد، و در این وقت بود که از تکرار آیه باز ایستادم.(۴۴۴)

در دبستان ازل حسن تو ارشادم کرد

بهر صیدم ز کرم لطف تو امدادم کرد

نفس بد طینت من مایل هر باطل بود

فیض بخشی تو از دست وی آزادم کرد

برای رهـایی از شـرّ نفس و آلودگی هـای نفسـانی و وسوسه های شـیطانی راهی جز توجّه به خـدا و یاد همیشـگی او نیست. تا زمـانی که خود را در حضور او - جـلّ جلالـه - دیـده و ارتباط قلبی از ساحت اقدسـش منقطع نگشـته، نه از حیله های نفسانی اثری، و نه از وسوسه های شیطانی

خبری است، و در آن حال، نه این هر دو و نه هیچ کس دیگر هرگز قادر به فریب آدمی نخواهند بود.

امیر مؤمنان علیه السلام می فرمایند:

«أَصْلُ إِصْلاحِ الْقَلْبِ اشْتِغالُهُ بِذِكْرِ اللَّهِ.».(۴۴۵)

«ریشه و اساس شایسته سازی دل، اشتغال آن به ذکر خدا و یاد اوست».

یـاد حقّ روح را صـفا، دل را آرامش و نفس را از اسـارتِ دوستی دنیا که منشأ همه خطاهاست رهایی بخشـیده و قلب را جلوه گـاه محبوب و آمـاده دریافت فیض از جانب دوست خواهـد ساخت. همچنان که غفلت از یاد خـدا آدمی را از ساحت اقـدس الهی دور ساخته، روحش را تیره، قلبش را مضطرب و نفسش را به بندگی و اسارتِ تعلّقات مادی و پیروی از شیاطین سوق می دهد و طبعاً او را از هر خیر و برکت و فیض و رحمت معنوی محروم می سازد.

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله می فرمایند:

«أَرْبَعٌ لا يُصِيبُهُنَّ إِلّا مُؤْمِنٌ: اَلصَّمْتُ وَ هُوَ أَوَّلُ الْعِبادَهِ، وَ التَّواضُعُ لِلَّهِ سُبْحانَهُ و تَعالی وَ ذِكْرُ اللَّهِ عَلی كُلِ ّحالٍ وَ قِلَّهُ الشَّیْ ءِ يَعْنِی قِلَّهُ الْمالِ.».(۴۴۶)

«چهـار چیز است که جز مؤمن به آن دست نیابـد (و جز او لیـاقت و شایسـتگی آن را نـدارد): سـکوت کردن که آغاز (و پایه) عبادت است، تواضع نمودن برای خدای متعال، یاد خدا کردن در هر حال، و اندک داشتن مال.».

از جمله سفارشات رسول اکرم صلی الله علیه وآله به حضرت علی علیه السلام این است:

«یـا عَلِیُّ ! ثَلاثٌ لا تُطِیقُهـا هـذِهِ الْأُمَّهُ: اَلْمُوَاسـاهُ لِلْأَخِ فِی مالِهِ، وَ إِنْصافُ النَّاسِ مِنْ نَفْسِهِ، وَ ذِكْرُ اللَّهِ عَلی كُلِ ّحالٍ، وَ لَيْسَ هُوَ «سُبْحانَ اللَّهِ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَ لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ

اللَّهُ أَكْبَرُ»! وَ لَكِنْ إِذَا وَرَدَ عَلَى ما يَحْرُمُ عَلَيْهِ خافَ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ عِنْدَهُ وَ تَرَكَهُ.».(۴۴۷)

«علی جان! سه کار است که این امّت توانایی آن را ندارند: یاری رساندن به برادر دینی و او را در مال خویش سهیم قرار دادن، انصاف به خرج دادن میان خود و مردم ؛ خدا را در همه حال به یاد داشتن. (البته) منظورم (تنها) گفتن «سُبْحانَ اللَّهِ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَ لا إِلَهَ إِلّاَ اللَّهُ وَ اللَّهُ أَكْبَرُ» نیست، بلکه (منظورم این است که) هر وقت کار حرامی در مقابل او قرار گیرد، از خدا بترسد و آن را ترک نماید.».(۴۴۸)

امام صادق علیه السلام به نقل از رسول خدا صلی الله علیه وآله می فرمایند:

«هر کس خدا را اطاعت کند در حقیقت خدا را یاد کرده، گرچه نماز و روزه و تلاوت قرآن او اندک باشد. و هر کس از خدا نافرمانی نماید، در واقع خدا را فراموش کرده، گرچه نماز و روزه و تلاوت قرآنش زیاد باشد.».(۴۴۹)

امیر مؤمنان علیه السلام می فرمایند:

«اَلذِّكْرُ ذِكْرَانِ: ذِكْرُ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ عِنْدَ الْمُصِيبَهِ وَ أَفْضَلُ مِنْ ذَلِكَ ذِكْرُ اللَّهِ عِنْدَ ما حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْكَ فَيَكُونُ حاجِزاً.».(۴۵۰)

«ذکر دو گونه است: خدای بزرگ را در هنگام مصیبت یاد کردن (و شکیبایی و استقامت ورزیدن)، و از آن برتر خدا را یاد نمودن در برابر آنچه که بر تو حرام کرده است، تا (این یاد) بین تو و آن حرام (چون سدّی) مانع گردد».

حضور دائمی:

مقصود از این مرحله از ذکر قلبی - که مقامی است بس رفیع، و برترین نوع ذکر می باشد و جز برای اولیای خدا و کُمّلین مؤمنین حاصل نمی گردد - آن است که انسان

در همه حالات در خلال کسب و کار، هنگام گفتگو با مردم، در وقت خوردن و آشامیدن و همه اوقات زندگی خدای متعال را قلباً یاد کرده، با یاد اقدسش مأنوس بوده، و آنی از او - جلّ و علا - غفلت نورزد.

خدای متعال می فرماید:

« رِجالٌ لا تُلْهِيهِمْ تِجارَةٌ وَ لا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ... ».(۴۵۱)

«مردانی که آنان را نه تجارت و نه هیچ داد و ستدی از یاد خدا غافل نمی سازد».

آنان در عین تلاش و فعالیت، هرگز از یاد خداوند غافل نگشته، کار و کوشش و فعالیت شان همواره تحت الشعاع یاد خدا و ذکر اوست. یاد خدا دیدگان آنان را روشن و دل هایشان را منوّر گردانیده، و همه چیز را از صفحه فکر و قلبشان ناپدید ساخته است.

گویا جز با یاد و نام او آشنا نیستند و جز کلام او گوش آنان را نوازش نمی دهد. دنیا را پشت سر گذارده، پای بر عرصه آخرت نهاده اند. آنچه را که دیگران نمی بینند آنها می بینند و گوش جانشان با آنچه که سایر مردم نمی شنوند آشناست.

دستورات الهی و وعده های حقّ را در برابر دیدگان داشته، پیوسته به اعمال خویش می اندیشند. در حالی که فرشتگان در اطراف آنان حلقه زده، به آنان سکینه و آرامش می بخشند، و درهای آسمان بر آنها گشوده گشته است، بر کردار خویش گریانند و پیوسته با خدای متعال راز و نیاز دارند.(۴۵۲)

« اَلَّذِينَ آمَنُوا وَ تَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أَلا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ ».(۴۵۳)

«آنان کسانی هستند که ایمان آورده و دل هایشان به یاد خدا مطمئن و آرام است، آگاه باشید، دل ها تنها با یاد خدا آرامش می یابد.».

گرفتاری های زندگی، فقر و بیماری، حوادث تلخ

و ناگوار، دل باختگی در برابر زَرق و برق زندگی مادی، ضعف و ناتوانی در برابر مشکلات، و ترس و وحشت از آینده تاریک و مبهمی که انسان غافل برای خود ترسیم کرده، روح او را می فشارد و دل وی را مضطرب و پریشان می سازد.

امّا هنگامی که با تکیه بر ایمان و ملکه تقوا خدا را حاضر و ناظر و آگاه و توانا بداند، و پیوسته با نام او به سر برده و با یاد او مأنوس باشد، از یک سو روحی آرام و دلی مطمئن می یابد، از سوی دیگر این توجّه قلبی برای او مبدء تلاش و فعالیت و پویایی و نشاط در جهت حرکت به سوی نیکی ها خواهد گشت.

۹ – فکر

اشاره

فکر چراغی است روشنگر که راه و طریق سالك را روشنی می بخشد و مائده ای است آسمانی که وی را در مسیر حرکت به طرف کمال تغذیه نموده، نیرومند می گرداند.

فکر سازنده و تفکّر صحیح ریشه در یاد خدا دارد و زمینه آن با تحمّل دشواری های فراوان و صیانت نفس از وساوس شیطانی و خطورات نفسانی، و پس از گذراندن دورانی از سلوك همراه با یاد خدا و ذکر پیوسته فراهم می گردد.

فکر شاهراه تکامل، نردبان ترقی و کلید خزینه های علوم و معارف حقّه است. با گشوده شدن باب فکر بر سالك، توجّه تامّ و حضور قلب کامل با سهولت بیشتری برای او میسّر خواهد گردید و در این هنگام است که خردمندانه در همه حال به یاد خداست. دل را یکپارچه از غیر یادِ یار فارغ، و زبان را پیوسته به ذکر حضرت دوست مشغول می سازد. و به یمن مداومتِ همین ذکر و یاد و فکر است

که دل از اشراقات خورشید جمال محبوب مطمئن، سینه از تابش انوار عظمت جنابش منشرح، اسباب اُنس و انقطاع حقیقی از غیر حقّ فراهم، و محبّت به ساحت اقدسش در دل و جان آن چنان ریشه دار می گردد که جز با یاد حضرتش آنی قرار و آرام نخواهد داشت.

مدارج تفکّر

تفکّر دارای مراتب و درجات مختلفی است: فکر در زمینه کمالات و صفات و اسماء الهی و اسرار و حکمت های جهان آفرینش، تفکّر در اطوار و حالات نفس، تأمّل در احوال دنیا و فنای آن و عبرت گرفتن از شرح حال گذشتگان، و تفکرّ در زمینه عظمت عالم آخرت و بقای آن نمونه هایی از مدارج اندیشه و مراتب فکر است که به تناسب ارزش هر یک تفکّر نیز از فضیلت های متفاوتی برخوردار می گردد.

در میان خیل بی شمار انسان ها که در خلال دوران زندگانی و حیات بشر پای به عرصه زندگی نهاده، عمر خویش را با فراز و نشیب و تلخی و شیرینی آن سپری کرده، جهان را بدرود گفته اند، تنها کسانی به مفهوم حقیقی به شرافت و بزرگی موصوف و از موهبت حیات انسانی بهره مند گشته اند که زبانشان پیوسته با ذکر نام حقّ آشنا، و سینه و قلبشان با تفکّر در آفرینش نظام هستی از زلال دانش و جام معرفت سیراب بوده است.

خدای متعال از آنان به عنوان فرزانگان یاد کرده و می فرماید:

« إِنَّ فِی خَلْقِ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ اخْتِلافِ اللَّیْلِ وَ النَّهارِ لَآیاتٍ لِأُولِی الْأَلْبابِ ا الَّذِینَ یَذْکُرُونَ اللَّهَ قِیاماً وَ قُعُوداً وَ عَلی جُنُوبِهِمْ وَ یَتَفَکَّرُونَ فِی خَلْقِ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ رَبَّنا ما خَلَقْتَ هذا باطِلًا سُبْحانَکَ فَقِنا عَذابَ النَّارِ ».(۴۵۴)

«مسلّماً در آفرینش آسمان ها و زمین

و آمد و رفت شب و روز، نشانه هایی (روشن) برای خردمندان و صاحبان مغز است همانها که خدا را در حال ایستاده و نشسته، و هنگامی که بر پهلوهایشان خوابیده اند، یاد می کنند و در اسرار آفرینش آسمان ها و زمین می اندیشند (و می گویند:) پروردگارا! این ها را بیهوده نیافریده ای، تو پاک و منزّهی! ما را از عذاب آتش دوزخ نگاه دار».

عالمان دینی و خردمندان و عارفان حقّه که از زلال مکتب حیات بخش اسلام سیراب گشته اند، گویا با عنایت به مضمون همین آیه است که فرموده اند:

دروازه های فکر سازنده آنگاه بر سالک گشوده خواهد شد که با پرداختن به ذکر و مداومت بر یاد خدا لوح سینه و صفحه اندیشه را از تیرگی حیله های نفسانی و وسوسه های شیطانی پاک، و آیینه دل را از ظلمت انگیزه های آلوده و خطورات ناپاک تطهیر نماید. و در این مرحله است که با نگاهی خردمندانه به خود و پیرامون خود، آفرینش نظام هستی را هدف مند می بیند ؛ به هدف والای خلقت انسان که جز تعالی معنوی، پرورش روان و تکامل روحی نیست پی برده، اعتراف می کند که او برای زندگی زودگذر و ماندن در دنیای فانی آفریده نشده، سرایی جاودانه و حیاتی همیشگی در انتظار اوست و در آن جا به نیک و بد کردار او رسیدگی شده، پاداش و کیفر خواهند داد. این است که ملتمسانه دست نیاز به درگاه بی نیاز بلند کرده، رهایی خویش را از عذاب دردناک آتش درخواست می نماید.

آری، آیات قرآنی همواره مردم را به اندیشه در اسرار آفرینش و عبرت از سرگذشت پیشینیان فرا می خواند. در پایان بسیاری از آیات قرآنی دعوت به تفکّر، تعقّل و تذکّر شده تا

هر کس به فراخور قابلیت، دانش و بینش خویش از این اقیانوس بی کران سیراب گشته، معرفت خود را نسبت به رازهای نهفته و شگفتی های پنهان عالم خلقت تعمیق بخشد.

حضرات معصومین علیهم السلام نیز همگام با قرآن پیوسته بر فکر و اندیشه تأکید داشته اند:

امام صادق علیه السلام تفکّر را برترین عبادت معرفی کرده اند:

«أَفْضَلُ الْعِبادَهِ إِدْمانُ التَّفَكُّرِ فِى اللَّهِ وَ فِى قُدْرَتِهِ.».(۴۵۵)

«برترین عبادت، تداوم بخشیدن به تفکّر در باره خدا و قدرت اوست».

حضرت رضا علیه السلام حقیقت عبادت را اندیشیدن در امر خداوند دانسته، می فرمایند:

«لَيْسَتِ الْعِبادَهُ كَثْرَهَ الصَّلاهِ و الصَّوْمِ إِنَّمَا الْعِبادَهُ التَّفَكُّرُ فِى أَمْرِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ.».(۴۵۶)

«عبادت به زیاد بودن نماز و روزه نیست، حقیقتاً عبادت تفکّر در امر خدای بزرگ است».

بر همین اساس است که دست پروردگان مکتب، به این امر مهم به شدّت اهتمام داشته اند، همچنان که در باره ابوذر غفاری – رضوان اللّٰه علیه – فرموده اند:

بیشتر عبادت وی تفکّر و عبرت بوده است.(۴۵۷)

همچنین امام صادق علیه السلام ضمن تعظیم فکر و اندیشه با اشاره به آیات قرآنی، تنها اندیشمندان را پند پذیر معرفی کرده اند:

«تَفَكُّرُ ساعَهٍ خَيْرٌ مِنْ عِبادَهِ سَنَهٍ [قالَ اللَّهُ] « إِنَّما يَتَذَكَّرُ أُولُوا الْأَلْبابِ.(۴۵۸) ».(۴۵۹)

«ساعتی اندیشیدن از عبادت یک ساله بهتر است. خداوند می فرماید: تنها خردمندان پند می گیرند.».

عبادت خدا امری است مطلوب و آدمی را به ساحت محبوب نزدیک می سازد، لیکن فکر و اندیشه که حاصل آن: بینش صحیح، جهان بینی واقع بینانه، و جهت گیری مناسب و هماهنگ با نظام آفرینش است، انسان را به معنای حقیقی برای تلاش و حرکت در راه هدف متعالیش مهیا ساخته، او را قادر خواهد ساخت تا با استفاده از تمامی توان، استعداد و امکانات، از

لحظه لحظه عمر خویش به نیکوترین شکل بهره برده، به ساعتی مسیر سالی و به شبی راه صد ساله را بپیماید.

هم آن حضرت به نقل از جدّ بزرگوار خود امیر مؤمنان علیهما السلام فکر را دعوت کننده به نیکی و نیکو کاری دانسته، می فرمایند:

«إِنَّ التَّفَكُّرَ يَدْعُو إِلَى الْبِرِّ وَ الْعَمَلِ بِهِ».(۴۶۰)

«تفکّر، آدمی را به کار نیک و نیکوکاری فرا می خواند».

و امام مجتبی علیه السلام آن را حیات دلِ آگاه و کلید درهای حکمت معرفی فرموده اند:

«عَلَيْكُمْ بِالْفِكْرِ فَإِنَّهُ حَياةُ قَلْبِ الْبَصِيرِ وَ مَفاتِيحُ أَبْوابِ الْحِكْمَهِ.».(۴۶۱)

«به فکر روی آورید که آن، حیات قلب بینا و کلید درهای حکمت است».

نقل است که شبی برای وضوی حضرت سجّاد علیه السلام آب حاضر کردند. هنگامی که دست مبارک در آب نهادند، سر بلند کرده به آسمان و ماه و ستارگان چشم دوخته و در اندیشه آفرینش آنها فرو رفتند. سپیده صبح دمید و صدای اذان مؤذّن بلند شد در حالی که هنوز دست مبارکشان در ظرف آب بود!(۴۶۲)

۱۰ – حزن

سالک إلی اللّه جز به حق نمی اندیشد، پیوسته در جستجوی نور یقین، مدام خواهان وصال محبوب، و همّتش نیل به شهود است. اندوه هجران قلبش را ذوب، و امواج شوق وجودش را بی قرار ساخته ؛ آتش عشق درونش را می سوزاند و همواره از فراق دوست محزون است و تا به مطلوب خویش نایل نگردد، با آرام و قرار بیگانه است.

در باره وجود پُر سرور رسول گرامی اسلام صلی الله علیه وآله روایت است که آن بزرگوار مدام در اندیشه و پیوسته محزون بودند.(۴۶۳)

آن جناب در این باره می فرمایند:

«هرگاه خداوند بنده ای را دوست بدارد، رشته ای از حزن در دلش می افکند، زیرا خدا هر

قلب محزونی را دوست دارد.».(۴۶۴)

از آن حضرت پرسیدند: خداوند کجاست؟! فرمودند:

«نزد قلب های شکسته!».(۴۶۵)

و به ابوذر - رضوان اللّه علیه - می فرمایند:

«ما عُبِدَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ عَلی مِثْلِ طُولِ الْحُزْنِ...».(۴۶۶)

«خدای بزرگ به هیچ طریقی همچون تداوم بخشیدن به حزنْ عبادت نشده است».

امیر مؤمنان و پیشوای پرهیزکاران علیه السلام در وصف تقوا پیشگان فرموده اند:

«قُلُوبُهُمْ مَحْزُونَهٌ.».(۴۶۷)

«دل های آنان (همیشه) محزون است».

آنان گرچه از توفیقات الهی و طاعات خویش مسرورند، امّا به واسطه گناهان خویش و احساس مسئولیتی که در درون احساس می کنند، اندوه بر وجودشان بار انداخته و همواره نگرانند.

آن حضرت در وصف مؤمنان نیز می فرمایند:

«سُرُورُ الْمُؤْمِنِ بِطاعَهِ رَبِّهِ وَ حُزْنُهُ عَلی ذَنْبِهِ».(۴۶۸)

«سرور و شادی مؤمن به خاطر فرمانبرداری از پروردگارش و اندوه او به واسطه گناه اوست».

حزن و اندوه نسبت به امور دنیوی منشأ بی تفاوتی و بیگانگی نسبت به امر آخرت است. امّا حزنی که از کثرت اشتیاق به وجود آید - همچون اندوه محبّین - و اندوهی که ناشی از ترس از گناه و عذاب الهی است - بسان حزن صالحان - سرچشمه نور و منبع نیرو و حرکت است. سالک الی اللّه را با امر دنیا چه کار؟ او حساب خویش را با دنیا یکسره کرده، و جز حضرت حقّ مقصد و مقصودی ندارد؛ نه از فوت چیزی محزون و نه از حادثه ای نگران، امّا پیوسته بیمناک است که مبادا از چشم محبوب ساقط گشته، رشته حزن از قلب او منقطع گردد و او را از فیوضات معنوی و عنایات حضرت حقّ محروم سازد.

-امام باقر علیه السلام ضمن حدیثی طولانی به جابر جعفی می فرمایند:

«وَ اسْتَجْلِبْ نُورَ الْقَلْبِ بِدَوامِ الْحُزْنِ.».(۴۶۹)

«قلبت را با تداوم بخشیدن به حزن نورانی ساز».

۱۱ – عبادت

اشاره

زنـدگی بـدون تحرّک، مرگ است و بودن بی نشـاط شایسـته نـام حیات نباشـد. شور و نشاط و تلاش و حرکت از ارکان مهم حیات و از اجزای جدایی ناپذیر زندگی است.

خورد و خوراک، تولیـد مثـل و امثـال این هـا که از مظـاهر روشن حرکت به شـمار می رود، البته از جریان خون در رگ های آدمی سرچشمه می گیرد، امّا آنچه که به این جُنب و جوش، نشاط بلکه قِوام می بخشد، احساس نیاز و امید و آرزو است. امید به فردایی بهتر و آرزوی روزگاری فارغ از غم و درد و رنج، و به دور از ذلّت و درماندگی و اسارت.

تفوق طلبی، برتری جویی و اسـتقلال خواهی نیز که از قوی ترین و قدرتمنـدترین عوامـل ایجـاد تحرّک در آدمی است، به این امر دامن زده و او را به تلاشـی شـبانه روزی و فعالیّتی دائمی واداشـته، از روز مرّگی، قانع شدن به وضع موجود، و هر آفت باز دارنده دیگر باز داشته، خستگی را از تن و جان او ربوده، و در عین حال آسایش و راحتی را نیز از او سلب نموده است!

این عوامل و جز این هاست که او را به ستیز و مبارزه با آنچه که آن را مانع تحقّق این آرزوی حیاتی می پنـدارد، فرا خوانده و در این راه به او استقامت و پایداری بخشیده است.

امّا مصیبت بزرگ و درد جانکاه آن است که در این پندار، بسیار به خطا رفته است، تا جایی که حتی مقتضای فطرت و طبیعی ترین نیـاز بشـر را – که جز خضوع در برابر کمـال مطلق و بنـدگی آفریـدگار متعال نیست – مانع پنداشـته و به ستیز با آن کمر بسته است!

تردیدی نیست که

استقلال خواهی و میل به تثبیت شخصیت از شاخص ترین تمایلات بشری و از نیازهای فطری و طبیعی انکار ناپذیری است که اگر با انگیزه ای متعالی و روشی درست و منطقی به آن پاسخ داده شود، جرأت و جسارت لازم برای ورود به صحنه های نبرد زندگی را به ارمغان آورده، پایه های اعتماد به نفس را در وجود آدمی استحکام می بخشد، و ضمن ارتقای روحیه مقاومت، پایداری، استقامت و بردباری، وی را از هر گونه چاپلوسی، دریوزگی، مذلّت، خفّت و خواری باز داشته، و از تن دادن به مظاهر اسارت و بندگی در برابر زورگویان و ستمگران بر حذر می دارد.

لیکن اطاعت تحقیرآمیز و کرنش مذلّت بار در برابر اسیرانِ شهوت و غضب و پیروانِ نفس و شیطان را هرگز نباید با خشوع فخر آفرین و خضوع عزّت بخش در پیشگاه آفریدگار مقتدر و خالق بی نیاز از یک سنخ پنداشت.

قیاس این دو، نه واقع بینانه است و نه مقتضای خردمندی، و از قضاوتِ منصفانه نیز فرسنگ ها به دور است!

پاسخ آگاهانه به ندای فطرت و نوشیدن شهد گوارای فیض معنوی و تعالی روحی کجا و ضایع ساختن قابلیت های انسانی و استعدادهای درونی به واسطه تبعیت از مستانِ نخوت و غرور و پیروان هوی و شرور کجا؟!

عبادت، پرستش ستایشگرانه کمال مطلق و اظهار آخرین درجه شعور و معرفت است.

عبادت، ظهور خاضعانه اوج کمال خواهی، تجلّی پاکی و پاکیزگی و ابراز خالصانه عشق و عاشقی است.

عبادت، اعتراف آگاهانه به ربوبیت خالق جهان آفرین و حرکت هماهنگ و همسو با چرخش نظام شگفت انگیز آفرینش است.

عبادت، ستایش همه خوبی ها و نیکی هاست. پاسخِ نه، به ناپاکی و آلودگی، دست ردّ به هر چه نامردی

و نامردانگی، و انکار عملی همه ناستوده ها و زشتی هاست.

عبادت، پاسخ مثبت به یک نیاز طبیعی و رابطه شرافت مندانه و افتخارآمیز مخلوق با خالق خویشتن است؛ رابطه ای که جز با خدای متعال با هیچ کس نه شرافت مندانه و نه جایز است.

عبادت، هم راه است و هم راه کار، هم وسیله است و هم مقصد! شاهراه رشد و تعالی، راه کار شکوفا ساختن استعدادهای درونی، و هدف اعلای انسانیّت است. گام نهادن در مسیر تزکیه و تهذیب، رشد و تعالی و اعتلای معنوی جز از طریق عبادت برای هیچ کس میسّر نیست.

عبادت، وجدان مذهبی انسان را پرورش داده، استعدادهای خفته را بیدار، و قابلیّت های نهفته در وجود آدمی را شکوفا می سازد. میل و رغبت به کار نیک را افزایش داده، شعله های امیال حیوانی و تمایلات نفسانی و رغبت به گناه و فساد و تباهی را کم فروغ می گرداند. تیرگی های ناشی از گناهان را زایل ساخته، زمینه سرازیر شدن علوم اِفاضی و انوار اِشراقی بر قلب سالکان و پویندگانِ راه حقیقت را فراهم می آورد.

عبادت، انسان را از تعلّقات تباه کننده و غرق شدن در مادیات که زمینه بیگانگی از خویشتن است باز داشته، به خود و خویشتن باز می گرداند.

آری، عبادت، سر لوحه همه تعلیمات پیامبران، اساسی ترین وسیله تقرّب به خدای متعال و مقصد اعلای آفرینش است. خداوند می فرماید:

« وَ ما خَلَقْتُ الْجِنَّ وَ الْإِنْسَ إِلّا لِيَعْبُدُونِ ».(۴۷۰)

«جن و انس را جز برای عبادت خویش نیافریدم».

عبادت آگاهانه و مبتنی بر شناختِ آفریدگار متعال، ذات مستجمع جمیع صفات کمال، منبع همه خیرات و برکات، و معبود بی نیازی که جز ذات اقدسش شایسته پرستش نیست، حقیقتاً آدمی را از پیروی اسارت آمیز

صاحبان زر و زور و هر گونه وابستگی ذلّت بار آزاد می سازد.

امام صادق علیه السلام می فرمایند:

«امام حسین علیه السلام در برابر اصحاب خویش تشریف آورده، فرمودند: ای مردم! خدای بزرگ این چنین یاد آور شده است که بندگان را نیافریده جز برای اینکه او را بشناسند، و هنگامی که او را شناختند عبادت نمایند، و با عبادت او از بندگیِ غیر او بی نیاز گردند...».(۴۷۱)

همچنین خداوند می فرماید:

« یا أَیُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّکُمُ الَّذِی خَلَقَکُمْ وَ الَّذِینَ مِنْ قَبْلِکُمْ لَعَلَّکُمْ تَتَّقُونَ ».(۴۷۲)

«ای مردم! پروردگارتان را عبادت و پرستش نمایید، همان که شما و پیشینیان را آفرید. باشد که پرهیزکار شوید.».

یاد آوریِ نعمت بزرگ آفرینش، علم، و قدرت بی پایان الهی را که در خلقت انسان نمایان است در معرض فکر و اندیشه مردم قرار داده، حسّ شکر گزاری را در آنان بر می انگیزد؛ از نخوت، تکبر و خودستایی باز داشته، به حمد و ثنا و شکر و سپاسِ آفریدگارشان که نعمت حیات را به آنان ارزانی داشته، فرا می خواند.

تفکّر در علم، قدرت و آفرینشِ آفریدگاری که وجود، بقا و قِوام آدمی به اراده اقدس او وابسته، و ولیّ نعمت و مالک حقیقی انسان است، وی را نسبت به عبادت و پرستش عاشقانه که حقّ مالک بر مملوک است ترغیب نموده، تقوا و پرهیزکاری را به عنوان ثمره عبادت برای او به ارمغان خواهد آورد، و البته تنها اوست که از دستاورد اندیشه و عمل خویش بهره مند می گردد، نه جز او. چه آنکه ساحت بی نیاز پروردگار متعال منزّه تر از آن است که جاه و جلال، علوّ مقام، و عزّت و عظمت کبریایی اش دستخوش عبادت بندگان یا ترک آن واقع

گردد.

عبادت در روایات

با ذکر برخی از روایات بی شماری که در این باره وارد شده است، بیش از پیش نسبت به حقیقت، ارزش، اهمیت و شرایط عبادت آگاه خواهیم شد.

حقیقت عبادت عنوان بصری نقل کرده که حضرت صادق علیه السلام فرمودند:

«اگر خواهان علم هستی، نخست حقیقت عبودیت را در نفس خویش دریاب...

پرسیدم: حقیقت عبودیت چیست؟ پاسخ دادند: سه چیز است:

۱ - بنده برای خود در آنچه خدا به او ارزانی داشته، ملکیتی قائل نباشد. زیرا بندگان را مال و منالی نیست، مال را از آن خدا می دانند و در راهی که خداوند فرمان داده صرف می نمایند.

۲ - بنده (با خود رأیی) به اداره و تدبیر نفس خویش نپردازد. (بلکه تنها از مولای خود پیروی کند).

۳ - همه (اهتمام و) مشغولیتش به اموری باشد که خدای متعال امر فرموده یا پرهیز داده است.».(۴۷۳)

گرفتاری ها و مشکلات زندگی عمدتاً به واسطه یکی از سه امر زیر دامنگیر آدمی می گردد: تعلّقاتی که به مال و منال دنیا دارد، فکر و اندیشه ای که در برابر رأی و تدبیر مولا برای خویش اتّخاذ نموده است، و مشغولیت و رفتاری که خارج از دایره شرع او را سرگرم ساخته است. و بر همین اساس است که آن بزرگوار، حقیقت بندگی را که آسایش دنیا و خوشبختی اخروی را به همراه دارد، در رها شدن از وبال این سه عاملِ هلاکت بار خلاصه فرموده اند.

هم آن حضرت می فرمایند:

«اَلْعُبُودِیَّهُ جَوْهَرَهٌ کُنْهُهَا الرُّبُوبِیَّهُ...».(۴۷۴)

«عبودیت و بندگی، حقیقتی است که نهایت و سویدای آن ربوبیّت است!». (۴۷۵)

البته نفس پلید و سرکش را اگر به حال خویش واگذارند، عملی جز شرّ و فتنه، و وسوسه و فساد، و دستاوردی جز حسرت

و ندامت و محرومیت و خسـران نخواهد داشت. لیکن عنایات ربوبیِ پروردگار متعال، و لطف و مرحمتِ آسـتان عزّت و جلال را چه عجب، آنگـاه که بـا تابش انوار اشـراقات معنوی و سـرازیر نمودن فیوضات علوم غیبی به وسـیله نفوس قدسـی حضـرات معصومین علیهم السـلام که ابواب اوینـد، نفس ظلوم و جهول را روحـانی، و انسان ضـعیف خاکی را - هر چنـد ناتوان و تا هر انـدازه نـادان، در اثر عبـودیت و بنـدگی - افلاـکی نمـوده و به رفیـع ترین مرتبه شـرف معنوی و نقطه اوج عزّت و تعـالی نـائل گرداند؟!

به ذرّه گر نظر از لطف بوتراب کند

به آسمان رود و کار آفتاب کند

همچنین خـدای متعـال در حـدیث شـریف معراج، خطـاب به رسـول گرامیش صـلی الله علیه وآله ضـمن تأکیـد بر نقش روزی حلال، روزه و سکوت در سازندگی عبادت، از خصلت های عابد حقیقی این چنین یاد می فرماید:

«ای احمـد! عبادت ده جزء دارد که نُه جز آن در حلال خواهی است. (بدان!) هنگامی که خوردنی و نوشـیدنی تو از راه حلال و پاکیزه به دست آید، در حفظ و پناه من خواهی بود و من تو را حراست خواهم کرد.

حضرتش سؤال کردند: پروردگارا! سرآغاز عبادت چیست؟

فرمـود: خاموشـی و روزه! پرسـیدند: پروردگـارا! نـتیجه و حاصـل روزه چیسـت؟ فرمـود: روزه حکمت را در پی دارد و میراث حکمت معرفت است، و از معرفت یقین حاصـل می گردد، و هنگـامی که بنـده به مرتبه یقین نائـل گردد، او را باکی نیست که در سختی به سر برد یا در آسایش باشد!...

ای احمد! آیا دانی که بنده چه وقت (حقیقتاً) عابد است؟ رسول خدا صلی الله علیه وآله عرض کردند: پروردگارا!

(جز آنچه خود به من آموخته ای چیزی) نمی دانم. خداوند فرمود:

هنگامی که هفت خصلت در او جمع گردد: پاکدامنی و ورعی که او را از حرام نگاه دارد، سکوتی که وی را از گفتار بیهوده باز دارد، ترسی که در هر روز بر گریه اش بیفزاید، حیایی که در خلوت از من شرم کند، خوردن و استفاده اش از دنیا به اندازه ضرورت باشد، با دنیا دشمنی کند چون من با آن دشمنم، و خوبان را به خاطر محبّت من به آنان دوست داشته باشد.». (۴۷۶)

حضرت علی علیه السلام هم عبودیت را در پنج چیز خلاصه کرده، می فرمایند:

«الْعُبُودِیَّهُ خَمْسَهُ أَشْیاءَ: خَلاءُ الْبَطْنِ وَ قِرَاءَهُ الْقُرْآنِ وَ قِیامُ اللَّیْلِ وَ التَّضَرُّعُ عِنْدَ الصُّبْحِ وَ الْبُکاءُ مِنْ خَشْیَهِ اللَّهِ».(۴۷۷)

«عبودیت در پنج چیز است: خالی بودن شکم، قرآن خواندن، شب زنده داری، تضرّع و زاری به هنگام صبح، و گریستن به خاطر خشوع و ترس آگاهانه از خدا.».

ارزش عبادت عبودیت، تاج کرامت و مرتفع ترین قلّه افتخار آدمی است. منزلت عظیم رسول خدا صلی الله علیه وآله به واسطه بندگی و عبودیت تحقّق یافته و به همین سبب در تشهد نماز «أشهد أنّ محمّداً عبده و رسوله» گواهی به عبودیت آن جناب بر رسالت مقدّم گشته است.

نهایت قرب نیز در شب معراج تنها به واسطه عبودیت برای جنابش تحقّق یافت و آن حضرت را تا مرحله ای صعود داد که جبرئیل امین را طاقت نماند، به گونه ای که نزدیک شدن بیشتر برای او سوختن بال و پر را به همراه داشت. خدای متعال این مقام را در قرآن یادآور گشته، حضرت رسالت را به مقام عبودیت مفتخر ساخته و می فرماید:

« سُبْحانَ الَّذِی أَسْری بِعَبْدِهِ لَیْلاً

مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِی بارَكْنا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنْ آياتِنا... ».(۴۷۸)

«پاک و منزّه است خدایی که بنده اش را در یک شب از مسجد الحرام به مسجد الاقصی که اطرافش را پر برکت ساخته ایم برد تا برخی از آیات خود را به او نشان دهیم...».

رسول خدا صلی الله علیه وآله خود می فرمایند:

«برترین مردم کسی است که عاشق عبادت شود و با عبادت دست به گردن گشته، آن را از صمیم دل دوست بدارد ؛ با تن خویش بدان پردازد و برای آن خویشتن را فارغ سازد ؛ چنین کسی را باکی نیست که زندگی را به سختی بگذراند یا در آسایش باشد.».(۴۷۹)

امیر مؤمنان علیه السلام نیز می فرمایند:

«ما تَقَرَّبَ مُتَقَرِّبٌ بِمِثْلِ عِبادَهِ اللَّهِ».(۴۸۰)

«مقرّب درگاه الهی با هیچ وسیله ای مانند عبادت خدا به ساحتش نزدیک نگشته است».

همچنین فرموده اند:

«فِی الْإِنْفِرَادِ لِعِبادَهِ اللَّهِ کُنُوزُ الْأَرْباحِ».(۴۸۱)

«در تنها شدن برای عبادتِ خدا بهره گنج هاست».

عبادت و آگاهی

پیشتر یادآور گشتیم که عبادت، هم راه است و هم مقصد، بنا بر این همچنان که انسان موفقیت خویش را - برای گزینش هدفی که او را به کمال مطلوب رهنمون باشد و راهی که وی را به مقصدش نایل گرداند - در گرو شناخت صحیح از هدف و راه منتخب خود به حساب می آورد، عبادت نیز بدون آگاهی صحیح و کافی نه تنها بی ثمر بلکه زیانش بیش از نفع آن خواهد بود.

امیر مؤمنان علی علیه السلام می فرمایند:

«عبادت کننده ای که بدون بصیرت و آگاهی به عبادت می پردازد همانند الاغ آسیا دور خویش گشته ولی مسیری را نمی پیماید. دو رکعت نماز از عالِم، برتر از هفتاد رکعت از نادان است. زیرا عالم اگر گرفتار فتنه گردد با

دانش خود (به نیکی) از آن خارج می شود، ولی نادان به هنگام فتنه در هم کوبیده شده و از بیخ کنده خواهد شد. عمل اندک با دانش بسیار، برتر از عمل فراوانی است که با دانش اندک و شک و شبهه همراه باشد.».(۴۸۲)

همچنین می فرمایند:

«أَلا لا خَيْرَ فِی عِبادَةٍ لَيْسَ فِيها تَفَقُّهٌ.».(۴۸۳)

«به هوش باشید! عبادتی که از روی بصیرت و شناخت نباشد در آن خیری نیست.».

بلکه تنها بدن را خسته و عمر شریف را نابود خواهد ساخت. آن حضرت می فرمایند:

«... اَلْعِبادَةُ مِنْ غَيْرِ عِلْمٍ وَ لا زَهادَةٍ تَعَبُ الْجَسَدِ.».(۴۸۴)

«عبادت بدون آگاهی و زهد به زحمت انداختن بدن است.».

عبادت و دوستی و سپاسگزاری عبادت از دیدگاه مردم به تناسب آگاهی و شناختی که از آن دارند، متفاوت است. گروهی آن را جز حرکات محسوس ظاهری نپنداشته، و اعمال عبادی خود را که با جسم و تن صورت می گیرد، بهای پاداشی می دانند که خدابه آن وعده فرموده، و یا اطاعتی که به واسطه ترس از مولا ناگزیر از آنند.

البته اینان در جهان آخرت از پاداش رنجی که برده اند و زحمتی که بر خویش روا داشته اند بهره مند خواهند گردید، لیکن تلقّی عارفانه از عبادت جز این خواهد بود.

از دیدگاه آنان که خدای متعال را شایسته عبادت می بینند، عبادت: سپاسگزاری از کامل علی الإطلاق و اظهار عشق و دوستی به جمیل مطلق بوده، پرورش استعدادهای روحی و قابلیت های درونی تنها در سایه آن میسّر است. عبادت، عالی ترین عکس العمل در برابر شایستگی، سیر و سلوک إلی اللّه، طریق قرب و نردبان ترقّی است. و بالاخره عبادت، تعالی روان، معراج انسان و شکوفایی ملکوتی است.

اینان نیز به وسیله زبان و سایر

اعضای بـدن تا حـدّ توان به انجام ظواهر عبادات اهتمام ورزیده و از فیض آن نهایت بهره را خواهند برد، لیکن عابد به تناسب معرفتی که نسبت به معبودِ خویش تحصیل کرده، و انگیزه ای که او را به عبادت برانگیخته، از منافع عبادت خود برخوردار، و به همان نسبت در بساط قرب از ضیافت حضرت حقّ بهره مند خواهد گردید.

سرور عبادت پیشگان حضرت علی علیه السلام می فرمایند:

«إِنَّ قَوْماً عَبَدُوا اللَّهَ رَغْبَةً، فَتِلْكَ عِبادَةُ التُّجّارِ. وَ إِنَّ قَوْماً عَبَدُوا اللَّهَ رَهْبَةً، فَتِلْكَ عِبادَةُ الْعَبِيدِ. وَ إِنَّ قَوْماً عَبَدُوا اللَّهَ شُكْراً فَتِلْكَ عِبادَةُ الْأَحْرَارِ.».(۴۸۵)

«گروهی خـدا را به خاطر علاقه به پاداش عبادت می کنند، این عبادت بازرگانان است. دسته ای نیز خدا را به واسطه ترس از عذاب می پرستند، این نیز عبادت بردگان است. امّا عده ای با انگیزه سپاسگزاری به پرستش خدا روی می آورند، این عبادت آزادگان می باشد.».

امام صادق علیه السلام به بیانی دیگر عبادات مردم را اینگونه توصیف فرموده اند:

«گروهی خدای بزرگ را از روی ترس عبادت می کنند، که این پرستش بردگان است. دسته ای خدای متعال را برای به دست آوردن پاداش می پرستند این هم عبادت مزدوران است. امّا عده ای خدای بزرگ را به خاطر محبّتی که به او دارند بندگی می کنند، این عبادت آزادگان و برترین نوع عبادت و بندگی است.».(۴۸۶)

البته انسان تا هنگامی که خـدا را – ولو در حدّ قابلیّت خویش – آن گونه که شایسته است نشناخته، از شربت گوارای محبّت نچشیده، به مقام اطمینان و آرامش روحی نائل نگشته، و یاد او – جلّ جلاله – در دلش استقرار نیافته، سزاوار نباشد مرتکب ادعای بزرگی گردد که جز از اولیای خدا شایسته نیست و چنین پندارد

که خدا را به خاطر عشقی که به او می ورزد و با انگیزه سپاسگزاری بندگی می کند.

آری، این مقام، برازنـده شخصـیت همیشه جاویـد، ابر مرد روزگاران، و پیشوای بزرگ عارفان مولا علی علیه السـلام است که خود می فرماید:

«إِلهِی ما عَبَدْتُکَ خَوْفاً مِنْ عِقابِکَ وَ لا طَمَعاً فِی ثَوابِکَ وَ لکِنْ وَجَدْتُکَ أَهْلًا لِلْعِبادَهِ فَعَبَدْتُکَ.».(۴۸۷)

«خداونـدا! من تو را به خـاطر بیم از کیفرت و طمع به پـاداشت بنـدگی نکرده ام. بلکه تو را شایسـته پرسـتش یـافته و (به همین سبب) بندگی تو را برگزیده ام.».

عبادت و حضور قلب

حضور قلب برای عبادت به مثابه قلب است برای آدمی؛ انسان بی قلب، گوشت و استخوانی است بی روح که از کمترین اثر و خاصیت نیز بی بهره است. عبادت بی حضور قلب نیز الفاظ و حرکاتی است که جز خستگی تن و رفع ظاهریِ تکلیف، حاصلی در بر نخواهد داشت.

پیشوایان معصوم علیهم السلام و تربیت شدگان مکتب آنان گرچه در همه حال حضور قلب کامل داشتند، لیکن هنگام عبادت خصوصاً وقت نماز از چنان توجّه و حضور قلبی برخوردار می شدنـد که از همه چیز جز یاد و ذات حقّ، حتی از وجود خویش به طور کامـل منصـرف و منقطع می گشـتند، تـا جـایی که بنـا بر نقل تاریـخ، تیری را که به پای مبارک مولا علی علیه السـلام اصابت کرده بود، در حال نماز بیرون آوردند و آن بزرگوار حتّی درد آن را احساس نفرمودند!

نماز در نظر ایشان از چنان اهمیتی برخوردار بود که هنگامی که به آن روی می آوردند رنگ مبارکشان دگرگون گشته، بدن شریفشان از خوف الهی می لرزید.

البته حضور قلب نیز دارای مراتبی است که بعضی از آنها جز برای أخصّ اولیای خدا میسّر نمی گردد، لیکن

با توجّه به نقش حیاتی و بسیار مهمی که در سازنده بودن عبادت و تأثیر گذاری آن بر روح و روان آدمی ایفا می نماید، هر کس موظّف است - با تفکّر در مقام، جلال، عظمت و سایر صفات خدای تبارك و تعالی، و مطالعه و تأمل در مورد اهمیت و نقش عبادت در ارتقای معنوی و تکامل روحی انسان، و فراهم آوردن زمینه فراغتِ وقت و از آن مهم تر فراغت قلب، و استقامت بر تداوم ذکر و یاد حقّ که از عوامل و اسباب مهم حضور قلب محسوب می گردد - به قدر توان در راه تحصیل آن تلاش کرده، از هیچ کوششی دریغ نورزد.

همچنین کوشش در این زمینه را نباید تنها به اوقات عبادت اختصاص داده، به آن اکتفا نماید. چه آنکه حضور قلب خصوصاً در نماز برای کسی که دلش در تمام روز از حضرت حقّ غافل است - همچنان که بزرگان نیز فرموده اند - بسیار دشوار بلکه محال است! تلاشی مستمرّ و جهادی پی گیر می طلبد.

در عین حال، وقت معیّنی را در شبانه روز برای عبادت قرار داده، در آن وقت به کار دیگری نپردازد، و فکر و قلب را از توجّه نمودن به امور دنیوی که منشأ پراکندگی خاطر و تفرقه است منصرف ساخته، از هر کس و هر چیز جز حضرت معبود فارغ سازد.

پیش از وقت نماز، شور و حال بزرگان دین و توجّه و حضور قلب اولیای خدا را در خاطر آورده، بیندیشد که تا چه اندازه از آنان دور است! خود را خطاب کرده با زبان حال و قال بگوید:

چه بسیار قبیح است که هنگام عرض نیاز به ذات غنیّ

بی نیـاز، افکـارت تا این حـدّ پراکنـده، و از حضـرت ذو الجلال تا این انـدازه غافل هستی! در حالی که اگر با بنـده ضـعیفی از بندگان خدا – که بین تو و او رابطه دوستی است – مشـغول گفتگو باشی، تمام حواسّ بلکه دل و جانت نزد اوست و بسا توجّه و انس تو با وی تا حدّی است که از حوادث پیرامون خود با خبر نمی شوی!

از قدر و منزلت پروردگار بزرگ خود غافل مباش و این چنین اسـتخفاف را عملاً در حقّ او – جلّت عظمته – روا مدار. با سعی و کوششـی خسـتگی ناپـذیر، طایر خیال خویش را که مـدام از این شاخه به آن شاخه در پرواز است در اختیار گیر و با مراقبت کامـل و تمرین مـداوم در همه حـال خصوصـاً هنگام اقامه نماز – که بهترین زمان برای این تمرین است – زمینه فراغت قلب را که یکی از اسباب مهمّ حضور قلب است فراهم آورده، دل و جان، و روح و روان را به طور کامل از غیر حقّ فارغ ساز!

سعی در عبادت

از آن جـا که سـود و زیـان مـادی و لذایـذ و آلاـم دنیوی برای هر کس مشـهود و محسوس بوده، و به راحـتی آنهـا را درک و احساس می کنـد، کمتر کسـی است که در جلب منافع دنیوی و لذایذ جسـمی و دفع زیان های مادی کوشا نبوده و با جدّیت و نشاط کامل فعالیت ننماید.

بر عکس، نظر به اینکه اوّلاً بسیاری از مردم، به جهان پس از مرگ ایمان قلبی نداشته و اعتقاد آنان از قدرت و استحکام کافی برخوردار نیست، ثانیاً لذایذ، آلام و سود و زیان های معنوی و اخروی برای

آنان محسوس و قابل درک نمی باشد، چندان رغبت و علاقه ای نسبت به امر خطیر آخرت از خود نشان نداده، شور و نشاطی در عبادت و بندگی خدای متعال از آنان دیده نمی شود.

اینان در واقع به واسطه ضعف ایمان و مجذوب شدن به دنیا و امور مادی، گرفتار نوعی بیماری روحی گشته، پرداختن به شئون دنیوی را در اولویت قرار داده و طبیعتاً از عبادت لذّت نمی برند.

حضرت عیسی علیه السلام می فرمایند:

«همچنان که بیمار به غذای خوب و مطبوع می نگرد و بر اثر شدّت درد از آن لذّت نمی برد، دنیا دار نیز از عبادت، لذّت نبرده، و به واسطه احساس دوستی مال، شیرینی عبادت را درک نمی کند.».(۴۸۸)

در این میان تنها گروه اندکی از مردم با نگرانی شدید از کیفرهای بزرگ اخروی و امید فراوان به پاداش های بی نظیر معنوی، آن چنان به عالم آخرت اطمینان دارند که گویی عرصه محشر و صحنه عطای ثواب و عقاب الهی را در همین دنیا مشاهده می کنند، لذا در صدد انجام وظایف دینی برآمده، با شور و نشاط کامل به عبادت و بندگی خدای متعال می پردازند.

گرچه برای امر معاش و زندگی دنیا نیز فعالیت می کنند امّا نه وسعت و رفاه زندگی، آنان را غافل و مغرور می سازد و نه از تنگی معاش، گره بر پیشانی خواهند افکند. آنچه برای ایشان اصل بوده و حقیقتاً به آن اهتمام می ورزند، اطاعت از خداوند و عبادت خالصانه ای است که با هدف جلب رحمت الهی و تحصیل رضای خدا و به امید نیل به کمالات روحی و ارتقای معنوی با شوق و نشاط انجام می دهند و در این مسیر هرگز کمترین غبار خستگی بر قامت استوارشان نخواهد

نشست .

به راستی آنان عاشق عبادت اند و همواره با تمام وجود به قدر طاقت خویش در راه بندگی خدای متعال کوشا بوده و عبادتشان سرشار از شور و سرور، و وجد و نشاط، و از هر گونه سستی و سنگینی و کسالت و ملالت به دور است.

امام باقر علیه السلام نقل می کنند که امیر مؤمنان علیه السلام نماز صبح را در عراق به جماعت به جای آوردند. هنگامی که (از نماز و تعقیبات آن فارغ گشته) روی برگردانیدند، مردم را موعظه فرموده، گریستند و آنان را نیز از خوف خدا گریاندند. آنگاه فرمودند:

«به خدا سوگند! در زمان خلیلم رسول خدا صلی الله علیه وآله کسانی را می شناختم که شبانه روز ژولیده و گردآلود و گرسنه بودند. پیشانی آنان (در اثر سجده های طولانی) مانند زانوی بز بود! شب را با سجود و قیام برای پروردگار خود سپری کرده، گاهی روی پا ایستاده و زمانی پیشانی بر زمین می ساییدند؛ با پروردگارشان مناجات کرده و آزادی خویش را از آتش دوزخ درخواست می نمودند. سوگند به خدا! آنان را با این حالات باز ترسان و نگران دیدم.».(۴۸۹)

امام صادق علیه السلام می فرمایند:

«سوگند به خدا که شما بر دین خدا و ملائکه هستید. پس ما را بر آن به ورع و کوشش در عبادت یاری کنید، بر شما باد به نماز و عبادت، بر شما باد به ورع و پارسایی.».(۴۹۰)

در حالات نفیسه بانو - که از نوادگان امام مجتبی علیه السلام و در مصر مدفون است - نوشته اند: وی قبرش را آماده کرده و در آن نماز می خواند، و قرآن را شش هزار مرتبه در آن قبر ختم نمود.

آن بانوی مکرّمه

در حال احتضار روزه دار بود. از او خواستند تا روزه اش را افطار نماید. فرمود:

«شگفتا! سی سال است که از خداوند مسئلت دارم با حال روزه حضرتش را ملاقات کنم، اینک روزه ام را افطار نمایم؟!

سپس به خواندن سوره انعام مشغول گشت، و چون به آیه « لَهُمْ دارُ السَّلامِ عِنْدَ رَبِّهِمْ (۴۹۱) » رسید از دنیا رفت.(۴۹۲)

همچنین در باره اویس قرن که از اصحاب و یاران بزرگ امیر مؤمنان علیه السلام بود، می نویسند:

«شب ها نمی خوابید و پیوسته به عبادت پروردگار متعال مشغول بود. شبی می گفت: این شب مخصوص سجود است و تا سپیده دم در سجده بود! شب دیگر می فرمود: امشب به رکوع اختصاص دارد و تا هنگام طلوع صبح در رکوع به سر می برد!».

ربیع خیثم گوید:

«نزد اویس رفتم. نماز صبح را به جای آورده مشغول دعا شد. در گوشه ای به انتظار نشستم تا از دعا فارغ گردد. تا اذان ظهر مشغول دعا بود. آنگاه نماز ظهر را ادا کرده، تا وقت عصر به تسبیح و تهلیل پرداخت. نماز عصر را نیز به جای آورده، تا مغرب به ذکر مشغول گشت. سپس نماز مغرب و عشا را اقامه فرموده، تا اذان صبح به عبادت پرداخت. هنگامی که نماز صبح را به جای آورد باز به خواندن دعا مشغول گشت. در این وقت چشمش را اندکی خواب ربود. ناگهان عرض کرد: خدایا! از چشمی که پر خواب است به تو پناه می برم!».(۴۹۳)

امام صادق علیه السلام از پدر بزرگوار خود حضرت باقر علیه السلام نقل می کنند که به گروهی از شیعیان فرمودند:

«سوگند به خدا! من نسیم و ارواح شما را دوست می دارم. پس مرا بر این دوستی، به

پارسایی و کوشش در عبادت یاری نمایید.

«وَ اعْلَمُوا أَنَّ وِلايَتَنا لا تُنالُ إلّا بِالْعَمَلِ وَ الْإجْتِهادِ، وَ مَنِ ائْتَمَّ مِنْكُمْ بِعَبْدٍ فَلْيَعْمَلْ بِعَمَلِهِ...».

«آگاه باشید کسی به ولایت ما نرسد مگر به عمل و کوشش در عبادت، کسی که به دیگری اقتدا می کند باید در عمل از او پیروی نماید».(۴۹۴)

به همین جهت است که دانشمندان و عالمان دینی در کنار فعالیت های علمی و پرداختن به سایر امور مذهبی، خصوصاً در عبادت کوشا بوده و در این زمینه نیز گوی سبقت را از سایر مردم ربوده اند و هرگز از اذکار و نوافل و سایر مستحبات غافل نبوده اند.

مرحوم آیه اللّه شیخ مرتضی انصاری - رضوان اللّه علیه - با آن همه مشاغل درسی از زمان بلوغ تا پایان عمر شریفش علاوه بر نوافل شبانه روزی و قرائت یک جزء قرآن و نماز حضرت جعفر طیّار، هر روز زیارت جامعه و عاشورا را در یک جلسه با حضور قلب و توجّه خاصی ایستاده به جای می آورده است.(۴۹۵)

در باره مرحوم شیخ مفید - رضوان اللّه تعالی علیه - که از شخصیّت های درخشان شیعه است نیز می نویسند:

«شب ها اندکی می خوابیده و پیوسته به نماز، مطالعه، تدریس و تلاوت قرآن مشغول بوده است.»(۴۹۶)

در شرح حال مرحوم شیخ حسن علی اصفهانی معروف به «نخودکی» متوفّای سال ۱۳۶۱ هجری قمری هم نوشته اند:

وی از دوازده تا پانزده سالگی تمام سال، شب ها تا صبح بیدار، و روزها روزه می گرفته است. از آن پس نیز تا پایان عمر سه ماه رجب، شعبان و رمضان را روزه دار بوده و شب ها تا صبح نمی آرمیده است.

در خلال یکی از سفرهای خود به مشهد رضوی، بیش از یک سال، هر شب

قرآن را در حرم مطهر حضرت رضا علیه السلام ختم نموده، و زمانی که یکی از سادات، سجّاده و رختخوابی را به عنوان هدیه برای ایشان می فرستد، می فرماید:

به خاطر سیادت شما سجّاده را می پذیرم ولی نیازی به رختخواب نیست. زیرا بیست و پنج سال است که پشت و پهلوی خود را بر بستر استراحت ننهاده ام.

آقای نظام التولیه نقل می کند:

شبی از شب های زمستان که هوا بسیار سرد، و برف می بارید، خدّام آستان مبارکه گفتند: به علّت سردی هوا و بارش برف زائری در حرم نیست و از من خواستند تا اجازه دهم درب حرم را ببندند. چون اجازه دادم، مسئول بام حرم نزدم آمده و گفت: حاج شیخ حسن علی اصفهانی از اوّل شب تا کنون بالای بام در کنار گنبد مشغول نماز بوده و مدّتی است در رکوع می باشد. گفتم: ایشان را به حال خود گذارده، و مقداری هیزم در اتاق پشت بام بگذارید تا اگر لازم داشتند از آن استفاده کنند و در بام را نیز ببندید.

هنگام سحر که برای باز کردن درهای حرم باز گشتیم، خادم بام را فرستادم تا از حال ایشان خبری بیاورد. او برگشت و گفت: ایشان هنوز در حال رکوع هستند، و معلوم شد که از اوّل شب تا سحر پیوسته در حال رکوع بوده اند.

هر گنج سعادت که خدا داد به حافظ

از یمن دعای شب و ورد سحری بود

آری پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه وآله می فرمایند:

«اِجْتَهِدُوا فِی الْعَمَلِ فَإِنْ قَصُرَ بِکُمُ الضَّعْفُ فَکُفُّوا عَنِ الْمَعاصِی.».(۴۹۷)

«در عمل بکوشید، و اگر در اثر ضعف کوتاه آمدید (لا أقل) از گناهان خودداری کنید.».

حضرت علی علیه السلام نیز می فرمایند:

«طَلَبُ الْجَنَّهِ بِلا عَمَلٍ

حُمْقٌ.».(۴۹۸)

«در خواست بهشت بدون عمل حماقت است.».

«طَلَبُ الْمَراتِبِ وَ الدَّرَجاتِ بِغَيْرِ عَمَلٍ جَهْلٌ.».(۴۹۹)

«در خواست مراتب (عالیه) و درجات (بلند) بدون عمل نادانی است.».

پس ای عزیز! لختی به خود آی و لحظه ای بیندیش، نظری به احوال انبیا و برگزیدگان بارگاه اله افکن و سعی ایشان را در عبادت خدا ملاحظه نمای، و ببین که چگونه عمر خود را در خدمت پروردگار صرف نمودند و روز و شب، بدن خویش را در رنج افکنده، و به عبادت و طاعت مشغول بودند! آیا ایشان امید به عفو و رحمت خدا نداشتند یا از وسعت کَرَم او آگاه نبودند؟ به خدا سوگند که آگاهی آنان از من و تو بیشتر و امیدواری آنها نیز به مراتب بالاتر بود. لیکن مقتضای بندگی و لازمه شکرگزاری را جز این نمی دیدند، و زبان حالشان نیز جز این نبود:

-گرچه وصالش نه به کوشش دهند

آن قدر ای دل که توانی بکوش ۱۲ - انس با نیکان انسان نیازمند انس و محتاج مؤانست است و از مجالست با کسانی که با او دارای هدف مشترک بوده و در یک مسیرند بهره مند گشته، لذّت می برد.

الفت و ارتباط صمیمانه به شکلی شگفت انگیز انسان را برای گرایش به راه و روش معاشران و رنگ پذیری از هم نشینان آماده می سازد. از اینرو هم نشینی با اخیار و انس با نیکان در فراهم آوردن زمینه مساعد برای روی آوردن به عبادت، و ترغیب و تشویق آدمی به این امر حیاتی نقش به سزایی ایفا می نماید.

از طرفی انسان در اثر کار مداوم، تلاش مستمر، برخورد با ناملایمات و مواجه شدن با موانع گوناگون، گاه و بیگاه در مسیری که برگزیده دچار

خستگی شده و برای مرتفع ساختن آن علاوه بر استراحت، نیازمند کمک و یاری دوستان و همسفران خود خواهد بود.

البته گرچه برخورداران از سعه صدر، دارندگان قدرت روحی فوق العاده، صاحبان نفس قوی و آنان که از ایمان استوار برخوردارند - تا زمانی که به واسطه درستیِ راه و تشخیص صحیح، از هدف فاصله نگرفته اند - در خود کوچک ترین احساس خستگی نمی کنند، لیکن آنان نیز به اقتضای طبیعت از انس و الفت بی نیاز نبوده، مجالست با نیکان و اخیار را غنیمت شمرده، از مؤانست با آنان احساس لذّت و استراحت خواهند نمود.

این است که امام صادق علیه السلام می فرمایند:

«... وَ اطْلُبْ مُؤاخاةَ الْأَتْقِیاءِ وَ لَوْ فِی ظُلُماتِ الْأَرْضِ وَ إِنْ أَفْنَیْتَ عُمُرَکَ فِی طَلَبِهِمْ، ...».(۵۰۰)

«(پیوسته) در جستجوی دوستی و برادری با پرهیزکاران باش، گرچه در تاریکی های زمین باشد، هر چند عمر خویش را در طلب آنان نابود سازی».

و جناب سلمان محمّدی - رضوان اللّه تعالی علیه - زندگی را جز برای سجده کردن در پیشگاه خداوند و مجالست با نیکان خواهان نبوده و می فرماید:

«اگر سجده کردن برای خدا و هم نشینی با گروهی که کلام نیک از دهان خویش فرو می افکنند، نبود بی شک آرزوی مرگ می کردم.».(۵۰۱)

تجربه نشان داده است که سالک بیش از سایر مردم از هم نشینی با اخیار محظوظ و بهره مند می گردد و هیچ چیز مانند انس با نیکان او را در راه عبادت و بندگی یاری و مساعدت نمی نماید.

یکی از نیکان می گوید:

«هر وقت در عبادت برایم سستی حاصل می شد، به دیدن یکی از عبادت کنندگان می رفتم و چون او را می دیدم تا یک هفته به شوق تمام به عبادت و طاعت اقدام می نمودم».(۵۰۲)

بنا

بر این سالک ضـمن آنکه تمام تلاش خود را بر انجام تکالیف شـرعی و پرداختن به ذکر و یاد خـدا و عبادت پروردگار متعال متمرکز کرده و لحظه ای سـستی و کسالت به خود راه نمی دهـد، باید دوستی و مجالست با اهل عبادت را نیز غنیمت شـمرده، اوقـاتی را برای مؤانست بـا آنان اختصاص دهـد، و خود را از خـدمت به بنـدگان خـدا و اهل عبادت محروم نسازد تا علاوه بر زدودن غبـار خسـتگی از جسـم و جـان، از برکـت فیوضـات خـاص معنـوی که تحفه مجـالس انس و محبّت است نیز بهره مند گردد.

در عین حال باید:

اوّلاً: همنشـینی را تنها برای خدا بخواهد و با انگیزه خواهش های دنیوی و اغراض مادی مجالست نکند ؛ از کنجکاوی در امور شخصی دوستان و مجادله با آنان که اساس محبّت را متزلزل می سازد خودداری نماید ؛ از رفاقت با اهل بدعت و افراد سبکسر که تـابع احساسـات زودگـذر و حریص به دنیـا هسـتند به شـدّت بپرهیزد. و زنهار از غیبت که آفت ویرانگر مجالست های این دوران است!

ثانیاً: دوسـتان خدا را به منزله نفس خویش دانسـته، حقوق آنان را مراعات نماید. از کشف اسـرارشان حتی برای نزدیک ترین دوسـتان خود بپرهیزد. به هیچ وجه از بذل مال در حقّ ایشان مضایقه نکند و در همه حال با دست و زبان و به دور از تعصّب و خودخواهی مدافع آنان باشد.

ثالثـاً: از اعتماد بیش از حـدّ و افراط در دوستی که خارج از اعتـدال و فارغ از میزان عقل است - و نوعاً به خاطر عـدم دریافت عکس العمل شایسته، موجب سرخوردگی می شود و زمام زندگی را نیز از دست آدمی خارج کرده

به دست دیگری می سپارد و سرانجام انسان را از امور دین و دنیا باز می دارد - پرهیز نماید.

رکود

مال و فرزند، شکوفه های زیبای بوستان زندگی اند که اگر از طریق هدفمند کردن زندگانی دنیا بر شاخسار درختِ قرب الهی، عطر جاودانگی به خود نگیرند، بسیار بی اعتبار و زودگذرند و با کمترین نسیم فرو می ریزند.

رکود

الف) عوامل درونی رکود

اشاره

اینک ضروری است ولو به طور اختصار به اصلی ترین عواملی که حرکت معنوی و سیر روحانی را دستخوش رکود یا بازگشت می سازد اشاره ای داشته باشیم.

گرچه علل زیادی می تواند در سهل انگاشتن امر سلوک یا رکود و توقف و حتّی بازگشت - از مسیری که برای پیمودن آن متحمّل زحمات فراوانی شده ایم - دخیل باشد، لیکن سبب اصلی این امر را می توان در چند عامل بازدارنده ریشه یابی کرد:

۱ - جهل

جهل و نادانی نسبت به صفات ناستوده و ناخالصی ها، غفلت از اهداف بلند انسانی و قابلیت ها، و بی خبری از حقایق و ارزش ها که بزرگ ترین نوعِ ناآگاهی و از زشت ترین صفات ناپسند محسوب می گردد، از اصلی ترین عوامل رکود و توقّف نسبت به مسأله خود سازی و تهذیب است که آدمی را به گونه ای وحشتناک در ظلمت نفس و تیرگی طبیعت فرو برده، و از هر گونه حرکت معنوی و تحوّل در امر سیر روحانی باز می دارد.

امیر مؤمنان حضرت علی علیه السلام می فرمایند:

«اَلْجَهْلُ بِالْفَضائِلِ مِنْ أَقْبَحِ الرَّذائِلِ.».(۵۰۳)

«بی خبری از فضیلت های انسانی از زشت ترین صفات ناپسند و ناستوده است.».

«أَعْظَمُ الْجَهْلِ جَهْلُ الْإِنْسانِ أَمْرَ نَفْسِهِ».(۵۰۴)

«بزرگ ترین نادانی، بی خبری آدمی از کار خویشتن است».

«لا تَجْهَلْ نَفْسَکَ فَإِنَّ الْجاهِلَ بِمَعْرِفَهِ نَفْسِهِ جاهِلٌ بِکُلِ ّشَیْ ءٍ».(۵۰۵)

«به نفس خویش جاهل مباش! زیرا کسی که نفس خود را نشناسد به همه چیز نادان است».

و در واقع همین جهل است که راه هر خیر و نیکی را بر آدمی مسدود ساخته، او را در ظلمت نفس و طبیعت فرو برده و از صلاح و رستگاری محروم می سازد.

هم آن حضرت فرموده اند:

«لَوْلا خَمْسُ خِصالٍ لَصارَ النَّاسُ كُلُّهُمْ صالِحِينَ: اَوَّلُهَا الْقَناعَهُ بِالْجَهْلِ. وَ الْحِرْصُ عَلَى الدُّنْيا، وَ الشُّحُّ بِالْفَضْلِ، وَ الرِّيا فِى الْعَمَلِ،

وَ الْإِعْجابُ بِالرَّأْيِ».(۵۰۶)

«اگر پنج خصلت نبود، همه مردم شایسته و درست کردار و از صلحا می شدند: نخستین آنها (یا ریشه آنها) قانع شدن به جهل و نادانی است. و (چهار خصلت دیگر:) حرص بر دنیا، بخل ورزیدن به چیزهای زاید و اضافی خود، ریا در کارها، و به رأی خویش بالیدن و خود محوری است».

۲ – حبّ نفس

انسان به اقتضای خود دوستی همواره خود را از هر گونه عیب و نقص مبرّا دانسته، ضعف ها و لغزش هایی را که قادر به کتمان آنها نیست و از چشم دیگران مخفی نمی ماند نیز توجیه کرده، خود را از آنها تبرئه می نماید.

گرچه در مقام ادّعا خصوصاً هنگامی که در محافل و نشست های علمی دست روی نقطه ضعف ها و عیوبِ فراگیر انسانی گذارده می شود، از اعتراف به آن اِبایی نداشته، به صورت کلّی خود را از هیچ ضعف و نقص و عیبی عاری نمی داند، و حتّی چنین وانمود می کند که در صدد رفع عیب های خویش است، لیکن به خوبی روشن است تا هنگامی که این چنین خوش بینانه به خویش می نگرد هرگز توفیق اصلاح خود را نیافته، گامی در جهت نیل به کمالات بر نخواهد داشت.

بلکه می توان گفت: کسی که عیب و نقص های اساسی خود را نمی بیند و خویشتن را انسانی کامل و عاری از ضعف و عیب می پندارد – و در واقع از بدیهی ترین واقعیات موجود در خود چشم پوشی می کند – به وسیله این پندار نادرست با یک احساس استغنا و بی نیازی کاذب، راه هر گونه اصلاح جدّی و سازندگی اصولی را بر خود مسدود می سازد.

مدعی خواست که آید به تماشاگه راز

دست غیب آمد و بر سینه نامحرم زد بسیار نادرند

افرادی که صادقانه و مشتاقانه در صدد شناخت عیب های درونی خویش برآمده و برای یک خانه تکانی عمیق و تزکیه حقیقی اقدامی جدّی به عمل آورند.

اغلبِ کسانی هم که ظاهراً در مسیر کمالات معنوی گام بر می دارند، به تزکیه صوری و تقوای ظاهری اکتفا کرده و فکری اساسی و اقدامی جدّی برای پاک سازی ناخالصی های درونی نکرده اند. لذا نوعاً پس از مدّت ها تلاش و فعالیت در این مسیر غافل گیر شده، نه تنها قادر به نگهداری دستاوردهای گذشته نیستند، بلکه به کلّی از مسیر خارج شده و حتی نسبت به کسانی که در مقام اصلاح خویش اند – و بسا نسبت به اصل حقایق! – موضعی خصمانه در پیش می گیرند.

این ها و جز این ها هشدارهای تکان دهنده ای است به کسانی که به سعادت و کمال خویش می اندیشند و نسبت به سرنوشت خود احساس مسئولیت می نمایند، تا بیش از این در صدد فریب خود و اِغفال دیگران – که واقعیات را تغییر نمی دهد و سودی عاید آنها نمی گرداند – نباشند و به تحلیلی اساسی از احوال درونی خود روی آورند.

حبّ نفس، تکبّر، خودخواهی، خود پسندی، و خوش بینی بیش از اندازه به خود، حجاب سنگین عقل آدمی گشته، باعث می شود خصلت های ناستوده و انحرافات و کاستی های معنوی را در خویش ندیده یا آنها را توجیه نماید و به جای آنکه خود را مورد سرزنش قرار داده، در صدد اصلاح خویش برآید، حفظ شرایط و موقعیت موجود را واجب و ترک آن را معصیت انگارد! و بسا زشت ترین کارها را عملی بسیار زیبا و ستوده پنداشته، با خرسندی و رضایت کامل در مقام تکرار آن باشد!

« قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمالاً ا

الَّذِینَ ضَلَّ سَعْیُهُمْ فِی الْحَیاهِ الدُّنْیا وَ هُمْ یَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ یُحْسِنُونَ صُنْعاً ».(۵۰۷)

«بگو: آیا به شما خبر دهیم که زیانکارترین مردم در کارها چه افرادی هستند؟ آنان که تلاش هایشان در زندگی دنیا به هدر رفته، با این حال می پندارند کار نیک انجام می دهند.».

« أَ فَمَنْ زُیِّنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ فَرَآهُ حَسَناً... ».(۵۰۸)

«آیا کسی که زشتی کردارش بر او آراسته گشته و آن را نیک می بیند (همانند واقع بینان است؟)».

آری، گره کور و درد بی درمان که پشتِ بندگان خدا را خمیده، و گام های همیشه استوار آنان را در مسیر ارشاد خلق سست ساخته، جهل و نادانی است، و از عوامل اصلی انحرافات و لغزش های آدمی و آنچه که وی را به طور جدّی از پرداختن به خودشناسی، خودسازی، و اصلاح خویش باز می دارد، خود دوستی و علاقه نادرست به خویشتن است.

۳ – حبّ دنیا

اشاره

انسان در طبیعت زندگی می کند. به متاع دنیا و مظاهر آن نیازمند است. مشتهیات خود را در آن می یابد و از مواهب آن بهره مند گشته، لذّت می برد.

هیچ کس نمی تواند بدون بهره مندی از متاع دنیا زندگی کند. اولیای دین، پویندگان راه حقیقت، جویندگان کمالات روحانی و واجدین مقامات انسانی با بهره گیری از مواهب همین دنیا، عمر پر برکت خویش را سپری کرده اند.

دنیا محل تربیت، جایگاه تحصیل کمالات معنوی، و مدرسه انسان سازی است. زمینه دستیابی به مقامات عالی انسانی در تجارتخانه دنیا فراهم می گردد. دنیا پل، مزرعه، و گذرگاه آخرت است.

حضرت رضا علیه السلام فرموده اند:

«... لا یَفُوتَنَّکُمْ خَیْرَ الدُّنْیا فَإِنَّ الْآخِرَهَ لا تُلْحَقُ وَ لا تُنالُ إِلّا بِالدُّنْیا».(۵۰۹)

«(به هوش باشید!) خیر دنیا از دستتان نرود! زیرا نیل به آخرت و دستیابی به (مواهبِ) آن جز به وسیله دنیا

میسّر نمی گردد.».

حضرت علی علیه السلام نیز هنگامی که شنیدند مردی دنیا را نکوهش می کند، فرمودند:

«إِنَّ الـدُّنْیا دارُ صِـدْقٍ لِمَنْ صَدَقَها وَ دارُ عافِیَهٍ لِمَنْ فَهِمَ عَنْها وَ دارُ غِنیً لِمَنْ تَزَوَّدَ مِنْها وَ دارُ مَوْعِظَهٍ لِمَنِ اتَّعَظَ بِها، مَسْجِدُ أَحِبَّاءِ اللَّهِ وَ مُصَلّی مَلائِکَهِ اللَّهِ وَ مَهْبِطُ وَحْیِ اللَّهِ وَ مَتْجَرُ أَوْلِیاءِ اللَّهِ، اِکْتَسَبُوا فِیهَا الرَّحْمَهَ وَ رَبِحُوا فِیهَا الْجَنَّهَ...».(۵۱۰)

«بی تردید دنیا سرای راستی است برای کسی که آن را باور دارد، و خانه عافیت است برای آنکه از آن توشه بردارد، و سرای اندرز است برای کسی که از آن پند گیرد؛ جایگاه عبادت و بندگی دوستان خدا، محل نماز گزاردن فرشتگان الهی، جای فرود آمدن وحی خداوند و تجارتخانه اولیای خداست که در آن از فیض رحمت بهره مند گشته و بهشت را غنیمت برند.

امام باقر علیه السلام هم در تفسیر آیه شریفه « وَ لَنِعْمَ دارُ الْمُتَّقِینَ ».(۵۱۱) دنیا را سرای نیکوی پرهیزکاران دانسته اند.(۵۱۲)

با این همه، اولیای دین، صاحبان کمال و جمیع اهل فضیلت و معنا اتّفاق نظر دارند که ریشه همه مفاسد و تیره روزی ها و منشأ همه گناهان و بدبختی ها حبّ دنیاست! و آدمی به همان نسبت که به دنیا روی آورد به آخرت پشت کرده و از معنویات فاصله می گیرد. از اینرو پیوسته وی را از دنیا پرهیز داده، هلاکت و شقاوت او را در دل سپردن به دنیا معرفی کرده اند!

مذمّت دنیا تا این پایه، و پرهیز از آن تا این حدّ، و هشدارهای تکان دهنده در باره غرور و فریب دنیا و ناپایداری و بی وفایی آن تا این اندازه، یک امر تصادفی نیست، همچنان که از نگرشی خصمانه و

غیر واقع بینانه به مظاهر زیبای طبیعت سرچشمه نمی گیرد.

تردیـدی نیست که انسان نبایـد بلکه نمی توانـد جمیع پیونـدهای خویش را از دنیا بریده و نسـبت به جهانِ پیرامون خود بیگانه باشـد. نه جهان بیهوده آفریده شده، و نه انسان به خطا گام بر عرصه دنیا نهاده، و نه کشـش های طبیعی از اموری است که می توان آنها را نادیده انگاشت.

جـاذبه هـای دنیا و میل آدمی به آن که یک کشـش طبیعی است، ماننـد سایر تمایلات فطری و اسـتعدادهای درونی، به خودی خود دارای ارزش مثبت یا منفی نبوده، نقص یا مزیّتی را برای او به وجود نمی آورد.

آنچه که آنها را از رنگ و بو و ارزش مثبت یا منفی برخوردار می سازد، هدفی است که در مسیر آن به کار گرفته می شود، و انگیزه ای است که آدمی به تحریک آن در صدد بهره وری از آنها بر می آید.

امام سجّاد علیه السلام فرموده اند:

«... اَلدُّنْیا دُنْیاءَانِ: دُنْیا بَلاغٍ وَ دُنْیا مَلْعُونَهٍ.».(۵۱۳)

«دنیا دو گونه است: دنیای رساننده (۵۱۴) (که آدمی از طریق آن به هدف مطلوب خویش نائل می گردد) و دنیای ملعونه (که غفلت زاست و زاید بر نیاز، و آدمی را از وصول به اهداف عالی انسانی باز می دارد.)».

بنا بر این اگر دنیا را سـرای عافیت، محل انـدرز، جایگاه بندگی و تجارتخانه اولیای خدا معرفی می کنند، به اعتبار هدف عالی و انگیزه متعـالیِ کسـانی است که آن را مزرعه آخرت، پلی برای عبور، و وسـیله ای برای سـعادت و نیک بختی قرار داده و در آن، عمر گرانمایه خویش را در راه خشنودی خدا و کسب کمالات معنوی و مقامات انسانی صرف می نمایند.

هنگامی هم که دنیا را دار غرور، و زندگی دنیا را بازی

و سر گرمی و فخر فروشی و افزون طلبی معرفی کرده، و دلبستگی به آن را ریشه همه مفاسد و منشأ جمیع گناهان ارزیابی می کنند، به لحاظ ناهمگامی با نظام آفرینش، فراموش کردن اهداف بلند انسانی، باز ایستادن از حرکت و پرواز، و همگامی با خواسته های حیوانیِ کسانی است که تمام همّت خویش را برای به چنگ آوردن متاع ناچیز دنیا به کار گرفته، خدا، معنویت و عالم آخرت را از یاد برده، خویشتن را به واسطه وابستگیِ اسارت آمیز به لذّت های دنیوی و مشتهیات حیوانی و پیروی از هواهای نفسانی تا حدّ یک حیوان بلکه پایین تر از آن تنزّل داده و از سعادت ابدی محروم ساخته اند.

آری، هشدارهای مکرّر پیشوایان دین خصوصاً مولا امیر مؤمنان علیه السلام نسبت به حبّ دنیا و وابستگی و دلبستگی به مظاهر فریبنده آن ناشی از خطرات عظیمی است که همواره جهان بشریت را مورد تهدید جدّی قرار داده و آن بزرگواران به نیکی آن را احساس می کرده اند.

پیامبران الهی و اوصیای بزرگ آنان، ارزش های جهان را از اعتبار ساقط نکرده اند. بلکه در پرتو تعالیم آسمانی و مکتب وحی، با هدف تکریم انسان و ارج نهادن به ارزش های والای انسانی، دنیا را برای انسان - نه انسان را برای دنیا - خواسته اند.

از اینرو همواره کوشیده اند تا با ارائه برنامه های واقع بینانه و سازنده، پیروان خود را در مسیر ارضای صحیح کشش های فطری و امیال طبیعی قرار داده، راه درستِ بهره وری از مواهب موجود در عالم طبیعت را به آنان بیاموزند تا در دنیا آسوده و در آخرت سعادتمند باشند.

باید با جهت مند کردن بهره وری در مسیر اهداف و مصالحی که نعمت های الهی برای آن خلق

شـده، و بـا انگیزه ای پاک و متعالی در صـدد احیای ارزش های حقیقی آنها برآمـده، از ضایع شـدن آنها به شـدّت جلوگیری نمود و از این طریق به عالی ترین شکل مطلوب از نیروها، قابلیت ها و مواهب موجود در انسان و طبیعت بهره مند گردید.

امیر مؤمنان حضرت علی علیه السلام در تفسیر آیه: « وَ لا تَنْسَ نَصِیبَکَ مِنَ الدُّنْیا».(۵۱۵) می فرمایند:

«لا تَنْسَ صِحَّتَکَ وَ قُوَّتَکَ وَ فَرَاغَکَ وَ شَبابَکَ وَ نَشاطَکَ [و غناک]أَنْ تَطْلُبَ بِهَا الْآخِرَهَ».(۵۱۶)

«سلامتی، نیرو، فراغت، جوانی، نشاط و بی نیازی خود را از یاد مبر تا (سعادتِ) آخرت را با آنها به دست آوری.».

علامه بزرگوار مرحوم مجلسی می فرماید:

«بنا بر آنچه که از مجموع آیات و روایات استفاده می شود، دنیای مذموم عبارت از اموری است که انسان را از فرمان خداوند، دوستی او و تحصیل آخرت باز دارد. بنا بر این دنیا و آخرت با هم متقابل اند. هرچه باعث خشنودی خدای متعال و قرب به او شـود آخرت است، گرچه به ظـاهر از امور دنیوی باشـد. مثـل تجـارت، صـنعت و زراعت که مقصود از آنهـا تحصـیل معیشـت خـانواده می باشـد - زیرا خـدا بـه آن فرمـان داده است - و (یـا مقصـود از آنهـا) صـرف کردن در کارهـای نیـک، کمـک به نیازمنـدان، پرداخت صدقات، بازداشـتن خود از تکدّی و امثال این هاست، که همگی از امور اخروی است گرچه مردم آنها را از امور دنیوی به حساب می آورند.(۵۱۷)

در واقع، آنچه مـذموم است وابسـتگی، دلـدادگی و دلبسـتگی به مظـاهر جهـان مـادی و فراموش کردن مقصـد نهایی است که حرکت را به توقّف، تلاش را به در جا زدن، و آزادگی و آزادی را به ذلّت و اسارت مبدّل گردانده، و

نابودی و پایمال شدن ارزش های عالی انسانی را به ارمغان می آورد!

امّا اگر کسی در این جهان زندگی کند، از مواهب مادی و معنوی آن با انگیزه رفع نیازهای انسانی خویش به قدر کفاف بهره برگیرد، فریفته جاه و مقام و دارایی نگردد، دنیا را برای دنیا نخواهد، رابطه خود را با دنیا از نوع رابطه کشاورز با مزرعه و تاجر با بازار تجارت به حساب آورده و همچنان که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرموده اند: «دنیا را مزرعه آخرت» بداند، (۵۱۸) در حقیقت طالب آخرت است نه جستجوگر دنیا.

چنین کسی بر فرض هم که بهره ای بیش از نیاز از دنیا داشته باشد، به آن دل نمی بندد و آن را در راه خشنودی خدای متعال و قرب بیشتر به ساحت اقدس حضرت حقّ هزینه می نماید.

با عنایت به همین روش و روی کرد است که گفته اند: میزان ارزیابی افراد در گرایش به دنیا یا پرهیز از آن، داشتن یا نداشتن مال و منال نیست، دل بستن و دل نبستن است. لذا ممکن است کسی در عین برخورداری فراوان از مال و منال دنیا، اهل دنیا نباشد، و بسا فردی از دنیا جز آه در اختیار نداشته باشد ولی شیفته دنیا و اهل آن به حساب آید!

چیست دنیا؟ از خدا غافل شدن نی لباس و لقمه و فرزند وزن دوستی دنیا با محبّت خدای متعال جمع نمی گردد. کسی که به دنیا دل می بندد، حرم امن الهی را به خانه نا امن شیاطین مبدّل ساخته، فراغت، آسایش و امنیت زندگی را از دست می دهد، و ضمن آنکه خود را از کمالات انسانی و نعمت های سرشار معنوی محروم می سازد،

زیان جبران ناپذیر دوری از همجواری با دوستان و اولیای خدا، و خسارت بزرگ محرومیت از فیوضات عظیم اخروی گریبان گیر او خواهد گشت.

حضرت عیسی علیه السلام می فرماید:

«قَسْوَةُ الْقُلُوبِ مِنْ جَفْوَةِ الْعُيُونِ وَ جَفْوَةُ الْعُيُونِ مِنْ كَثْرَةِ الذُّنُوبِ وَ كَثْرَةُ الذُّنُوبِ مِنْ حُبِّ الدُّنْيا وَ حُبُّ الدُّنْيا رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ». (۵۱۹)

«قساوت قلب ها از خشکی دیدگان سرچشمه می گیرد و خشک شدن چشم ها به خاطر زیادی گناهان است. فراوانی گناهان نیز ریشه در دوستی دنیا دارد و محبت دنیا سرچشمه و ریشه همه خطاهاست.».

بی تردید بسیاری از مظاهر زندگی دنیا غرورآمیز و غفلت زا است. هر گامی که در جهت دنیا برداشته می شود، به همان نسبت پرده های غرور و غفلت آدمی استحکام می یابد. و هر قدمی که در مسیر اندوختن مال و منال دنیا و محبّت به مظاهر فریبنده آن بر زمین نهاده می شود، به همان نسبت انسان به عوارض شوم و مفاسد نکبت بار آن نزدیک تر خواهد گشت.

کدام بی عدالتی است که از محبّت دنیا سرچشمه نمی گیرد؟ و کدام ستمی است که ریشه در دوستی دنیا نداشته باشد؟ ما در زندگی خود و دیگران بارها این واقعیت محسوس را آزموده ایم، خصوصاً هنگامی که علل جنگ ها، خونریزی ها، فتنه ها، فسادها، ستم ها و بی عدالتی ها را مورد مطالعه قرار دهیم به روشنی ردّ پای حبّ دنیا و شیفتگان دنیا را در آنها مشاهده می نماییم.

هنگامی که محبّت دنیا مملکت دل را تسخیر نماید، پرده های جهل و غرور و غفلت آن چنان بر قلب و اندیشه آدمی سایه می افکند که کمترین نشانه ای از هشیاری و بیداری - که از طبیعی ترین صفات انسانی است - در او نمانده، جز از دنیا از همه چیز غافل خواهد شد!

نه از ایمان و آخرت در وجود او اثری ظاهر می گردد، و نه از عواطف انسانی در قلب وی خبری می مانـد؛ بلکه حتی کمترین تلاش جهت حفظ مصالح بشری و پاسداری از سلامتی خویش نیز از او دیده نخواهد شد!

مرحوم صـدوق - رضوان اللّه علیه - در کتاب گرانقـدر «کمال الدین» ضـمن حدیث شـریف «بلوهر و یوذاسف» - که داسـتان هـدایت معجز آسای یک شاهزاده توسّط یکی از بندگان خدا، و مشـتمل بر پندها، نکته ها، ظرایف و مَثَل های فراوان است، و اثر شـگفت انگیز مطـالعه آن، در دل کَنـدن از دنیـا و مظـاهر آن بسـیار چشم گیر است - مَثَل زیبایی برای محبّت دنیا و غفلت حاصل از آن نقل فرموده که ذکر خلاصه ای از آن خالی از لطف نیست:

«آورده انـد که فیلی مست در پی مردی افتاده، او را تعقیب می نمود. آن مرد هراسان از این سو به آن سو گریخته ناگزیر خود را داخـل چـاهی بیـاویخت و به دو شاخه که از دیوار چاه روییـده بود چنگ زده، پای در درون سوراخ هایی کرد که مارهایی چند در آن خزیده بودند. ناگهان چشـمش به دو موش بزرگ سـفید و سـیاه افتاد که به کندن ریشه های آن دو شاخه مشـغول بودند. به عمق چاه نظر افکند اژدهایی دهان گشوده را یافت که برای فرو بلعیدن او انتظار می کشد! چون سر بلند کرد، اندک عسلی که بر سر آن دو شاخه آغشته بود توجّه او را به خود جلب نمود!

از اژدهـا و مارهـا و مـوش هـا و خطرات آن که لحظه به لحظه او را به کـام مرگ می کشـید غافـل گشـته، به لیسـیدن عسـل و شیرینی آن مشغول گردید!».(۵۲۰)

ای عزیز!

این چاه مَثَلی است برای دنیا که از انواع و اقسام آفت و بلا و مصیبت و گرفتاری آکنده است. موش های شب و روز به سرعت از عمر انسان می کاهند. و اخلاط چهارگانه که چون مارهای کشنده وقتی به هیجان آیند، آدمی را از پای در خواهند آورد. اژدها نیز مثلی است برای مرگ که هر دم به انتظار من و تو است. و امان از عسل! و لذّت ها و شهوت ها و نعمت ها و عیش دنیا که تا چه حدّ غفلت زاست و تا کجا آدمی را فریفته خویش ساخته است.

ایمانی محکم، رأی و اندیشه ای استوار، و همّتی مردانه می طلبد تا در برابر جاذبه های دنیا و تشویق و ترغیب بی امانِ دنیاداران و دنیا طلبان، هدف و آخرت و فضیلت های انسانی را از یاد نبرده، با صلابت در برابر آن ایستادگی نماییم.

از امیر مؤمنان حضرت علی علیه السلام پرسیدند:

«أَيُّ النَّاسِ أَثْبَتُ رَأْياً؟».

«چه کسی رأی و اندیشه اش از همه مردم استوارتر است؟».

فرمودند:

«مَنْ لَمْ يَغُرَّهُ النَّاسُ مِنْ نَفْسِهِ وَ مَنْ لَمْ تَغُرَّهُ الدُّنْيا بِتَشْوِيقِها».(۵۲۱)

«کسی که مردم او را فریب ندهند و تشویق های دنیا او را نفریبد».

قرآن و محبّت دنیا

تعداد قابل توجّهی از آیات قرآنی با زینت شمردن مال و منال و فرزندان - که سبب اصلی دل بستن به حیات دنیا است - زندگانی دنیا را مایه فریب و غرور معرفی کرده، مؤمنین را از دل بستن به آن بر حذر داشته است:

« زُيِّنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَواتِ مِنَ النِّساءِ وَ الْبَنِينَ وَ الْقَناطِيرِ الْمُقَنْطَرَهِ مِنَ الذَّهَبِ وَ الْفِضَّهِ وَ الْخَيْلِ الْمُسَوَّمَهِ وَ الْأَنْعامِ وَ الْحَرْثِ ذلِكَ مَتاعُ الْحَياهِ الدُّنْيا وَ اللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَآبِ ».(۵۲۲)

«دوستی و محبّت خواسته های نفسانی - که

زنان و فرزنـدان و اموال فراوان از طلا و نقره و اسب های نشاندار (ممتاز) و چارپایان و مزارع هسـتند - در نظر مردم جلوه داده شده (تا به وسیله آن آزمایش شوند). این ها سرمایه زندگی دنیاست و سرانجام نیک (و زندگی جاوید) نزد خداست.».

زنـدگی بـدون مـا یحتـاج آن همچون تجـارت بـدون مال التجاره است. انسان ناگزیر از بهره گیری از سـرمایه های دنیا و طبعاً علاقه مند به آن خواهد بود.

امّـا همچنـان که عشق و دلـدادگی به مـال التجاره با تجارت سازگار نیست و تاجر برای پیشبرد امر تجارت و پی گیری مقصـد اصـلی خویش نـاگزیر از ترک آن است، علاقه منـدی و بهره گیری از سـرمایه های دنیا نیز آنگاه امری پسـندیده و مورد تأیید شرع و عقل است که در راستای پیشبرد هدف نهایی و مقصد اعلای انسانی قرار گیرد.

اساساً هـدف قرار دادن زنـدگی دنیـا و معامله عاشـقانه با مال و منال فناپـذیر و زودگـذر آن نه مورد تأییـد شـرع مقـدس و نه مقتضـای خردمنـدی است و بـا تجربیـات تلـخ دوران زنـدگی و مشاهـدات روز مره امور پیرامون خود ما نیز به هیـچ وجه نمی سازد.

« ... وَ مَا الْحَیاهُ الدُّنْیا إِلاَّ مَتاعُ الْغُرُورِ ».(۵۲۳)

«زندگی دنیا جز سرمایه فریب نیست!».

فریبا و فریبنـده به فرد یا چیزی اطلاق می شود که از طریق جاذبه های کاذب، با ایجاد پنداری نادرست در طرفِ مقابل، وی را مجذوب خویش سازد.

این خصـیصه بیش از هر چیز با زنـدگی دنیا عجین گردیـده تا ابزاری برای رشـد و مدرسه ای برای تربیت باشد. و انسان آنگاه می توانـد به نیکی از آن بهره برگیرد که با تصـحیح رابطه خویش با آن، فریب لـذّت های زودگـذر و به ظاهر دلپذیر آن را - که

بـا انـواع و اقسـام درد سـرها همراه است - نخـورده، آن را پلی برای عبور و مزرعه ای برای کشتِ مطلوب حقیقی خویش قرار دهد.

« اَلْمالُ وَ الْبَنُونَ زِینَهُ الْحَیاهِ الدُّنْیا وَ الْباقِیاتُ الصَّالِحاتُ خَیْرٌ عِنْدَ رَبِّکَ ثَواباً وَ خَیْرٌ أَمَلًا ».(۵۲۴)

«مال و فرزند، زینت زندگی دنیاست و پاداش نیکی های ماندگار و شایسته نزد پروردگارت بهتر و امیدبخش تر است.».

مال و فرزنـد، شکوفه های زیبای بوسـتان زنـدگی انـد که اگر از طریق هدفمنـد کردن زنـدگانی دنیا بر شاخسار درختِ قرب الهی، عطر جاودانگی به خود نگیرند، بسیار بی اعتبار و زودگذرند و با کمترین نسیم فرو می ریزند. فرد با ایمان در عین حال که از رایحه دل انگیز این بوسـتان استشـمام می کنـد، مست غرور نگشـته، آنهـا را زینت های عاریتی می شـمرد و جز به لطف حضرت حقّ - و پاداش خیر او به اعتقاد نیک، گفتار پسندیده و کردار شایسته که برکاتش همیشه باقی است - دل نمی بندد.

« اعْلَمُوا أَنَّمـا الْحَیـاهُ الـدُّنْیا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ وَ زِینَهٌ وَ تَفـاخُرٌ بَیْنَکُمْ وَ تَکاثُرٌ فِی الْأَمْوالِ وَ الْأَوْلادِ. ... وَ مَا الْحَیاهُ الـدُّنْیا إِلَّا مَتاعُ الْغُرُورِ ». (۵۲۵)

«بدانید زندگی دنیا در حقیقت بازی و سرگرمی و آرایش و فخر فروشی بین خودتان و افزون طلبی در اموال و فرزندان است.

... و زندگی دنیا جز سرمایه فریب نیست.».

در این آیه تصویری گویا از مراحل پنجگانه عمر آدمی ارائه گردیده است:

کودکی به بازی و غفلت و بی خبری خلاصه می شود.

نوجوانی دوران لهو و سرگرمی است.

ایّام جوانی به خود نمایی، تجمل گرایی و آرایش و زینت اختصاص دارد.

میان سالی دوران تفاخر به حَسَب و نَسَب و روزگار فخر فروشی است.

و سالخوردگی دوران حرص و میدان ازدیاد مال و منال دنیا

است!

و از آن پس، مرگ و کوله باری از ظلمت و تیرگی!

« يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا تُلْهِكُمْ أَمْوالُكُمْ وَ لا أَوْلادُكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَ مَنْ يَفْعَلْ ذلِكَ فَأُولئِكَ هُمُ الْخاسِرُونَ ».(۵۲۶)

«ای کسانی که ایمان آورده اید اموالتان و فرزندانتان شما را از یاد خداوند غافل نسازد! و کسانی که چنین کنند آنان (بلی) آنان زیانکارانند.».

روایات و محبّت دنیا

قسمت اول

رسول گرامی اسلام صلی الله علیه وآله می فرمایند:

«حُبُّ الدُّنْيا رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ.».(۵۲۷)

«دوستی دنیا ریشه هر خطا و اساس هر کار نادرست است.».

گرچه آدمی همواره می کوشد تا خود و دیگران را در مورد علاقه به دنیا و تلاش بی وقفه و حیرت آورش در زمینه امور مادی با انواع حیله ها - از جمله بهانه تأمین معاش و رفع نیازهای زندگی - فریب دهد، لیکن روشن است که این روی کرد، خواه ناخواه و تدریجاً مقام و منزلت آدمی و هدف والای انسانی او را از یاد وی برده، و انواع و اقسام مفاسد اجتماعی و آلوده شدن به صفات ناپسند اخلاقی همچون حبّ جاه و مقام، ضعف اراده و دون همّتی، نفاق و دو رویی، کینه توزی، تکبّر و حسد، بغض و دشمنی، بخل، طمع، قطع رحم، خودپسندی و خرسندی از فعل و رأی و گفتار خویش را در پی خواهد داشت.

امام صادق علیه السلام می فرمایند:

«ما ذِئْبانِ ضارِيانِ فِی غَنَمٍ قَدْ فارَقَها رِعاؤُها أَحَدُهُما فِی أَوَّلِها وَ الْآخَرُ فِی آخِرِها بِأَفْسَدَ فِيها مِنْ حُبِّ الْمالِ وَ الشَّرَفِ فِی دِينِ الْمُسْلِمِ.».(۵۲۸)

«دو گرگ درنده که از جلو و عقب به گلّه بی شبانی حمله کنند، ضررشان به آن گلّه از زیان مال دوستی و شخصیّت پرستی به دین مسلمان بیشتر نیست.».

همچنین می فرمایند:

«حضرت عیسی بن مریم علیه

السـلام عبورشان به روسـتایی افتاد که اهل آن و پرنـده ها و جانـداران همه یک جا مرده بودنـد. حضـرتش فرمود: اینان جز به خشم و عذاب هلاک نشده اند، و اگر به مرگ خود به تدریج می مردند حتماً یکدیگر را به خاک سپرده بودند.

حواریون عرض کردنـد: یا روح اللّٰه! از خـدا درخواست کنید آنان را برای ما زنده گرداند تا به ما بگویند کردارشان چه بوده، تا ما از آن دوری نماییم.

حضـرت عیسـی علیه السـلام درخواست حواریون را از پروردگار خویش مسئلت نمود. در این هنگام از آسمان به وی ندا شد که آنان را صدا بزن. آن حضرت شب هنگام بر تپّه ای برآمده، آنان را صدا زدند. ناگهان یکی از آنها لبّیک گویان حضرتش را پاسخ گفت.

حضـرت عیسـی علیه السلام فرمود: وای بر شما! کردار شما چه بوده است (که به این عذاب مبتلا شدید)؟ عرض کرد: پرستش طاغوت و دوستی دنیا! همراه با ترس اندک (از خدا) و آرزوی دور و دراز و غفلت در سرگرمی و بازی.

حضـرتش فرمود: دوستی شـما به دنیا چگونه بود؟ پاسخ داد: مانند دوستی کودک به مادرش! هر گاه به ما روی می آورد شاد و مسرور می شدیم و هنگامی که از ما روی بر می تافت گریان و محزون می گشتیم.

فرمود: پرستش شما از طاغوت چگونه بود؟ عرض کرد: از گنهکاران فرمان می بردیم. فرمود: سر انجام کارتان به کجا کشید؟ پاسخ داد: یک شب خوش و سرمست خوابیدیم و بامدادان در هاویه افتادیم!

حضرتش سؤال کردند: هاویه چیست؟ گفت: سجّین! فرمود: سجّین چیست؟ عرض کرد: کوه هایی از آتش گداخته که تا روز قیامت بر ما شعله ور است! فرمود: چه گفتید و به شما

چه گفتند؟ پاسخ داد: عرض کردیم: ما را به دنیا باز گردانید تا در آن زهد ورزیم. به ما گفتند: دروغ می گویید.

فرمود: وای بر تو! چه شد که جز تو کسی با من سخن نگفت؟ عرض کرد: یا روح اللّٰه! همه آنان به دهنه و لجام آتشین مهار شده، و به دست ملائکه سخت گیر و تند رفتار گرفتارند، و من در دنیا در میان آنان بودم ولی از آنها نبودم تا اینکه عذاب الهی فرود آمد و مرا نیز در بر گرفت. و اینک به تار مویی بر لبه دوزخ آویزانم و نمی دانم آیا در آن به رو در افتم یا از آن رهایی یابم.

در این هنگام حضرت عیسی علیه السلام متوجّه حواریون گشته، فرمود: ای دوستان خدا! خوردن نانی خشک با نمکی زبر و خوابیدن بر مزبله ها همراه با عافیت دنیا و آخرت (آن چنان) پر خیر است (که تعویض آن با هیچ متاعی خردمندانه نیست.)». (۵۲۹)

ابن ابی یعفور یار راستین امام صادق علیه السلام گوید: از آن حضرت شنیدم که می فرمودند:

«مَنْ تَعَلَّقَ قَلْبُهُ بِالدُّنْیا تَعَلَّقَ قَلْبُهُ بِثَلاثِ خِصالٍ: هَمٍّ لا یَفْنَى وَ أَمَلٍ لا یُدْرَکُ وَ رَجاءٍ لا یُنالُ.».(۵۳۰)

«هر که دل به دنیا بندد سه خصلت گریبان گیر وی گردد: اندوهی که پایان ندارد، آرزویی که به چنگ نیاید، و امیدی که به آن نرسد.».

دلی که به عشق دنیا مشغول شد، امنیت و آرامش را برای همیشه وداع گفت. و آنکه دل به دنیا داد هرگز به همه امید و آرزوی خویش دست نیافت. دنیا پرستی و دلباختگی در برابر زرق و برق زندگی با اضطراب و نگرانی عجین است. تشویش خاطرها، ناآرامی ها، افسردگی ها و بسیاری از

بیماری های روانی عمدتاً از سرخوردگی و ناکامی در دستیابی به آمال و آرزوهایی سرچشمه می گیرد که ریشه در محبّت دنیا دارد.

امیر مؤمنان حضرت علی علیه السلام می فرمایند:

«دنیا را چگونه توصیف نمایم که آغازش رنج، پایانش نیستی، در حلالش حساب و در حرام آن عقاب است. کسی که از آن بی نیاز شود در فتنه افتاده، و آنکه بدان نیازمند شود غمگین گردد. آن کس که در تحصیلش بکوشد بدان دست نیابد و آنکه در طلبش تلاش نکند به او روی آورد! کسی که به دیده عبرت به آن نگریست بینایش ساخت و آنکه به زینت و آرایش و لذایذ آن خیره گشت نابینایش گردانید.».(۵۳۱)

امام صادق علیه السلام از پدران بزرگوار خویش نقل فرموده اند که از جمله سفارشات پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله به حضرت علی علیه السلام این بوده است:

«یا علی! همانا دنیا زندان مؤمن و بهشت کافر است.

یا علی! خداوند به دنیا وحی فرمود: خدمت کن به کسی که مرا خدمت نماید و به زحمت افکن آنکه را به تو خدمت کند.

یا علی! اگر دنیا به اندازه بال پشه ای نزد خدا ارزش می داشت، شربت آبی به کافر نوشانده نمی شد.

یا علی! هیچ کس از اوّلین و آخرین نیست مگر آنکه در روز قیامت آرزو می کند؛ ای کاش از دنیا جز قوتی به او داده نشده بود!».(۵۳۲)

در عین حال، رسول خدا صلی الله علیه وآله با آنکه می دانستند برخورداری از دنیا از مقام و منزلت آن بزرگوار در روز قیامت چیزی نمی کاهد به آن اعتنا نمی فرمودند. در حدیث نقل شده است:

«مقام شامخ پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله روزی اندوهگین بیرون رفتند. فرشته ای با کلیدهای خزاین

زمین نزد آن حضرت آمـده، عرض کرد: ای محمّـد! این ها کلیـد خزینه های زمین است. پروردگارت می فرمایـد: بگشا و هر چه خواهی از آن برگیر، بدون آنکه از مقامت نزد من کاسته شود.

رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمودند: دنیا سرای کسی است که خانه (آخرت) ندارد، و برای دنیا جمع می کند آنکه از عقل بهره ای نداشته باشد.

آن فرشته عرض کرد: سوگنـد به آنکه تو را به حقّ مبعوث کرد، در آسـمان چهـارم هنگامی که کلیـدها را به من دادنـد، این سخن را از فرشته ای شنیدم.».(۵۳۳)

فضّه دختر پادشاه هند و کنیز عظیم الشأن حضرت زهرا علیها السلام علم کیمیا داشت. هنگامی که به خانه آن بزرگوار شرفیاب شـد، جز شمشـیر، زره و آسـیا چیز دیگری نیافت! بر زندگی ساده آن عزیزان درگاه إلاه رقّت نمود. قطعه ای مس را به وسیله ماده مخصوصی که داشت طلا کرده، بر مولای خود حضرت علی علیه السلام عرضه داشت.

هنگامی که چشم مطهّر آن جناب به طلا افتاد فرمودند: أحسـنت! ای فضّه! اگر «جسد» (۵۳۴) را آب می کردی رنگش نیکوتر و قیمت آن بیشتر می شد!

فضّه عرض کرد: ای آقای من! مگر شـما این علم را می شناسـید؟ فرمودند: آری، فرزندم حسین نیز بر این علم آگاه است. امام حسین علیه السلام جلو آمده، همان فرمایش پدر را به او یاد آور گردیدند. آنگاه امیر مؤمنان علیه السلام فرمودند:

«نَحْنُ نَعْرِفُ أَعْظَمَ مِنْ هَذا».

«ما بالاتر از این می دانیم».

سپس با دست مبارک اشاره ای فرمودنـد. ناگهان طلاهایی همچون گردن شتر همراه با گنج های زمین نمایان گشت. آنگاه به فضه فرمودند: آن طلاها را روی بقیّه طلاها بگذار.

وی اطاعت کرده، همه آنها از نظر پنهان گردید.(۵۳۵)

مرحوم شیخ

حسن علی اصفهانی در پاسخ شخصی که طالب علم کیمیا بوده می نویسد:

«ای طالب راه خدا! و ای سالک راه هدایت! جستجوی «کبریت احمر» ضایع کردن عمر است. روی بر خاک سیه آر که یکسر کیمیا است.

شیخ بهایی - رحمه اللّه علیه - می فرماید:

گیرم که نحاس را تو زر کردی زر کن مس خویشتن اگر مردی ای برادر! یقین دان که قنطار قنطار طلای سرخ برای کسی که از این عالم داخل عالم دیگر می شود، به قدر ذره ای نفع و اثر ندارد. چنان فرض کن که انسان عمری را صرف آن علم نمود و آن را به دست آورد، بعد که دستور انتقال به آن عالم داده شد و از اینجا رفت، چنین علمی ذرّه ای نفع ندارد. پس اکسیری حاصل کن که برای آن عالم اثر بخش باشد، و آن اکسیر را حضرت حقّ توسّط پیامبر بر حقّ صلی الله علیه وآله برای شما آورده است.».(۵۳۶)

ابن عباس گوید:

«هنگامی که حضرت علی علیه السلام (برای دفع اهل جمل) عازم بصره شدند، در ربذه فرود آمدند. آخرین گروه از حاجیان در آن جا با حضرت برخورده، برای شنیدن سخنان آن بزرگوار گرد آمدند. آن جناب داخل خیمه خویش بودند. نزد ایشان رفته، دیدم کفش خود را وصله می زنند! عرض کردم: نیاز ما به شما برای سر و سامان بخشیدن به امورمان بیش از کاری است که به آن مشغولید!

آن بزرگوار تا فراغت از کار خود با من سخن نگفتند. آنگاه کفش را با لنگه دیگر جفت کرده و فرمودند: این ها را قیمت کن! عرض کردم: ارزشی ندارد. فرمودند: با اینکه ارزش ندارد، گفتم: کمتر از یک درهم! فرمودند:

«وَ اللّهِ

لَهُما أَحَبُّ إِلَیَّ مِنْ أَمْرِكُمْ إِلّا أَنْ أَقِیمَ حَقًّا أَوْ أَدْفَعَ باطِلاً».

«به خدا سوگند! این جفت کفش نزد من از زمامداری بر شما محبوب تر است مگر آنکه به وسیله آن حقّی به پای دارم، یا از باطلی جلوگیری نمایم...».(۵۳۷)

هم آن حضرت می فرمایند:

«وَ اللّهِ لَدُنْیاكُمْ هَذِهِ أَهْوَنُ فِی عَیْنِی مِنْ عِرَاقِ خِنْزِیرٍ فِی یَدِ مَجْذُومٍ.».(۵۳۸)

«به خدا سوگند! این دنیای شما در چشم من از استخوان بی گوشت خوکی که در دست مجذومی باشد پست تر و بی ارزش تر است.».

و نیز می فرمایند:

«دنیا و آخرت دو دشمن متفاوت و دو مسیر از هم جدایند، کسی که دنیا را دوست داشته، به آن دل بندد، آخرت را دشمن داشته، با آن دشمنی نماید. و آن دو بسان مشرق و مغربند که رونده بین آنها هر قدر به یکی نزدیک تر شود از دیگری فاصله می گیرد. علاوه بر آن، آنها همانند دو بانوی یک شوهرند (که هرگز با هم سازگار نگردند.)».(۵۳۹)

امام صادق علیه السلام نقل می کنند که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرموده اند:

«إِنَّ أَوَّلُ ما عُصِیَ اللّهُ بِهِ سِتَّهٌ: حُبُّ الدُّنْیا وَ حُبُّ الرِّئاسَهِ وَ حُبُّ الطَّعامِ وَ حُبُّ النَّوْمِ وَ حُبُّ الرَّاحَهِ وَ حُبُّ النِّساءِ.».(۵۴۰)

«نخستین اموری که خدای متعال بدانها نافرمانی شد شش خصلت بود: محبّت به دنیا، علاقه به ریاست، دوستی خوراک (شکم پرستی)، علاقه به خواب (پُر خوابی)، راحت طلبی و وابستگی به زن.».

امیر مؤمنان علی علیه السلام دنیا را اینگونه ترسیم می فرمایند:

«قصه دنیا همچون داستان مار است که چون دست بر آن کشیده شود (ظاهرش) نرم، ولی اندرونش زهر کشنده است! فریب خورده نادان به سویش گراید و خردمند فرزانه از آن دوری گزینند».(۵۴۱)

همچنین حضرتش می فرمایند:

«سوگند به خدا اگر شب

بر روی خارِ (سر تیز) سَعدان بیدار بگذرانم و مرا در غل ها بسته، (به این سو و آن سو) بکشند، نزد من محبوب تر است از اینکه خدا و رسول را روز رستاخیز در حالی ملاقات کنم که بر بعضی از بندگان ستم کرده و چیزی از مال دنیا را غصب کرده باشم.

چگونه به کسی ستم نمایم برای نفسی که با شتاب به کهنگی و پوسیدگی باز می گردد؟!».

... سوگند به خدا اگر هفت اقلیم را با هر چه در زیر آسمان است به من دهند تا با ربودن پوست جوی از دهان مورچه ای خدا را نافرمانی کنم چنین نخواهم کرد!

بی تردید دنیای شما نزد من خوارتر و پست تر از برگی است که در دهان ملخی باشد که آن را می جود. علیّ را با نعمتی که از دست می رود و لذّتی که بر جای نمی ماند چه کار!...».(۵۴۲)

و پیشوای راست گویان حضرت صادق علیه السلام می فرمایند:

«دنیا مانند آب (شور) دریاست که شخص تشنه هرچه بیشتر بیاشامد تشنه تر گردد تا آنکه او را از پای درآورد.».(۵۴۳)

و نیز حضرتش چنین می فرمایند:

«جُعِلَ الشَّرُّ کُلُّهُ فِی بَیْتٍ وَ جُعِلَ مِفْتاحُهُ حُبَّ الدُّنْیا.

وَ جُعِلَ الْخَیْرُ کُلُّهُ فِی بَیْتٍ وَ جُعِلَ مِفْتاحُهُ الزُّهْدَ فِی الدُّنْیا.».(۵۴۴)

«همه بدی ها در خانه ای نهاده شده و کلید آن دوستی دنیاست!

خوبی ها (نیز) همه در خانه ای قرار داده شده و کلیدش بی رغبتی به دنیاست.».

امیر مؤمنان علیه السلام هم می فرمایند:

«ای مردم! از دوستی دنیا بپرهیزید که آن ریشه هر خطا، دروازه هر گرفتاری، همسایه هر فتنه و کشاننده هر مصیبت بزرگ است.».(۵۴۵)

امام صادق علیه السلام فرموده اند:

«دنیا به صورت زنی کبود چشم بر حضرت عیسی علیه السلام نمایان شد. آن حضرت فرمود: چقدر شوهر

کرده ای؟ عرض کرد: فراوان! فرمود: همه آنان تو را طلاق داده اند؟ گفت: نه، بلکه من آنان را کشته ام! فرمود: وای بر شوهران باقی مانده ات که چگونه از شوهران گذشته ات پند نمی گیرند...».(۵۴۶)

قسمت دوم

پیش صاحب نظران ملک سلیمان باد است بلکه آن است سلیمان که ز ملک آزاد است دل بر این پیر زن عشوه گر دهر مبند

نو عروسی است که در عقد بسی داماد است آری، دنیا چون سایه درخت و کنار جویباری است که مسافر ساعتی در آن آرمیده، دیر یا زود آن جا را ترک می کند. خردمند هیچ گاه به آن دل نبسته، از روی آوردنش خوشحال و از رفتن آن اندوهگین نمی گردد.

امام سجّاد علیه السلام به یاران خویش فرموده اند:

«اصحاب من! برادرانم! به سرای آخرت روی آورید، من شما را به دنیا سفارش نمی کنم، که شما بر آن حریص بوده، به آن چنگ زده اید!

آیا گفتار عیسی بن مریم علیهما السلام به حواریین به شما نرسیده که فرمود:

دنیا پل است از آن عبور کنید و در عمارتش نکوشید؟ همچنین فرمود: کدام یک از شما بر موج دریا خانه می سازد؟ دنیا چنین است، آن را قرارگاه مطمئن مپندارید!».(۵۴۷)

جابر بن عبد اللّه در حضور مولا علی علیه السلام آهی کشید. آن حضرت فرمودند:

«برای چه آه می کشی، برای دنیا؟ عرض کرد: آری! حضرت فرمودند: لذّات دنیا در هفت چیز است: خوردنی، آشامیدنی، پوشیدنی، همسر، مرکب، بوییدنی، شنیدنی!

لذیذترین خوردنی ها عسل است که باقی مانده آب دهان است. گواراترین آشامیدنی آب است و همین بس که در اختیار همه، و بر زمین جاری است. نفیس ترین پوشیدنی حریر است که لعاب کرم می باشد. برترین کسانی که با آنها ازدواج واقع می شود زنان اند که

این کار داخل کردن محل ادرار در محل ادرار است...

بهترین وسیله سواری اسب می باشد که بسیار کشنده است. نیکوترین بوییدنی ها مشک می باشد که خونی از ناف حیوانی است. و بهترین شنیدنی ها غنا است که گناه می باشد و چیزی که دارای چنین اوصافی باشد عاقل برای آن آه نمی کشد.

جابر گوید: به خدا سوگند! از آن پس دیگر دنیا بر دلم خطور نکرد.».(۵۴۸)

امام صادق علیه السلام می فرمایند:

«هرگاه عالم را دوستار دنیا یافتید، وی را نسبت به دینتان متّهم سازید. زیرا دوست هر چیزی گرد محبوبش می گردد.».

همچنین می فرمایند:

«خداوند به حضرت داود علیه السلام وحی فرستاد که میان من و خود، عالم فریفته دنیا را واسطه قرار مده که تو را از دوستیم باز می گرداند! زیرا آنان راهزنان طریق بندگانِ جویای منند. کمتر چیزی که در مورد آنان روا دارم این است که شیرینی مناجاتم را از دل هایشان بر گیرم!».(۵۴۹)

عبرت از دنیا

مرحوم صدوق از امام صادق علیه السلام نقل کرده که فرمودند:

«روزی حضرت داود علیه السلام بیرون رفت و زبور می خواند. و آن حضرت هنگامی که مشغول خواندن زبور می شد، هیچ کوه و سنگ و پرنده و درنده ای نبود جز آنکه با او همنوا می گشت. تا آنکه به کوهی رسید.

بالای آن کوه پیامبری به نام حزقیل عبادت می کرد. وقتی زمزمه کوه و آواز درندگان و پرندگان را شنید دانست که حضرت داود می آید.

داود علیه السلام فرمود: ای حزقیل! اجازه می دهی بالای کوه نزد تو آیم؟ گفت: نه! آن حضرت گریست. خدای بزرگ به حزقیل وحی فرستاد که داود را سرزنش مکن و از من عافیت بخواه. جناب حزقیل برخاست و دست داود را گرفته او را بالا برد.

حضرت داود

فرمود: ای حزقیل! هیچ گاه قصد کار نادرست کرده ای؟ عرض کرد: نه، فرمود: نسبت به عبادت خداوند دچار عجب شده ای؟ گفت: نه، فرمود: آیا به دنیا مایل شده، به آن اعتماد کرده ای و لذّت و شهوت آن را خواستار گشته ای؟ عرض کرد: آری، بسا بر دلم خطور کرده است. فرمود: هنگامی که این خیال تو را فرا می گیرد، چه می کنی؟ گفت: میان این درّه می روم و عبرت می گیرم.

حضرت داود علیه السلام بدان درّه رفته، در آن جا تختی از آهن یافت که در زیر آن کاسه سر متلاشی شده و استخوان های پوسیده ای بود. لوحی را که این مضامین بر آن نوشته شده بود خواند:

من اوری بن سلم هستم. هزار سال سلطنت کردم، هزار شهر ساختم، با هزار دختر کابین بستم، در پایان عمر بسترم خاک، بالشم سنگ و همنشین هایم کرم ها و مارها شدند! هر که مرا بنگرد هرگز فریب دنیا نخورد.».(۵۵۰)

ابا بصیر گوید: از امام باقر علیه السلام شنیدم که می فرمودند:

«در زمان رسول خدا صلی الله علیه وآله مؤمنی تهی دست (به نام سعد) از اصحاب صفّه و بسیار نیازمند بود که جمیع نمازهای خود را با آن حضرت می خواند، و حضرتش از فقر و غربت وی ناراحت بوده، (پیوسته) به او می فرمودند: ای سعد! اگر چیزی به دستم رسید بی نیازت خواهم کرد.

مدتی به همین حال گذشت و اندوه رسول خدا صلی الله علیه وآله برای او شدّت گرفت. خدای سبحان که از این اندوه آگاه بود، جبرئیل را با دو درهم به سوی آن حضرت فرو فرستاد.

جبرئیل عرض کرد: ای محمّد! خدای بزرگ از غمی که برای سعد دارید آگاه است. آیا دوست دارید او را

بی نیاز کنید؟ فرمودند: آری، عرض کرد: این دو درهم را به سعد دهید تا با آن تجارت کند...

رسول خدا صلی الله علیه وآله دو درهم را به او داده، فرمودند: با آن تجارت کن و خرج خود را به دست آور...

سعد مشغول تجارت شد. چیزی را که یک درهم می خرید به دو درهم می فروخت. و در مقابل آنچه برایش دو درهم پرداخته بود چهار درهم دریافت می کرد! (در اثر بلند پروازی و زیر پا گذاشتن انصاف) دنیا به او روی آورده، مال و تجارتش فراوان گشت، و هنگامی که آن حضرت برای نماز تشریف می آوردند، بر خلاف گذشته برای نماز آماده نشده و مشغول دنیا بود.

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله پیوسته به او می فرمودند: ای سعد! دنیا تو را از نماز بازداشته است! و او پاسخ می داد: چه کنم؟ مالم را ضایع سازم؟! به این مرد جنسی فروخته ام می خواهم پولش را دریافت کنم، از آن دیگری چیزی خریده ام باید وجه آن را بپردازم!

رسول خدا صلی الله علیه وآله بیش از پیش برای او اندوهگین شده بودند. سرانجام جبرئیل نازل شده، عرض کرد: ای محمّد! خداوند از غمت آگاه است. کدام یک از دو حال سعد را بیشتر دوست دارید؟ پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمودند: ای جبرئیل! دنیای سعد آخرتش را به باد داد، البته حال سابقش را بیشتر دوست دارم.

جبرئیل عرض کرد: دوستی دنیا و حبّ مال و ثروت فتنه و آزمایش است و انسان را از آخرت باز می دارد. به سعد بگویید: دو درهمی که به او پرداختید باز گرداند! این کار، او را به حال گذشته باز می گرداند.

پیامبر خدا صلی

الله علیه وآله تشریف آورده، به سعد فرمودند: ای سعد! دو درهمی که به تو دادم باز نمی گردانی؟ عرض کرد: البته با دویست درهم دیگر! حضرت فرمودند: من جز آن دو درهم از تو نمی خواهم. سعد دو درهم را به حضرتش تقدیم کرد. (دیری نپایید که) دنیا به او پشت کرده، هر چه جمع کرده بود از دستش رفت و به حال گذشته باز گشت!».(۵۵۱)

در تاریخ آمده است هنگامی که امیر احمد بن اسماعیل سامانی با عمرو بن لیث روبرو شد، بیش از هفتاد هزار سرباز مجهّز عمرو را همراهی می کردند، در حالی که امیر احمد تنها دوازده هزار سرباز داشت.

عمرو چنان به سپاه مجهّز، خود مغرور بود که وقتی به او گفتند: غذا حاضر است، اجازه دهید جنگ را پس از صرف غذا آغاز کنیم! گفت: نخست این سپاه اندک را درهم می کوبیم، آنگاه به صرف غذا خواهیم پرداخت! و بر اسب خود سوار شده به میدان رفت.

(امّا دیری نپایید که چوب غرور خود را خورد) اسبش او را به میان سپاه امیر احمد برد. سربازان او را گرفته و به زنجیر بستند و سپاهش را درهم شکستند.

به دستور امیر احمد وی را در طویله ای زندانی کرده، تا سه روز به او غذا ندادند. روز سوّم یکی از نوکران خود را دیده، به وی گفت: سه روز است غذا نخورده ام، نزدیک است از گرسنگی تلف شوم.

نوکر بی درنگ سطلی برداشته غذایی تهیه کرد و آن را بر زمین نهاد و برای آوردن ظرف دیگری آن جا را ترک نمود. در این هنگام سگی سر رسیده، سر در سطل کرد و به خوردن غذا مشغول گردید. نوکر

باز گشته، سگ را نهیب داد. سگ وحشت کرده دسته سطل به گردنش افتاد و به همان حال پای به فرار گذاشت.

عمرو که این منظره را مشاهده می کرد، خندید. امیر اصطبل پرسید: از چه می خندی؟ گفت: خنده ام از بی اعتباری دنیاست. سه روز پیش به من گفتند: وسایل آشپزخانه را سیصد شتر حمل می کنند و هنوز نیمی از آن بر زمین مانده است. اینک می بینم سگی غذای مرا برداشته، می برد!(۵۵۲)

حال دنیا را بپرسیدم من از فرزانه ای گفت: یا باد است یا خواب است یا افسانه ای گفتمش: احوال عمر ای دل بگو با ما که چیست؟

گفت: یا برقی است یا شمعی است یا پروانه ای گفتمش: این پنج روز بَخْس چون باید گذاشت گفت: در حلقی و یا دلقی و یا ویرانه ای گفتم: آنها را چه می گویی که دل بر آن نهند

گفت: یا مستند یا کورند یا دیوانه ای!

مرحوم نراقی – رضوان اللّه تعالی علیه – می نویسد:

«اخبار و آثاری که در مذمّت دنیا و محبّت آن و بی وفایی و کمی منزلت آن و در ذمّ اهلش و هلاکت ایشان وارد شده، بی حدّ و حصر و در کلمات ائمّه معصومین علیهم السلام خصوصاً سیّد و سرور زاهدین امیر المؤمنین علیه السلام این قدر رسیده که تأمل در آنها دل را از دنیا سیر و آدمی را از تربیت آن دلگیر می کند و هر که ملاحظه فقرات خطبه ها و مواعظ آن بزرگوار را که در نهج البلاغه و غیر آن مذکور است بکند پستی مرتبه دنیا و ردائت آن را می فهمد و حمق اهل دنیا و سفاهت آنان را بر می خورد...

حضرت روح الأمین از نوح نبیّ اللّه – که به روایت

صدوق دو هزار و پانصد سال عمر داشت - پرسید: ... دنیا را چون یافتی؟ گفت: آن را خانه ای یافتم که دو در داشته باشد، از یک در آمدم و از در دیگر بیرون رفتم!...

و از بسیاری آفات دنیا و حقارت آن، آن است که خدا آن را به هیچ یک از دوستانش نپسندیده و ایشان را به اجتناب از آن امر فرموده، ایشان هم دل از آن برداشتند و به قدر ضرورت اخذ، و باقی را از پیش فرستادند...

پس تو نیز ای جان برادر! به ایشان اقتدا کن و دل از این دنیای فانی بردار و بدان که دنیا را بقایی نه، و این عجوزه خون خواره را وفایی نیست. بسی عاشقان خود را کشته و بسی دل های طالبان خود را به خون آغشته!

آبستنی که این همه فرزند زاد و کشت دیگر که چشم دارد از او مهر مادری؟

شاهان عرب و عجم را ببین که از خیل و حشم با خود چه بردند؟ و خسروان ترک و دیلم را نگر که به جز لقمه نانی از دنیا چه خوردند؟ شاه و گدا از لوح مزار، سنگ بر سینه خفته! و صالح و طالح در حجله قبر خود را نهفته! هیچ گِل زمینی نیست که یوسف جبینی در چاه آن نیفتاده، و هیچ راهی نه که سلیمان جاهی در آن روی بر خاک قبر ننهاده! هیچ صبحی نه که پسری را در مرگ پدری گریبان چاک نکرده، و هیچ شامی نه که پدری در عزای پسر غمناک نه! سپهسالاران را نگر که تنها در دست شحنه اجل گرفتار، و گردن فرازان را بین که سرها در پیش

و به کار خود درکارند! وزیران را بین دفتر وزارتشان بر باد رفته، امیران را نگر بی سپه و لشکر در وحشت آباد گور خفته!

عالمـان را بین بر منبرِ تابوت نهاده، بر دوش می کشـند، عابـدان را نگر که در محراب لحـد سـر بر خشت خام می نهنـد! کـدام پادشاهی بر سـریر دولت نشـست که آخر الأمر طعمه گرگ اجل نشـد؟ و کدام شـهنشاهی را بر تخت عزّت متمکّن ساخت که دست مرگ به خاک مذلّتش نکشید؟

صد قرن بیش است که ذوالقرنین به زندان لحد محبوس، و دارای جهان دار از دارایی خود مأیوس است! دسـتان رسـتم دسـتان بین به زنجیر قضا و قدر! افسـر افراسیاب را نگر با خاک راه برابر، کاسه سر کاووس از سنگ حوادث شکسته، و کتف و بازوی شاپور ذو الاکتاف را به ریسمان اجل محکم بسته!

بهرام گور گرفتـار زنـدان گور، و قـامت قباد از قبای زنـدگانی عور! اشـکانیان در ماتم حیات اشک ریز! و ساسانیان در دسـت اجل وسائس قهر الهی در رسـتخیز! عباسـیان در مصـیبت زندگی لباس سـیاه در بر و آل سامان را خاک بی سامانی بر سـر!...». (۵۵۳)

دوستی مال و ثروت

تردیـدی نیست که فراهم نبودن ما یحتاج زنـدگی، کاستی ها و کمبودهای مادی از عوامل بسـیار آزار دهنـده ای است که می توانـد آسایش، آرامش، سـلامتی و حتی امنیّت جوامع انسانی را سـلب نموده، زندگی را به سوی تلخ کامی و تیره روزی سوق دهد.

تردیدی نیز وجود ندارد که گشودن گره بسـیاری از معضـلات و گرفتاری های فردی و اجتماعی در گرو در اختیار داشتن مال و ثروت بوده و بدون آن، مشکلاتِ مادی همچنان لا ینحلّ باقی خواهد ماند، بلکه به تعبیر قرآن کریم قوام زندگی

به اموال وابسته است:

« وَ لا تُؤْتُوا السُّفَهاءَ أَمْوالَكُمُ الَّتِی جَعَلَ اللَّهُ لَکُمْ قِیاماً ».(۵۵۴)

«اموال خود را که خداوند وسیله قوام زندگی شما قرار داده، به دست سفیهان نسپارید.».

هیچ کس نیز منکر لزوم تلاش و فعالیت برای به دست آوردن مال و ثروت جهت تأمین معاش، برآوردن خواسته های طبیعی و رفع نیازهای مادی آدمی نبوده است.

مکتب های آسمانی و روش عملی اولیای خدا و بندگان صالح نیز سرمشق روشنی برای همه انسان هاست تا به دست آوردنِ مال و ثروت در حدّ نیاز را با کسب و کار و تجارت و زراعت و... غنیمت شمرده، از آن برای تأمین زندگی شرافتمندانه به نیکوترین شکل بهره مند گردند.

حتّی بسیاری از احکام آیین حیات بخش اسلام نیز در ارتباط با موضوع مال و منال دنیا بوده، و صرفاً به امور مرتبط با مال و ثروت خلاصه می گردد.

با این همه، روشن است که پریشانی و تلخ کامی همیشه از فقدان مال و ثروت سرچشمه نمی گیرد. بسیارند سیاه بختانی که با وجود همه نوع وسایل رفاهی و امکانات مادی، از کمترین سرور و لـذّت و شادی بی بهره اند. و چه فراوان است دل های شاد و لب های خندان که در عین محرومیّت از ابتدایی ترین ضروریات زندگی، از روزگاری خوش و سرشار از نشاط و مهر و شادمانی برخوردارند.

علاوه بر این، از آن جا که علاقه به مال و ثروت و اندوختن خارج از حدّ نیاز آن، از شاخه های مهم دنیا دوستی و از خطرناک ترین شعبه های حبّ دنیاست، لازم است انسان خصوصاً سالک همواره با دقّت و حساسیّت نسبت به این مهم، در تصحیح انگیزه و پاک سازی نیّت کوشا بوده، از خطر بزرگی که دامنگیر

عموم مردم است - و با کمترین غفلت، گریبان خواصّ را نیز خواهد فشرد - بر حذر باشد.

امام صادق علیه السلام می فرمایند:

«شیطان آدمی را گرد هر چیز می چرخانـد (و از هر طریق او را به ارتکاب گناه فرا می خوانـد). هنگامی که انسان او را خسته کرد، در کنار مال کمین کرده، در آن جا گریبانش را می گیرد!».(۵۵۵)

انـدوختن مـال و دوستی ثروت نور عقل را تاریک، چشم و گوش را از واقع بینی و گرایش به حق باز داشـته، در مستی و خود پرستی رها می سازد.

امیر مؤمنان علیه السلام می فرمایند:

«مستی چهار گونه است: مستی شراب، مستی مال، مستی خواب، و مستی ریاست.».(۵۵۶)

همین مستی است که زمینه ارتکاب هر جنایت و انجام هر گناهی را فراهم می آورد.

آن حضرت می فرمایند:

«اَلْمالُ مادَّهُ الشَّهَواتِ.».(۵۵۷)

«مال و ثروت ریشه و اساس شهوات و خواهش های نفسانی است.».

و جز در سایه صفات ناپسند اخلاقی، خود داری از پرداختن به امور خیر، و برگزیدن دنیا در برابر آخرت انباشته نگردد.

امام رضا علیه السلام می فرمایند:

«لا یَجْتَمِعُ الْمالُ إِلّا بِخِصالٍ خَمْسٍ: بِبُخْلٍ شَدِیدٍ وَ أَمَلٍ طَوِیلٍ وَ حِرْصٍ غالِبٍ وَ قَطِیعَهِ الرَّحِمِ وَ إِیثارِ الدُّنْیا عَلَی الْآخِرَهِ.».(۵۵۸)

«مال و ثروت جز با پنج خصلت انباشته نگردد: بخل شدید، آرزوی دور و دراز، حرص چیره، رحم قطع شده، و گزینش دنیا بر آخرت.».

و انبوه آن میل به گناهان را در انسان بر انگیخته و صفای دل ها را از بین می برد.

مولا علی علیه السلام می فرمایند:

«کَثْرَهُ الْمالِ یُفْسِدُ الْقُلُوبَ وَ یُنْسِی الذُّنُوبَ.».(۵۵۹)

«ثروت فراوان دل ها را تباه و گناهان را از یاد می برد.».

و دوستی آن، سر انجامِ امور را ضایع، آرزوها را تقویت، اعمال نیک را فاسد، پایه دین را سست، و نور یقین

را کم فروغ می سازد.

هم آن حضرت می فرمایند:

«حُبُّ الْمالِ یُفْسِدُ الْمَآلِ.».(۵۶۰)

«دوستی مال پایان کار را تباه می کند.».

«حُبُّ الْمالِ یُقَوِّی الْآمالَ وَ یُفْسِدُ الْأَعْمالَ.».(۵۶۱)

«دوستی ثروت آرزوها را بر انگیخته، تقویت می کند و اعمال نیک را فاسد می سازد.».

«حُبُّ الْمالِ یُوهِنُ الدِّینَ وَ یُفْسِدُ الْیَقِینَ.».(۵۶۲)

«دوستی مال و ثروت دین داری را سست و یقین را تباه می سازد.».

۴ – هواهای نفسانی

قسمت اول

کلیه کسانی که در زمینه زیبایی، قدرت، قوّت و مهارت بدن به فعالیت می پردازند، علاوه بر انجام تمرین های سخت و فشرده، سلامت و حفظ و حراست جسم را نیز از آنچه که آن را در معرض آسیب قرار می دهد به عنوان امری مهم و شرطی اساسی تلقّی کرده، با تنظیم برنامه های عملی و اجرای آنها، از هر کاری که سلامت، نشاط و شادابی بدن را به مخاطره می اندازد می پرهیزند.

رعایت این مهم برای کسی که در صدد خود سازی و اصلاح نفس خویش برآمده، امری است حیاتی و به مراتب بیش از جسم و تن از حساسیّت و اهمیت برخوردار است. بلکه اساساً جهاد با نفس و خود سازی بدون مبارزه با آفاتی که مخلّ به سلامت نفس است و به شکل هواها و شهوات نفسانی ظهور می یابد بی مفهوم است. امیال و خواسته های نفسانی چنانچه تعدیل نگردد به شدّت سلامتی بلکه حیات معنوی نفس را به مخاطره می اندازد و بسا باعث سقوط ابدی آدمی از عالم انسانیت گردد.

سنبل جهاد با نفس و خود سازی مبارزه با هواها و شهوات نفسانی است، لذا هنگامی که مسأله جهاد با نفس و خود سازی مطرح می شود همین مبارزه با هوا و هوس و شهوت به ذهن می آید، این مسأله از نظر اولیای گرامی بی اندازه مهم است.

خداوند متعال

مَثل عـالمی را که به واسـطه پیروی از هوای نفس گمراه گشـته - و آن چنان از مسـیر حق منحرف شـده که به قول معروف به هیچ صراطی مستقیم نمی گردد - مَثل سگ هاری بیان فرموده که پیوسته دهانش را باز و زبانش را بیرون می آورد!

« وَ اتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ الَّذِی آتَيْناهُ آياتِنا فَانْسَلَخَ مِنْها فَأَتْبَعَهُ الشَّيْطانُ فَكانَ مِنَ الْغاوِينَ ا وَ لَوْ شِئْنا لَرَفَعْناهُ بِها وَ لكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَ اتَّبَعَ هَواهُ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلْ عَلَيْهِ يَلْهَثْ أَوْ تَتْرُكْهُ يَلْهَثْ ذلِكَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآياتِنا فَاقْصُصِ الْقَصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ ».(۵۶۳)

«بر آنهـا بخوان حکایت آن کس را که آیات خود را به او عطا کردیم ولی خود را از آن جـدا ساخت به طوری که شـیطان در پی او افتـاد! و از گمراهـان گردیـد و اگر می خواستیم (به جبر، مقـام) او را بـا این آیات بالا می بردیم ولی او به دنیا و طبیعت گراییـد و از هـوای نفس خـود تبعیت کرد. بنـا بر این مثـل او بماننـد سـگ است که اگر به او حمله کنی یـا او را به حـال خود واگـذاری (در هر صورت) عوعو کنـد، این مثل گروهی است که آیات ما را تکـذیب کردنـد، پس این داسـتانها را بازگو کن باشد که به فکر آیند».

بسـیاری از مفسـرین با عنایت به روایاتی که در ذیل این دو آیه وارد شـده است معتقدنـد که آیات مذکور در باره بلعم باعورا است که از علمـای مشـهور بنی اسـرائیل و از عبّـاد هم عصـر حضـرت موسـی علیه السـلام بوده، و بنـا بر آنچه از امام رضا علیه السلام نقل شده:

«خداوند به او اسم

اعظم عطا فرمود و به این واسطه دعاهایش مستجاب می گردید، لیکن در اثر هواپرستی به فرعون تمایل پیدا کرد و هنگامی که فرعون حضرت موسی و یارانش را تعقیب می نمود، برای اینکه به آنان دست یابد از بلعم خواست که علیه جناب موسی و اصحابش دعا کند تا خداوند آنان را محبوس نماید!

بلعم بر الاغ خود سوار شد تا به جانب آنان حرکت کند امّا الاغش امتناع ورزید! و در برابر ضربات بلعم به قدرت خداوند زبان گشود و گفت: وای بر تو، چرا مرا می زنی؟ آیا می خواهی همراه تو بیایم تا علیه پیامبر خدا و مؤمنین نفرین کنی؟!

بلعم پیوسته در صدد آزار حیوان برآمد و آن چنان وی را مورد ضربات خود قرار داد که حیوان جان سپرد و همزمان، اسم اعظم از خاطر بلعم محو گردید...».(۵۶۴)

از امام باقر علیه السلام روایت شده که فرمودند:

«این آیه در باره بلعم نازل شده و خداوند متعال آن را در این امّت به عنوان یک مثال برای کسانی که هواپرستی را بر (خدا پرستی و) هدایت الهی برگزینند بیان فرموده است».(۵۶۵)

در آیه دیگر خداوند متعال حضرت داود علیه السلام را مورد خطاب قرار داده، ضمن بیان مقام والای او، مقتضای این موهبت بزرگ الهی را انجام وظیفه حکم به حق در میان مردم دانسته، آنگاه مهم ترین خطری که یک حاکم را تهدید می کند یاد آور شده، می فرماید:

« یا داوُدُ إِنَّا جَعَلْناکَ خَلِیفَةً فِی الْأَرْضِ فَاحْکُمْ بَیْنَ النَّاسِ بِالْحَقِ وَ لا تَتَّبِعِ الْهَوی فَیُضِلَّکَ عَنْ سَبِیلِ اللَّهِ إِنَّ الَّذِینَ یَضِلُّونَ عَنْ سَبِیلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذابٌ شَدِیدٌ بِما نَسُوا یَوْمَ الْحِسابِ ».(۵۶۶)

«ای داود ! ما تو را خلیفه (خود) در زمین

قرار دادیم، پس میان مردم به حق حکم کن و از هوای نفس پیروی منما که تو را از راه خـدا منحرف می سازد. آنان که از راه خدا گمراه شوند، به خاطر فراموش کردن روز حساب، عذاب شدیدی خواهند داشت.».

تیرگی و ظلمت حاصـل از پیروی نفس و هواهـای نفسـانی اعم از هوای نفس خود انسـان یـا هوای دیگران همچون پرده هـای تـاریکی است که مانع بینش و انـدیشه صـحیح آدمی گشـته، او را از گزینش حقّ و عـدالت خواهی باز می دارد و سـرانجام به گمراهی وی می انجامد.

« فَلا تَتَّبِعُوا الْهَوی أَنْ تَعْدِلُوا ».(۵۶۷)

«از هوا و هوس پیروی نکنید که از حقّ منحرف خواهید شد».

« أَ فَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلهَهُ هَواهُ وَ أَضَـلَّهُ اللَّهُ عَلى عِلْمٍ وَ خَتَمَ عَلى سَـمْعِهِ وَ قَلْبِهِ وَ جَعَلَ عَلى بَصَـرِهِ غِشاوَةً فَمَنْ يَهْدِيهِ مِنْ بَعْدِ اللَّهِ أَ فَلا تَذَكَّرُونَ ».(۵۶۸)

«آیـا دیـدی کسـی را که معبودش را هوای نفس خویش قرار داده و خداونـد او را بـا آگاهی گمراه ساخته و بر گوش و قلبش مُهر زده و بر چشـمش پرده ای افکنده است؟ با این حال غیر از خداوند چه کسی می تواند او را هدایت نماید؟ آیا متذکّر نمی شوید؟».

گرچه هـدایت یـک تفضّـل و موهبت است لیکن هواپرسـتی درهـای رحمت و راه هـای نجـات را بر روی انسـان بسـته و زمینه اسـتحقاق هـدایت را از بین می برد. هنگامی که فرمان خدا زیر پا گذارده شده، و از خواسـته های دل و هواهای نفسانی تبعیت می گردد و در واقع اطاعت نفس بر پیروی از حقّ مقدّم می گردد، جایی برای هدایتِ استحقاقی هم باقی نمی ماند تا چه رسد به هدایتی که صرفاً تفضّل است. آنان با دست

خویش مشعل های هدایت را خاموش ساخته و راه های نجات را بر روی خود بسته و پل های بازگشت را پشت سر خود ویران کرده اند. در چنین شرایطی است که خداوند متعال لطف و رحمتش را از آنها برگرفته، حسّ تشخیص نیک و بد را از آنها سلب می نماید. و با همین سلب رحمت است که آنان برای همیشه در وادی ضلالت سرگردان خواهند ماند.

مفسّرین نوشته اند:

«یکی از شب ها ابوجهل در حالی که ولید بن مغیره با او همراه بود به طواف خانه کعبه پرداخت و در ضمن طواف در باره پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله با هم سخن گفتند. ابوجهل گفت: به خدا سوگند، می دانم او راست می گوید! ولید به او گفت: خاموش باش، از کجا این سخن را می گویی؟ ابو جهل گفت: ما او را در کودکی و جوانی راستگو و امین می نامیدیم، چگونه بعد از تکمیل عقل و کمال و رشد، او را دروغگو و خائن بنامیم؟ باز تکرار می کنم می دانم او راست می گوید! ولید گفت: پس چرا او را تصدیق نمی کنی و ایمان نمی آوری؟ گفت: می خواهی دختران قریش بنشینند و بگویند: از ترس شکست، تسلیم برادر زاده ابو طالب شدم؟ سوگند به بت های «لات» و «عزّی هرگز از او پیروی نخواهم کرد. اینجا بود که آیه « وَ خَتَمَ عَلی سَمْعِهِ وَ قَلْبِهِ » نازل شد.».(۵۶۹)

در باره خلیفه دوّم نیز نوشته اند: هنگام مردن از وی خواستند که به حقّانیت مولا علیّ علیه السلام اقرار کند، او نپذیرفت و گفت: اَلنّارُ وَ لاَ الْعارُ! (۵۷۰)

آری، پرستش بت و پیروی نکردن از عقل و منطق، آدمی را از پذیرش حقّ باز داشته، به انواع

گناهان و انحرافات سوق می دهد. و کدام بت اغوا کننده تر از بت هوای نفس؟

از رسول خدا صلی الله علیه وآله نقل است که فرموده اند:

«ما تَحْتَ ظِلِّ السَّماءِ مِنْ إِلهٍ يُعْبَدُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَعْظَمُ عِنْدَ اللَّهِ مِنْ هَوىً مُتَّبَعٍ».(۵۷۱)

«در زیر آسمان هیچ بتی نزد خدا بزرگتر از هوا و هوسی که از آن پیروی کنند وجود ندارد».

حضرت علی علیه السلام نیز می فرمایند:

«إِنَّ أَخْوَفَ ما أَخافُ عَلَيْكُمُ اثْنانِ: إِتِّباعُ الْهَوى وَ طُولُ الْأَمَلِ، فَأَمَّا اتِّباعُ الْهَوى فَيَصُدُّ عَنِ الْحَقِّ وَ أَمَّا طُولُ الْأَمَلِ فَيُنْسِى الْآخِرَةَ...».(۵۷۲)

«هولناک ترین چیزی که از آن بر شما بیمناکم دو چیز است: پیروی از هوای نفس، و آرزوهای دور و دراز! پیروی از هوی از حقّ باز می دارد. و درازی آرزو باعث فراموشی آخرت می گردد».

برای خواهش و تمنّای نفس و آرزوهای آن پایانی نیست. اگر یک گام با آن همراه شدی، صدها گام همدلی در پی خواهد داشت، و چنانچه به خواهش کوچکی پاسخ مثبت دادی منتظر باش که از تو هزاران تمنّا دارد، گشودن دریچه ای بر خواسته های آن به مثابه چراغ سبزی است که برای ورود قوای شیطانی ابلیس لعین به او نشان داده ای. تمام کلام اینجاست که باید راه نفوذ آن را با دیوارهای بلند مراقبت و هشیاری مسدود سازی و آنی غفلت را مجاز نشماری که خصم حیله گر منتظر همین لحظات غفلت تو است. دیدگان خویش بگشا و هشیار و بیدار باش که دشمن در کمین است، بسا لحظه ای غفلت که برای همیشه راه حق و طریق نجات را بر آدمی مسدود ساخته، موجب حرمان ابدی گردد!

پذیرش حق با پیروی از هواهای نفسانی سازگار نیست. از دیدگاه قرآن گمراه ترین مردم

کسانی هستند که به دنبال خواسته ها و امیال نفسانی خویش اند. ریشه سرباز زدن ستمگران از پذیرفتن مطالب متین و منطقی پیامبران نیز همین است، چرا که هوای نفس قدرت درک حقیقت را از آدمی سلب می کند.

« فَإِنْ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَکَ فَاعْلَمْ أَنَّما يَتَّبِعُونَ أَهْواءَهُمْ وَ مَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَواهُ بِغَيْرِ هُدىً مِنَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لا يَهْدِی الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ». (۵۷۳)

«اگر تو را اجابت نکردند (و پیشنهاد منطقی تو را در باره آوردن کتابی هدایت بخش تر از قرآن و غیر آن نپذیرفتند) پس بدان که اینان پیرو هوس های خویش اند. کیست گمراه تر از آنکه هدایت الهی را رها کرده و از هوای نفس خود پیروی می کند؟ بی تردید خداوند ستمگران را هدایت نخواهد کرد».

در برخی روایات این آیه به کسانی تفسیر شده است که امامت امامان معصوم علیهم السلام را نپذیرفته و در گزینش آراء دینی تنها به رأی خویش تکیه کرده اند.(۵۷۴)

باز داشتن نفس از امیال و خواسته های نفسانی آنگاه آدمی را در سمت و سوی کمال و اعتلای معنوی قرار می دهد که در راستای اجابت دعوت انبیا و با انگیزه پاسداری از حرمت حق و هماهنگ با رعایت مقام پروردگاری خداوند متعال باشد. در این صورت است که بهشت و ضیافت گاه الهی مأوی و جایگاه نهایی و ابدی انسان خواهد بود.

خداوند می فرماید:

« وَ أَمَّا مَنْ خافَ مَقامَ رَبِّهِ وَ نَهَی النَّفْسَ عَنِ الْهَوی ا فَإِنَّ الْجَنَّهَ هِیَ الْمَأْوی ».(۵۷۵)

«کسی که از مقام پروردگارش نگران و خاشع باشد و نفس را از هوی باز دارد قطعاً بهشت جایگاه اوست».

از اینرو پرهیز از پیروی و تبعیت نفس با هدف دستیابی به قدرتِ انجام امور خارق العاده که

از سوی مرتاضین و امثال آنان صورت می گیرد، و بسا با ارتکاب معاصی نیز همراه می شود، به هیچ وجه مصداق مجاهده شرعی نبوده و طبیعتاً نمی تواند پاداش اخروی را به همراه داشته باشد.

حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام ضمن حدیثی طولانی به هشام می فرمایند:

«ای هشام! عمل اندک از عاقل و خردمند پذیرفته می شود و دو چندان محسوب می گردد، ولی عمل زیاد از نادان و هواپرست مردود است و پذیرفته نمی گردد (زیرا عاقل هر کاری را بر اساس خردمندی و به مقتضای عقل انجام می دهد، به خلاف نادان که کارهایش از هوا پرستی سرچشمه می گیرد).

ای هشام! خدای متعال می فرماید: سوگند به عزّت و جلال و عظمت و قدرت و بها و بلندی مقامم که هیچ بنده ای خواست مرا بر هوای خود اختیار نکند جز آنکه بی نیازی او را در نفس خودش قرار دهم، همّت او را متوجه آخرت ساخته، زندگیش را روبراه سازم و آسمان ها و زمین را ضامن روزیش قرار دهم...

ای هشام! خدای متعال به داود علیه السلام وحی فرمود: ای داود، اصحاب و یارانت را از شهوت پرستی بترسان. زیرا قلب کسانی که اسیر شهوات است از من محجوب می باشد...

ای هشام! هرگاه دو کار برایت پیش آمد که ندانستی کدام یک بهتر و پاداشش بیشتر است، بنگر کدام یک از آن دو به هوایت نزدیک تر است، با همان مخالفت کن. زیرا اجر و پاداش فراوان در مخالفت با هوی و هوس است...».(۵۷۶)

کسی که با انگیزه دستیابی به خُلق های متعالی و احیای ارزش های انسانی، قرب حقّ و ملاقات با پروردگار خود را مقصد اعلای خویش قرار داده، خود را سرگرم هواهای نفسانی نساخته، و از شهوات حیوانی

پیروی نمی کند، مأوایش ریاض قدس و حریم کبریایی حضرت دوست، و پاداشش البته لقای اوست.

حضرت علی علیه السلام می فرمایند:

«مَنْ أَحَبَّ نَیْلَ الدَّرَجاتِ الْعُلی فَلْیَغْلِبِ الْهَوی .(۵۷۷)

«هر کس دوست دارد به مقامات بلند (معنوی) نایل گردد باید بر هوی و هوس غالب گردد».

همچنین فرموده اند:

«کَیْفَ یَجِدُ لَذَّهَ الْعِبادَهِ مَنْ لا یَصُومُ عَنِ الْهَوی ».(۵۷۸)

«کسی که از هوی پرستی پرهیز نمی کند چگونه لذّت عبادت می چشد».

حضرت علی علیه السلام می فرمایند: رسول خدا صلی الله علیه وآله پیوسته می فرمودند:

«إِنَّ الْجَنَّهَ حُفَّتْ بِالْمَکارِهِ وَ إِنَّ النّارَ حُفَّتْ بِالشَّهَواتِ».

«بهشت با سختی ها (و تحمّل رنجهای فراوان در برابر گناهان و استقامت و شکیبایی بر انجام تکالیف و طاعات) درهم پیچیده، و دوزخ با خواهش های نفس درآمیخته است».

در ادامه می فرمایند:

«بدانید هیچ یک از طاعات الهی نیست مگر آنکه انجامش گران (و خلاف میل آدمی است) و هیچ چیز از گناهان نیست جز آنکه موافق میل و خواسته نفس می باشد. خدا رحمت کند کسی را که شهوت را از خود دور کرده و از پیروی خواهش و آرزوی نفس باز ایستد، زیرا این نفس، مشکل ترین چیزی است که از شهوات باز گرفته (و به سوی حقّ کشانده) می شود. و همیشه انسان را از راه هواپرستی به سوی گناه می کشاند».(۵۷۹)

دل دادن به خواهش های نفس و همراه شدن با کشش های ویرانگر آن، آخرت را تباه و دنیا را بر باد می دهد. جنگ و خون ریزی، نا امنی، ظلم و ستمگری، فحشا و منکرات و فساد و تباهی همه و همه زاییده هوس بازی و هوا پرستی است. هوای نفس، زشتی ها را در نظر آدمی زینت بخشیده، و راه نفوذ شیطان را هموار می سازد، و بسا یک لحظه شهوت رانی

که عمری پشیمانی را در پی داشته و حاصل همه زندگی را بر باد دهد.

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله به ابوذر غفاری - رضوان اللّه علیه - می فرمایند:

«اَلْحَقُّ ثَقِیلٌ مُرٌّ وَ الْباطِلُ خَفِیفٌ حُلْوٌ وَ رُبَّ شَهْوَهِ ساعَهٍ تُورِثُ حُزْناً طَوِیلاً».(۵۸۰)

«حقّ سنگین و تلخ، و باطل سبک و شیرین است! و بسا شهوت رانی یک ساعت که اندوه درازی را به جای می گذارد.».

قسمت دوم

امیر مؤمنان علیه السلام می فرمایند:

«لَنْ یَسْتَکْمِلَ الْعَبْدُ حَقِیقَهَ الْإِیمانِ حَتّی یُؤْثِرَ دِینَهُ عَلی شَهْوَتِهِ وَ لَنْ یَهْلِکَ حَتّی یُؤْثِرَ شَهْوَتَهُ عَلی دِینِهِ».(۵۸۱)

«ایمان حقیقیِ بنده هرگز کامل نمی گردد مگر آنکه دین خود را بر شهوت و میلش مقدم بدارد. و هرگز بنده به هلاکت نمی رسد جز آنکه شهوت و هوای خویش را بر دینش برگزیند».

چگونه هلاک نگردد آنکه به پرستش بت هوی و هوس پرداخته، و چه بتی بزرگتر از هوی و هوس؟ و مگر ایمان به خدا با شهوت رانی جمع شدنی است که مجالی برای کمال ایمان باشد؟ هوا پرستی و شهوت رانی سرچشمه بی خردی و غفلت و بی خبری، و منشأ شرک و کفر و گمراهی است. تمام مفاسد از همین جا نشأت می گیرد و به تعبیر قرآن:

« وَ لَوِ اتَّبَعَ الْحَقُّ أَهْواءَهُمْ لَفَسَدَتِ السَّماواتُ وَ الْأَرْضُ وَ مَنْ فِیهِنَّ ».(۵۸۲)

«اگر حق تابع هوای نفس کافران شود آسمان ها و زمین و هر چه در آنهاست فاسد خواهد شد».

حضرت علی علیه السلام نیز سبب کم بودن تعداد افرادی که از آتش جهنم نجات می یابند را غلبه هوی و هوس بر شمرده اند:

«اَلنَّاجُونَ مِنَ النَّارِ قَلِیلٌ لِغَلَبَهِ الْهَوی وَ الضَّلالِ».(۵۸۳)

«نجات یابندگان از آتش به خاطر چیره شدن هوی و غلبه گمراهی اندک می باشند».

نه تنها

جهنم آخرت زاییده هواپرستی است بلکه آتش های سوزان دنیوی همچون ناامنی ها، جنگ ها، خون ریزی ها، فحشا و منکرات، همه از آن نشأت می گیرند.

همچنین امیر مؤمنان علیه السلام می فرمایند:

«اَلْهَوی أُسُّ الْمِحَنِ. اَلْهَوی مَطِیَّهُ الْفِتَنِ».(۵۸۴)

«هواپرستی اساس و ریشه گرفتاری هاست. هوا و هوس مرکب فتنه هاست».

آن جا که میدان تاخت و تاز هوس هاست، غنیمتی جز رنج و بلا به چنگ نمی آید، و هنگامی که زمینه دستیابی به خواسته ها و امیال نفسانی به واسطه سیطره هواپرستی فراهم می آید، باید دانست که دستاورد این سلطه دور از خرد و بیگانه از دین، چیزی جز مفاسد ویرانگر دنیا و آخرت نخواهد بود.

چه بسا افرادی که سرمایه عمر گرانبهای خود را به واسطه ساعتی هواپرستی به باد فنا سپرده اند، و چه بسا جوانانی که بر اثر پیروی از هوی و هوس، در دام اعتیادهای خطرناک و انحرافات اخلاقی گرفتار گشته، جوانی، آبرو و شرف و حیثیت خانوادگی خویش را از دست داده اند.

مولا امیر مؤمنان علیه السلام می فرمایند:

«اُهْجُرُوا الشَّهَواتِ فَإِنَّهَا تَقُودُكُمْ إِلَی ارْتِكابِ الذُّنُوبِ وَ التَّهَجُّمِ عَلَی السَّیِّئاتِ».(۵۸۵)

«از خواهش های نفسانی دوری کنید زیرا آنها شما را به گناهان کشانده، و باعث می شود که با تکلّف و سختی به بدی ها و کارهای زشت یورش برید!».

آن حضرت در جای دیگر می فرمایند:

«اَوَّلُ الشَّهْوَهِ طَرَبٌ وَ آخِرُها عَطَبٌ».(۵۸۶)

«آغاز شهوت رانی اضطراب و پایانش هلاکت است».

و نیز می فرمایند:

«اَلشَّهَواتُ مَصائِدُ الشَّیْطانِ».(۵۸۷)

«خواهش های نفسانی ابزارهای شکار شیطان است».

عقل و دین هر دو با هوای نفس و ابلیس لعین در ستیزند و این هر دو به یاری یکدیگر سدّ محکمی در برابر کیدهای شیطانی است و تا هنگامی که این دو رکن اساسیِ حیات انسانی از قدرت و قوت کافی برخوردار باشند، آن ملعون را راهی

بر انسان نیست.

از این رو پیوسته در صدد به دست آوردن وسیله و ابزاری است که بتواند این سدّ مستحکم را از پیش پای خود بردارد. عمده ترین عاملی که می تواند او را در دستیابی به هدف شومش یاری رسانده و زمینه اسارت آدمی را فراهم آورد، همان خواهش ها و هواهای نفسانی است که سبب درهم فرو ریختن پایه های دین و خشکاندن ریشه های عقل در انسان می گردد.

حضرت علی علیه السلام می فرمایند:

«سَبَبُ فَسادِ الْعَقْلِ الْهَوی .(۵۸۸)

«هوی و هوس باعث تباهی و نابودی عقل است».

و نیز می فرمایند:

«سَبَبُ فَسادِ الدِّینِ الْهَوی .(۵۸۹)

«پیروی از خواهش های نفسانی سبب از بین رفتن دین است».

آری، هوی پرستی، دین و عقل و حسّ تشخیص خوب از بد را - که از بزرگ ترین نعمت های الهی بوده و وسیله امتیاز آدمی از حیوانات است - از او می گیرد و اعمال بد و کارهای ناپسند را در نظرش نیک جلوه می دهد، و در این حال است که انسان هر گناهی را مرتکب می گردد، به هر خیانتی دست می زند، هر ستم و تجاوزی را برای رسیدن به امیال شوم خود نسبت به دیگران روا می دارد، و با تن دادن به هر کار پست و ضد ارزشی سرانجام، خود را به تباهی و هلاکت خواهد کشید. قدرتی که می تواند و باید وسیله تعدیل خواهش های نفسانی گردد، خود عامل گمراهی، آلت نفس، و ابزار شیطان ملعون می گردد.

حضرت علی علیه السلام می فرمایند:

«عقل و خرد صاحب لشکر خداوند، و هوی و هوس قائد و جلودار لشکر شیطان است. نفس آدمی میان این دو در حال کشش است، هر یک از این دو غالب گردند، نفس در اختیار اوست».(۵۹۰)

البته اگر آدمی به سرانجام

کـار خویش بیندیشـد، آثار و پی آمـدهای پیروی از هوای نفس را در نظر بگیرد، و نتیجه اطاعت از حقّ و عقل را به خوبی مدّ نظر قرار دهـد، هرگز برای لـذّت زودگـذر و خوشـی چنـد لحظه، خود را از نیل به مقامات بلند انسانی و سعادت ابدی محروم نخواهد کرد.

مولا امیر مؤمنان علیه السلام فرموده اند:

«کَمْ مِنْ لَذَّهٍ دَنِیَّهٍ مَنَعَتْ سَنِیَّ دَرَجاتٍ».(۵۹۱)

«بسا لذّت و خوشی ناچیزی که انسان را از دستیابی به درجات عالیه باز می دارد».

و نیز فرموده اند:

«إذا أَبْصَرَتِ الْعَیْنُ الشَّهْوَهَ عَمِیَ الْقَلْبُ عَنِ الْعاقِبَهِ».(۵۹۲)

«هرگاه چشم به دیده شهوت بنگرد دیدگان دل از دیدن پایان کار کور می گردد».

همچنین می فرمایند:

«إِنَّکَ إِنْ أَطَعْتَ هَواکَ أَصَمَّکَ وَ أَعْماکَ وَ أَفْسَدَ مُنْقَلَبَکَ وَ أَرْداکَ». (۵۹۳)

«به راستی اگر مطیع هوای نفس خویش گردی تو را (از درک حقـایق و پایـان کـار) کر و کور کرده، جـای بازگشـتت را تباه ساخته و تو را به هلاکت می رساند».

هنگـامی که چشم دل نابینا شـد و گوش جان از لـذّت شـنیدن فضایل انسانی و حقایق معنوی محروم گشت، نفس آدمی به هر جرم و جنایتی متمایل گشته، و به هر کار خلافی تن می دهد، بلکه بسا در گمراهی معنوی و انحراف اعتقادی تا آن جا سقوط کند که با تمامی حقایق و مقدسات عالم به ستیز برخاسـته تا مرحله مبارزه با خالق یگانه و آفریننده آسمان ها و زمین پیش می رود!

مولای متقیان و امیر مؤمنان حضرت علی علیه السلام می‌فرمایند:

«إِیّاکَ وَ طاعَهَ الْهَوی فَإِنَّهُ یَقُودُ إِلی کُلِ ّ مِحْنَهٍ».(۵۹۴)

«از هواپرستی و پیروی از هوای نفس بپرهیز و برحذر باش که آدمی را به جانب هر گرفتاری و محنتی می کشاند».

چه محنتی بزرگتر از اینکه انسان در ردیف چار پایان

قرار گیرد؟ و کدام گرفتاری عظیم تر و شکننده تر از اینکه آدمی را تا سر حدّ بندگی بلکه خوارتر از آن ساقط سازد؟!

حضرت علی علیه السلام می فرماید:

«مَنْ غَلَبَ عَلَیْهِ غَضَبُهُ وَ شَهْوَتُهُ فَهُوَ فِی حَیِّزِ الْبَهائِمِ».(۵۹۵)

«هر کس خشم و شهوتش بر او چیره گردد در زمره چار پایان است».

و نیز می فرمایند:

«عَبْدُ الشَّهْوَهِ أَذَلُّ مِنْ عَبْدِ الرِّقِ. عَبْدُ الشَّهْوَهِ أَسِیرٌ لا یَنْفَکُّ أَسْرُهُ».(۵۹۶)

«بنده شهوت از بنده زر خرید خوارتر است. شهوت پرست، اسیری است که اسارتش از او جدایی پذیر نیست».

آری، کسی که با نادیده گرفتن استعدادها و مواهب بزرگ خدادادی که برای پیمودن مدارج عالیه معنوی و نیل به مقامات بلند انسانی در وجودش نهاده شده، و ارضای بی قید و شرط غرایز و اجابت بی منطق و نامعقول خواهش های نفسانی - که مستلزم ارتکاب انواع گناهان و گرایش به هر عمل ضد اخلاق انسانی و تن دادن به هر پلیدی و رذالت است - خود را از ورود به عالم انسانیت و نورانیت و دستیابی به مکارم اخلاق و تعالی روان محروم ساخته، گرچه به ظاهر آزاد و در زمره آدمیان است اما باطناً و حقیقتاً در ردیف بهائم و در زمره بندگان بلکه خوارتر از آنان است.

خداوندا ! تنها تو را می خوانیم و به لطف و عنایت دوستان برگزیده ات دل بسته ایم. برای فائق آمدن در این جهاد مقدّس، نصرت خود را بر ما ارزانی دار، و ما را بر شهوت های نفسانی و هواهای ظلمانی چیره گردان، که توئی راه گشا، وَ أَنْتَ الْمُسْتَعان.

۵ - ضعف اراده

یکی دیگر از عوامل بازدارنده که ممکن است انسان را از پرداختن به تهذیب نفس و اصلاح آن باز داشته یا تداوم حرکت او

را با مشکل جدّی رو به رو سازد ضعف اراده است .

اراده عبارت از علاقه شدیـدی است که – از تصوّر، ارزیابی، و تصـدیقِ مفیـد بودن یک شـی ء سرچشـمه می گیرد، و چنانچه علاقه شدیـدتری مغایر با آن وجود نداشـته باشـد – آدمی را در جهتِ رسیدن به شـی ء مورد نظر حرکت داده، در برخورد با موانع آن استقامت می بخشد.

چشم، گوش و سایر حواسّ آدمی ابزارهایی برای انعکاس صورت اشیا در ذهن اوست. هنگامی که چیزی به ذهن انسان خطور کرده، صورتی از آن در صـفحه انـدیشه وی شـکل می گیرد، گرچه نخست چیزی جز یک تصوّر محض نمی باشـد، لیکن در واقع بذر علاقه یا تخم نفرتی است که در وجود او افشانده می گردد، و جرقّه آتش حرکتی است که مشـتعل گشته، دیر یا زود آثار و نشانه های آن پدیدار خواهد شد.

تصوّر یک شـی ء، ارزیابی ساده بسـیار سریعی را به دنبال دارد که پس از آن، سودمندی یا زیان بخش بودن آن مورد تصدیق قرار می گیرد. و تکرار همین تصوّر و تصدیق است که آتش میل یا تنفّر نسبت به آن شی ء را در وجود آدمی شعله ور ساخته، خواست و اراده را در او تقویت می نماید. و سرانجام همین خواست و اراده است که وی را به اقدام عملی بر می انگیزاند.

مناظری که از طرق گوناگون در برابر دیـدگان آدمی قرار می گیرد، و سـخنانی که از راه های مختلف به گوش وی می رسد، هر یک به سـهم خود در هـدایت یا انحراف او مؤثّر خواهـد بود. با هر نگاهی قدمی، و با هر کلامی گامی به اهداف انسانی یا مقاصد شیطانی نزدیک خواهد شد.

رسول گرامی اسلام صلی الله علیه

وآله فرموده اند:

«کسی که به سخن گوینده ای گوش فرا داده، آن را بپذیرد، او را عبادت کرده است! اگر گوینده از خداوند بزرگ سخن می گوید، عبادت خدا نموده، و چنانچه از زبان ابلیس صحبت می کند، عبادت شیطان کرده است.».(۵۹۷)

از همین جا به نقش حیاتی تلاش های انسانی، فعالیت های مذهبی، کتب سودمند، مجالس وعظ، توصیه های نیک و هم نشینان صالح و تأثیر شگفت انگیز آن ها در اصلاح و هدایت مردم پی می بریم. همچنان که از نقش ویرانگر تبلیغات زهرآگین بیگانگان در جهت دادن عموم مردم به طرف اهداف شیطانی و دور ساختن آنان از فرهنگ اسلامی و ارزش های انسانی آگاه می گردیم.

افرادی که در راه خود سازی و تهذیب نفس گامی برنداشته، نسبت به گفتار، رفتار و سرنوشت خود احساس مسئولیت نمی کنند، بدون آنکه عواقب نیک یا بد تصوّرات ذهنی و خطورات قلبی را عمیقاً مورد ارزیابی قرار دهند، با سرعت از آن متأثّر گشته، برای تحصیل یا دفع آن به حرکت در می آیند.

امّا کسانی که با حالات نفس و فعل و انفعالات درونی انسان آشنا، و با تلاش های انسانی و اخلاقی، در صدد اصلاح خویش هستند، بدون ارزیابیِ دقیق از سود و زیان خطورات ذهنی به آن ارادت نورزیده، به سادگی تسلیم خواهش های نفسانی نمی گردند.

آنچه را می نگرند، مطالبی را که به گوش آنان می رسد، و اموری را که در ذهن آنان منعکس می گردد، مجموعه ای از تصوّرات و معلومات نیک و بد به حساب می آورند که باید با حسّاسیّت و دقّت، عمیقاً مورد بررسی قرار گیرد، سپس با اتّخاذ موضعی شایسته، به آن راغب گشته، دنبال آن روند، یا از آن بیزاری جسته، آن را ترک نمایند.

در هر حال، آنچه که آدمی

را به این سو یـا آن سو فرا خوانـده، به این طرف یا آن طرف سوق می دهـد، علاقه غالب و محبّت حاکم است. نیروی محرّک در همه گرایش هـا و گزینش هـا علاقه حاکم است؛ و نقش اصـلی را در همه روی کردها و عمل کردها محبّت غالب ایفا می نماید.

بر این اسـاس، حتّی بـا انجام نیک و شایسـته مراحل تصوّر، ارزیابی، و تصـدیقِ سود یا زیان نیز کار تمام نمی گردد و بسا تأثیر آن تنهـا به ایجاد شوق محـدود گشـته، اعضا و جوارح از آن متأثّر نگردد. زیرا برای تحقّق یک شـی ء علاوه بر وجود شـرایط، فقدان موانع نیز ضروری است.

تصوّر، ارزیابی و تصـدیق گرچه برای به حرکت در آوردن عضـلات، لازم است، امّا کافی نیست. هنگامی که مفید بودن یک شی ء مـورد تصـدیق آدمی قرار می گیرد، تردیـدی نیست که نسبت به آن علاقه منـد گشـته، آمـاده حرکت به سوی آن می گردد، لیکن همان طور که در تعریف اراده نیز به آن اشاره گردیـد، این علاقه مندی زمانی قادر است موتور حرکت عضـلات را روشن نماید که علاقه شدیدتری که مغایر با آن است از آن ممانعت ننماید.

کم نیسـتند علاقه منـدان به نافله شب که از منافع آن به خوبی آگاهی داشـته، آن را تصـدیق نموده و باور دارند، امّا به واسـطه انس شدیـد به خـواب و احسـاس لـذّت غـالب در آنهـا، موفّق به انجـام آن نمی گردنـد. و چه بسـیار افراد معتـادی که در عین آگاهی از مضـرّات ویرانگر مواد مخدّر و علاقه شدید به ترک آن، به سبب وابستگی شدیدتری که به آن دارند، قادر به ترک آن نگشته، در برابر آن عاطل و باطل، و اسیر و عاجز مانده اند!

مطالعه منافع، تفکّر

در آثار، تلقین فواید، صبر و شکیبایی در برابر موانع و ناملایمات و سایر راه کارهای ممکن برای تقویت اراده، در چنین مواردی گرچه بی تأثیر نیست، لیکن مانع اصلی را مرتفع نمی سازد. باید در کنار این امور بلکه پیش از آن، زمینه های وابستگی غالب و انس و علاقه مغایر را از میان برداشت.

توسّل به ارواح طیّبه حضرات معصومین علیهم السلام، معاشرت با اخیار و نیکان و افرادی که قادرند انسان را در مسیر مورد نظر یاری رسانند، استعانت از عبادت خصوصاً نماز و روزه، گذراندن اوقات فراغت در فضاها و محیطهایی که به نوعی انسان را از اسارت انس غالب دور می سازد، ترک معاشرت با کسانی که علاقه مغایر را تشدید می نمایند، و بالاخره هجرت از محلّ سکونت در برخی موارد و انتخاب محیط مناسب تری برای زندگی از جمله راه کارهای مفید برای کاستن از وابستگی غالب و انسِ مغایر در راستای تقویت اراده است.

۶ – پستی همّت

علاقه به کمال و میل به دستیابی به مراتب عالی و مناصب متعالی، از گرایش های ذاتی آدمی است و انسان بدون نیاز به ترغیب و تشویق به طور طبیعی خواهان رسیدن به کمالات انسانی و مقامات بلند معنوی است، امّا از آن جا که پی گیری هر مقصد مادی یا معنوی به تناسب بزرگی و ارزشی که از آن برخوردار است، نیازمند همّت، توان، بردباری و پایداری است، و تعلّقات مادی و محبّت شدید به دنیا، هر یک از این امور را به شدّت تحت تأثیر آثار زمین گیر کننده خود قرار می دهد، بسیار اتفاق می افتد که کمترین نشانه ای از کمال خواهی و فعالیت در مسیر اهداف انسانی از انسان ظاهر نمی گردد.

خداوند

متعال می فرماید:

« یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ما لَکُمْ إِذا قِیلَ لَکُمُ انْفِرُوا فِی سَبِیلِ اللَّهِ اثَّاقَلْتُمْ إِلَی الْأَرْضِ أَ رَضِیتُمْ بِالْحَیاهِ الدُّنْیا مِنَ الْآخِرَهِ فَما مَتاعُ الْحَیاهِ الدُّنْیا فِی الْآخِرَهِ إِلّا قَلِیلٌ ».(۵۹۸)

«ای کسانی که ایمان آورده اید! چرا هنگامی که به شما گفته می شود: به سوی جهاد در راه خدا حرکت نمایید، بر زمین سنگینی می کنید؟ آیا به زندگی (زود گذر) دنیا به جای آخرت راضی شده اید؟ پس (اگر چنین است همّت بلند داشته، دل از آن برکنید که) متاع زندگی دنیا در برابر آخرت جز اندکی نیست.».

آری، پستی همّت که از عوامل باز دارنده تهذیب نفس، و مانعی جدّی در مسیر تلاش و فعالیت برای اصلاح درون به حساب می آید، خود از حبّ دنیا و تعلّقات مادی - که مانع بزرگ تری در راه خود سازی است - سر چشمه می گیرد، و به همین جهت است که هر گونه تلاش و فعالیت برای مرتفع ساختن آن که در راستای مبارزه ای اساسی با ریشه های مولّد آن نباشد کاری بی حاصل و تلاشی بی ثمر خواهد بود.

بنا بر این، کسی که این خصلت نکوهیده را مانعی برای خویش می بیند، باید پیش از هر چیز برای فرو ریختن پایه های علاقه به دنیا و وابستگی های اسارت بار مادی همّت گمارده و در کنار آن برای توسعه قابلیت و بالا بردن همت خویش از طریق تفکر در عظمت خالق، شکر نعمت هایی که به بندگان خود ارزانی داشته، اندیشیدن در باره ارزش و ارجمندی صفات نیک و طهارت نفس، پرداختن به دعا، توسّل به مربیان حقیقی و نفوس عالیه، و صبر و پایداری در برابر موانع و مشکلات راه کوشا باشد.(۵۹۹)

۷ - ریا

توضیح

یکی دیگر

از اموری که انسان را از «سلوک الی اللّه» و راه یابی به کمالات انسانی و مقامات معنوی باز داشته و اجر و پاداش اخروی او را از بین می برد ریا می باشد.

ریا در لغت به معنای تظاهر؛ و در شرع مقدّس عبارت است از انجام یا ترک هر امری که با انگیزه غیر الهی به منظور کسب اعتبار و قدر و منزلت نزد مردم صورت پذیرد. بنا بر این ریا منحصر در اعمال عبادی نبوده، شامل امور اعتقادی، اخلاقی و غیر آن نیز می باشد.

انگیزه ریا

انسان به اقتضای غریزه محبت خواهی میل دارد همواره نزد دیگران عزیز و گرامی بوده، محبوب آنان باشد. مهرطلبی و محبّت خواهی از گرایش های ذاتی آدمی است و در تأمین بهداشت روان و امنیت و سلامت جسم و جان نقش فوق العاده ای ایفا می نماید. بخش عظیمی از فعالیت های انسان در پاسخ به همین خواسته طبیعی صورت می پذیرد .

این غریزه مانند هر گرایش ذاتی دیگر نیازمند کنترل و هدایت است و ارضای آن از طریق نادرست و مسیر غیر طبیعی، خسارت های جبران ناپذیری را بر روح و جان آدمی وارد خواهد ساخت، همچنان که پاسخ صحیح به آن، در راستای رفع نیازهای آدمی بوده و برخی از خواسته های طبیعی انسان را برآورده می سازد.

کسی که به خدا ایمان آورده، علم او را در همه امور نافذ، سلطنتش را بر تمام کائنات محیط، قلوب بندگان را در قبضه قدرت وی، و شرافت و عزّت و بزرگواری را در گرو بندگی حقیقی او می بیند، هرگز برای جلب محبّت و توجّه مردم در بیراهه نرفته، از راه صحیحِ ارضای مهرطلبی و محبّت خواهی - که جز بندگی خدا و جلب

رضای او نیست - منحرف نمی گردد.

با تکیه بر ایمان به خدا و باورهای دینی، و با استعانت از الطاف و عنایات ویژه خدای متعال و حضرات معصومین علیهم السلام و با مدد گرفتن از نیروی اراده و تصمیم، اندیشه خود نمایی را از صفحه دل و خاطر زدوده، و انگیزه اش در انجام واجبات و ترک محرّمات، در ظاهر و باطن و آشکار و پنهان فرمانبرداری از خداوند است و سرزنش یا تحسین دیگران در انجام وظایف او نقشی ایفا نمی نماید.

رفتار و گفتار و پندار خویش را متناسب با اصول اخلاقی و ارزش های والای انسانی رقم زده، تکالیف دینی را با نیّت خالص و تنها برای خشنودی پروردگار متعال انجام می دهد و به دلیل آنکه کسی را جز خداوند منشأ اثر نمی داند آنها را به رخ دیگران نمی کشد.

امّا از آن جا که نوع مردم امور معنوی را فاقد اعتبار و از ارزش حقیقی بی بهره می پندارند و توجّه آنان صرفاً به جنبه های مادی و شئون دنیوی معطوف است، برای ارضای غریزه مهرطلبی از صراط مستقیم و مسیر طبیعی منحرف گشته، به جای روی آوردن به کمالات انسانی و کسب مقامات معنوی و برگزیدن طریق بندگی، به تظاهر و ریاکاری متوسّل می گردند و از هر طریق - گرچه با خدعه و فریب - تلاش می کنند توجّه دیگران را به خود جلب کرده، در دل آنان جایی پیدا کنند تا بدین وسیله، محبوب آنان گشته و در نظرشان عزیز و گرامی باشند!

ضعف ایمان، حبّ جاه و مقام، شهرت طلبی، علاقه به دنیا، احساس حقارت، و دشواری غلبه بر هواهای نفسانی نیز به آتش ریاکاری دامن زده، صفای باطن و خلوص نیّت

را بیش از پیش از بین می برد، تا جایی که هدف از انجام کار خیر و پرهیز از امور ناپسند، تنها جلب عواطف اطرافیان و نفوذ در افکار این و آن گشته و پاکی و نیکی در نظر شخص ریاکار در صورتی از ارزش و اهمیت برخوردار است که در جامعه منعکس شده و سبب محبوبیت او گردد و الّا نسبت به کارهای ناپسند از کمترین امتیازی برخوردار نخواهد بود!

ریا در قرآن و روایات

آیات و روایات فراوانی در حرمت و نکوهش ریا وارد شده است که به برخی از آنها اشاره می کنیم:

خدای متعال می فرماید:

« إِنَّ الْمُنافِقِینَ یُخادِعُونَ اللَّهَ وَ هُوَ خادِعُهُمْ وَ إِذا قامُوا إِلَی الصَّلاهِ قامُوا کُسالی یُراؤُونَ النَّاسَ وَ لا یَذْکُرُونَ اللَّهَ إِلاَّ قَلِیلًا ».(۶۰۰)

«منافقان در صددند که خدا را فریب دهند! در حالی که او آنها را فریب می دهد. و هنگامی که به نماز بر می خیزند با کسالت بر پای می ایستند، و در برابر مردم ریا می کنند، و خدا را جز اندکی (از مردم) یاد نمی نمایند.».

همچنین می فرماید:

« فَوَیْلٌ لِلْمُصَلِّینَ ا الَّذِینَ هُمْ عَنْ صَلاتِهِمْ ساهُونَ ا الَّذِینَ هُمْ یُراؤُنَ ».(۶۰۱)

«پس وای بر نماز گزاران. همان ها که در نماز خود سهل انگاری می نمایند همان کسانی که ریا می کنند.».

و نیز می فرمایند:

« فَمَنْ کانَ یَرْجُوا لِقاءَ رَبِّهِ فَلْیَعْمَلْ عَمَلًا صالِحاً وَ لا یُشْرِکْ بِعِبادَهِ رَبِّهِ أَحَداً ».(۶۰۲)

«هر کس به لقای پروردگارش امید دارد باید عمل شایسته انجام دهد و هیچ کس را در عبادت پروردگار خود شریک نسازد.».

شداد ابن اوس گوید: به حضور رسول خدا صلی الله علیه وآله شرفیاب شدم ،آن بزرگوار را ناراحت (و گریان) دیدم. سبب آن را جویا شدم، فرمودند:

«بر امّتم از شرک بیمناکم!

عرض کردم: مگر آنان پس از شما مشرک خواهند شد؟ پاسخ دادند: البته آنان خورشید و ماه و بت و سنگ را پرستش نمی کنند ولی با اعمال خود ریا خواهند کرد! و ریا همان شرک است. (سپس این آیه را قرائت فرمودند:)« فَمَنْ کانَ یَرْجُوا لِقاءَ رَبِّهِ... »».(۶۰۳)

امام صادق علیه السلام هم می فرمایند:

«کُلُّ رِیاءٍ شِرْکٌ إِنَّهُ مَنْ عَمِلَ لِلنَّاسِ کانَ ثَوَابُهُ عَلَی النَّاسِ وَ مَنْ عَمِلَ لِلَّهِ کانَ ثَوَابُهُ عَلَی اللَّهِ».(۶۰۴)

«هر گونه ریایی شرک است، هر که برای مردم کار کند پاداش آن بر عهده آنان است. و هر کس برای خدا کار کند ثوابش بر خداست.».

و نیز می فرمایند:

قالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ: أَنا خَیْرُ شَرِیکٍ مَنْ أَشْرَکَ مَعِی غَیْرِی فِی عَمَلٍ عَمِلَهُ لَمْ أَقْبَلْهُ إِلّا ما کانَ لِی خالِصاً.».(۶۰۵)

«خدای بزرگ فرموده است: من بهترین شریک هستم (بنا بر این) هر کس در کاری که انجام می دهد دیگری را با من شریک سازد، از او نپذیرم، مگر عملی که خالص برای من باشد.».

امام باقر علیه السلام می فرمایند:

«نگهداری عمل از انجام آن دشوارتر است. راوی می پرسد: نگهداری عمل چیست؟ پاسخ می دهند:

کسی برای خدای یگانه بی شریک (مثلاً) صله ای به جای می آورد و احسان و بخششی می کند، برایش پاداش عمل پنهان نوشته می شود. پس از آن، کار خود را نزد دیگران یادآوری می کند، در نتیجه اجرش محو می گردد و برایش ثواب عمل آشکار (که کمتر است) می نویسند، بار دیگر بر زبان می آورد، پاداش آن از بین می رود و برای او عمل ریا ثبت می گردد.». (۶۰۶)

امیر مؤمنان علیه السلام هم می فرمایند:

«... اعْمَلُوا فِی غَیْرِ رِیاءٍ وَ لا سُمْعَهٍ فَإِنَّهُ مَنْ یَعْمَلْ لِغَیْرِ اللَّهِ یَکِلْهُ اللَّهُ إِلَی مَنْ عَمِلَ لَهُ...».(۶۰۷)

«عبادت و کار نیک

را – نه به قصد ریا و نه به انگیزه رساندن به گوش دیگران – (۶۰۸) انجام دهید. زیرا کسی که برای غیر خدا کاری را انجام دهد، خداوند او را به همان که عمل را برایش انجام داده، وا می گذارد.».

و نیز می فرمایند:

«آفَةُ الْعِبادَةِ الرِّیاءُ.».(۶۰۹)

«آفت بندگی خدا ریا است.».

عبادت خالص، عملی است هماهنگ با تمایلات فطری و طبیعتاً اطمینان دل و آرامش خاطر را – که اصلی ترین خواسته طبیعی و فطری آدمی است – در پی خواهد داشت. در مقابل، ریا کاری و مردم فریبی حرکتی است غیر طبیعی و بر خلاف فطرت، و باز تاب آن جز نگرانی و آشفتگی خاطر نخواهد بود. ریا کار به دلیل ضدّیت ظاهر و باطن همواره با دلی نا مطمئن و ضمیری نا آرام دست به گریبان است و تلاش او برای پنهان داشتن این دو گانگی به جهت غیر طبیعی بودن عملش حاصلی به بار نمی آورد.

امام صادق علیه السلام در ذیل آیه: « فَمَنْ كانَ یَرْجُوا لِقاءَ رَبِّهِ... » می فرمایند:

«شخصی عبادتی را که موجب پاداش الهی است انجام می دهد ولی منظورش خدا نیست، بلکه می خواهد مردم بشنوند و او را ستایش کنند، چنین شخصی مردم را در عبادت پروردگارش شریک قرار داده است.

آنگاه می فرمایند:

هیچ بنده ای کار نیک خود را پنهان نمی کند جز آنکه بعد از مدتی خداوند آن را آشکار می نماید و هرگز بنده ای شرّی را پنهان نمی سازد مگر آنکه خداوند پس از زمانی آن را آشکار خواهد ساخت.».(۶۱۰)

همچنین از پدر بزرگوار خود نقل می کنند:

«از رسول خدا صلی الله علیه وآله سؤال شد: روز قیامت نجات در چیست؟ پاسخ دادند: نجات تنها در آن است که با خداوند

خـدعه نکنیـد (و الّا) با شـما خـدعه خواهد کرد. زیرا هر کس با خداوند نیرنگ نماید، خدا با او نیرنگ کرده، و ایمان را از او باز پس ستاند. بلکه ریا کار اگر به خود آید درمی یابد که با خویشتن خدعه می کند!

عرض شد: چگونه با خدا نیرنگ می نماید؟ فرمودند:

به آنچه خدا دستور می دهد عمل می کند ولی (عملش خالص نیست و) غیر او را اراده می نماید.

آنگاه حضرت فرمودند:

تقوای الهی پیشه کنید و از ریا دوری نمایید، زیرا ریا شـرک به خداست. در روز رستاخیز ریاکار به (این) چهار نام خوانده می شود: ای کافر! ای فاجر! ای پیمان شـکن! ای زیان کار! عملت فاسـد و پاداشت تباه گشت. و اینک (نزد ما) بهره ای نداری. از همان که عمل را برایش انجام داده ای تقاضای پاداش کن.».(۶۱۱)

آری، آنـان که خائنانه به نام دین و دینـداری، خود و دیگران را فریب می دهنـد و برای تحقّق بخشـیدن به منویات پلیـدشان با حیله و تزویر خود را در صف پاکان و نیکان جا می زنند و خویشـتن را مؤمن و درستکار نشان می دهند، حقیقتاً پیمان شکن و به راستی زیان کارند.

آن حضرت خود از جدّ بزرگوارشان رسول خدا علیه السلام نقل می کنند که فرموده اند:

«زمانی فرا رسد که مردم برای طمع دنیا، باطنشان پلید و ظاهرشان نیکو است ولی مقصود آنان (رسیدن به پاداش الهی و) آنچه نزد پروردگارشـان می باشـد نیست، بلکه دینشـان ریـا، و ترس از خـدا بـا ایشـان در نیـامیخته است. خداونـد آنهـا را مجـازاتی همگـانی نمایـد و آنـان ماننـد کسـی که در حـال غرق شـدن است (با همه وجود) (۶۱۲) دعا کننـد ولی خـدا آن را مسـتجاب نفرمایند!».(۶۱۳)

اقسام ریا

همچنان که گذشت ریا

منحصر در عبادات نیست، (۶۱۴) و هر کار یا سخن دینی، اعتقادی، اخلاقی، و غیره می تواند از مصادیق آن قرار گیرد.

ریا کار می کوشد تا برای رسیدن به مقاصد غیر الهی خویش از هر طریق، توجه و قلب مردم را به خود جلب نموده، آنان را با خود همراه سازد. خصوصاً اگر قصد به دست آوردن پست و ریاستی را داشته باشد، آن چنان خباثت و نفاق خود را پنهان می سازد که گاهی امر بر خود او نیز مشتبه گشته، خود را حقیقتاً برخوردار و شایسته ادعاهای دروغین خویش می پندارد.

گاهی با بیان عقاید حقّه و اظهار مطالب توحیدی و معارف الهی خود را اهل توحید معرفی می کند.

زمانی با نقل احادیث ناب، و ابزار برائت از دشمنان، دم از دوستی اهل بیت علیهم السلام زده، خود را از مدافعین ولایت نشان می دهد.

گاهی با به خود بستن ملکات پسندیده و ادعای خصال کریمه خود را در صف اهل توکّل و صبر و رضا جا می زند و یا با مذمّت صفات ناپسند، خویشتن را مبرّا از آنها وانمود می نماید.

زمانی در عبادات و انجام فرایض و نوافل و غیره ریا می کند. و هنگامی هم با ریا در وصف و کیفیت آنها در این مقام برآمده، با طول دادن رکوع و سجود و شرکت در جماعت و غیره مردم را فریب می دهد.

زمانی با موی ژولیده و بدن لاغر و رنگ زرد و لباس خشن و گردن کج مردم را فریب می دهد.

و گاهی با حرکت زبان به ذکر و موعظه و پند خود را در صف اهل زهد جا می زند.

زمانی با مجالست با علما و زیارت عبّاد، خود را از آنان نشان می دهد.

و بالاخره گاهی با سکونت در خانه فقیرانه و پوشیدن لباس کذایی و امثال آن در مقام ریا کاری بر می آید.

اهل دنیا نیز به نوبه خود در پنهان داشتن واقعیات زندگی از انظار مردم و تظاهر و ریاکاری، گوی سبقت را از سایرین ربوده، زندگیشان سراسر پوشیده از فریب، دروغ، خدعه و ریاکاری است و این امور را نه تنها عیب نمی دانند بلکه آنها را لازمه حفظ آبرو و شخصیّت، و از نشانه های زندگی شرافتمندانه به حساب می آورند!(۶۱۵)

همه اقسام ریا مذموم و از گناهان کبیره بوده و سبب حبط اعمال و بطلان عبادات و خروج ایمان از قلب می گردد. البته ریا در عقاید و دم زدن دروغین از ولایت و خود را به دروغ اهل صفات کریمه معرفی کردن، به مراتب از ریا در عمل خطرناک تر و ظلمت و گناهش از آن بیشتر است و ریاکار در این نوع ریا در زمره منافقین محشور می گردد.

در هر حال، ریا کار به واسطه آنکه زمام خود را به دست شیطان سپرده و غرض او از اعمال و گفتارش جلب رضایت مردم به جای خشنودی خداوند است، انوار معنوی را که روشنی بخش روح و جان و سرمایه نجات آدمی است به ظلمات که سرچشمه خسران و نکبت دنیا و آخرت است مبدّل ساخته و خویشتن را از سعادت ابدی و رحمت و فیض سرمدی محروم، و به هلاکت و شقاوت همیشگی مبتلا خواهد نمود.

نشانه های ریا

ریا نیز مانند بسیاری از مفاهیم دیگر دارای مراتب متفاوتی است که برخی روشن و بعضی حتی از دید افراد تیزبین هم پنهان می ماند. از اینرو حضرات معصومین علیهم السلام برای تشخیص آن

نشـانه هایی بیان کرده انـد تا انسان – که به اقتضای حبّ نفس نوعاً عیوب خود را نمی بینـد – بتوانـد با میزان قرار دادن آنها به مطالعه خود پرداخته، حدّ و حدود اخلاص خویش را بیازماید.

امیر مؤمنان و پیشوای مخلصان حضرت علی علیه السلام فرموده اند:

«ثَلاثُ عَلاماتٍ لِلْمُرَائِی: یَنْشَطُ إِذَا رَأَی النَّاسَ وَ یَکْسَلُ إِذَا کانَ وَحْدَهُ وَ یُحِبُّ أَنْ یُحْمَدَ فِی جَمِیعِ أُمُورِهِ.».(۶۱۶)

«ریـا کار سه نشانه دارد: هنگامی که مردم را می بینـد (در عبادت) به نشاط آیـد! زمانی که تنها باشـد (نشاط کاذب خود را از دست داده) کسل می گردد! و دوست دارد در همه کارهایش او را ستایش کنند!».

البته هر نوع گرایش و رغبتی را – که بـا مواجه شـدن بـا دیگران در انسان به وجود می آیـد – نمی توان در زمره ریا به حساب آورد.

انسان طبیعتاً از محیط و معاشـران متأثّر گشـته، رنگ می پـذیرد. بسـیار اتفاق می افتد که آدمی در تنهایی به کار خیر و عبادت رغبت نـدارد، امّا هنگامی که سـعی و نشاط گروهی از اهل عبادت را مشاهده می کند، روح تازه ای یافته، به عبادت راغب، یا میلش به آن بیشتر می گردد. در این صورت چنـانچه حقیقتاً دیـدن و ندیـدن مردم برای او یکسان بوده، انگیزه اش از پرداختن به عبادت، نه ستایش مردم، بلکه صرفاً رضایت و خشنودی خداوند باشد، عملش عمل ریایی نیست و این میل و رغبتِ تازه، از ارزش کار او نمی کاهد.

در عین حال، نفس، بیش از این فریبکار، و شـیطان، افزون از تصوّر افراد تازه کار و ساده اندیش، مکّار و حیله گر است! انسان – خصوصاً کسی که هنوز به اندازه کافی با خدعه ها و حیله های نفس آشنایی ندارد – تا

با دقت و حساسیت کامل خویشتن را مو شکافی نکند و وضع و حال خویش را دقیقاً مورد مطالعه قرار ندهد، از حقیقت امر آگاه نگشته، بسا پس از سالهای طولانی متوجّه گردد که ریا در اعمالش رخنه کرده است.

در شرح حال جناب سید بحر العلوم - رضوان اللّه علیه - نوشته اند:

«روزی شاگردانش وی را خندان یافتند، سبب آن را از استاد جویا شدند. در پاسخ فرمود:

پس از بیست و پنج سال مجاهده اینک موفّق به دفع و رفع ریا از دایره اعمال خویش گشته ام.».(۶۱۷)

قصه عابدی را که سی سال نمازش را در صف اوّل جماعت خوانده بود نشنیده ای؟ نوشته اند که وی در مسجد، جای مخصوصی داشت. روزی نتوانست اوّل وقت در جماعت حاضر گردد. هنگامی که وارد مسجد شد فرد دیگری در جای اختصاصی وی به نماز ایستاده بود. ناگزیر در انتهای مسجد به جماعت اقتدا کرده، تکلیف نماز به جای آورد. پس از فراغت از نماز متوجّه شد از اینکه مردم او را در جای خود ندیده اند خجل و ناراحت است! در این وقت دریافت که ایستادنش در صف اوّل جماعت برای خدا نبوده است. گویند: نمازهای سی ساله را همه قضا نمود!

در باره هارون خلیفه عباسی نیز نوشته اند که در بغداد مسجدی ساخت و نام خود را بر آن نقش نمود. یک روز که برای نظارت بدانجا رفته بود، بهلول عاقل سر رسید و پرسید: چه ساخته ای؟ هارون گفت: خانه خدا! بهلول گفت: امر کن نامت را پاک کنند و نام مرا به جای آن بنگارند! خلیفه غضبناک گردیده، گفت: من ساخته ام، نام تو را بنویسند؟ بهلول گفت: پس چرا می گویی خانه

خدا! بگو: خانه خودم! بنایی که برای شهرت به پای کرده ای تنها برازنده نام تو است.

ای عزیز! تصرّف در دل ها از حیطه قدرت من و تو خارج است. تلاش برای جلب دوستی مردم و شهرت نزد آنان ثمری جز زیان و خسران به بار نمی آورد. نام نیک و محبّت در قلوب را جز از صاحب دل ها درخواست کردن خطاست. آنچه از ما ساخته است - البته به توفیق الهی - جز این نیست که انگیزه خود را در گفتار و کردار خویش خشنودی خدای متعال قرار دهیم. او خود - جلّ جلاله - در دنیا محبّت دل ها را و در آخرت کرامت و لطف بی انتهای خویش را به ما ارزانی خواهد داشت.

به هوش باش! که برای به دست آوردن احترام کاذبِ چند صباح دنیا خویشتن را در صف مشرکان و کافران و منافقان در نیاوری و اسباب رسوایی خویش را در روز رستاخیز در محضر حضرت حقّ و در حضور انبیا و اولیای الهی فراهم نیاوری و خود را از آن همه درجات و مقامات، ضیا و نور، کرامت و ضیافت محروم نسازی!

به خدا سوگند! سرگذشت کسی که خود را برای غیر حقّ به رنج عبادت در می افکند، در روز رستاخیز بسیار فضاحت بارتر از حکایت مرد ریاکاری است که شب تا بامداد به خاطر سگی خویشتن را به زحمت در انداخت!

او خود گوید:

«گرفتار ریا بودم و نمی توانستم عبادات خود را برای خدا خالص به جا آورم. تصمیم گرفتم به مسجد متروکی در کنار شهر رفته، در آن جا به عبادت بپردازم. پاسی از شب گذشته بود. در حالی که ظلمت همه جا را فرا گرفته، به

شدّت باران می بارید خود را به آن مسجد رسانده، مشغول عبادت شدم. امّا طولی نکشید که در آن تاریکی شب کسی وارد مسجد گردید. شیطان به سراغم آمده، مرا به جدّ و جهد بیشتری ترغیب نمود و نفس نیز از این حادثه بسیار مسرور گشت!

کم کم هوا روشن گردید و از اینکه به خیال خود، شخص تازه وارد مرا در حال عبادت می دید خوشحال بودم. بساط عبادت را جمع کرده به قصد بازگشت به محل خود حرکت کردم که ناگهان سگ سیاهی را داخل مسجد دیدم! سخت ناراحت شده، خود را خطاب کردم: ای بدبخت! شب تا صبح خود را به خاطر سگی به رنج افکندی، اینک این تو و این هم پاداش عملی که برای غیر خدا انجام داده ای!

عالم بزرگوار مرحوم علامه نراقی می نویسد:

«... کسی که از خود مطمئن نیست و ریشه ریا را از زمین دل نکنده، لازم است عبادات خود را در خلوت و پنهان به جای آورد، و اگر در اثنای آن دیگری مطلع شد و شیطان او را به ریا افکند، آن عبادت را اعاده نماید. البته این در مورد عبادتی است که ربطی به دیگران ندارد و تنها بین او و خداست.

امّا آنچه را که باید دیگران بر آن مطلع شوند، مانند امامت، فتوی، حکم و قضا، تدریس، وعظ و ارشاد، امر به معروف و نهی از منکر و برآوردن حوایج برادران، خطر آن بسیار است. همچنان که اگر بتواند آنها را با اخلاص و کامل انجام دهد پاداش و ثواب آن نیز بی شمار خواهد بود. پس کسی که از جهت علم و دانش قابلیت این منصب های بزرگ را دارد

و صاحب نفس قدسی و دل قوی است و هیچ گاه خشنودی مردم را بر رضای خداوند مقدّم نمی دارد، و وسوسه شیطان او را فریب نمی دهد، پرتو انوار عظمت و جلال خداوند متعال چندان بر دل او تابیده که او را از توجّه به خلق باز داشته و چشم داشتی به مردم ندارد و شائبه ریا پیرامون خاطر او نمی گردد و شایسته این مقامات است، همّت گمارد و این منصب ها را قبول نماید و وظایف خود را انجام دهد.

امّا اگر نفس او ضعیف است و ایمان حقیقی دارا نیست و دلش مانند ریسمانی که در برابرش آویخته، هر لحظه به طرفی روی می آورد، زنهار، زنهار، هزار زنهار! که گام در این وادی نگذارد و این منصب های پر خطر را نپذیرد، و خود و دیگران را هلاک نسازد...

روایات بسیار در خطر این منصب ها وارد شده و آنچه در تهدید علمای بی عمل رسیده کافی است...».(۶۱۸)

۸ – عُجب

اشاره

ثمر بخشیِ تلاش های اخلاقی و فعالیت های انسانی بلکه پی گیری هر هدف مادی یا معنوی، مستلزم وجود عوامل گوناگونی – همچون خودباوری، اعتماد به نفس، قابلیت ذاتی، خواست درونی و پشتکار – است که نبود هر یک از آنها به تناسب نقشی که در تحقّق هدف مورد نظر ایفا می نماید، ممکن است تداوم یا اصل حرکت مطلوب را دستخوش رکود یا نابودی قرار دهد.

در این میان، نقش خود باوری و اعتماد به نفس – که از ارزش های والای انسانی و از مهم ترین خصال پسندیده است و بنیاد و شالوده هر گونه تلاش مادی یا معنوی بر آن استوار است – از حسّاسیّت ویژه ای برخوردار می باشد.

از سوی دیگر، امور تأثیر گذاری را نیز که تا حدود

زیادی در تقویت یا تضعیف عامل مذکور ایفای نقش می نماید، نباید از نظر دور داشت. امروزه تأثیر شگفت انگیز کشف قابلیت های درونی، آگاهی از ابتکار عمل، شناخت پشت کار و حسن مدیریت، و آشنایی با حاصلِ نیک تلاش خود، در تقویت روحیه خود باوری و تحکیم اعتماد به نفس بر هیچ کس پوشیده نیست. همچنان که به هیچ وجه نمی توان نقش تشویق را در این راستا نادیده گرفت.

گرچه ظهور خود باوری و اعتماد به نفس در انسان در بسیاری از موارد، انعکاس یک صفت موروثی است و بدون کمترین ترغیب و تشویق از خارج، به طور طبیعی از وی ظاهر می شود، لیکن در مواردی که بروز آن به سبب وجود عواملی همچون ضعف نفس یا بیماریِ خود کم بینی با مشکل روبرو می گردد، از رایج ترین طرق معالجه و تقویت یا احیای این خصلت کریمه، آشنا ساختن بیماران با مفید و پر ثمر بودن کار و تلاش آنها، و متوجّه ساختن آنان به خصلت های پسندیده و کمالاتی است که در ایشان موجود بوده و غالباً بی خبری و غفلت از آن، عامل پیدایش یا تشدید بیماری گشته است.

با این همه، ارزش آگاهی از امتیازات موجود در خویش و توجه کردن به آنها - همچنان که گذشت - ارزش نوشیدن دارو برای معالجه بیماری است، نه بیش از آن!

و می دانیم که مصرف دارو قطع نظر از عوارض جانبی آن - گرچه در صورت شناخت صحیح درد، نهایتاً به معالجه و شفای بیمار می انجامد - با خطرات زیادی همراه بوده، و کوچک ترین غفلت در تشخیصِ مورد مصرف، و استعمال نادرست آن در مواردی به مثابه نوشیدن زهر کشنده ای است که به هلاکت بیمار

خواهد انجامید.

توجّه کردن به امور برخوردار از ارزش در خویش مانند کمالات اخلاقی، خلق های متعالی و اعمال نیک نیز - چنانچه با هدف آشنایی بیشتر با مُنعم و نعمت ها و موهبت های بی شمار او، یا با انگیزه مرتفع ساختن بیماری از خود نباشد - زمینه پیدایش صفتی نکوهیده و خصلتی ناپسند را در انسان فراهم می سازد که با نام «عُجب» از آن یاد می گردد و از مهم ترین عوامل باز دارنده سلوک الی اللّه، و مانع بزرگ حرکت به سوی کمال و تهذیب نفس، و باعث سقوط حتمی آدمی از درگاه خدای متعال و هلاکت قطعی او خواهد بود.

دانشمندان علوم اسلامی در تبیین مفهوم عجب گفته اند: عُجب آن است که انسان خود را - به خاطر صفات و کمالاتی که واقعاً داراست یا خود را واجد آنها می پندارد - یا اعمال نیك و عبادات و نعمت هایی را که از آن برخوردار است، بزرگ شمرده، از منعم آن غافل بوده، خویشتن را از دیگران ممتاز دانسته، و از خود و اعمال خویش راضی و مسرور باشد، به گونه ای که خود را مقصّر نداند بلکه به خاطر اعمال نیکویش بر خدای بزرگ نیز منّت گذارد!(۶۱۹)

عجب و خودپسندی از بیماری های قلبی و گناهان نا آشکاری است که پی آمدهای شوم آن به مراتب از گناهان آشکار اعضا و جوارح شدیدتر، و دامنه عموم و شمول آن - به سبب آنکه غالب افراد به ظاهر وارسته نیز به آن مبتلایند - از سایر گناهان فراتر است. و از صفات بسیار خطرناکی است که در نهایت، به انکار حقِ ّ آفریدگار متعال و منّت نهادن بر ولیّ نعمت آدمی می انجامد و به همین سبب

بر سالک و همه دست اندرکاران امور تربیتی است که با کمال مراقبت از هر گفتار یا کرداری که به آتش این خطر بزرگ دامن می زند – ولو به بهانه احیای صفت ارزشمندی چون خودباوری و اعتماد به نفس – بپرهیزند.

« قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمالاً ا الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَياةِ الدُّنْيا وَ هُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعاً... ».(۶۲۰)

«بگو آیا به شما خبر دهیم که زیانکارترین مردم در کارها چه کسانی اند؟ آنها که تلاش هایشان در زندگی دنیا به هدر رفته، با این حال، خود می پندارند کار نیک انجام می دهند...».

سعی گم شده و تلاش به هدر رفته، سعی و تلاش کسانی است که به جای سپاسگزاری از الطاف و مواهب الهی و انجام خاضعانه تکالیف انسانی و دینی، نعمت های خداوند را فضیلت و امتیازی برای خود به حساب آورده، و عمل خود را حاصل نیرو و تدبیر خویش می پندارند! و سرمستانه به آن می بالند و به همین جهت علی رغم تصوّرشان که آن را کاری نیک و ماندنی می پندارند در جایی ثبت نگشته و برای آنان ثمری جز زیان به بار نمی آورد.

«(به یاد آورید) هنگامی را که قوم قارون به او گفتند: (مغرورانه) شادی مکن، که خداوند شادی کنندگان (مغرور و سرمست) را دوست ندارد و از آنچه خدا به تو داده، سرای آخرت را درخواست نما؛ و بهره خویش را از دنیا فراموش مکن... (قارون) گفت: این ثروت را به وسیله دانشی که نزد من است به دست آورده ام! آیا او نمی دانست که خداوند اقوامی را پیش از وی هلاک کرد که نیرومندتر و ثروتمندتر از او بودند؟...».(۶۲۱)

و چه خسرانی زیان بارتر از اینکه انسان،

نیرو و سرمایه و فکر و تدبیر خویش را در مسیری نادرست و مقصدی بی حاصل از دست داده، و به هیچ وجه خود را مقصّر به حساب نمی آورد، بلکه از خود و عمل خویش خشنود، و به واسطه پندار غیر واقع بینانه، راه هر گونه پند آموزی از زندگی را برای جبران خطاهای گذشته بر خود مسدود ساخته است!

خودپسندی انسان را از نعمت های الهی محروم کرده، قدرت بهره گیری از امکانات را نیز از او سلب می سازد.

در جنگ حنین مسلمانان بر خلاف روش گذشته خود که غالباً به نیروی ایمان تکیه می کردند، به ارتش کم نظیر خود که شامل دوازده هزار سرباز مسلّح بود مغرور گشته، به زیادی نفرات خود بالیدند و همین غرور سبب شکست ابتدایی آنان گردید.

قرآن صریحاً از عجب مسلمانان در این جنگ سخن گفته، و آن را عامل محرومیت آنان از بهره گیری از نیروی افراد زیادی که در این جنگ شرکت کرده بودند بر شمرده است:

« لَقَدْ نَصَرَکُمُ اللَّهُ فِی مَواطِنَ کَثِیرَهٍ وَ یَوْمَ حُنَیْنٍ إِذْ أَعْجَبَتْکُمْ کَثْرَتُکُمْ فَلَمْ تُغْنِ عَنْکُمْ شَیْئاً... ».(۶۲۲)

«خداوند شما را در جاهای زیادی یاری کرد، و در روز حنین (نیز شما را یاری نمود) ؛ در آن هنگام که فزونی جمعیتتان شما را مغرور ساخت، ولی هیچ به دردتان نخورد (و نتوانستید از آن بهره مند گردید).».

امام صادق علیه السلام می فرمایند:

«مَنْ دَخَلَهُ الْعُجْبُ هَلَکَ.».(۶۲۳)

«کسی که درون او را عجب فرا گیرد هلاک خواهد شد.».

همچنین می فرمایند:

«إِنَّ اللَّهَ عَلِمَ أَنَّ الذَّنْبَ خَیْرٌ لِلْمُؤْمِنِ مِنَ الْعُجْبِ وَ لَوْلا ذَلِکَ مَا ابْتُلِیَ مُؤْمِنٌ بِذَنْبٍ أَبَداً.».(۶۲۴)

«به راستی خدا می داند که ارتکاب گناه برای مؤمن از عجب بهتر است! و اگر چنین نبود هرگز

مؤمنی به گناه دچار نمی گشت.».

بندگان خدا همواره از گناه و پی آمدهای شوم آن نگران و ترسانند. آنان به نیکی می دانند که ریشه بدبختی و شقاوت در دنیا و آخرت، گناه و سرپیچی از دستورات الهی است. امّا نگرانی از توفیق نیافتن به توبه از لغزش یا گناهی که غفلتاً از آنان صادر گردیده، به مراتب بیش از اصل گناه آنان را بی قرار و ناآرام می سازد.

البته گناهی که از اعضای ظاهری صادر می گردد، هرچند قلب را تیره، سینه را تاریک، و آدمی را فرسنگ ها از ساحت قرب دور می سازد، لیکن با ندامت، توفیق توبه و عبادت، آثار شوم آن محو گشته و انسان می تواند به لطف بی انتهای حضرت حقّ امیدوار باشد.

امّا عجب از صفات نفسانی است و از بین بردن آن حقیقتاً دشوار، و آثار سوء آن در تباه ساختن اعمال و حبط آن به مراتب بیش از گناهان ظاهری است؛ خصوصاً که دارنده عجب نوعاً از گرفتاری بزرگی که دامنگیر او گشته بی خبر است، بلکه کار و حال خویش را نیک شمرده، و به جای شرمندگی احساس غرور و افتخار می نماید و طبیعتاً هیچ گاه در صدد رفع این صفت ناپسند بر نمی آید.

حضرت علی علیه السلام می فرمایند:

«أَعْسَرُ الْعُیُوبِ صَلاحاً الْعُجْبُ وَ اللِّجاجَهُ.».(۶۲۵)

«دشوارترین اصلاح عیب ها، اصلاحِ عجب و لجاجت است.».

امام صادق علیه السلام نقل می کنند که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرموده اند:

«روزی حضرت موسی علیه السلام نشسته بود که ناگهان شیطان با کلاهی دراز و رنگارنگ به او روی آورد. هنگامی که نزدیک جناب موسی علیه السلام رسید، کلاهش را برداشته، در برابر آن حضرت ایستاد و به ایشان سلام کرد.

موسی علیه السلام پرسید: تو

کیستی؟ عرض کرد: شیطانم! حضرت موسی فرمود: شیطان تویی، خدا آواره ات کند؟! گفت: من آمده ام تا به خاطر منزلتی که نزد خدا داری به تو سلام کنم. موسی علیه السلام پرسید: این کلاه چیست؟ پاسخ داد: به وسیله این کلاه دل فرزندان آدم را می ربایم!

حضرت موسی فرمود: مرا از گناهی خبر ده که وقتی انسان مرتکب آن گردد، بر او مسلّط می شوی. شیطان گفت: هنگامی که از خود شاد و خرسند گشته، عملش را زیاد شمارد و گناهش در نظر وی کوچک نماید.».

همچنین می فرمایند:

«خدای بزرگ به حضرت داود علیه السلام فرمود: ای داود! گنهکاران را بشارت ده و صدّیقان را بترسان! داود علیه السلام عرض کرد: چگونه گنهکاران را مژده دهم و صدیقان را بترسانم؟ فرمود:

ای داود! به گنهکاران بشارت ده که من توبه پذیرم و از گناهان آنان درمی گذرم و صدیقان را بترسان که مبادا به اعمال خود عجب نمایند، زیرا بنده ای نیست که به پای حسابش کشم جز آنکه هلاک گردد.».(۶۲۶)

امام صادق علیه السلام نیز خود می فرمایند:

«شیطان به لشکریانش چنین گفته است:

هرگاه بر آدمی زاد در سه چیز متمکّن و پیروز شوم، هر آنچه (عبادت و کار نیک) انجام دهد باک ندارم! زیرا از او پذیرفته نیست: زمانی که عملش را زیاد شمارد، گناهش را فراموش نماید، و عجب بر او وارد گردد.».(۶۲۷)

همچنین می فرمایند:

«آفَةُ الدِّینِ الْحَسَدُ وَ الْعُجْبُ وَ الْفَخْرُ.».(۶۲۸)

«آفت دین، حسد ورزیدن، عجب نمودن و فخر کردن است.».

امام باقر علیه السلام نیز فرموده اند:

«ثَلاثٌ قاصِماتُ الظَّهْرِ: رَجُلٌ اسْتَکْثَرَ عَمَلَهُ وَ نَسِیَ ذُنُوبَهُ وَ أُعْجِبَ بِرَأْیِهِ.».(۶۲۹)

«عمل سه کس کمر شکن است: شخصی که عمل خویش را بسیار شمرد، آنکه گناهانش را فراموش نماید، و

کسی که به رأی خود بالیده، خود محور و خود رأی باشد.».

و امام صادق علیه السلام می فرمایند:

«شگفتا! شگفتا از کسی که به عمل خویش عجب نماید در حالی که نمی داند پایان کارش چگونه است! ... خودپسندی گیاهی است که بذرش کفر، زمینش نفاق، آبش ستم و گردن کشی، شاخه هایش نادانی، برگش گمراهی، و میوه اش لعنت و جاودانگی در دوزخ است.

بنا بر این آنکه خود پسندی را بر می گزیند به کِشت کفر پرداخته، و به زراعت نفاق مشغول گشته است، و ناگزیر از ثمری خواهد بود که آن ورود به دوزخ است.».(۶۳۰)

مراتب عجب

عجب دارای درجات مختلفی است که برخی واضح، و با اندک توجّه و تنبّه، برای انسان روشن می گردد، و بعضی باریک و پوشیده که جز با دقّت نظر و باریک بینی قابل درک نمی باشد. همچنین برخی از مراتب آن دارای زشتی بیشتر و عواقب سوء و پی آمدهایش از نظر خطر و زیان بسیار شدیدتر است.

زشتی پندار و خطر حُسن ظنّ مغرورانه کسی که رونق بازار دین و روی آوردن مردم را به اعمال دینی و مراسم مذهبی، مرهون ایمان، ارشاد، محراب و منبر خویش دانسته و خود را محبوب حضرت حقّ، و در زمره مقرّبین و اولیای او به حساب آورده و به همین جهت بر خدا و رسول صلی الله علیه وآله منّت می گذارد! به مراتب از خود پسندی کسی که صرفاً از عبادت و عمل خویش خشنود می باشد شدیدتر است.

همچنان که ناز فروشیِ کسی که به واسطه ایمان و محبّت خود یا ملکات و اعمالش خود را مستحقّ پاداش الهی دانسته، و انتظار دارد نازش را خریدار باشند و او را در

دنیـا عزیز و در آخرت صـاحب مقامـات عـالیه قرار دهنـد، و در واقع خود را بسـتانکار خـدای متعـال - جلّ جلاله - می دانـد، (۶۳۱) از مراتب دیگر عجب بسیار خطرناک تر و به هلاکت و شقاوت نزدیک تر است.

امام صادق علیه السلام می فرمایند:

«عـالمی نزد عابـدی رفت و به او فرمود: نمـاز خوانـدنت چگونه و تا چه انـدازه است؟ عابـد گفت: از مثل منی در باره نمازش سؤال می کنند، در صورتی که من از فلان زمان تا کنون در حال عبادت خدا هستم؟!

عالم پرسید: گریه ات چگونه است؟ گفت: چنان می گریم که اشک هایم روان می گردد!

عـالم فرمود: به راستی اگر بخنـدی و ترسان باشـی بهتر است از اینکه با ناز گریه کنی؛ زیرا هر که به خود ببالـد و ناز بفروشـد چیزی از عملش بالا نرود (و مقبول نگردد.)».(۶۳۲)

همچنین امام باقر یا امام صادق علیهما السلام فرموده اند:

«(بسا) دو مرد داخل مسجد شوند که یکی عابد و دیگری فاسق باشد، و از مسجد خارج گردند در حالی که مرد فاسق، صدّیق و شـخص عابـد، فاسق گشـته است! و این بدان جهت است که عابد هنگامی که داخل مسـجد می گردد، به عبادتش بالیده، به آن می نازد و پیوسـته به همین امر می اندیشـد. ولی انـدیشه فاسق در باره نـدامت و پشـیمانی از فسق خویش است و از خـدای عزّوجلّ آمرزش گناهانی را که مرتکب گشته، مسألت می نماید.».(۶۳۳)

علی بن سوید (۶۳۴) گوید: از حضرت ابی الحسن علیه السلام در باره عجبی که عمل را فاسد و تباه می سازد سؤال کردم. آن حضرت فرمودند:

«عجب دارای درجاتی است، از آن جمله آنکه کردار زشت آدمی به نظرش جلوه کرده و آن را خوب و نیک پندارد

و از آن مسرور گشته و گمان کند کار خوبی انجام می دهد.

مرتبه دیگر آنکه بنده ای به پروردگار خود ایمان آورده و بر خدای بزرگ منّت گذارد! در صورتی که خداوند باید بر او منّت گذارد.».(۶۳۵)

کسی که خود را صاحب علم و کمال و از سایر مردم برتر و ممتاز بداند و به فکر و فهم خویش اعتماد کرده، رأی و فکر دیگران را ناچیز و بی ارزش به حساب آورد – و به همین جهت از کسی چیزی نپذیرد، و حتی عیوب مردم را خوب ادراک نماید در حالی که از عیب و نقص خویش غافل است – حقیقتاً در وادی جهالت و گمراهی فرو افتاده و از هدایت انبیا و اولیای الهی بی نصیب، و از ترقیات علمی و تعالی معنوی محروم است.

حضرت علی علیه السلام می فرمایند:

«الْإِعْجابُ يَمْنَعُ مِنَ الِازْدِيادِ.».(۶۳۶)

«عجب و خودپسندی (انسان را) از رشد و پیشرفت باز می دارد.».

و همین امر غالباً سبب شکست آدمی در زندگی می گردد، بلکه به واسطه نادیده گرفتن حقّ دیگران و بی اعتنایی به شخصیت افراد، خشم آنان نیز علیه انسان برانگیخته می گردد.

امام هادی علیه السلام می فرمایند:

«مَنْ رَضِيَ عَنْ نَفْسِهِ كَثُرَ السَّاخِطوُنَ عَلَيْهِ.».(۶۳۷)

«کسی که از خود راضی باشد غضب کنندگان بر او بسیارند.».

علاج عجب

مراقبت های بهداشتیِ پیشگیرانه، و زدن شاخ و برگ هایی که به تشدید بیماری یا تسریع پیشروی آن کمک می نماید، امری حیاتی و الزامی، و از عوامل بسیار مهم و مؤثر برای جلوگیری از سرایت و گسترش هر آفت و بیماری به حساب می آید.

این امر به بیماری های جسمی اختصاص نداشته، در مورد امراض روحی و روانی نیز کاملاً صادق است. سالک باید پیش از هر کار، با جدّیت تمام در

راه از بین بردن اموری که تهذیب نفس، اصلاحات اخلاقی و سیر و سلوک او را تهدید می نماید، کوشا بوده، خصوصاً با ریشه ها و عوامل به وجود آورنده آفات اخلاقی به مقابله جدّی برخیزد.

سهل انگاری در این امر مهم – به مراتب بیش از آنکه کوتاهی و قصور در مراقبت های بهداشتی، جسم انسان را تهدید می کند – برای روح و روان آدمی خطرناک می باشد. فعالیت و تلاش سالک برای مبارزه با بیماری بنیان برانداز عُجب به مثابه مقابله با بیماری مسری خطرناکی است که با کوچک ترین غفلت در برابر آن، سلامتی و حیات فرد و جامعه، دستخوش آفات و عوارض ویرانگر آن قرار خواهد گرفت، همچنان که بی تفاوتی و بی اعتنایی نسبت به این بیماری مُهلک، قلب و روح، و دین و ایمان آدمی را میدان تاخت و تاز بی امان آن قرار داده، دیر یا زود پایه و اساس همه اعتقادات دینی و ارزشی و ارکان باورهای قلبی را متزلزل خواهد کرد.

بر سالک است که آثار شوم این بیماری خطرناک را – که کبر و نخوت از جمله آنهاست (۶۳۸) – مورد توجّه قرار داده، آیات و روایاتی را که در نکوهش آن وارد شده، پیوسته در نظر آورد و بیندیشد که کیست و چیست؟! قدر و منزلت خویش را مورد ارزیابی قرار دهد و به عظمت، قدرت، جلال و جبروت حضرت حقّ نظر افکنده، نیاز و عجز خود را در جمیع امور زندگی و سرتاسر حیات به او – جلّ جلاله – از یاد نبرد.

در خاطر آورد که از کجا آمده و پایان کارش به کجا منتهی می گردد! جسم خویش را مورد مطالعه قرار داده،

به خود خطاب کند: آغازت نطفه ای گندیده! پایانت مُرداری متعفّن و بدبو! و اندرونت از کثافاتی چند پُر! از طعامت باز دارند نالانی؛ از آب منعت کنند پریشانی؛ و از بوی گند عرق خویش، خود بیزاری!

لجاجت مگس یا پشه ای تو را از پای در می آورد، با این حال سینه خود را پیش انداخته، به عمل خویش و مناقب خود می بالی! تو را چه می شود ای بیچاره! که در تمام شؤون زندگی به امدادهای الهی محتاجی و اگر آنی مدد و فیض حقّ از تو قطع گردد هلاک می گردی؟ شکر نعمت های بی شمار آفریدگار را به جای آورده ای یا حقّ بندگی پروردگارت را؟

بنگر که به چه می نازی؟! به ایمانت که صنع خدا و موهبتی الهی است؟ و امانتی که اطمینان نداری از تو سلب خواهد شد یا همواره با تو باقی می ماند؟

راستی گریه های بندگان خدا و اولیای الهی و ناله های عالمان، عارفان و بزرگانی که دغدغه سوء خاتمه، آرام و قرار را از آنان باز گرفته است برای بیدار شدن من و تو از این خواب گران کافی نیست؟

شگفتا که به علم خویش می بالیم و از عطا کننده آن سخت غافلیم! و گویا باور نداریم که بسیارند عالمان و دانشمندانی که علمشان به مراتب از دانش سطحی و محدود ما عمیق تر، و معلوماتشان از علم اندک ما گسترده تر است!(۶۳۹)

آیا ندانسته ایم علمی که با تهذیب نفس همراه نیست وبال است، نه کمال؟ و مگر دانش فراوانی که معلومات ما در مقایسه با آن، اندکی از انبوه و قطره ای از دریاست، ابلیس لعین مطرود دور از ساحت قرب الهی را جز خسارت و زیان حاصلی داشت؟
نازیدن به کمترین

دانش در کنـار این همه جهل؟ آیا نیندیشـیده ایم که نسـیمی از یک درد و تنـد بادی از یک فراموشـی برای پایان بخشـیدن به چیزی که به آن مغرور گشته ایم کفایت می کند؟ این همه غفلت و تا این اندازه غرور برای چیست؟!

به صبر و بردباریت، و به صـفات نیکو و سـخاوت و تقوایت مغرور گشـته ای و نیاز لحظه به لحظه و فقر مطلق خویش را از یاد برده ای! و مگر هیچ کار نیک و هیچ صـفت پسـندیده ای با ناز و عجب سر سازگاری دارد؟ کو آن خیری که از جانب خدای نباشـد؟ و کـدام نیکی است که به نیروی خـود کسب کرده ای؟! و کـو آن عبـادتی که جز به مـدد توفیـق الهی نصـیبت گشـته است؟

غرض از عبـادت نیز - که نمودی از تسـلیم در برابر خـداست - تنهـا اظهار بنـدگی و ابراز مسـکنت است و این هرگز با عجب نمی سازد، و با وزش کمترین نسـیم ناز بر باد می رود. و مگر عبادت شـش هزار ساله شـیطان به واسطه لحظه ای تکبّر به همین سرنوشت رقم نخورد؟(۶۴۰)

به عبـادتی که معراج مؤمن و نردبـان قرب و کمـال است و تو آن را به دعوت نفس و به تحریـک شـیطان انجـام داده ای، می نازی و به وسـیله آن در پیشـگاه حضرت حقّ عرض اندام می کنی و منّت می گذاری و خود را طلب کار می پنداری در حالی که این ها همه نزد صاحبان معرفت و عارفان باللّٰه جز گناهی به حساب نمی آید.

حـال بنـدگان خـدا را بنگر که با آن همه عبادت و طاعت، و با آن همه خیرات و مبرّات و با آن همه تلاش و مجاهـدت که از توان و اندیشه ما

بیرون است، چگونه در برابر خلق خدا بال های تواضع و فروتنی را گشوده، از عظمت حضرت حقّ بیمناک، و از اعمال خویش عذر خواه و شرمسارند!

افضل ممکنات و اقرب بندگان خدا رسول گرامی اسلام صلی الله علیه وآله می فرمایند:

ما عَبَدْناکَ حَقَّ عِبادَتِکَ وَ ما عَرَفْناکَ حَقَّ مَعْرِفَتِکَ.».(۶۴۱)

«حقّ عبادت تو را آن چنان که سزاوار تو است به جای نیاوردیم و به معرفت شایسته تو دست نیافتیم.».

و نیز می فرمایند:

«(به عبادت خویش مبال که) هیچ کس را عمل و طاعتش نجات نمی بخشد! (و هنگامی که به آن حضرت) عرض شد: حتّی اعمال شما؟ فرمودند: حتّی اعمال من! مگر آنکه رحمت خداوند مرا فرا گیرد.».(۶۴۲)

ای دوست! متاعی را که با عجب همراه باشد خریداری نیست، و عمل و طاعت من و تو بدون شائبه عجب و ریا نیز گرچه تمام عمر دنیا بدان مشغول باشیم کمتر از ران ملخی است که چون مورچه ای به بارگاه سلیمان می بریم. عبادات ناچیز ما بندگان نیازمند کجا و حقّ عبادت پروردگار عالمیان کجا؟

حضرت ایوب علیه السلام (پس از آنکه زمانی دراز به انواع محنت و بلا دست به گریبان بود) عرض کرد:

«پروردگارا! تو مرا به این بلا مبتلا ساختی با آنکه هیچ امری برایم پیش نیامد مگر آنکه خواسته تو را بر هوای خویش مقدّم داشتم! ناگهان از میان پاره ای ابر (ندایی چون) ده هزار آواز بر آمد که ای ایوب! این (توفیق عظیم) را از کجا به دست آورده ای؟!

حضرت ایوب مشتی خاک بر سر ریخت و عرض کرد: پروردگار من! این نیز از آنِ تو است.».(۶۴۳)

ای عزیز! درنگ را روا مدار و بی هیچ سستی به پای خیز! مردانه دست نیاز به آستان

ایزد بی نیاز دراز کن! از کَرَم داران درگاه إله استمداد جوی و نَفْس و شیطان را که با کمال بی رحمی کمر به نابودی دین و دنیای تو بسته اند، در جای خود بنشان! و از خودپسندی و به خویش بالیدن و ناز آمدن و ناز فروختن جدّاً بپرهیز و این دشمن ناپیدا را با تفکّر و تلقین، و حکمت و تدبیر در بند ساز!

ب) عوامل بیرونی رکود

اشاره

با بینشی گسترده تر از دانش و معلومات فعلی بشر، ریشه بسیاری از بلاها و مصائب رنگارنگی که مردم این دوران دم به دم با آن مواجه می شوند را می توان در گناهانی جستجو نمود که بشر نخستین بار به آن مبتلا گردیده است

۱ – فرهنگ حاکم

منهای پیامبران الهی و جانشینان آن بزرگواران و صاحبان ادیان آسمانی و اولیای کرام – که با معیارها، بینش ها، معتقدات و برنامه های مشخصِ الهام گرفته از مکتب وحی و فراخواندن قشرهای مختلف مردم به آن، بدون رنگ پذیری از مکتب، فرد یا گروهی خاص، هدف خویش را پی گیری کرده و فرهنگ و تمدّن جدیدی تشکیل می داده اند – سایر طبقات مردم حتی صاحبان نفوس قوی و بنیان گذاران مکتب های اجتماعی که در شکل گیری شخصیت پیروان خود نقش زیادی دارند، از محیط و فرهنگ حاکم بر جامعه متأثر گشته، بسا در راه و روش خود نیز از آن رنگ می پذیرند.

«جاذبه های محیط و کشش های اجتماعی چندان نیرومند و تواناست که خواسته یا نخواسته بر عموم مردم تأثیر می گذارد.

اکثر مردم بدون توجّه و دور از اراده و اندیشه، با آداب و سنن اجتماعی هماهنگ شده، رنگ و بوی آن را به خود می گیرند. نمودِ این رنگ پذیری و تأثّر در کودکان و نوجوانان بیشتر است.».(۶۴۴)

«محیط و اجتماع تا آن حدّ اثر سازنده یا مخرّب دارند که بسا افراد شایسته و دارای استعدادهای فوق العاده که در کانون خانواده هایی پاک پرورش یافته اند، با قدم گذاشتن در محیط فاسد، تمام برنامه های تربیتی سابق خود را تحت تأثیر سوء محیط و اجتماع از دست داده، به اشخاصی نالایق مبدّل گردیده اند.».(۶۴۵)

مطالعه سرگذشت پیشینیان و جریانات شگفت انگیزی که در همین دوران اخیر اتفاق

افتـاده، به خوبی نشـان می دهـد: زحمـات طـاقت فرسای پیامبران، خردمنـدان و دلسوزان جوامع بشـری به گونه ای حیرت آور تحت تأثیر ساده ترین عوامل فریبنده فراموش گردیده و نتایج گرانبار آن از بین رفته است!

درخواست جاهلانه بنی اسـرائیل از حضرت موسی علیه السلام (۶۴۶) مبنی بر انتخـاب یک بت برای آنها پس از عبور از دریا، نادیده گرفتن پیام بزرگ غدیر و زیر پا گذاشتن سفارشات فراوان رسول گرامی اسلام صلی الله علیه وآله در مورد ولایت مولا امیر مؤمنان علیه السـلام، سـرپیچی شرکت کنندگان در کارزار صفین از آن بزرگوار و تقاضای حکمیّت پس از مشاهده قرآن بر فراز نیزه ها! و تنها گذاردن جناب مسلم – سلام اللّه علیه – در کوفه نمونه های بارز و مصادیق روشنی از این مدّعاست.

غرب زدگی و سـرعتِ گرایش فوج فوج مردم به روش های نادرست، فرهنگ ها و پندارهای باطل و برنامه های فریبنده گروه هـای منحرف در زمان خود ما که شاهـد دیگری بر رنگ پـذیری نوع مردم از محیط و اجتماع است، حقیقتاً انسان را به تحیّر و شگفتی وا می دارد.

کسانی که با نفس و خصـلتِ تأثّر پذیری آن آشنایند، خوب می دانند که بسیاری از حالات و اطوار نفس در شرایط مختلف – از رغبت به عبـادت، اشتیـاق به فضایـل اخلاقی و انجـام امور خیر گرفته، تـا سـستی و کسالت در زمینه امور معنوی، بی مهری نسبت به دوستان و روی آوردن به دنیا و جاذبه های آن، همه و همه – از همین خصوصیت روحی آدمی سرچشمه می گیرد.

راه و روش زنـدگی، بینش، پندار و اندیشه، و آداب و رسوم اجتماعی هنگامی که به صورت یک روش پذیرفته شده جمعی و سنّت مقبول همگانی در آمده،

و رفتار، گفتار و اندیشه عموم مردم را متوجّه خود سازد، گرایش به آن و تأثّر و رنگ پذیری از آن به شدّت افزایش یافته، و به همان نسبت پرهیز از هماهنگی با آن بی اندازه دشوارتر خواهد گشت.

بنا بر این به جرأت می توان گفت که یکی از مهم ترین عوامل باز ایستادن از سیر و سلوک، بی رغبتی نسبت به امر آخرت، عدم تلاش در زمینه تهذیب نفس، بی اعتنایی نسبت به فضایل اخلاقی و ارزش های انسانی، و دل بستن به دنیا و روی آوردن به آن، فرهنگ عمومی و جوّ آلوده حاکم بر جامعه است.

سالک باید با جدّیت تمام بکوشد تا سستی و بی پایه بودن راه و روش کسانی که هدف والا و ارزش انسانی خود را فراموش کرده و سرمایه گرانبهای عمر خود را صِرفاً در راه تأمین معاش و رفاه زندگی مادی هزینه می کنند، با تعقّل و تفکّر به خویش تفهیم نماید و استمداد از حضرت حقّ و اولیای او، و روی آوردن به عبادت، انس با نیکان و مراقبه شدید، از هماهنگ شدن با جوّ حاکم و فضای مسمومی که او را از پی گیری هدف بزرگش باز می دارد، به شدّت بپرهیزد.

۲ – معاشران

معاشران و اطرافیان نیز از اقوام تا دوستان و همکاران و همسایگان هر یک به سهم خود - همچنان که در ترغیب و تشویق و روی آوردن به راه خیر و فضیلت و کار نیک مؤثّرند - در رکود و توقّف و باز گرداندن از مسیر حقّ و انحراف از راه درست و صراط مستقیم تأثیر گذار بوده و نقش فراوانی در این راستا ایفا می نمایند.

در این میان نقش دوستان از حساسیّت بیشتری برخوردار است،

تا جایی که امام صادق علیه السلام از پدران بزرگوار خود به نقل از رسول خدا صلی الله علیه وآله فرموده اند:

«الْمَرْءُ عَلَی دِینِ خَلِیلِهِ فَلْیَنْظُرْ أَحَدُکُمْ مَنْ یُخالِلُ.».(۶۴۷)

«انسان در زندگی بر اساس آیین و مسلکِ رفیق خود مشی می نماید، پس هر یک از شما باید با دقّت بنگرد که با چه کسی دوستی می نماید.».

حضرت علی علیه السلام نیز تأثیرپذیری نفس آدمی را از مصاحبان نا اهل این چنین توصیف فرموده اند:

-«لا تَصْحَبِ الشَّرِیرَ فَإِنَّ طَبْعَکَ یَسْرِقُ مِنْ طَبْعِهِ شَرًّا وَ أَنْتَ لا تَعْلَمُ.».(۶۴۸)

«با افراد شرور و فاسد دوستی و مصاحبت نداشته باش، زیرا ناخودآگاه طبیعت و نفس تو از طبع او بدی را می رباید.».

و از همین جاست که همواره نخستین سفارش مؤکّد اساتید بزرگ، عالمان دلسوز و مربیان اخلاق به سالکان راه حقیقت و پویندگان راه فضیلت، پرهیز از انس و دوستی با نا اهلان بوده است.

۳ – مدعیان

به جز صاحبان اندیشه، فرهیختگان، عالمان و خردمندان که برای شناخت هر ایده، مرام یا مکتب، مستقیماً به مطالعه و بررسی آن می پردازند، نوع مردم از طریق رفتار، گفتار و برنامه های عملیِ کسانی که خود را پیرو و طرفدار یک آیین یا مسلک می دانند، با آن آشنا می شوند.

گرچه شناخت دین با این روش عام، هنگامی که مستقیماً از رفتار و گفتار صاحبان اصلی آن دریافت گردد، نه تنها بی اشکال است، بلکه با این روش، بسیاری از نکات مبهم و نیازمند توضیح نیز عملاً- برای پیروان آن تفسیر می گردد، لیکن نظر به محدودیت زمانِ حضور بنیان گذاران و مفسّران حقیقی و صاحبان اصلی دین و آیین، پی گیری شناخت با این روش، کار ساز نبوده، بلکه در بسیاری از موارد سبب

دور شدن از حقیقت امر گشته، به انحراف آدمی از صراط مستقیم می انجامد.

چه آنکه، با توجّه به تفاوت دیدگاه ها، سلیقه ها و قرائت های گوناگون که لازمه حیات مادی است، و نیز وجود مدّعیان دروغین که برای طمع دنیا با پنهان ساختن اغراض شوم خود در صف دینداران و عارفان ظاهر می گردند، عملِ هیچ کس جز صاحبان اصلی یک مکتب نمی تواند سرمشق و الگوی تمام نمای آن مکتب و معرّف حقیقی آن باشد.

با عنایت به همین نکته است که مولا امیر مؤمنان حضرت علی علیه السلام ضمن حدیث معروف به حارث همدانی می فرمایند:

«... إِنَّ دِينَ اللَّهِ لا يُعْرَفُ بِالرِّجالِ بَلْ بِآيَةِ الْحَقِ، فَاعْرِفِ الْحَقَّ تَعْرِفْ أَهْلَهُ...».(۶۴۹)

«دین خدا به وسیله رجال (و مشاهده گفتار و رفتار این و آن) شناخته نمی گردد، بلکه به واسطه نشانه حقّ (و حقِ آشکار که از سوی صاحب آن معرفی شده است، شناخته می شود.) پس حقّ را بشناس تا با اهل حقّ آشنا گردی.».

بنا بر این شناخت حقّ جز از طریق صاحبان وحی و مبلغین حقیقی شریعت ممکن نیست.

ای عزیز! گرمی بازار عرفان خصوصاً در این زمان که مدّعیان آن از چپ و راست چون قارچ در هر کوچه و بازار و خیابان و محلّه می رویند! و مردم ساده اندیش و نیازمند دستگیری نیز غافل از دسیسه های دشمن و فریبکاران آزمند، گرد آنان جمع می شوند، تو را نفریبد.

گرگان گرسنه که در لباس میش بی رحمانه، دین و ایمان مردم را نشانه گرفته اند، علاوه بر زیان های جبران ناپذیری که بر دین وارد می سازند، به واسطه عملِ خائنانه و نامشروعشان سایر مردم را نیز از مسیر حقّ باز داشته، و راه خود سازی و تهذیب نفس را

بر آنان مسدود می سازند.

امام صادق علیه السلام می فرمایند:

«قَطَعَ ظَهْرِی اثْنانِ: عالِمٌ مُتَهَتِّکٌ وَ جاهِلٌ مُتَنَسِّکٌ ؛ هَذا یَصُدُّ النَّاسَ عَنْ عِلْمِهِ بِتَهَتُّکِهِ وَ هَذا یَصُدُّ النَّاسَ عَنْ نُسُکِهِ بِجَهْلِهِ.».(۶۵۰)

«دو کس پشت مرا شکستند: عـالم پرده در و بی باک (که حتّی از ظاهر شـدن مقصـد و راز پلیـدش اِبایی نـدارد) و نادانی که جاهلانه در عبادت کوشاست!

این به واسطه بی باکی و پرده دری، مانع مردم از استفاده از علمش می گردد، و آن به خاطر جهلش آنان را از روی آوردن به عبادت و تلاش عبادیش باز می دارد.».

۴ – عصیان

توضیح

صرف نظر از اینکه سرپیچی از برنـامه هـای انبیـا و احکـام دین، آدمی را از دستیـابی به اهـداف عـالی انسانی و رشـد و تعالی روحی محروم می سـازد، و بـا چشم پوشـی از آثـار وضـعی تاریـک و شومی که گنـاه بر روح و جـان و نفس آدمی بـاقی می گذارد، و با قطع نظر از تهدیدات هولناک و وعیدهای تند و کمرشکن که از سوی پروردگار قهّار به عاصیان و گنهکاران داده شـده – و هر عاقل و خردمنـدی را در انـدیشه چاره جویی و گریز از آن فرو می برد – اساساً نافرمانی و سرپیچی از دسـتورات خداوند که نعمت حیات را به انسان ارزانی داشـته و ما یحتاج زندگی و وسایل سـعادت و آسایش او را بی دریغ در اختیار وی قرار داده، عقلاًـ یـک عمل زشت و ناپسـند بوده و با قـدردانی و سپاسـگزاری – که رفتاری انسانی و عکس العملی جوانمردانه است – ناهمسو است.

انسـان های بزرگ، عارفان باللَّه، خردمنـدان و صاحبان شـرف و منزلت که از اصالت، کرامت و منشِ بزرگواری برخوردارنـد، پیش از آنکه گناه و معصیت را به خاطر محرومیت

از رشـد و تعالی، پی آمـدهای شوم، یا ترس از عـذاب ترک نماینـد، نافرمانی را عقلاً قبیح و با مقتضای بندگی و شـکرگزاری ناسازگار دانسته و به همین سبب از آن دوری می جویند.

مولای پرهیزکاران و امیر مؤمنان حضرت علی علیه السلام می فرمایند:

«لَوْ لَمْ يَتَوَعَّدِ اللَّهُ عَلَى مَعْصِيَتِهِ لَكَانَ يَجِبُ أَنْ لا يُعْصَى شُكْراً لِنِعَمِهِ.».(۶۵۱)

«(حتّی) اگر خداوند (مردم را از معاصـی پرهیز نداده و) از نافرمانیش نترسانیده بود (سزاوار و) واجب بود به خاطر سپاسگزاری از نعمت هایش او را معصیت نکنند.».

با عنایت به همین امر است که آن بزرگوار - همچنان که پزشکان در معالجه بیماران جسمی، پرهیز از اموری را که برای بیمار زیـان بخش است، بر معـالجه به وسـیله دارو مقـدّم شـمرده انـد - اجتنـاب از گناهان را که در حقیقت یک نوع بیماری معنوی است و انسان را از رشد و تعالی روحی باز می دارد، بر تحصیل خیرات و حسنات از طریق انجام عبادات مقدم دانسته اند.

آن حضرت می فرمایند:

«اِجْتِنابُ السَّيِّئاتِ أَوْلى مِنِ اكْتِسابِ الْحَسَناتِ.».(۶۵۲)

«پرهیز از بدی ها و اعمال ناستوده، از به دست آوردن نیکی ها شایسته تر است.».

بلکه خودداری از آنها برترین نوع عبادت محسوب می گردد.

هم آن حضرت می فرمایند:

«غَضُّ الطَّرْفِ عَنْ مَحارِمِ اللَّهِ أَفْضَلُ العِبادَهِ.».(۶۵۳)

«برترین عبادت، چشم پوشی از محرّمات خداوند است.».

پیشوای عبادت پیشگان حضرت سجّاد علیه السلام نیز پرهیز کننده از معصیت را از عابدترین مردم برشمرده، می فرمایند:

«مَنِ اجْتَنَبَ ما حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ فَهُوَ مِنْ أَعْبَدِ النَّاسِ...».(۶۵۴)

«کسی که اجتناب ورزد از آنچه خداوند بر او حرام نموده، از عابدترین مردم خواهد بود.».

گناه مانع رشد است

معنـویت و روحـانیت بـا پیروی از هواهـای نفسـانی و عصـیان جمع نمی گردد، همچنـان که نور بـا ظلمت نمی سـازد. بـا روی آوردن به معاصی، اندک اندک نور عقل

که چراغ هدایت است کم فروغ، و باب هر گونه پیشرفت معنوی و تعالی روحی بر انسان مسدود خواهد گشت.

رسول اکرم صلی الله علیه وآله می فرمایند:

«مَنْ قارَفَ ذَنْباً فارَقَهُ عَقْلٌ لا یَرْجِعُ إِلَیْهِ أَبَداً.».(۶۵۵)

«کسی که مرتکب گناهی می شود بخشی از عقل، از وی مفارقت کرده، هرگز به سوی او باز نمی گردد.».

از اینرو شایسته است انسان علاوه بر مراقبت از رفتار و گفتار خویش، از فکر نافرمانی و معصیت نیز بپرهیزد. بلکه بنا بر فرمایش امیر مؤمنان حضرت علی علیه السلام خودداری از فکر بدی، شایسته تر و برتر از تحصیل نیکی است.

آن حضرت می فرمایند:

«صِیامُ الْقَلْبِ عَنِ الْفِکْرِ فِی الْآثامِ أَفْضَلُ مِنْ صِیامِ الْبَطْنِ عَنِ الطَّعامِ.».(۶۵۶)

«حراست قلب از اندیشه گناهان، برتر از (روزه گرفتن و) باز داشتن شکم از طعام است.».

اساساً سیر و سلوک به هیچ وجه با گناه و نافرمانی سرِ سازگاری ندارد. ریشه توقّف و رکود، و عامل اصلی بسیاری از محرومیّت های معنوی را در عصیان و سرپیچی از وظایف دینی جستجو باید نمود.

نیل به کمالات معنوی و مقامات انسانی و دستیابی به توحید و معرفت، تنها در سایه ولایت و صرفاً از طریق اطاعت از دستورات الهی، و الزاماً با خودداری از گناه و پرهیز از معصیت میسّر می گردد.

آن حضرت می فرمایند:

«إِنَّکَ إِنِ اجْتَنَبْتَ السَّیِّئاتِ نِلْتَ رَفِیعَ الدَّرَجاتِ.».(۶۵۷)

«البته اگر از گناهان و اعمال ناپسند دوری جویی به درجات عالی نائل خواهی گشت.».

گرچه روح قوانین دینی و احکام مذهبی، تعبّد و بندگی است و جعل آنها عمدتاً با هدف تأمین آسایش دنیوی و سعادت اخروی از طریق اطاعت و فرمان برداری انجام پذیرفته، لیکن به طوری که از برخی روایات به دست می آید، جعل هیچ یک از آنها

تعبّد محض نبوده و بدون حکمت و میزان خاص صورت نگرفته است.(۶۵۸)

انجام فرایض با عنایت به وجود مصالحی که در آنها نهاده شده، به عنوان کامل ترین راه کارهای عملی برای تربیت، رشد، و پیشرفت روحی و معنوی واجب گردیده است. از محرمات نیز به لحاظ آنکه ارتکاب آنها مانع رشد معنوی بوده، و مفاسد فردی و جمعی و زیان های جبران ناپذیری به دنبال داشته، پرهیز داده شده است.

صرف نظر از احکام دینی و تعالیم مذهبی نیز انسان در زندگی فردی و اجتماعی خود نیازمند نظم، برنامه و قوانینی است که - با توجّه به ابعاد مختلف روحی، جسمی، مادی و معنوی وی - علاوه بر پاسخ گویی به نیازهای عقلانی و غرایز و امیال طبیعی، و تأمین ما یحتاج فردی و اجتماعی او، از هرج و مرج و تجاوز افراد به حقوق یکدیگر جلوگیری نماید.

از سوی دیگر، موانع زیادی وجود دارد که با آزادی بی قید و شرط منافات داشته و از ارضای مطلق و آزادانه خواسته ها و تمایلات آدمی جلوگیری می نماید.

به عنوان نمونه: بشر ناگزیر از تن دادن به قوانین تکوین است. هیچ کس نمی تواند علی رغم آن، به هر کاری که میل دارد اقدام نماید! کسی که بدون در نظر گرفتن نیروی جاذبه، خود را از فراز ساختمانی مرتفع به زیر می افکند، کیفر بی اعتنایی خویش به این قانون تکوینی را خواهد دید.

بیماری که با نادیده گرفتن توصیه های بهداشتی پزشک خود، به مقتضای تمایلات نفسانی، به خوردنی های غیر مجاز روی می آورد، تن به هلاکت خود داده است.

کسی که کودک خویش را برای انجام هر کاری که میل دارد آزاد گذاشته است، باید خود را برای پی آمدهای

ناگوار آن آماده سازد.

و بالاخره فقدان قوانین اجتماعی یا نادیده گرفتن آنها از سوی کسانی که خواهان یک زندگی اجتماعی شرافتمندانه در کنار هم هستند نیز نتیجه ای جز متلاشی شدن پیکره زندگی جمعی و هرج و مرج نخواهد داشت.

بر این اساس، جعل قانون نمی تواند با میزان و هدفِ تأمین مطلق خواسته ها و تمایلات بشر صورت پذیرد. زیرا با توجه به موانع موجود از یک سو، و اختیار داشتن انسان در گزینش راه تکامل یا مسیر انحطاط از سوی دیگر، قانونی که با این هدف وضع گردد، تأمین کننده وظیفه دفاع و پشتیبانی از مسئولیت خطیر تکامل انسان نخواهد بود.

اسلام عزیز نیز با عنایت به مصالح فرد و جامعه قوانین شرع را وضع فرموده، و برای جلوگیری از مفاسد فردی و اجتماعی از برخی امور - با عنوان محرّمات - منع نموده است.

بدون شک، معصیت و نافرمانی به تدریج از رقّت روحی و لطافت معنوی کاسته، قساوت و خشونت را جایگزین آن می سازد.

مولا امیر مؤمنان علیه السلام می فرمایند:

ما جَفَّتِ الدُّمُوعُ إِلَّا لِقَسْوَهِ الْقُلُوبِ وَ ما قَسَتِ الْقُلُوبُ إِلَّا لِكَثْرَهِ الذُّنُوبِ.(۶۵۹)

«اشک دیدگان جز به واسطه قساوت دل ها نمی خشکد و سختی و قساوت قلب ها جز به خاطر زیادی گناهان نیست.».

کسی که قلبش به قساوت آلوده گردد، از همه خیرات و نیکی ها فاصله می گیرد. نه دلش در مهر بندگان خدا می تپد، و نه از آلام دیگران متأثّر خواهد گشت، نه رغبتی به راز و نیاز با خداوند دارد، و نه از عبادت لذّتی در خویش احساس می کند. هر دم قلبش تیره تر و هر روز تاریکی بر دلش چیره تر می گردد!

ابو بصیر گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمودند:

«إِذَا

أَذْنَبَ الرَّجُلُ خَرَجَ فِی قَلْبِهِ نُكْتَهٌ سَوْدَاءُ، فَإِنْ تَابَ انْمَحَتْ وَ إِنْ زَادَ زَادَتْ حَتَّی تَغْلِبَ عَلَی قَلْبِهِ فَلا یُفْلِحُ بَعْدَها أَبَداً.».(۶۶۰)

«هر گاه شخصی مرتکب گناهی شود، نقطه سیاهی بر دلش ظاهر می گردد، چنانچه توبه کرد از بین می رود ولی اگر بر گناه بیفزاید آن سیاهی افزایش یافته، بر قلبش چیره می گردد و از آن پس هرگز رستگار نگردد.».

آن حضرت خود نقل می کنند که پدر بزرگوارشان همواره می فرمودند:

«ما مِنْ شَیْ ءٍ أَفْسَدَ لِلْقَلْبِ مِنْ خَطِیئَهٍ، إِنَّ الْقَلْبَ لَیُوَاقِعُ الْخَطِیئَهَ فَما تَزَالُ بِهِ حَتَّی تَغْلِبَ عَلَیْهِ فَیُصَیِّرَ أَعْلاهُ أَسْفَلَهُ.».(۶۶۱)

«هیچ چیز مانند گناه، قلب و دل را فاسد نمی سازد. به راستی قلب (گاهی) مرتکب گناه می شود، پس آن گناه پیوسته گریبان گیر قلب است تا آنکه بر آن چیره گشته، زیر و رویش می سازد!».

و در این حالت است که حق را باطل و باطل را حقّ پنداشته، سخن حق و موعظه در آن تأثیر نمی گذارد و برای همیشه باب نجات و سعادت بر او بسته خواهد شد!

بنا بر این، به نیکی می توان دریافت که گناه و معصیت - همچنان که قرآن (۶۶۲) و روایات نیز بدان اشاره کرده اند - نوعی بیماری و دردی کشنده است که برای در امان ماندن از عواقب شوم و پی آمدهای ناگوار آن باید با شناخت عواملی که انسان را در پرهیز از آن یاری می رساند، کمر همّت را برای مبارزه ای دائمی و مقابله و معالجه ای جدّی محکم ساخته، آنی از خطرات هولناک آن غفلت نورزیم.

امیر مؤمنان علیه السلام فرموده اند:

«لا وَجَعَ أَوْجَعُ لِلْقُلُوبِ مِنَ الذُّنُوبِ...».(۶۶۳)

«هیچ دردی برای دل ها دردناک تر از گناهان نیست.».

هم آن بزرگوار می فرمایند:

«الذُّنُوبُ الدَّاءُ وَ الدَّوَاءُ الإِسْتِغْفارُ وَ الشِّفاءُ أَنْ لا تَعُودَ.».(۶۶۴)

«گناهان

درد، و استغفار داروی آن است، و شفا آن است که دیگر به سوی آن باز نگردی.».

ج) عوامل باز دارنده

۱– ایمان

عمـده ترین عاملی که انسان را در مبارزه با گناه و آلودگی یاری رسانده، او را از نزدیک شدن به معاصـی باز می دارد، ایمان به خدا و توجّه به حضور دائمی و نظارت همیشگی او بر اعمال و گفتار انسان ها و اعتقاد قلبی به معاد و روز قیامت است.

امام صادق علیه السلام به اسحاق بن عمّار فرموده اند:

«خَفِ اللَّهَ كَأَنَّكَ تَرَاهُ وَ إِنْ كُنْتَ لا تَرَاهُ فَإِنَّهُ يَرَاكَ. فَإِنْ كُنْتَ تَرَى أَنَّهُ لا يَرَاكَ فَقَدْ كَفَرْتَ، وَ إِنْ كُنْتَ تَعْلَمُ أَنَّهُ يَرَاكَ ثُمَّ بَرَزْتَ لَهُ بِالْمَعْصِيَهِ فَقَدْ جَعَلْتَهُ مِنْ أَهْوَنِ النَّاظِرِينَ عَلَيْكَ.».(۶۶۵)

«از خـدا آن چنان بترس که گویا او را می نگری، و اگر وی را نمی بینی، او تو را می نگرد. (و بدان که) اگر چنین پنداری که او تو را نمی بینـد کـافر شـده ای. و چنـانچه می دانی تو را می نگرد بـا این حـال در برابرش نافرمانی کنی، او را ضـعیف ترین بینندگان فرض کرده ای!».

بیشتر گرفتـاری هـا و انحرافـات و مفاسـدی که دامن گیر انسـان می شود، از ضـعف ایمان و سـستی ارکان اعتقادی و باورهای مـذهبی سرچشـمه می گیرد. هر انـدازه مبانی اعتقادی و باورهای قلبی در میان مردم سـست گردد، به همان نسـبت ارزش های معنوی و کمالات انسـانی از بین آنهـا رخت بر بسته، به گناه و معصـیت آلوده می گردنـد. و سـرانجام با فرو ریختن پایه های ایمانی که محکم ترین نیروی اسـتقامت در برابر عصـیان و غرایز لجام گسـیخته و احساسات تند حیوانی است، ارکان سـلامت، امنیّت و بهداشت روان فرد و جامعه نیز فرو خواهد ریخت.

مطالعه نشانه های قدرت و مظاهر آفرینش و تفکّر در عجایب خلقت

و شگفتی های موجود در انسان، ضمن آنکه افکار دینی و بینش مذهبی را گسترش داده، ارتقا می بخشد، پایه های باورهای قلبی و ایمان به مبدء و معاد را تقویت نموده، قدرت پایداری در برابر وسوسه های شیطانی و هواهای نفسانی، و نیروی مقاومت در برابر گناه و معصیت را در فرد و جامعه از استحکام بیشتری برخوردار خواهد ساخت.

در عین حال، عوامل مختلف دیگری وجود دارد که برای پیشگیری از ابتلاـ به این بیماری خطرناک روحی و معالجه آن، با استفاده از آنها می توان بیش از پیش به تقویت نیروی ایمان در خویش پرداخته، از خیر فراوان آنها بهره مند گردید.

۲- تعقّل و تفکّر

پس از ایمان، عامل نیرومند دیگری که قادر است با به دست گرفتن مهار تمایلات حیوانی و هوس های شیطانی، و هدایت انسان به مسیر سعادت، خواسته های نفسانی و احساسات تند او را تعدیل کرده، از ارتکاب معاصی محافظت نماید، نیروی تعقّل، رشد فکری و پندگیری از سخنان حکمت آمیز است.

قرآن بسیاری از انحرافات و گناهان امت های گذشته را ناشی از جهل و نادانی و به کار نبستن نیروی عقل معرفی کرده است. (۶۶۶)

رسول خدا صلی الله علیه وآله فرموده اند:

«... إِنَّ الْأَحْمَقَ يُصِيبُ بِحُمْقِهِ أَعْظَمَ مِنْ فُجُورِ الْفاجِرِ...».(۶۶۷)

«به راستی احمق به خاطر کم خردیش به مراتب بیش از بدکردار، گرفتار گناهان و امور ناپسند می شود.».

حضرات معصومین علیهم السلام پیوسته کوشیده اند با نقل حکایات، مثل ها و سخنان حکمت آمیز، نیروی اندیشه و قدرت تعقّل را در دوستان و پیروان خود تقویت کرده، آنان را از این طریق از گناه و معصیت باز دارند.

رسول خدا صلی الله علیه وآله به ابوذر چنین فرموده اند:

«ای اباذر! پرهیزکاران بزرگواران، و فقیهان پیشوایانند، و همنشینی با آنان

انسان را رشـد می دهـد. به راستی مؤمن به گناه خود آن چنان با اهمیّت می نگرد که گویا زیر تخته سـنگی قرار گرفته که بیم دارد بر وی فرو افتد! ولی کافر به گناه به گونه ای می نگرد که گویا مگسی بر بینی او می گذرد!

ای ابـاذر! خداونـد به هر کس اراده خیری داشـته باشـد گناهـانش را در برابر دیـدگانش قرار می دهـد و گناه و نافرمانی را در نظرش سنگین و دشوار می سازد. و هرگاه به کسی اراده ناخوشایند نماید گناهانش را از خاطرش محو می سازد.».(۶۶۸)

امیر مؤمنان علیه السلام می فرمایند:

«کَذِبَ مَنْ زَعَمَ أَنَّهُ یَعْرِفُ اللَّهَ وَ هُوَ مُجْتَرِئٌ عَلَی مَعاصِی اللَّهِ کُلَّ یَوْمٍ وَ لَیْلَهٍ.».(۶۶۹)

«دروغ می گوید کسی که می پندارد خدا را شناخته، و شب و روز جسورانه اقدام به نافرمانیش می نماید.».

شخصـی حضور امام حسین علیه السلام آمده، عرض کرد: مردی گنهکار و در برابر گناه ناتوانم، مرا موعظه فرمایید. حضرتش فرمودند:

«پنج کار انجام ده و هر آنچه خواهی گناه کن!

نخست، روزیِ خداوند را مخور و هرچه خواهی معصیت نما!

دوّم، از ولایت خدا خارج شو و هرچه خواهی نافرمانی کن!

سوّم، مکانی را برگزین که خداوند تو را نبیند و هرچه خواهی عصیان نما!

چهارم، هنگامی که فرشته مرگ برای قبض روحت می آید او را از خود دور گردان و هرچه خواهی گناه کن!

پنجم، هرگاه مالک دوزخ می خواهد تو را وارد آتش سازد داخل مشو و هرچه خواهی معصیت نما!».(۶۷۰)

ای عزیز! به خـدا سوگنـد، همین یـک روایت برای کسـی که نسـبت به ساحت اقـدس پروردگار، ادب و معرفت داشـته باشـد، جهت شرم از نافرمانیش کافی است. اگر انسان خدا را بشناسد و حضرتش را در همه حال، بر فکر و گفتار و

کردار خویش حاضـر و ناظر دانسـته، خود را مملوک او بدانـد، هیچ گاه حتّی فکر جسارت نافرمانی جنابش را به خویشـتن راه نخواهد داد.

و زنهـار! که بیش از این گرد گناه نگردیم و تا این حـدّ بی شـرمی را از خود روا مـداریم، که اگر شـراره قهر الهی دامنگیرمان نگشته، به حرمت اشک خوف سحر خیزی یا به پاس ناله و استغفار سوخته دلی جز من و تو است!

امـام صـادق علیه السـلام از پـدر بزرگوار خود، از امیر مؤمنان علیهم السـلام نقل می کننـد که رسول خـدا صـلی الله علیه وآله فرموده اند:

«هرگاه خداونـد بزرگ بنگرد که اهل یک آبادی در نافرمانیش زیاده روی کرده اند و در آن جا (لا أقلّ) سه نفر مؤمن وجود دارد، جنابش - جلّ جلاله - آنان را ندا کند:

ای کسانی که مرا معصـیت می نمایید! اگر در میان شما مؤمنینی نبودند - که به پاس بزرگیِ من با یکدیگر دوستی می کنند و به وسـیله نماز خود زمین و مساجـدم را آباد نموده و در سـحرها از بیم من اسـتغفار می نماینـد - حتماً بر شـما عـذاب نازل می کردم و غمی نداشتم!».(۶۷۱)

و نیز از آن حضرت نقل می کنند که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرموده اند:

«عَجِبْتُ لِمَنْ یَحْتَمِی مِنَ الطَّعامِ مَخافَهَ الدَّاءِ کَیْفَ لا یَحْتَمِی مِنَ الذُّنُوبِ مَخافَهَ النَّارِ!».(۶۷۲)

«شگفت دارم از کسی که به خاطر ترس از بیماری، از خوراک می پرهیزد چگونه به سبب بیم از آتش، از گناه خودداری نمی نماید!».

۳- یاد مرگ

هنگـامی که انسان خطری را از خود بسـیار دور می پنـدارد برای دفع آن، انگیزه ای قوی در خود احساس نکرده، از آن غفلت می نماید. و همین غفلت باعث پیدایش نوعی احساس امنیّت کاذب در او شده

و زمینه ارتکاب هر گناه و خلافی را در او به وجود می آورد.

بر عکس، هنگامی که با جریانات زندگی به شکل عاقلانه رو به رو گردد و حوادث روزگار را آنچنان که هست درک نماید، از خواب غفلت بیدار گشته، نسبت به هیچ خطری هرچند کوچک بی اعتنا نمی باشد.

پایان زندگانی و حادثه مرگ خصوصاً برای کسی که دل به دنیا بسته و خود را برای گام نهادن به عالم آخرت مهیّا نساخته، خطری بزرگ و در خور خوفی عظیم است که یاد آن تا حدّ زیادی انسان را از پرداختن به گناه و معصیت باز می دارد.

قوانین اجتماعی و حکومتی ممکن است تا حدودی در ظاهر و به شکل ناقص از پاره ای تجاوزات و کارهای خلاف ممانعت نماید، اما هنگامی که گناهکار در خلوت و دور از دیدگان مردم، وسایل گناه برایش فراهم می گردد و از رسوایی و تعقیب مجریان قانون آسوده خاطر است، هیچ قدرتی جز ایمان به خدا و روز قیامت و یاد مرگ نمی تواند او را از ارتکاب گناه و خطا باز دارد.

بسیاری از گناهان، تعلّقات و دل بستگی ها از غفلت از مرگ سرچشمه می گیرد. اگر لا اقل در هر شبانه روز ساعتی یا کمتر از آن به یاد مرگ می افتادیم این چنین گرفتار چنگال های شیطان و اسیر گناه و هوای نفس نمی گشتیم. چیست که تا این حدّ از یاد مرگ گریزانیم؟ تو گویی آب بقا نوشیده و جاودانه در این جهان خواهیم ماند که اینگونه از باده غفلت مستیم.

مرحوم شیخ بهایی نقل می کند:

«ابن صِمّه غالب اوقات محاسبه نفس داشت. روزی حساب کرد از عمرش شصت سال گذشته و روزهایش به ۲۱۵۰۰ روز رسیده

است. با خود گفت: اگر هر روز لاأقل یک گناه مرتکب شده باشم، تا کنون بیش از ۲۱۰۰۰ گناه انجام داده ام! این را گفت و صیحه ای زد و از دنیا رفت!».(۶۷۳)

کسی که مرگ را فراموش کند، نه از گناه اِبایی دارد و نه در صدد اصلاح خویش بر می آید. لحظات عمر را چون چارپایان گذرانده و سرمایه های گرانبهای انسانی را بی هدف از کف خواهد داد.

آن هم که به پیروی از دستورات دینی و استفاده از رهنمودهای صاحبان مکتب با یاد مرگ انس گرفته و چون رفیقی صمیمی حرمتش را پاس می دارد، دل از دنیا برکنده و از گناه روی گردان است. سرمایه عمر را غنیمت شمرده، به نیکی از آن حراست می نماید. از مرگ هراسی به دل راه نمی دهد، امّا با یاد همیشگی آن خود را برای سفر معنوی آخرت آماده می سازد.

قرآن و روایات همواره مردم را با تذکّر دادن به مرگ و حوادث دشوار پس از آن، از گناه پرهیز داده اند.

پیشوای پرهیزکاران و امیر مؤمنان حضرت علی علیه السلام می فرمایند:

«اُذْکُرُوا انْقِطاعَ اللَّذّاتِ وَ بَقاءَ التَّبِعاتِ.».(۶۷۴)

«به یاد آورید بریده شدن لذّت ها و خوشی ها و بر جا ماندن گناهان را!».

همچنین می فرمایند:

«آگاه باشید! در هنگام شتاب به انجام کارهای زشت، مرگ را به یاد آورید که (بنای) لذّت ها و خوشی ها را ویران ساخته و (ارکان) عیش ها را فرو می ریزد و (ریشه) آرزوها را قطع می نماید. و از خداوند برای به جا آوردن حق واجب او و (شکر) نعمت های فراوان و احسان و نیکویی هایش که به شماره در نیاید، یاری جویید.».(۶۷۵)

و در باره انس خود با مرگ می فرمایند:

«وَ اللّهِ لَابْنُ أَبِی طالِبٍ آنَسُ بِالْمَوْتِ مِنَ الطِّفْلِ بِثَدْیِ أُمِّهِ.».(۶۷۶)

«به

خدا سوگند! اُنس پسر ابوطالب به مرگ از اُنس طفل به پستان مادرش بیشتر است!».

۴– امر به معروف و نهی از منکر

از عوامل مهم دیگری که در دور ساختن عموم از گرایش به گناه و ارتکاب معاصی بسیار مؤثر است، امر به معروف و نهی از منکر می باشد.

جامعه ای که فرد فرد اعضای آن – نه تنها نسبت به نزدیکان و اطرافیان، بلکه نسبت به همه کسانی که مجموعاً آن جامعه را تشکیل داده اند احساس مسئولیت کرده و – با دقت و مراقبت، مسئولیت خویش را در جهت ارشاد آگاهانه و محبّت آمیز انجام دهند، جامعه ای است متعهد، پُر تحرّک و پویا که نقش قابل توجهی در پیش گیری از گسترش فساد و وقوع جرم و ارتکاب معاصی ایفا می نماید.

تأکید و سفارش فراوان اسلام بر انجام این مهم نیز به لحاظ حساسیتی است که نسبت به پاکی و طهارت جامعه از آلودگی و گناه دارد.

اسلام گذشته از دستور مؤکّد به امر به معروف و نهی از منکر، از انس و ارتباط صمیمانه با افراد مجرم و گناهکار – خصوصاً کسانی که بر عمل خلاف خویش اصرار می ورزند – پرهیز داده، و در مواردی که اصلاح فرد جز با برخورد تند و احیاناً قطع رابطه ممکن نیست، ابراز مراتب انزجار را به شکل های مناسب، راه کاری مناسب دانسته است.

۵– بزرگ شمردن گناه

گناهان با عنایت به اینکه نافرمانی خداوند متعال می باشد، همه بزرگ و دارای پی آمدهای ناگوار است. از اینرو مؤمن اگر خدای نخواسته در اثر غفلت یا غلبه نفس مرتکب گناهی شود، به شدّت ناراحت، پشیمان، شرمسار و پریشان می گردد، و هر اندازه از پاکی، طهارت و لطافت روحی بیشتری برخوردار باشد این تأثرات باطنی در او شدیدتر و طبیعتاً در آمرزش گناه و پاک سازی آثار آن مؤثرتر خواهد بود.

اولیای خدا و حضرات

معصومین که در ساحت اقدسشان شائبه گناه و خطا نیست، هنگامی که در پیشگاه عظمت آفریدگار خویش به مناجات می ایستند، به گونه ای شگفت انگیز پیش از همه و بیش از همه از گناهی که هرگز مرتکب نشده اند می نالند! و پیشانی بندگی، ندامت و شرمساری بر خاک می سایند.

«خدایا! اگر در پیشگاه تو بگریم تا پلک های چشمانم فرو ریزد، و به آواز بلند چندان بنالم که صدایم منقطع گردد، و در برابر تو آنقدر بایستم تا پاهایم ورم کند، و برایت تا آن اندازه رکوع نمایم که استخوان های پشتم از جای کنده شود، و تو را سجده کنم تا حدقه چشمانم ناپدید گردد، و تمام عمر خاک زمین تناول نمایم، و تا پایان زندگی آب خاکستر آلود بیاشامم، و در آن میان به ذکر تو گویا باشم تا زبانم کند گردد، آنگاه از شرمندگیت چشم به این سو و آن سوی آسمان نگشایم، با این همه، سزاوار آمرزش یکی از گناهانم نمی گردم!».(۶۷۷)

آری، نافرمانی از خداوند هر اندازه هم که به ظاهر کوچک باشد چون در پیشگاه عظمت الهی واقع می شود بسی بزرگ است. از اینرو هر چه معرفت انسان نسبت به پروردگار خویش ارتقا می یابد، به همان اندازه گناه در نظر او بزرگ می گردد.

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله می فرمایند:

«لا تَنْظُرُوا إِلَی صَغِیرِ الذَّنْبِ وَ لَکِنِ انْظُرُوا إِلَی مَنِ اجْتَرَأْتُمْ.».(۶۷۸)

«به کوچکی گناه منگرید، بلکه ببینید نسبت به چه کسی نافرمانی می نمایید!».

امام صادق علیه السلام می فرمایند:

«رسول خدا صلی الله علیه وآله در زمین بی گیاهی فرود آمده، به اصحاب فرمودند: قدری هیزم بیاورید. عرض کردند: یا رسول اللّه! در زمین بی گیاه فرود آمده ایم. در اینجا هیزمی موجود نیست. آن حضرت

فرمودند: هر کس هرچه می تواند جمع نماید. آنان اندک اندک هیزم آورده در برابر جنابش انباشته کردند.

رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمودند: گناهان نیز اینگونه جمع می گردد!

آنگاه فرمودند: از گناهانی که کوچک می شمارید بپرهیزید، زیرا هر چیزی بازخواست کننده ای دارد. بدانید که باز خواست کننده گناهان، آنچه را مردم از پیش فرستاده اند و آثار آنها را می نویسد.

سپس این آیه را تلاوت فرمودند: « و همه چیز را در امام مبین برشمرده ایم (۶۷۹) ».(۶۸۰)

مولا علی علیه السلام می فرمایند:

«أَشَدُّ الذُّنُوبِ مَا اسْتَهانَ بِهِ صاحِبُهُ.».(۶۸۱)

«شدیدترین گناهان معصیتی است که عاملش آن را سبک شمارد.».

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله به ابن مسعود می فرمایند:

«هیچ گناهی را حقیر مشمار و آن را کوچک مگیر و از کبایر بپرهیز. چه آنکه روز قیامت هنگامی که بنده به گناهان خود نظر می افکند (از شدّت ناراحتی) از دیدگانش چرک و خون بیرون می آید...

زنهار از گناه! آشکارا و پنهان، کوچک و بزرگ؛ زیرا هر جا باشی خدای بزرگ با تو است و تو را می نگرد، پس از گناه اجتناب کن.

ای پسر مسعود! از خدا پروا کن در ظاهر و باطن، خشکی و دریا، و هنگام شب و روز، زیرا خداوند می فرماید:

« هیچ گفتگوی محرمانه ای میان سه تن نیست جز آنکه او چهارمین آنان است، و نه میان پنج نفر مگر آنکه او ششمین آنها است، و نه کمتر و نه بیشتر جز آنکه هر کجا باشند او با آنان است (۶۸۲) ».(۶۸۳)

با این همه، گناهان را در مقایسه با هم به کبیره و صغیره تقسیم کرده اند، و البته آثار سوء کبیره به مراتب از صغیره بیشتر است.

لغزش ها غالباً از امور کوچک شروع شده، به

تدریج به مسائل بزرگتر می انجامد. اصرار بر گناه صغیره، کوچک شمردن آن، مداومت بر گناه و انجام آشکار آن، هر یک به نوبه خود ضمن آنکه حریم ها را درهم شکسته و ارزش های والا را در قلب و اندیشه انسان از جایگاه خود ساقط می نماید، بر جسارت نفس جهت ارتکاب گناه افزوده، و مخالفت با فرمان های الهی را برای آدمی آسان تر می گرداند و همین امر، باز داشتن نفس از ارتکاب گناه را دشوارتر خواهد نمود. با عنایت به همین امور است که رسول خدا صلی الله علیه وآله اصرار بر گناه را از نشانه های بدبختی انسان برشمرده اند.(۶۸۴)

همچنین در روایات بر این نکته تأکید گردیده که اگر کسی خواسته یا ناخواسته گرفتار معصیت شود، از اظهار آن بپرهیزد. زیرا آشکار شدن گناه، زشتیِ آن را از نظر او و دیگران از بین برده و ارتکاب آن را امری عادی می سازد. و همین امر سبب سرعت گرفتن گسترش گناه در میان مردم خواهد شد که خود از بدترین نوع گناهان به حساب می آید.

در عین حال، از آن جا که تظاهر به پاکی و شایستگی همراه با ارتکاب جسورانه گناه در پنهان، شعبه ای از نفاق، و از بزرگ ترین گناهان شمرده شده، و استمرار آن سبب استحکام این صفت نکوهیده در نفس آدمی می گردد، کسی که به این بلای بزرگ گرفتار گشته است باید گناه را صرفاً با غرض پاسداری از حرمت ارزش ها، حفظ و حراست از حریم دستورات الهی، و پیش گیری از گسترش گناهان کتمان نموده، و به موازات آن برای ترک گناه از هیچ کوششی دریغ نورزد.

۶- مطالعه هشدارها

یکی دیگر از عواملی که می تواند انسان را از روی آوردن به

گناه باز داشته، یا او را از ادامه گناهی که به آن مبتلاست منصرف سازد، مطالعه مواعظ، تذکّرات و هشدارهایی است که از سوی خدای متعال و حضرات معصومین علیهم السلام در مورد نافرمانی و سرپیچی از دستورات الهی و ارتکاب گناه گوشزد گردیده است.

خداوند می فرماید:

« وَ ذَرُوا ظاهِرَ الْإِثْمِ وَ باطِنَهُ إِنَّ الَّذِینَ یَکْسِبُونَ الْإِثْمَ سَیُجْزَوْنَ بِما کانُوا یَقْتَرِفُونَ ».(۶۸۵)

«گناهان آشکار و پنهان را رها کنید. زیرا کسانی که مرتکب معصیت می شوند به زودی در برابر آنچه به دست می آوردند کیفر خواهند یافت.».

« فَلْیَحْذَرِ الَّذِینَ یُخالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ تُصِیبَهُمْ فِتْنَهٌ أَوْ یُصِیبَهُمْ عَذابٌ أَلِیمٌ ».(۶۸۶)

«آنان که فرمان رسول (خدا) را مخالفت می کنند، باید بترسند از اینکه فتنه ای دامنشان را بگیرد، یا عذابی دردناک به آنها برسد.».

حضرت ابو الحسن امام هادی علیه السلام می فرمایند:

«إِنَّ لِلَّهِ عَزَّوَجَلَّ فِی کُلِ ّیَوْمٍ وَ لَیْلَهٍ مُنادِیاً یُنادِی: مَهْلًا مَهْلًا عِبادَ اللَّهِ عَنْ مَعاصِی اللَّهِ فَلَوْلا بَهائِمُ رُتَّعٌ وَ صِبْیَهٌ رُضَّعٌ وَ شُیُوخٌ رُکَّعٌ لَصُبЂПَعَلَیْکُمُ الْعَذَابُ صَبّاً تُرَضُّونَ بِهِ رَضّاً.».(۶۸۷)

«منادی خدای بزرگ در هر روز و شب ندا سر دهد: بندگان خدا! در روی آوردن به نافرمانی خداوند و گناهان آهسته تر! آرام تر!

اگر چارپایان چرنده، کودکان شیرخوار و پیران خمیده نبودند آن چنان عذابی بر شما فرو می ریخت که خرد و درهم کوبیده می شدید!».

۷- تأمّل در عواقب گناه

اگر سعادت و خوشبختی در اطاعت و بندگی خلاصه می گردد، شقاوت و سیه روزی نیز بر محور کفر و نافرمانی دور می زند، و اگر پی آمدها و عواقب این هر دو عمدتاً در عالم آخرت آشکار می گردد، دنیا نیز از آثار و عوارض آن دو بی نصیب نمی باشد.

سعادت، ایمان و نیک بختی نشانه هایی دارد که به وسیله آنها شناخته

می گردد، شقاوت، کفر و بدبختی نیز دارای علایمی است که بدانها معرفی می شود.

نکته بسیار مهمی که در این میان باید به آن توجّه داشت این است که نه گرفتاری ها، مصائب و مشکلات دنیوی را می توان از نشانه های سیه روزی به حساب آورد، و نه رفاه، آسایش و وفور نعمت را باید به حساب خوشبختی گذاشت.

هم مؤمن و هم کافر ممکن است در دنیا مبتلاـ به درد و رنج و مصیبت گردند. و هم هر یک از آنها می توانند از رفاه و آسایش برخوردار باشند. امّا آنچنان که از آیات و روایات استفاده می شود، گرفتاری های مؤمن در دنیا بیش از سایر مردم است. چه آنکه مشکلاتی که برای مؤمن پیش می آید، از سر مهر، شفقت و عنایت، و در واقع لطف و مرحمتی است از سوی پروردگار متعال برای بیداری او، تدارک گناهانش، و پیشگیری از تکرار خطاهای وی در آینده؛ به خلاف کفّار، منافقان، و سایر افراد منحرف که بسا نافرمانی آنان سبب افزایش نعمت و رفاه بیشتر در زندگیشان گردد!

خداوند در باره آنان می فرماید:

« فَلَمَّا نَسُوا ما ذُكِّرُوا بِهِ فَتَحْنا عَلَيْهِمْ أَبْوابَ كُلِّ شَيْ ءٍ حَتَّى إِذا فَرِحُوا بِما أُوتُوا أَخَذْناهُمْ بَغْتَةً فَإِذا هُمْ مُبْلِسُونَ ».(۶۸۸)

«هنگامی که آنچه را به آنها یادآوری شده بود فراموش کردند، درهای همه چیز (از نعمت ها) را بر آنان گشودیم تا بدانها شاد گشتند، ناگهان آنان را گرفتیم! در این هنگام همگی مأیوس شدند.».

کسی که در صدد اصلاح خویش است، دنیا را برای خود به منزله کلاس درسی می داند که باید از حوادث نیك و بد و تلخ و شیرین آن برای پیشبرد هدف انسانی خویش بهره برداری نماید. فراوانی نعمت ها

سبب شادیِ غفلت آمیز او نگشته، وی را در مسیر مستی و بی خبری سوق نمی دهد، پیش آمدهای سخت و شدائد روزگار نیز او را مأیوس نساخته، همه برای وی درس تربیت خواهد بود.

امّا آنان که هدف از زندگی را صرفاً برخورداریِ هر چه بیشتر از لذایذ مادی و خواسته های نفسانی دانسته، و از ارزش های انسانی، گرایش های روحانی و فضیلت های معنوی بیگانه اند، نه از جنبه تربیتیِ حوادثِ دشوار زندگی بهره مند می گردند، و نه سرازیر شدن نعمت های فراوان برای آنان سودمند است. نزول خیرات سبب شادی، غفلت و عصیان بیشتر، (۶۸۹) و انقطاع برکات، باعث یأس، نومیدی و هلاکت سریع تر آنان خواهد گردید.

« ذَرْهُمْ يَأْكُلُوا وَ يَتَمَتَّعُوا وَ يُلْهِهِمُ الْأَمَلُ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ ».(۶۹۰)

«آنان را واگذار تا بخورند و بهره گیرند و آرزو (های بیهوده) سرگرمشان سازد، که به زودی (نتیجه رفتار دور از خرد خویش را) خواهند دانست.».

آنان در جهنّم کفر و طغیان خود به کامرانی و هوسرانی مشغول بوده و به تدریج، استعداد هدایت را از دست می دهند. پرده های تاریک جهل و لجاجت، و شرک و عصبیّت، نور عقلشان را خاموش، زنگارهای غرور و غفلت و گناه و معصیت قلبشان را تیره، و آمال بیهوده و آرزوهای دور و دراز سرگرمشان ساخته، از شناخت حقایق ناتوان، و از درک واقعیات عاجز خواهند گردید.

امّا آنگاه که سیلی اجل، غافلگیرانه به صورت سیاهشان نواخته می شود و ناگهان خود را در آستانه مرگ یا در عرصه قیامت دیده، و وبال شومِ رفتار ناپسندشان دامنگیر آنان می گردد، خواهند دانست که تا چه حدّ زیانکار بوده، و تا چه اندازه در خسرانند!

با ذکر گوشه هایی از آثار و عواقب ناگوار نافرمانی که در آیات

و روایات بدانها اشاره گردیده، بحث را پی می گیریم:

« أَ وَ لَمْ يَسيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كانَ عاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كانُوا أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَ أَثارُوا الْأَرْضَ وَ عَمَرُوها أَكْثَرَ مِمَّا عَمَرُوها وَ جاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّناتِ فَما كانَ اللَّهُ لِيَظْلِمَهُمْ وَ لكِنْ كانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ ا ثُمَّ كانَ عاقِبَةَ الَّذِينَ أَساؤُا السُّواى أَنْ كَذَّبُوا بِآياتِ اللَّهِ وَ كانُوا بِها يَسْتَهْزِؤُنَ ».(۶۹۱)

«آیا در زمین گردش نکردند تا بنگرند پایان کار کسانی که پیش از ایشان بودند چگونه بوده است؟ آنان از اینان نیرومندتر بودند و زمین را بیش از ایشان دگرگون و آباد ساختند، و پیامبرانشان با دلایل روشن به سراغشان آمدند. خداوند هرگز به آنان ستم نکرد (بلکه) آنها به خودشان ستم می کردند. آنگاه سرانجامِ کسانی که اعمال ناشایست مرتکب می شدند به جایی رسید که آیات خدا را تکذیب کرده، آنها را به استهزا می گرفتند!».

« ظَهَرَ الْفَسادُ فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ بِما كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ لِيُذِيقَهُمْ بَعْضَ الَّذِي عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ ».(۶۹۲)

«به خاطر کارهایی که مردم انجام داده اند، فساد در خشکی و دریا آشکار شده است. خدا می خواهد نتیجه بعضی از کردارشان را به آنان بچشاند باشد که (به سوی حقّ) باز گردند.».

صرفِ نظر از پی آمدهای اخروی، آفات فردی و مفاسد اجتماعی گناهان بازتاب طبیعی آنها است. هر کار خلاف و عمل ناپسند مانند غذای ناسالم و مسمومی است که خواسته یا ناخواسته، پیکر فرد و اجتماع را تحت تأثیر آثار نامطلوب خود قرار داده، و جدا از عواقب اخروی، سبب پیدایش نوعی فساد و بیماری می گردد.

به عنوان مثال، دروغ پایه های اعتماد را فرو می ریزد و خیانت در امانت ارکان روابط اجتماعی را

متزلزل می سازد، گرچه در برخی موارد ممکن است چگونگی ارتباط عمل خلاف با آثار حاصل از آن – مانند کوتاه شدن عمر در اثر قطع رحم، کم شدن روزی و فنای مردم به واسطه شیوع زنا، و تاریکی قلب به خاطر خوردن مال حرام – از نظر طبیعی برای ما ناشناخته باشد.

« کَدَأْبِ آلِ فِرْعَوْنَ وَ الَّذِینَ مِنْ قَبْلِهِمْ کَفَرُوا بِآیاتِ اللَّهِ فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ إِنَّ اللَّهَ قَوِیٌّ شَدِیدُ الْعِقابِ ا ذلِکَ بِأَنَّ اللَّهَ لَمْ یَکُ مُغَیِّراً نِعْمَهً أَنْعَمَها عَلی قَوْمٍ حَتَّی یُغَیِّرُوا ما بِأَنْفُسِهِمْ وَ أَنَّ اللَّهَ سَمِیعٌ عَلِیمٌ ».(۶۹۳)

«(رفتارمشرکان) مانند رفتار خاندان فرعون وکسانی است که پیش ازآنان بودند. آنها آیات خدا راانکار کردند، خداوند هم ایشان را به گناهانشان کیفر داد. آری، خداوند قوی و سخت کیفر است. این بدان سبب است که خداوند هیچ نعمتی را که بر قومی ارزانی داشته تغییر نمی دهد مگر آنکه آنان خودشان را تغییر دهند و خداوند شنوا و داناست.».

فیض و رحمت خدا بی کران و همگانی است و به تناسب نیاز و شایستگی بر مردم فرود می آید تا از آن در مسیر حقّ مدد گرفته، برای تکامل خویش استفاده نمایند. شکرگزاری و بهره گیری صحیح از نعمت های الهی سبب افزایش و پایداری آنها می گردد. امّا هنگامی که وسیله ای برای ناسپاسی، غرور، بیدادگری، عصیان و آلودگی گردد، زمینه محرومیّت از آنها فراهم گشته، به بلا و مصیبت و گرفتاری مبدّل خواهد شد.

« وَ إِذا أَرَدْنا أَنْ نُهْلِکَ قَرْیَهً أَمَرْنا مُتْرَفِیها فَفَسَقُوا فِیها فَحَقَّ عَلَیْهَا الْقَوْلُ فَدَمَّرْناها تَدْمِیراً ا وَ کَمْ أَهْلَکْنا مِنَ الْقُرُونِ مِنْ بَعْدِ نُوحٍ وَ کَفی بِرَبِّکَ بِذُنُوبِ عِبادِهِ خَبِیراً بَصِیراً ».(۶۹۴)

«هنگامی که بخواهیم اهل شهر

و دیـاری را (به جهت اعمـال ناپسـندشان) هلاک سازیم، ثروتمنـدان سـرمستِ غرق در نعمت آن جا را (به اطاعت و بنـدگی) فرمان می دهیم، امّا آنان به فسق و تبه کاری روی آورده، مسـتحقّ مجازات می گردنـد. و در نتیجه آنها را به شـدّت درهم می کوبیم و چه بسیار مردمی که در قرون بعـد از نوح (به همین روش) آنـان را هلاـک ساختیم. و کافی است که پروردگارت از گناهان بندگان خود آگاه و به آنان بیناست.».

تاریخ ملت های گذشـته و اوضاع و احوال مردم زمان خود ما به خوبی نشان می دهد که سرچشمه بسیاری از مفاسد اخلاقی و آفـات اجتمـاعی، ثروتمنـدان غرق در نـاز و نعمت و از خـدا بی خبرنـد که به دلیـل خلق و خوی قارونی همواره با ارزش های اخلاقی و فضیلت های انسانی در ستیز، و در همه دوران تاریخی در خطّ مقدّم مخالفین پیامبران بوده اند.

امام صادق علیه السلام می فرمایند:

«أَما إِنَّهُ لَیسَ مِنْ عِرْقٍ یُضْـرَبُ وَ لا نِکْبَهٍ وَ لا صُدَاعٍ وَ لا مَرَضٍ إِلّا بِذَنْبٍ وَ ذَلِکَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فِی کِتابِهِ: « وَ ما أَصابَکُمْ مِنْ مُصِیبَهٍ فَبِما کَسَبَتْ أَیْدِیکُمْ وَ یَعْفُوا عَنْ کَثِیرٍ ».(۶۹۵) ثُمَّ قالَ: وَ ما یَعْفُو اللَّهُ أَکْثَرُ مِمَّا یُؤَاخِذُ بِهِ.».(۶۹۶)

«نه رگی به تپش آیـد و نه پایی به سـنگ خورد و نه سـری به درد آید و نه هیچ بیماری عارض گردد جز به خاطر گناه! و این همان گفتار خدای بزرگ در کتابش می باشد که فرموده: هر مصیبتی به شما رسد به واسطه اعمالی است که انجام داده اید، و خداوند از بسیاری از آنها می گذرد.

آنگاه (امام صادق علیه السلام) فرمودند: آنچه خدا از آن می گذرد، از گناهانی

که به وسیله آنها (بندگان را) مؤاخذه می فرماید بیشتر است.».

نظام آفرینش، نظامی منسجم، پیوسته، هماهنگ و همراه با تأثیر و تأثّر متقابل است. میان اعمال انسان و نظام تکوین نیز رابطه و پیوندی ناگسستنی است. نگاهی که می کنیم، گامی که بر می داریم، محبّتی که از ما سر می زند و ستمی که روا می داریم، چه بخواهیم و چه نخواهیم، هر یک دارای آثاری خوش یا برخوردار از پی آمدهایی ناگوار است که به تناسب نوع عمل، به اراده حضرت آفریدگار، در پی اعمال خوب یا بد ما ظاهر می گردد.

عملی که همراه با اصول فطرت و هماهنگ با قوانین حاکم بر نظام آفرینش است برکات الهی را در پی دارد. کسی هم که بر خلاف ندای فطرت به خواسته های فاسد شیطانی لبّیک گفته، مرتکب عمل ضد ارزش های انسانی و گناه می گردد، جان و مال خویش را در معرض انواع گرفتاری ها قرار داده، به مصیبت و بلا مبتلا خواهد گردید.

چو بد کردی مباش ایمن ز آفات که دارد هر بدی آخر مکافات امام صادق علیه السلام فرموده اند:

«إِنَّ الذَّنْبَ يَحْرِمُ الْعَبْدَ الرِّزْقَ.».(۶۹۷)

«به راستی گناه بنده را از روزی محروم می سازد.».

هم آن حضرت می فرمایند:

پدرم همواره می فرمودند:

«إِنَّ اللَّهَ قَضَى قَضاءً حَتْماً أَلّا يُنْعِمَ عَلَى الْعَبْدِ بِنِعْمَةٍ فَيَسْلُبَها إِيَّاهُ حَتَّى يُحْدِثَ الْعَبْدُ ذَنْباً يَسْتَحِقُّ بِذَلِكَ النَّقِمَةَ.».(۶۹۸)

«خداوند حکم حتمی نموده که نعمتی را به بنده اش ارزانی نکند و باز پس گیرد مگر هنگامی که بنده مرتکب گناهی شود که به سبب آن مستحقّ نقمت و کیفر گردد.».

نمونه های فراوانی را در گذشته و حال، در زندگی خود و سایر افراد، اقوام و حتّی حکومت ها سراغ داریم که در اثر گرایش به گناه و ارتکاب معاصی

از اوج عزّت به خواری وذلّت، و از سروری و شرافت به بندگی و اسارت گرفتار گشته اند.

هلاکت هزاران تن از بنی اسرائیل به سبب مبتلا شدن به طاعون، ریشه در شیوع عمل شنیع زنا در میان آنان دارد.

آنچه که مردم را از تداوم نزول برکات آسمانی و بهره گیری از فیض عظمای خلافت ظاهری جانشینان حقیقی رسول گرامی اسلام صلی الله علیه وآله محروم می سازد، سرپیچی و نافرمانی کسانی است که خود را پیرو اسلام پنداشته و سفارشات مکرّر پیامبر خدا صلی الله علیه وآله را در مورد خاندان معصوم خویش نادیده می انگارند.

سلطه دولت های ستمگر اموی و عباسی و سایه شوم حکام و والیان خون آشام آنان بر سر مردم را هم تنها نافرمانی امّت مسلمان از دستورات الهی استحکام می بخشد.

سرگذشت عبرت انگیز مسلمانان در اسپانیا که قریب هشتصد سال بر آن کشور حکومت می کردند، و سقوط حیرت انگیز آنان در اثر روی آوردن به شراب خواری و عیاشی - که توسّط زمامداران مسیحی طراحی گردیده بود - نیز نمونه روشن دیگری از مصادیق تأثیر گناه در بروز گرفتاری و محرومیت از نعمت های الهی به شمار می رود.

امام رضا علیه السلام می فرمایند:

«کُلَّمَا أَحْدَثَ الْعِبادُ مِنَ الذُّنُوبِ ما لَمْ یَکُونُوا یَعْمَلُونَ، أَحْدَثَ اللَّهُ لَهُمْ مِنَ الْبَلاءِ ما لَمْ یَکُونُوا یَعْرِفُونَ.».(۶۹۹)

«هرگاه مردم به گناه تازه ای روی آورند که پیشتر آن راانجام نمی داده اند، خداوند بلای تازه ای بر آنان نازل فرماید که با آن آشنا نبوده اند!».

گرفتاری ها و حوادث تلخی که هر روز گریبان گیر خاص و عام مردم می گردد، گرچه خارج از نظام علّت و معلول نبوده و هر یک از آنها به حسب ظاهر معلول عوامل طبیعی خاص خود می باشد، امّا هر یک

از علل شناخته شده، خود ممکن است معلولِ علّت یا علل دیگری باشد که برای ما ناشناخته است. بنا بر این با بینشی گسترده تر از دانش و معلومات فعلی بشر، ریشه بسیاری از بلاها و مصائب رنگارنگی که مردم این دوران دم به دم با آن مواجه می شوند را می توان در گناهانی جستجو نمود که بشر نخستین بار به آن مبتلا گردیده است.

امام صادق علیه السلام می فرمایند:

«مَنْ یَمُوتُ بِالذُّنُوبِ أَکْثَرُ مِمَّنْ یَمُوتُ بِالْآجالِ وَ مَنْ یَعِیشُ بِالْإِحْسانِ أَکْثَرُ مِمَّنْ یَعِیشُ بِالْأَعْمارِ.».(۷۰۰)

«آنان که به سبب گناهان می میرند، از کسانی که به اجل های طبیعی از دنیا می روند بیشترند! و کسانی که به سبب نیکوکاری زنده می مانند از آنان که به واسطه عمر طبیعی زنده اند افزون ترند.».

امام باقر علیه السلام می فرمایند:

«در کتاب رسول خدا صلی الله علیه وآله چنین یافتم که (آن بزرگوار می فرمایند:) هرگاه پس از من زنا پدیدار شود، مرگ ناگهانی فراوان گردد، و زمانی که (کم فروشی رواج یافته،) از میزان و پیمانه کم گردد، خداوند آنان را (که به این عمل زشت روی آورده اند) به قحطی و کمبود (ارزاق) مبتلا سازد، و هر گاه از پرداخت زکات دریغ ورزند، زمین برکات زراعت، میوه ها و معادنش را از آنان دریغ نماید، و هنگامی که به ناحقّ حکم کنند گرفتار همکاری در ستم و دشمنی شوند، و چون پیمان شکنی نمایند خداوند دشمنانشان را بر آنان مسلّط گرداند.

هرگاه قطع رحم کنند اموال و سرمایه ها در اختیار اشرار می افتد، و هنگامی که امر به معروف و نهی از منکر را ترک نموده و از نیکان اهل بیتم پیروی ننمایند خداوند بدترین آنان را بر ایشان چیره گرداند (در

این حال) نیکان آنها دعا می کنند لیکن مستجاب نمی گردد!».(۷۰۱)

امیر مؤمنان علی علیه السلام می فرمایند:

«سوگند به خدا هرگز قومی در فراخی نعمت و خوشی زندگانی نبوده اند و خوشی آنان زایل شده باشد مگر بر اثر گناهانی که مرتکب شده اند، زیرا خداوند بر بندگانش ستم نمی کند.

هنگامی که سختی ها به مردم روی آورد و نعمت ها از آنان زایل گردد، چنانچه با نیت های پاک و دل های آشفته به پروردگارشان پناه برند، آنچه از دستشان رفته، به آنان باز می گرداند و هر فسادی را برای آنان اصلاح می فرماید.».(۷۰۲)

امام صادق علیه السلام می فرمایند:

«هنگامی که خداوند خیر بنده ای را بخواهد چنانچه مرتکب گناهی شود او را مجازات کرده، کیفر دهد و به یاد استغفار اندازد. و زمانی که برای بنده ای (در اثر خباثت باطن و رفتار شقاوت آمیز) اراده سوء داشته باشد، اگر گناهی کند (به جای مجازات) نعمتی به او دهد تا استغفار را از یاد برده و کارش را تداوم بخشد! و این است گفتار خدای بزرگ: « به زودی آنان را از راهی که نمی دانند غافلگیر می کنیم (۷۰۳) ».(۷۰۴)

۸- استمداد از عواطف و باورهای قلبی

از امور دیگری که در تحکیم مبانی تقوا و ترک معصیت به گونه ای شگفت انگیز تأثیر گذار بوده و انسان را خصوصاً در مواردی که در معرض ارتکاب گناه قرار گرفته، یاری می نماید، دوستی و محبّت نسبت به پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه وآله و حضرات معصومین علیهم السلام وتقویت واحیای عواطف انسانی دروجود خویش است.

هر اندازه که محبّت فراگیرتر و از عمق و خلوص بیشتری برخوردار گردد، به همان اندازه پایه های گرایش به گناه و معاصی سست تر، و ارکان پای بندی به تقوا و اصول و ارزش های انسانی مستحکم تر می گردد.

کسی که حقیقتاً

به محبوب خویش عشق می ورزد، از مخالفت با او بیزار است و هرگز عمداً به کاری که وی نمی پسندد روی نمی آورد و چنانچه بر فرض خطایی از او سر زند، سریعاً پشیمان گشته و از کار نادرست خویش روی می گرداند.

۹– توبه یا بازگشت

اشاره

غالباً افرادی که مرتکب جرمی گردند، می کوشند تا خطای خود را از انظار – خصوصاً از نظر محاکمی که مسئولیت پیگرد مجرمان بر دوش آنان است – پنهان دارند. هنگامی هم که سرپیچی آنان از قانون آشکار می گردد، به ویژه در مواردی که مرتکب خطای سنگینی گشته اند، به گمان اینکه می توانند از فشار وجدان نیز بگریزند، در صدد برمی آیند تا خود را مخفی نمایند و بسا با این کار ظاهراً از چنگ کیفر جرم و مجازاتِ کردار ناشایست خود رهایی می یابند! بر فرض هم که مکافات عمل، گریبان گیر آنان گشته، به دام افتند، زمانی اندك یا دراز در زندان به سر برده و یا با اجرای حکم شدیدتری سرانجام پرورنده آنان برای همیشه بسته می شود!

امّا وضع افرادی که معتقد به خدای متعال و پاداش روز رستاخیز هستند و احياناً گناهی از آنها سر می زند، از جمیع جهات با آنان متفاوت است.

خداوند متعال، «عَلّامُ الْغُیُوب» و «عالِمُ السِّرِ وَ الْخَفِیّات» است و از غیب و شهود و سرّ نیت ها و راز دل ها آگاه می باشد. مُلك زمین و آسمان از آنِ اوست، و دور و نزدیك برایش یکسان است. هیچ نقطه ای از حکومتش بیرون نیست و هیچ کس نیز قادر به تحمّل کمترین کیفر و مجازات او – که «شَدِیدُ الْعِقاب» است – نمی باشد.

گناه نیز دردی است که از پی آمدهای شومش راه گریزی نیست و حتّی با

مرگ نیز پایان نمی پـذیرد! وبال نکبت بار آن در هر حال دامن گیر انسان است و هرچه معرفت وی به خداوند متعال افزون تر باشـد، احسـاس نـا امنی و نگرانیش بیشتر است. نه پنهان گشـتن از انظارِ این و آن برای او کارساز است، و نه فرار از این سو به آن سو و اینجا به آن جا چاره کار اوست!

نگرانی و ترس از عـذاب، و اضـطراب ناشـی از فشـار ملامـت وجـدان، به شـدّت او را می آزارد. و اگر به زودی نسـیمی روح انگیز، جـان پریشان او را آرام نگردانـد، و بارقه رحمتی امیـد بخش، دل ناآرام او را ننوازد، و نگرانی او را مرتفع نسازد، دیر یا زود از رهـا شـدن از کـابوس هولنـاکی که دائماً گریبـان او را می فشارد، به کلّی مأیوس خواهـد شـد و ضـمن آنکه جرأت و جسارتش برای ارتکاب مجـدّد گناه به شدّت افزایش می یابد به عنصـری خطرناك برای خود و جامعه مبدّل گشـته، بسا آتش جنون، خرمن عقـل و خرد او را نیز دسـتخوش حریقی ویرانگر، و چراغ هـدایت بـاطن وی را به یـک باره برای همیشه خاموش سازد!

امّـا او - جـلّ جلالـه - غَفَّارُ الـذُّنُوب و رسول گرامیش صـلی الله علیه وآله رَحْمَهٌ لِلْعالَمِین است. رحمتش فراگیر و نـدای روح بخشـش، گوش جـان بنـدگان گنهکـار را بـا آوای جـان افزا و خطـابِ امیـد آفرین، آرامش و اطمینان، شور و نشاط و شوق و شعف می بخشد:

« قُلْ یا عِبادِیَ الَّذِینَ أَسْرَفُوا عَلی أَنْفُسِهِمْ لا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَهِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ یَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِیعاً إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِیمُ ».(۷۰۵)

«بگو ای بندگان من که بر خویش ستم و اسراف روا داشته اید! از رحمت خدا نومید نشوید

که بی شک خداوند همه گناهان را می آمرزد، که او بسیار بخشنده و مهربان است.».

با لحنی آکنده از نهایت لطف، و عنایتی سرشار از اوج مهر، آغوش رحمت پروردگاری را آن چنان امید بخش بر روی گنهکاران گشوده که مولا امیر مؤمنان علیه السلام می فرمایند:

«در قرآن (از نظر وسعت قلمروِ آمرزش و گستردگی دامنه رحمت) هیچ آیه ای فراگیرتر و گسترده تر از « یا عِبادِیَ الَّذِینَ أَسْرَفُوا » وجود ندارد!».(۷۰۶)

خطاب شرافت بخش و عزّت آفرینِ « یا عِبادِیَ » (ای بندگان من!) سرآغاز ریزش رحمتی بی پایان است که از دریای بی کران عنایت و لطف خاص به بندگان گنهکار سرچشمه می گیرد.

پنهان ساختن ننگ و عیبِ گناه از مخاطبان و حتی از خود گنهکاران، با استفاده از عبارت « الَّذِینَ أَسْرَفُوا » (کسانی که اسراف و زیاده روی کردند) به جای بهره گیری از تعابیری همچون: ستمگران، مجرمان و جنایتکاران، پرتوی از بنده نوازی و حراست از شرافت بندگی است که از ستّاریت خداوند مهربان نشأت می گیرد.

فراهم آوردن زمینه رفع حالت خجلت و شرمندگی با استفاده از تعبیر « عَلی أَنْفُسِهِمْ » (بر خودشان) و توجّه دادن گنهکاران به اینکه زیان گناه تنها به خود آنان باز می گردد، ظهوری از لطف و مهر، و عنایتی دیگر از منبع فیّاض محبّت پروردگاری به حساب می آید.

خطاب امید آفرینِ « لاـ تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَهِ اللَّهِ » (از رحمت خدا نومید نگردید) پیامی روح بخش و نویدی سرشار از شور زندگی است که بر دل و جان بندگان گنهکارِ ستم بر خویش روا داشته، بذر امید و مایه حیات می افشاند.

مژده دل نوازِ « إِنَّ اللَّهَ یَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِیعاً » (به راستی خداوند همه گناهان را

می آمرزد) که پرتو آمرزش و شعاع غفرانش، خرمن گناهان کوچک و بزرگ را به کلّی می سوزاند، قلب لرزان و سینه پر اندوه بندگان گنهکار را هر چه بیشتر به رحمت و غفران پروردگار مهربان امیدوار، و به عموم و شمول آمرزش نسبت به جمیع گناهان مطمئن می سازد.

و سرانجام، خبر دل انگیز « إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ » (او بسیار بخشنده و مهربان است) زمزمه شوم و یأس آمیز ابلیسِ وسوسه گر و نفس شرور، و آتش ویرانگر تردید و نومیدی را در دل بندگان خدا برای همیشه خاموش می سازد.

آری، او – جلّ جلاله – با گشودن راه بازگشت بر گنهکاران و بشارت به آمرزش گناهانشان، راه ابلیس و باب یأس و نومیدی را مسدود، و چشم انداز حیاتی دلنشین و سرشار از امید را در برابر دیدگان بندگان گنهکار خود ترسیم فرموده است.

روش اولیای دین و پیشوایان معصوم علیهم السلام نیز جز این نبوده است که ضمن ابراز انزجار از گناه، گنهکاران را به توبه و بازگشت به اطاعت و بندگی ترغیب، و به رحمت و آمرزش خدای متعال امیدوار می ساخته اند، تا بدین وسیله خسارت های وارده بر روان آنان را جبران و شکستگی های پدید آمده را ترمیم نمایند.

محمّد بن شهاب زُهری – که از بزرگان اهل حدیث نزد سنّیان به شمار می رود – هنگامی که از طرف بنی امیه فرماندار برخی شهرها بود، شخص بی گناهی را کشت و در اثر نگرانی و وحشت از عمل نادرست خود، وضع جنون آمیزی پیدا کرده، سر به بیابان نهاد و مدّت نُه سال در غاری مسکن گزید. تا آنکه در مکّه به حضور امام سجّاد علیه السلام شرفیاب گردید.

هنگامی که جریان او

را برای آن بزرگوار نقل کردند، به او فرمودند:

«من از این نـا امیـدی و یأس تو بیش از گناهت بیمناکم! خون بهای مقتول را برای کسانش بفرست و به آغوش خانواده ات باز گرد و به آموختن معالم دین خود بپرداز.».

زهری که از کلام مبارک امام علیه السلام کاملاً متحوّل گشته بود، عرض کرد: عقده ام را گشودید و ناراحتیم را برطرف ساختید! خدا می داند که رسالتش را در چه خاندانی قرار دهد.(۷۰۷)

و از آن پس در زمره اصحاب امام سجّاد علیه السلام در آمد.(۷۰۸)

مفهوم توبه

هنگامی که انسان مرتکب گناه می گردد، از صراط مستقیم منحرف، و به نوعی به عقب گرد مبتلا شده، از ساحت اقدس الهی فاصله می گیرد. با پشیمانی و دست برداشتن از معصیت نیز در واقع به سوی خدا و صراط مستقیم باز گشته و به حقّ - جلّ جلاله - نزدیک می شود. خداوند نیز با پذیرش توبه، و رحمت و مغفرت، عنایت خویش را به وی باز گرداند ه و او را در وادی لطف و مرحمت خود قرار می دهد.

بنا بر این، توبه به معنای بازگشت، و حقیقت آن ندامت و پشیمانی، و نشانه آن سوز جانکاه و خوف و اندوهی است که بر جان گنهکار فرو می ریزد و شیرینی گناه را به کام وی تلخ ساخته، و آثار هلاکت بار آن را از روح و قلب و نفس او می زداید.

امیر مؤمنان علیه السلام فرموده اند:

«اَلتَّوْبَهُ نَدَمٌ بِالْقَلْبِ وَ اسْتِغْفارٌ بِاللِّسانِ وَ تَرْكٌ بِالْجَوَارِحِ وَ إِضْمارُ أَنْ لا يَعُودَ.».(۷۰۹)

«توبه پشیمانی در دل، در خواست آمرزش با زبان، ترک گناه با اعضا، و عزم و تصمیم بر باز نگشتن است.».

آری، توبه در واقع تغییر دادن مسیر

زندگی در اثر انقلاب درونی است که از معرفت و بیداری سرچشمه می گیرد و دل را حقیقتاً به سوی پروردگار متعال متوجّه می سازد.

اهل عرفان - با عنایت به تاریکی و دگرگونی نفس در اثر معصیت، و نورانیّت و روحانیت آن در اثر بازگشت از گناه - در باره توبه گفته اند:

نفس انسان در آغاز خلقت از هر نوع کمال و نقص و نور و ظلمت خالی است، لیکن قابلیت و استعداد دستیابی به هر مقامی را داراست. با انجام هر کار نیک، نورانیتی تحصیل می نماید و با هر گناهی ظلمتی در او پدیدار می گردد.

هر اندازه به خیرات و نیکی ها بیشتر روی آورد، از روحانیت و نورانیت بیشتری برخوردار می شود؛ و هر قدر به نافرمانی و معصیت گرفتار گردد، تیرگی و تاریکی نفس او افزون تر خواهد شد. تاریکی معصیت و کدورت نافرمانی، از نورانیت طاعت و روحانیت نفس می کاهد و نور فطرت را به ظلمت طبیعت مبدّل می سازد، و هنگامی که ظلمت گناه، صفحه دل را فراگیرد، نور فطرت به کلّی خاموش گشته، و قلب انسان برای همیشه واژگون خواهد شد!

امّا اگر انسان پیش از خاموش شدن نور فطرت از خواب غفلت بیدار گشته، و در سایه «یقظه» به منزلگاه توبه وارد گردد، کدورت نفس به شفافیّت باطن، و تیرگی طبیعت به روشنایی فطرت مبدّل خواهد شد و نفس و فطرت، حالت اصلی خود را باز می یابند. و همچنان که امام باقر علیه السلام فرموده اند:

«توبه کننده از گناه مانند کسی است که گناه ندارد.».(۷۱۰)

بنا بر این حقیقت توبه مراجعت از ظلمت نفسانی به فطرت روحانی، و مهاجرت از زندان طبیعت به ضیافت گاه حقیقت است.

فضیلت توبه

توبه از

گناهان، نخستین مرحله از مراحل سیر، سرمایه سالک، کلید پایداری در دین و ره توشه محبّت و قرب به ساحت اقدس الهی است.

توبه چون آب حیاتی است که دل را زنده، نفس را پاک، استعدادهای درونی را بارور، و نیروهای خفته را بیدار می سازد. عکس العمل قوای انسانی در برابر امیال حیوانی و خواسته های شیطانی با توبه تشدید می گردد، و هر اندازه نفس از پاکی و صفای بیشتری برخوردار شود، قدرت این عکس العمل شدیدتر می گردد.

خداوند متعال می فرماید:

« وَ الَّذِينَ إِذا فَعَلُوا فاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَ مَنْ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلاَّ اللَّهُ وَ لَمْ يُصِرُّوا عَلى ما فَعَلُوا وَ هُمْ يَعْلَمُونَ ا أُولئِكَ جَزاؤُهُمْ مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدِينَ فِيها وَ نِعْمَ أَجْرُ الْعامِلِينَ ».(۷۱۱)

«آنان که چون کار زشتی مرتکب شوند یا بر خود ستم روا دارند، خدا را یاد می آورند و برای گناهان خود در خواست آمرزش می کنند - و چه کسی جز خدا گناهان را می آمرزد؟ - و آگاهانه بر آنچه مرتکب شده اند اصرار نمی ورزند، پاداش آنان آمرزش از جانب پروردگارشان و (نیز) بهشت هایی است که از زیر درختانش نهرها جاری است. جاودانه در آن می مانند؛ و چه نیکوست پاداش اهل عمل!».

امام صادق علیه السلام فرموده اند:

«هنگامی که این آیه نازل شد ابلیس (از شدّت ناراحتی) در شهر مکه بر کوه ثور بالا رفته، با صدای بلند یارانش را فرا خواند. آنها در کنارش گرد آمده، سبب این فراخوانی را جویا شدند. پاسخ داد: اینک این آیه نازل گردیده، چه کسی توان مقابله با آن را دارد؟

یکی از آنها پیش قدم گردیده، طرح خود را

ارائه کرد. ابلیس ضمن ردّ آن گفت: این کار از تو بر نمی آید. دیگری جلو آمده، نظر خود را مطرح نمود. به او نیز گفت: مرد این کار نخواهی بود. وسواس خنّاس گفت: این کار از من ساخته است. پرسید: چگونه؟ پاسخ داد: آنان را با وعده ها و آرزوها به گناه مبتلا ـ می سازم و هنگامی که مرتکب گناه شدند، درخواست آمرزش را از یادشان خواهم برد. ابلیس گفت: کار تو است! و این کار را تا پایان دنیا بر عهده او نهاد.».(۷۱۲)

توبه در همه حال و بر همه کس واجب، و سبب نجات و رستگاری است.

« ... تُوبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعاً أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ».(۷۱۳)

«ای مؤمنان! همگی به درگاه خدا توبه کنید، باشد که رستگار گردید.».

فضیلت توبه را همین بس که دوستی و محبّت خداوند را به همراه خواهد داشت.

« إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَ يُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ ».(۷۱۴)

«خداوند توبه کنندگان را دوست می دارد و به پاکان و پاکیزگان محبّت می ورزد.».

رسول خدا صلی الله علیه وآله نیز می فرمایند:

«التَّائِبُ حَبِيبُ اللَّهِ...».(۷۱۵)

«توبه کننده از گناه دوست و حبیب خداست.».

نعمت را بنگر که تا کجا فراگیر! و رحمت را نظاره کن که تا چه حدّ گسترده است! و وا اسفا از این همه غفلت و این همه ناسپاسی!

ببین چگونه پس از آنکه همه نوع وسایل سعادت و نیک بختی، و آسایش و راحتی را در اختیارت نهاده، و جز ستیزه جویی و نافرمانی و قدر ناشناسی از تو مشاهده نفرموده، اینک با کمترین ندامت و کوچک ترین گام به سوی او - که توفیق آن نیز از تو نیست - تو را حبیب خویش قرار می دهد! و همچنان که راه

بازگشت را بر تو گشوده، خود نیز توبه پذیر توست.

« أَ لَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ هُوَ يَقْبَلُ التَّوْبَهَ عَنْ عِبادِهِ وَ يَأْخُذُ الصَّدَقاتِ وَ أَنَّ اللَّهَ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ ».(۷۱۶)

«آیا ندانستند که تنها خداوند توبه را از بندگان خویش می پذیرد و صدقات را می گیرد و بی تردید خداست که توبه پذیر مهربان است؟».

خداوند متعال از سر لطف و مرحمت، راه توبه را در برابر بندگان گنهکار خویش ترسیم فرموده، تا ضعف ها و نقص های خود را مرتفع، شکست ها، کمبودها و کاستی ها را جبران، و تیرگی ها و تاریکی ها را به نور و روشنایی مبدّل سازند؛ و از این طریق، باب هر گونه عذر تراشی و بهانه جویی، و یأس و نومیدی را بر آنان مسدود ساخته است.

«إِلَهِی أَنْتَ الَّذِی فَتَحْتَ لِعِبادِکَ باباً إِلَی عَفْوِکَ سَمَّیْتَهُ التَّوْبَهَ فَقُلْتَ « تُوبُوا إِلَی اللَّهِ تَوْبَهً نَصُوحاً » فَما عُذْرُ مَنْ أَغْفَلَ دُخُولَ الْبابِ بَعْدَ فَتْحِهِ؟».(۷۱۷)

«خدای من! تویی که به عفو و بخشش خود بر بندگانت دری گشودی و نامش را توبه نهادی و (در کتابت قرآن) فرمودی: «به سوی خدا توبه کنید، توبه ای خالص!» پس اینک چیست عذر کسی که از وارد شدن به این در پس از گشایش آن غافل باشد؟!»

خدای متعال از توبه بندگان خود خرسند، و شیطان به شدّت از آن نالان است.

امام باقر علیه السلام می فرمایند:

«به راستی خوشحالی و خرسندی خدای متعال از توبه بنده اش به مراتب از خوشحالی کسی که در شب تار، مرکب و توشه اش را گم کرده و ناگهان آنها را می یابد، بیشتر است! آری، خوشحالی و خشنودی خداوند به واسطه توبه بنده اش از شادی چنین شخصی که مرکب گم شده اش را پیدا می کند افزون تر

است.».(۷۱۸)

شیطان برای حضرت یحیی علیه السلام آشکار شد و گفت:

«می خواهم تو را نصیحت کنم! آن جناب فرمود: من تمایل ندارم، ولی مرا از وضع مردم آگاه ساز. شیطان گفت: بنی آدم از نظر ما به سه دسته تقسیم می شوند: برخی مانند تو معصومند، و ما از دستشان راحتیم. زیرا از آنها مأیوس هستیم.

عده ای هم بسان توپی هستند که در دست بچّه های شماست. به هر طرف بخواهیم آنها را می بریم و از دست آنان نیز راحتیم!

طایفه سوم بیشترین موجبات رنج و ناراحتی را برای ما فراهم می آورند. یکی از آنان را در نظر گرفته، می کوشیم تا او را فریب دهیم و در دینش گمراه سازیم. همین که فریب خورد متذکّر گشته و رو به توبه و استغفار می آورد. و هرچه برای او رنج کشیده ایم از بین می برد. هر گاه نیز که در صدد اغوا و گمراهیش بر آییم بلافاصله توبه می کند. نه از او مأیوسیم و نه می توانیم مراد خود را از وی برگیریم. پیوسته برای این دسته در رنجیم.».(۷۱۹)

ندامت از اعمال گذشته، عامل مهم پاک سازی آثار شوم و پی آمدهای ناگوار معصیت، و ترک گناه از ارکان اساسی توبه می باشد. بنا بر این کسی که استغفار می کند و بر گناه اصرار می ورزد، در واقع از عمل خود پشیمان نیست و طبعاً استغفارش تأثیری در پیش گیری و پاک سازی عواقب معصیت نداشته، بلکه کار او به نوعی به بازی گرفتن توبه و استغفار مشابه است.

امام باقر علیه السلام فرموده اند:

«اَلتَّائِبُ مِنَ الذَّنْبِ کَمَنْ لا ذَنْبَ لَهُ وَ الْمُقِیمُ عَلَی الذَّنْبِ وَ هُوَ مُسْتَغْفِرٌ مِنْهُ کَالْمُسْتَهْزِئِ.».(۷۲۰)

«توبه کننده از گناه همانند کسی است که گناه ندارد. و کسی که استغفار

می کند و به گناه ادامه می دهد بسان کسی است که مسخره می کند!».

البته انسان خیر و سعادت و نیرویی جز آنچه خداوند به او عطا فرموده، از خود نداشته، و در همه امور حتی ترک گناه و بازگشت به سوی حقّ نیازمند توفیق الهی است، همچنان که در پذیرش توبه محتاج به عنایت و لطف پروردگار می باشد.

امام باقر علیه السلام فرموده اند:

«خدای متعال به حضرت داود علیه السلام وحی فرستاد که نزد بنده ام دانیال برو و بگو: مرا نافرمانی کردی، تو را بخشیدم؛ دوباره نافرمانی کردی، از تو گذشتم؛ باز اطاعت نکردی، تو را آمرزیدم. اگر بار چهارم از من سرپیچی نمایی تو را نخواهم آمرزید!

داود علیه السلام نزد دانیال آمد و به او فرمود: ای دانیال! من فرستاده خدا به سوی تو هست. سپس پیام الهی را به او ابلاغ فرمود. دانیال عرض کرد: ای فرستاده خدا! پیام را رساندی.

امّا هنگام سحر به مناجات با پروردگار خود برخاست و عرض کرد: پروردگارا! پیامبرت داود از جانب تو مرا خبر داد که نافرمانیت کردم، از من گذشتی؛ دومین بار سرپیچی نمودم آمرزیدی؛ باز اطاعت فرمان تو نکردم، مرا بخشیدی؛ و اگر این بار تو را نافرمانی نمایم مرا نمی آمرزی! به عزّتت سوگند که اگر مرا نگاه نداری و حفظ نفرمایی حتماً تو را نافرمانی خواهم کرد! دوباره نافرمانی خواهم نمود، باز هم نافرمانی خواهم کرد!».(۷۲۱)

آری، از بنده ضعیف جز گناه و خطا بر نیاید، و اگر خیری از او صادر گردد یا گناهی را ترک نماید، جز به لطف خدا و توفیق الهی نبوده است.

امام صادق یا پدر بزرگوارشان امام باقر علیهما السلام فرموده اند:

«حضرت آدم علیه السلام

عرض کرد: پروردگارا! شیطان را بر من مسلّط نموده ای و او را بسان خونی که در رگ های من جاری است (همواره با من) قرار دادی، پس برایم چیزی مقرّر فرما (تا جوابگوی آن باشد).

خداونـد فرمود: ای آدم! برایت چنین مقرّر ساختم که اگر هر یـک از فرزنـدانت آهنـگ گنـاهی کنـد (ولی جامه عمل به آن نپوشانـد آن گنـاه) علیه او نوشـته نشود، و اگر آن را انجـام دهـد، تنهـا یـک گناه برایش ثبت گردد. و چون آهنگ کار نیکی نماید، چنانچه آن را انجام ندهد، برایش یک حسنه نوشته شود، و اگر انجام دهد پاداش ده کار نیک برای او ثبت گردد.

عرض کرد: پروردگـارا! برایـم بیفزا؛ فرمـود: مقرّر سـاختم چنـانچه هر یـک از فرزنــدانت مرتکـب گنـاهی شونــد و برای آن درخواست آمرزش نمایند، ایشان را بیامرزم.

عرض کرد: پروردگـارا! باز بیفزا؛ فرمود: برای آنان راه بازگشت و توبه را مقرّر ساختم - یا فرمود: توبه را برای ایشان گستردم - تا آنگاه که نَفَس به گلوگاه رسد! عرض کرد: پروردگارا! مرا بس است.».(۷۲۲)

امام صادق علیه السلام نقل می کنند که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمودند:

«هر کس یک سال پیش از مرگ خود توبه نمایـد، خداونـد توبه اش را می پذیرد. آنگاه فرمودند: یک سال زیاد است. کسـی که یک ماه پیش از مرگ توبه کنـد، خـدا توبه اش را خواهـد پذیرفت. سـپس فرمودند: یک ماه زیاد است. آن کس که یک هفته پیش از مرگ توبه نمایـد، خداونـد توبه او را می پـذیرد. بـاز فرمودنـد: یـک هفته زیـاد است، کسـی که یک روز قبل از مرگش توبه کند خدا توبه اش را می پذیرد. (و بالاخره) فرمودند: یک روز نیز زیاد

است. آن که پیش از دیدار مرگ توبه نماید، خداوند توبه اش را خواهد پذیرفت!».(۷۲۳)

ای عزیز! توبه و بازگشت از گناه، واجب فوری است و تأخیرش - که از آن به تسویف نام می برند - حرام، و نتیجه خدعه های شیطان است. بهار توبه نیز ایام جوانی است. تا بار گناه اندک و ظلمت و کدورتِ حاصل از آن کمتر است، توبه آسان تر خواهد بود.

با تأخیر توبه، از یک سو زنگارهای معصیت، باطن را سیاه تر، و قلب را تیره تر می سازد، و این خود بازگشت از گناه را دشوار خواهد ساخت، و از سوی دیگر با سپری شدن دوران جوانی و افزایش سال های عمر، آمال و آرزو، حبّ جاه و حرص و طمع در انسان افزایش یافته، و اقدام به توبه بیش از پیش برای آدمی مشکل تر خواهد گشت. این است که مولا امیر مؤمنان علیه السلام فرموده اند:

«تَرْکُ الْخَطِیئَهِ أَیْسَرُ مِنْ طَلَبِ التَّوْبَهِ...».(۷۲۴)

«گناه نکردن و ترک معصیت از توبه کردن آسان تر است.».

به علاوه، مرگ های ناگهانی را نیز - که بی اندازه فراوان، و در جوانان به شدّت رو به گسترش است و توفیق توبه را به کلّی از انسان سلب می نماید - نباید از یاد برد.

رسول خدا صلی الله علیه وآله می فرمایند:

«لا تُؤَخِّرِ التَّوْبَهَ فَإِنَّ الْمَوْتَ یَأْتِی بَغْتَهً».(۷۲۵)

«توبه را به تأخیر مینداز که مرگ، ناگهان فرا می رسد.».

و در روایت است که:

«بیشتر فریاد دوزخیان از تسویف و تأخیر انداختن توبه است.».(۷۲۶)

امام جواد علیه السلام می فرمایند:

«تَأْخِیرُ التَّوْبَهِ اغْتِرَارٌ وَ طُولُ التَّسْوِیفِ حَیْرَهٌ وَ الْاِعْتِلالُ عَلَی اللَّهِ هَلَکَهٌ وَ الْإِصْرَارُ عَلَی الذَّنْبِ أَمْنٌ لِمَکْرِ اللَّهِ « فَلا یَأْمَنُ مَکْرَ اللَّهِ إِلّاَ الْقَوْمُ الْخاسِرُونَ » (۷۲۷)».(۷۲۸)

«تأخیر توبه غافل گیر شدن و فریب خوردن

است، و پیوسته به امروز و فردا انداختن توبه، نوعی سر گردانی است. بهانه آوردن و عذر تراشی برابر خداوند، سبب هلاکت است. اصرار ورزیدن بر گناه نیز ایمنی از مکر خداست. و از مکر خداوند جز زیان کاران کسی خود را ایمن نمی پندارد.».

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرموده اند:

«در هر روز و شب دو ملک و فرشته چهار ندا کنند: یکی از آن دو گوید: ای کاش این مردم آفریده نمی شدند! دیگری گوید: ای کاش حال که آفریده شده اند می دانستند برای چه خلق گشته اند. باز اوّلی گوید: ای کاش حال که نمی دانند برای چه آفریده شده اند، به آنچه می دانند عمل می کردند. دیگری گوید: ای کاش حال که به آنچه می دانند عمل نمی کنند، لا اقل از آنچه انجام داده اند توبه می کردند.

بدانید! بنده به خاطر ارتکاب گناهی، صد سال حبس (و گرفتار) می شود، و به همسرانش (یا حوریان) در بهشت می نگرد چگونه در ناز و نعمت اند.».(۷۲۹)

و همین هاست که انسان های با ایمان را به هشیاری، دور اندیشی، مراقبت دائمی و پرهیز از نافرمانی و معصیت فرا می خواند و چنانچه احیاناً در اثر غفلت، مرتکب گناه یا خطایی شوند، بی درنگ به خود آیند و آثار آن را با ندامت، توبه و استغفار مرتفع ساخته و باب هر گونه وسوسه و طمع را بر شیطان و دستیارانش می بندند.

روایت است که:

«چون هنگام وفات آدمی فرا رسد، فرشته مرگ بر او وارد گردد و اعلام نماید که از عمر او ساعتی بیش نمانده است. در آن هنگام برای او آنقدر اندوه و تأسّف و حسرت حاصل شود که اگر تمام دنیا را مالک باشد حاضر است همه را بدهد و در عوض

یک ساعت به عمرش اضافه گردد تا شاید در آن ساعت گذشته ها را جبران کند، ولی از او پذیرفته نخواهد شد.».

و نیز در روایت آمده که:

«چون زمان مرگ کسی فرا رسد و پرده از چشمانش برداشته شود و به مرگ خویش یقین نماید، به فرشته مرگ گوید: مرا یک روز مهلت ده تا بر خود گریه کنم و به درگاه الهی عذر آورم. توبه نمایم و از اعمال نیک توشه ای بردارم. فرشته مرگ پاسخ دهد: روزهای عمرت سر آمد! درخواست می کند: یک ساعت مهلتم بده! گوید: ساعت های عمرت نیز پایان یافت!

در آن هنگام درهای توبه بر او بسته می شود. روحش به تلاطم آمده و نَفس های او به شماره می افتد. ناامیدی از جبران گذشته، او را اندوهگین سازد و حسرت و پشیمانی بر تضییع عمر، وجودش را آن چنان فرا گیرد که اصل ایمانش نیز به خطر می افتد...».(۷۳۰)

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله می فرمایند:

«بعد از گناه زودتر از چشم به هم زدن استغفار و درخواست آمرزش نمایید. اگر چنین نکردید با انفاق (جبران نمایید)، و گر نه با فرو بردن خشم، و اگر موفّق نشدید با عفو و گذشت از مردم، و گر نه با احسان و نیکی به آنان، و چنانچه آن را نیز انجام ندادید با پرهیز از اصرار بر گناه، و اگر توفیق آن را نیافتید با امیدواری (به آمرزش خداوند، خود را در معرض لطف و مرحمت قرار داده و) از رحمت خدا نا امید نگردید.».(۷۳۱)

شرایط توبه

بی تردید توبه از بزرگ ترین موهبت های الهی، و از نعمت های بسیار عظیم و کم نظیری است که خدای متعال از راه کرم و لطف به بندگان نیازمند خویش ارزانی

داشته، و با قلب مهر و آغوش رحمت، آنان را به بهره گیری از این فیض عظمی و فرصت طلایی فرا خوانده، تا از اعمال ناپسند گذشته حقیقتاً دست کشیده و با سوز و شوق و تلاش، و دگرگونی عمیق درونی، و تحوّلی بنیادین، ارکان ایمان و اعتقاد خویش را که بر اثر طوفان سهمگین گناه درهم شکسته، باز سازی نمایند و ناتوانی های روحی و ضعف های اخلاقیِ حاصل از ارتکاب گناه، و کاستی ها و کمبودهای عملیِ ناشی از رفتار ناشایست گذشته را مرتفع سازند و خود را هرچه بیشتر در معرض رحمت و عنایت ویژه جنابش قرار داده، بیش از پیش به ساحت اقدسش نزدیک گردانند.

گرچه پشیمانی، خود به تنهایی اثر بخش بوده و زمینه توبه واقعی را در انسان فراهم می آورد، لیکن تحقّق کامل این مهم، و دستیابی به همه نتایج سودمند آن، جز با رعایت دقیق شرایط و انجام جمیع لوازم و امور ضروری مربوط به آن که در قرآن و روایات از آنها یاد گردیده، میسّر نمی گردد.

خداوند می فرماید:

« إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهالَةٍ ثُمَّ يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيبٍ فَأُولئِكَ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَ كانَ اللَّهُ عَلِيماً حَكِيماً ».(۷۳۲)

«پذیرش توبه از سوی خدا تنها برای کسانی است که از روی نادانی کار بدی را انجام می دهند، سپس بی درنگ توبه می کنند؛ خداوند توبه چنین افرادی را می پذیرد، و خدا دانا و حکیم است.».

در مواردی نیز که آلودگی به گناه در اثر طغیان غرایز و سرکشی هواهای نفسانی بوده، و انسان با آگاهی از معصیت و نادرستی عمل به آن اقدام می نماید، نظر به اینکه قوای عقلانی در اثر تسلّط نیروهای حیوانی به شدّت

ضعیف، و عملاً ـ بی اثر می گردد، چنـانچه با نـدامت و توبه سـریع همراه باشـد، مشـمول رحمت و آمرزش خـدای مهربان قرار خواهد گرفت.

« ثُمَّ إِنَّ رَبَّکَ لِلَّذِینَ عَمِلُوا السُّوءَ بِجَهالَهٍ ثُمَّ تابُوا مِنْ بَعْدِ ذلِکَ وَ أَصْلَحُوا إِنَّ رَبَّکَ مِنْ بَعْدِها لَغَفُورٌ رَحِیمٌ ».(۷۳۳)

«پروردگـارت نسـبت به کسانی که از روی نادانی بـدی کرده انـد، سـپس توبه نموده و در مقام جبران و اصـلاح (خود و عمل خویش) برآمده اند، به راستی پروردگارت بعد از آن آمرزنده و مهربان است.».

آنان که با قلبی آکنده از شـرمساری، حسـرت و پشـیمانی به خاطر گناهی کوچک، مدّت ها خویشتن را به رنج توبه و زحمت عبادت افکنده، شب و روز به درگاه الهی تضـرّع می نمودند، به خوبی می دانسـتند که با به کار بردن صِـرف الفاظ و اسـتغفار ظاهری، مستحقّ بخشایش خداوند نگشته، پروردگار متعال نیز الزاماً موظّف به پذیرش توبه آنان نخواهد بود. بلکه آنان پیوسته آمرزش گناهـان خویش را مسـألت نموده، خویشـتن را در معرض لطف و مرحمت او - جـلّ جلالـه - قرار می دادنـد تا از این طریق، مشمول رحمت، فضل و کرم ویژه خداوندی قرار گیرند.

امّا ادعای بازگشت از سوی کفّار و معاندین که انحراف آنها از صـراط مستقیم و سرپیچی آنان از مقتضای عقل و احکام دین، ریشه در انکار آگاهانه حقایق داشته و نوعاً با تعصّب و لجاجت، غرور و تکبّر، و عناد و دشمنی - که از ناهمسویی ذاتی با حقّ و حقیقت سرچشـمه می گیرد - همراه است، و نظر به اینکه هرگز در مقام اصلاح و جبران اعمال ناپسند خویش نیستند، با توبه و بازگشت سر سازگاری ندارد، و منحصراً در حال کفر و در واپسین

لحظات زندگی و هنگام رو به رو شدن با شکست حتمی مطرح می گردد، جز دروغ و فریب نبوده، و به هیچ وجه مورد پذیرش خدای بزرگ قرار نمی گیرد.

« وَ لَيْسَتِ التَّوْبَهُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئاتِ حَتَّى إِذا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قالَ إِنِّى تُبْتُ الْآنَ وَ لاَ الَّذِينَ يَمُوتُونَ وَ هُمْ كُفَّارٌ أُولئِكَ أَعْتَدْنا لَهُمْ عَذاباً أَلِيماً ».(۷۳۴)

«برای کسانی که کارهای بد انجام می دهند، و هنگامی که مرگِ یکی از آنها فرا می رسد می گوید: الآن توبه کردم، توبه نیست؛ و نه برای آنان که در حال کفر از دنیا می روند. این ها کسانی اند که عذاب دردناکی برایشان فراهم کرده ایم.»،

در روایات متعددی که از حضرات معصومین علیهم السلام وارد شده، ضمن بزرگ شمردن توبه و استغفار، شرایط آن مورد توجّه خاص قرار گرفته و بر آن تأکید فراوان گردیده است:

«شخصی در حضور مولا امیر مؤمنان علی علیه السلام (ذکر شریف) أَسْتَغْفِرُ اللَّه را بر زبان جاری کرد. آن حضرت فرمودند: مادرت به سوگ تو بنشیند! آیا می دانی (حقیقتِ) استغفار چیست؟ استغفار مقام و منزلت گروهی بلند مرتبه است! و آن نامی است که دارای شش معنا (یا شرط) است:

نخست: پشیمانی از گناه گذشته.

دوّم: تصمیم به اینکه باز گشت به آن را برای همیشه ترک نمایی.

سوّم: حقوق افراد را بپردازی تا خدا را با پاکی ملاقات نموده، و بر تو گناهی نباشد.

چهارم: تصمیم بگیری هر چه بر تو واجب بوده و آن را به جا نیاورده ای، حقّ آن (و قضایش) را به جا آوری.

پنجم: همّت گماری تا گوشتی را که از حرام بر تن تو روییده، به وسیله غم و اندوه بگدازی، به طوری که پوست به استخوان چسبیده، و

بین آنها گوشت تازه بروید!

ششم: رنج عبادت و بندگی را به تن بچشانی، چنانکه شیرینی معصیت را به آن چشانده ای. پس در این هنگام (که حقیقتاً استغفار کرده ای) می گویی: أَسْتَغْفِرُ اللَّه.».(۷۳۵)

رسول خدا صلی الله علیه وآله (روزی از اصحاب خود) پرسیدند:

«آیا می دانید توبه کننده (واقعی) کیست؟ عرض کردند: نمی دانیم. حضرتش فرمودند: هرگاه شخصی توبه کند ولی کسانی را که با او منازعه و مشکل دارند راضی ننماید، توبه نکرده است. هر کس توبه نماید و بر عبادتش نیفزاید، توبه کننده نیست. آنکه توبه می کند امّا لباس خود را تغییر نمی دهد، توبه کننده نباشد. کسی که توبه نماید لیکن رفقایش را تغییر نمی دهد توبه نکرده است...

فردی که توبه کند ولی خُلق و خو و نیتش را دگرگون نمی سازد توبه کننده نباشد. هر که توبه کند امّا دلباز و سخاوت مند نگردد، توبه کننده نیست. هر کس توبه نماید و آرزویش را کوتاه و زبانش را حفظ ننماید توبه کننده نمی باشد. آنکه توبه کند و زیادی روزی و طعام خود را انفاق ننماید، توبه کننده نبوده است، (بلکه تنها) هنگامی که بر این خصلت ها استقامت ورزد (به راستی) توبه کننده است.».(۷۳۶)

بنا بر این، توبه حقیقی به بازگشت از گناه خلاصه نمی گردد؛ و کسی که حقیقتاً خواهان مطلوب حقّ و صراط مستقیم است باید بکوشد تا علاوه بر ترک گناه، از حرکت در هر مسیر، و اقدام به هر کار و پرداختن به هر سخن، بلکه از فرو رفتن در هر فکر و اندیشه که او را از توجّه کامل به خواست و اراده خدای متعال باز داشته، و از ساحت اقدس ربوبی دور می سازد، با جدّیت تمام پرهیز

نماید.

با عنایت به همین حقیقت است که آن بزرگوار صلی الله علیه وآله فرموده اند:

«نشانه توبه کننده چهار چیز است: برای خدا در کارش خالصانه خیرخواهی می کند. باطل را (به هر شکل و در هر لباس) ترک می نماید. (در همه حال) ملازم حق بوده، هرگز از آن جدا نمی گردد، و به کار خیر شدیداً اشتیاق می ورزد.».(۷۳۷)

ابو بصیر گوید:

«حضور امام صادق علیه السلام بودم که مردی به آن جناب عرض کرد: پدر و مادرم فدایت، مرا همسایگانی است که کنیزک های آوازه خوان دارند، می خوانند و می نوازند. به توالت که می روم گاهی برای شنیدن صدای آنها نشستن را طول می دهم! آن حضرت فرمودند: این کار را نکن. آن مرد عرض کرد: به خدا سوگند هیچ یک از این کارها را من انجام نمی دهم. تنها صدای آنها را می شنوم.».

امام علیه السلام فرمودند:

«آیا نشنیده ای: « گوش و چشم و قلب همگی مورد سؤال واقع خواهند شد » (۷۳۸) عرض کرد: گویا این آیه را تا کنون از عرب و عجمی نشنیده بودم! انشاء اللّٰه از این پس حتماً این کار را تکرار نخواهم کرد. و البته از خدا درخواست آمرزش می کنم.».

آنگاه حضرت فرمودند:

«برخیز، غسل کن و آنچه خواستی (دعا و) نماز بخوان، زیرا بر کار زشت بزرگی مداومت داشته ای؛ بر چه حال بد و ناپسندی بودی اگر بر همان حال می مردی! خدا را ستایش کن و از هر کار ناشایست که انجام داده ای درخواست توبه نما، که او جز از کارهای زشت ناخرسند نیست. کار زشت را به اهلش واگذار که هر کاری اهلی دارد.».(۷۳۹)

نقطه اعلای توبه نیز – که انقطاع کامل از مطلق باطل و پیوستگی و ملازمت دائم

با حق و کمال مطلق است - از آنِ اولیای الهی و پیشوایان بزرگی است که از هر لذّتی که جز از یاد خدا برده اند توبه می کنند.

سرور عارفان و پیشوای عبادت پیشگان حضرت سجّاد علیه السلام در مقام درخواست آمرزش و مناجات با پروردگار خویش، دست نیاز به درگاه ایزد بی نیاز دراز کرده، عرض می کنند:

«أَسْتَغْفِرُکَ مِنْ کُلِّ لَذَّهٍ بِغَیْرِ ذِکْرِکَ وَ مِنْ کُلِّ رَاحَهٍ بِغَیْرِ أُنْسِکَ وَ مِنْ کُلِّ سُرُورٍ بِغَیْرِ قُرْبِکَ وَ مِنْ کُلِّ شُغْلٍ بِغَیْرِ طاعَتِکَ.». (۷۴۰)

«(خدای من!) از هر لذّتی جز یادت و از هر آسایشی جز انس با تو و از هر نشاط و سروری جز قرب به مقام والایت و از هر کاری جز طاعت تو درخواست آمرزش و استغفار می نمایم.».

ز هر چه غیر یار أَسْتَغْفِرُ اللَّه ز بود مستعار أَسْتَغْفِرُ اللَّه دمی کان بگذرد بی یاد رویش از آن دم بی شمار أَسْتَغْفِرُ اللَّه زبان کان تر به ذکر دوست نبود

ز شرّش الحذار أَسْتَغْفِرُ اللَّه سر آمد عمر و یک ساعت ز غفلت نگشتم هوشیار أَسْتَغْفِرُ اللَّه جوانی رفت و پیری هم سرآمد

نکردم هیچ کار أَسْتَغْفِرُ اللَّه خطا بود آنچه گفتم آنچه کردم از آنها الفرار أَسْتَغْفِرُ اللَّه

حکایاتی از ره یافتگان

ابو بصیر که از دوستان نزدیک حضرت صادق علیه السلام و از راویان بزرگ حدیث بود، گوید: همسایه ای از وابستگان به حکومت و همکاران سلطان جور داشتم که مال و ثروتی به هم زده بود و با فراهم آوردن کنیزان آوازه خوان و اسباب عیش و نوش، پیوسته با گروهی از هواپرستان به شراب خواری، آوازه خوانی و لهو و لعب مشغول بود.

من که به جهت همسایگی با او همواره در رنج و آزار

بودم، بارها از وی درخواست کردم تا برنامه های خود را تغییر داده و از آن امور دست بردارد، امّا او اعتنا نمی کرد و همچنان به کارهایش ادامه می داد.

یک روز که بر خواسته خود اصرار ورزیدم، گفت: ای مرد! من گرفتار شیطان و اسیر هوای نفسم! لیکن تو از جانب خدا در عافیتی. اگر وضع مرا خدمت مولایت امام صادق علیه السلام عرضه داری، امید است خداوند مرا نیز از اسارت نفس و پیروی هوا نجات بخشد.

سخن او بر دلم نشست. ناگزیر تا هنگامی که از کوفه به مدینه رفتم، صبر کردم و در آن جا حضور مولایم حضرت صادق علیه السلام شرفیاب شده، داستان او را برای حضرتش نقل کردم.

امام علیه السلام فرمودند:

«هنگامی که به کوفه باز می گردی، آن مرد به دیدنت خواهد آمد، به او بگو: جعفر بن محمّد می گوید: کارهایی که انجام می دهی رها کن تا من از جانب خدا بهشت را برایت ضمانت نمایم.»

وقتی به کوفه باز گشتم، مردم به دیدنم آمدند. وی نیز به دیدن من آمد. او را نگاه داشتم تا منزل از واردین خالی گشت. آنگاه گفتم: ای مرد! حال تو را برای حضرت صادق علیه السلام شرح دادم. ایشان فرمودند: او را سلام برسان و بگو: کارهایش را ترک نماید تا من بهشت را برایش ضامن گردم.

وی از شنیدن این سخنان گریست و گفت: تو را به خدا سوگند! جعفر بن محمد چنین فرمود؟! سوگند یاد کردم که ایشان خود چنین فرمودند. گفت: مرا همین بس است! و از نزد من بیرون رفت.

چند روز بعد مرا نزد خود فرا خواند. هنگامی که به منزلش رسیدم، از پشت در صدا

زد: ای ابا بصیر! همه اموالم را از خود جدا ساخته، آنها را بیرون فرستادم و اینک برهنه ام! بلافاصله نزد برخی از برادران دینی رفته، لباسی تهیه کردم و نزد او بردم.

بیش از چند روز نگذشته بود که پیغام فرستاد: بیمارم، نزد من بیا. پیوسته نزدش رفته، و به معالجه او مشغول بودم، امّا دیری نپایید که آثار مرگ در او ظاهر گشته، بی هوش شد. در کنارش نشسته بودم که ناگهان چشمان خود را گشود و گفت: ابا بصیر! آقایت امام صادق علیه السلام به وعده خویش وفا فرمود! این را گفت و از دنیا رفت.

ایّام حجّ به مدینه رفته، برای زیارت امام صادق علیه السلام به حضور آن بزرگوار شرفیاب شدم. هنگامی که پایم را در صحن خانه گذاشتم، هنوز پای دیگرم در راهرو بود که ناگهان آن حضرت از داخل اتاق فرمودند: ابا بصیر! ما به آنچه برای رفیقت ضامن شده بودیم وفا کردیم! (۷۴۱)

در شرح حال بُشر حافی نیز نوشته اند که وی از وزراء یا منشیان دولت هارون بوده و پیوسته به شرب خمر و عیش و نوش اشتغال داشته است. علامه حلّی در کتاب «منهاج الکرامه» فرموده است:

روزی حضرت موسی بن جعفر علیه السلام از در خانه او عبور می کردند. صدای نی و آواز و غنا از آن خانه بلند بود. در همین وقت کنیزی از آن جا خارج شده و زباله هایی که همراه داشت بیرون ریخت. هنگام باز گشت، حضرت از او پرسیدند: صاحب این خانه بنده است یا آزاد؟ کنیز عرض کرد: آزاد است. امام علیه السلام فرمودند: راست گفتی، اگر بنده بود از مولایش بیم داشت!

هنگامی که کنیز به

منزل باز گشت، بشر سبب دیر آمدنش را از وی جویا شد. کنیز قصّه را برایش تعریف کرد. سخن حضرت چون تیری بر قلب او نشست، به طوری که سر از پا نشناخت و با پای برهنه، دوان دوان خود را به آن بزرگوار رسانید و با ابراز ندامت، در حضور حضرتش از اعمال گذشته خویش توبه کرد و با دلی شکسته و چشمانی اشکبار به خانه باز گشت.

از آن پس بشر همواره با پای برهنه راه می رفت و به همین سبب او را «حافی» می نامیدند.

مرحوم نراقی – رضوان اللّه علیه – نوشته اند:

در بصره زنی به نام شعوانه زندگی می کرد که هیچ مجلس فسق و فجوری بدون وی بر پا نمی گشت. یک روز که با جمعی از کنیزان خود در یکی از کوچه های شهر بصره عبور می کرد به خانه ای رسید که صدای ناله و شیون از آن بلند بود.

بـا خود گفت: سبحان اللّه! در اینجا عجب غوغایی است! سپس کنیزی را به خانه فرستاد تا از آن جا خبری بیاورد. کنیز به داخل خانه رفت امّا باز نگشت! کنیز دیگری را فرستاد، او نیز رفت و نیامد! کنیز سوّم را برای آگاهی از قضیه به خانه فرستاد و با تأکید فراوان از وی خواست که بسیار زود باز گردد.

کنیز رفت و برگشت و گفت: ای خاتون! این غوغای مردگان نیست، ماتم زندگان است! این ناله بدکاران و شیون عاصیان و گنهکاران است. شعوانه آهی کشید و گفت: بروم تا ببینم که در این خانه چه می گذرد؟

نگران و پریشان وارد خانه گشت، و در آن جا جمعی را دید که به گریه و زاری مشغولند و واعظی آنان

را از عذاب خدا می ترساند و می گوید:

« هنگامی که روز قیامت آتش دوزخ، عاصیان و گنهکاران را از مکانی دور ببیند، (می غرّد و) آنان صدای وحشتناک و خشم آلودش را که با نفس زدنِ شدید همراه است می شنوند! و هنگامی که آنان در جای تنگ و محدودی از دوزخ افکنده شوند در حالی که در غل و زنجیرند، فریاد وا ویلای آنان بلند می شود! (به آنان گفته شود:) امروز به این وا ویلا بسنده نکنید بلکه بسیار وا ویلا بگویید! ».(۷۴۲)

شعوانه سخت متأثر گشته و با بی تابی گفت: ای شیخ! من یکی از آن رو سیاهانم! آیا اگر توبه کنم خدای متعال مرا می آمرزد؟ واعظ گفت: البته اگر توبه کنی خدای تعالی تو را می آمرزد، گرچه گناه تو مثل گناه شعوانه باشد!

گفت: ای شیخ! شعوانه منم! که بعد از این گناه نکنم. واعظ گفت: خدای تعالی اَرْحَمُ الرَّاحِمِین است و البته اگر توبه کنی آمرزیده خواهی شد.

شعوانه توبه کرد. بندگان و کنیزان خویش را آزاد نمود و به عبادتگاهی رفته، با جدّیت مشغول ریاضت و عبادت شد، به طوری که بدنش گداخته، و بی اندازه ضعیف و رنجور گشت.

روزی در بدن خود نگریست، چون آن را بسیار ضعیف و نحیف دید، گفت: آه! آه! در دنیا این چنین گداخته شدم، نمی دانم در آخرت چه حالی خواهم داشت! در این هنگام ندایی به گوش او رسید که دل خوش دار و ملازم درگاه ما باش تا روز قیامت بنگری که حالت چگونه خواهد بود.(۷۴۳)

پیامبران، نخبگان عالم وجودند. مردان ایمان و استقامت، پیام آوران عشق و باور و تسلیم، و استوانه های مهر و مدارا با مردم. مردان مردی

که در طول حیاتِ پُر ثمر خویش برای پیشبرد رسالت بزرگی که بر دوش آنان بود، از هیچ کوششی دریغ نکرده، با مردم به گونه ای شگفت انگیز مدارا می کردند.

مشکلات و دشواری های بی شماری را که بر سر راه آنان قرار داشت با تمام وجود به جان خریده، سرسختی ها، لجاجت ها و بی مهری های مردم را تا آن جا که مشیّت الهی ایجاب می نمود با صبر و بردباری متحمّل می گشتند و در راه هدف بزرگ خویش کمترین یأس و تردیدی را به خود راه نمی دادند.

گرچه از نظر قرب، شرح صدر، وسعتِ قلمرو تبلیغ و تعداد مخاطبان، تفاوت فراوانی بین آنها بود، امّا آنان به راستی همه از بندگان مقرّب خدا بودند، و در راستای انجام تکلیف بزرگ پیامبری، و پی گیری مسئولیت خطیر رسالت، سرآمد روزگار خویش به حساب می آمدند.

با این حال، آنان نیز در عالم خود، مانند سایر کسانی که در صدد تهذیب اخلاقی و اصلاح معنوی خویش اند، در عین برخورداری از کمالات بی شمار روحانی و ارزش های فراوان انسانی، همواره مشغول سیر معنوی و سلوک اخلاقی، و پیوسته در حال تقرّب به ساحت حضرت پروردگار بودند. با هر اندیشه خیر گامی، و با هر کار نیک یا گفتار پسندیده قدمی به پیش رفته، به خدای متعال نزدیک تر می گشتند.

و جناب یونس علیه السلام پیامبر بزرگ خدا، به راستی در زمره آن راد مردان راستین حقّ بود. آن روز که به پیامبری مبعوث گشت، بیش از سی سال از عمر گرانمایه اش نگذشته بود. او مردانه قوم خود را به ایمان به خدا و تصدیق پیامبری دعوت می فرمود و از اینکه خود را در انجام این مسئولیت خطیر تنها می یافت، هرگز غبار غم و

گرد نا امیدی بر قامت استوارش نمی نشست.

روزها و ماه ها می گذشت و سال ها یکی پس از دیگری سپری می گشت، و جناب یونس علیه السلام همچنان پر تلاش و پر نشاط به وظیفه بزرگ خویش مشغول بود. مردم را موعظه می فرمود و آنان را به روی آوردن به راه راست فرا می خواند.

امّا جهل و نادانی در میان قوم او بیداد می کرد. لجاجت و سر سختی، آن چنان سر زمین نینوا را فرا گرفته بود که در طول سی و سه سال صبر و بردباری، و تلاش و فداکاری، جز دو تن از قومش - به نام «روبیل» و «ملیخا» - به وی ایمان نیاورده، کار به جایی رسید که حتی او را تهدید به قتل کردند!

«ملیخا» مردی عابد و زاهد بود و با اینکه در عبادت و بندگی سعی فراوان می کرد، از علم و حکمت بی بهره بود، از این رو در برابر بی اعتنایی مردم نسبت به حضرت یونس علیه السلام آنچنان که باید از خود بردباری نشان نمی داد؛ و هنگامی که لجاجت و سر سختی آنان به اوج خود رسید، خواهان نفرین آن حضرت به قوم خود گشته، بر این کار اصرار می ورزید.

امّا «روبیل» که از خاندان پیامبران و از خانواده های علم و حکمت و معرفت بود و از پیش با یونس علیه السلام مصاحبت داشت، خواهش ملیخا را ردّ می کرد و با آنکه می دید حضرت یونس علیه السلام نیز صبر و تحمّل بیشتر را بی حاصل، و موجب تشدید سر کشی مردم تشخیص داده است، از آن بزرگوار درخواست می کرد که همچنان با آنان مدارا کرده، با بردباری و شرح صدر بیشتر، آنها را به راه حقّ

و یگانه پرستی دعوت نماید.

روبیـل حلـم و بردبـاری خـدای بزرگ را می دیـد و از سـنگر علـم و معرفت پاسـداری می کرد، و جنـاب یـونس علیه السـلام شکسـتن حرمت ها و نادیده گرفتن دسـتورات الهی از سوی مردم را مشاهده می نمود و تداوم صبر و سکوت را بیش از این بر خود روا نمی دانست.

و در این میان گویا پروردگار متعال از یک سو ارتقای معرفت و رشد شایان حضـرت یونس علیه السـلام را می طلبید، از سوی دیگر خواهـان ارج نهـادن به مقـام شامـخ روبیـل بود، و البته هرگز نیز نمی خواست به پاداش اخروی عبادت های فراوان ملیخا بسنده کرده، و او را از بهره شایسته آن در این جهان محروم سازد.

سر انجام یونس علیه السلام دست دعا به درگاه ایزد بی نیاز دراز نمود و عرض کرد:

خداوندا! مرا در میان قوم خود مبعوث فرمودی، و اینک سـی و سه سال است که بین آنان مانده ام؛ نه تنها به من ایمان نیاورده انـد، بلکه رسـالتم را اسـتخفاف، مرا تکـذیب، و اکنون نیز تهدیـد به قتل کرده انـد. پس ای خـدای من! عـذابت را بر آنان فرو فرست!

خداونـد دعـای یونس علیه السـلام را مسـتجاب فرمود. آن بزرگوار نیز خبر نزول عـذاب در روز موعود را به مردم رسانیـد و با ملیخـا از میان آنان بیرون رفت. امّا روبیل همچنان بین آنان باقی مانـد و با نصـیحت های مشـفقانه آنها را به بازگشت و توبه از گناهان خود دعوت فرمود.

دیری نپاییـد که نشانه های غضب خداونـد در آسـمان نینوا ظاهر گردید. عذاب الهی به پایین ترین سـطح زمین نازل گشـته، و می رفت تا با یک اشاره دیگر، بیش از یک صد هزار نفر را به کام مرگِ هلاکت

بار فرو بلعد و قوم یونس را برای همیشه از نعمت سعادت و خوشبختی محروم سازد.

مردم که نزول عذاب را قطعی یافته و به شدّت از مواعظ روبیل متأثّر و بیمناک شده بودند، به دستور وی زنان و کودکان را از یکدیگر جدا ساخته، بین حیوانات و اطفالشان نیز فاصله انداختند. زنان را در دامنه کوه ها و فرزندان را در میان درّه ها باز داشتند، و خود در حالی که لباس های پشمینه و خشن بر تن کرده و ریسمان بر گردن آویخته بودند، از شدّت خوف و ندامت سر به بیابان ها نهاده، بر سر و روی خود خاکستر می ریختند!

پیران کهن سال محاسن سفید خویش را بر خاک نهاده، عاجزانه اشک می ریختند. ضجّه جان سوز مادران فضای نینوا را پُر ساخته بود. کودکان به واسطه گرسنگی و تشنگی و دور شدن از پدران و مادران سخت می نالیدند و با صدا زدن مادران خویش آنان را همراهی می کردند. اطفال شیرخوار بی تابانه می گریستند. حیوانات و فرزندان آنها به گونه ای دل خراش می نالیدند. صدای ناله و شیون از مرد و زن، پیر و جوان، کوچک و بزرگ همه جا را فرا گرفته بود و آسمان و زمین، و کوه و دشت و صحرا از ترس و اندوهی آمیخته با ندامت آکنده، و منظره ای بس تأثّرانگیز به خود گرفته بود.

قوم یونس حقیقتاً توبه کردند. آنان در حالی که سرها را به سوی آسمان بلند ساخته بودند، با ناله و گریه، و استغفار و استغاثه عرض کردند:

خداوندا! ما بر خویشتن ستم نمودیم و پیامبرت را تکذیب کردیم. اینک از گناهان خود به سوی تو باز گشته ایم. توبه ما را بپذیر و بر

ما رحم بفرما، ای رحم کننده ترین رحم کنندگان!

و در همین گیر و دار بود که ناگهـان نسـیم رحمت وزیـدن گرفت و برق مغفرت، آسـمان نینوا را روشن سـاخت! دریای موّاج لطف و کرم متلاطم گشت، و پرچم پُر افتخار اسـتثنای « إِلَّا قَوْمَ يُونُسَ » بر فراز بلنـدترین قلّه اراده های حتمی خداوند به اهتزاز در آمد! (۷۴۴)

آری، فروغ بی انتهـای مغفرتِ پروردگار جهانیان بر سـر آن مردم سـعادتمند پرتو افکنـد، و با آنکه سنّت الهی بر آن است که پس از نزول عـذاب، و بعد از ظاهر شدن نشانه های حتمی مرگ، توبه هیچ کس پذیرفته نمی گردد، به برکت علم، بردباری و شرح صـدر روبیـل، و توبه و انـابه بی نظیر قوم یونس علیه السـلام، عـذابِ نازل شـده از آنان مرتفع گردیـد، و افتخاری بزرگ برای آنان، درسی جاودانه برای توبه کنندگان، اندرزی به یاد ماندنی برای گنهکاران، و شکستی همیشگی برای هر چه یأس و نومیدی است، باقی ماند!

ملیخا پس از بازگشت به میان مردم، پاداش دنیویِ عبادت های خود را با مصاحبت روبیل، و درسی که از بردباری وی آموخته بود، دریافت کرد. امّا اراده خداوند در باره یونس علیه السلام بسیار فراتر از این ها بود.

زمانی که آن بزرگوار از توبه قوم خود آگاه گشت، خود را به کنار دریا رسانیـد و پس از سوار شـدن بر یک کشتی آن جا را ترک کرد. هنگـامی که کشتی به میـان دریـا رسـید، ناگهـان مـاهی عظیمی در برابر آن ظـاهر گشت و به اراده الهی راه آن را بست!

اهل کشتی که آن وضع را مشاهده کردند، بنا بر اعتقاد خود، تصمیم به فرو انداختن مردی از میان خود در دریا

گرفته، و علی رغم میـل بـاطنی، پس از آنکه سه بـار قرعه به نـام حضـرت یونس علیه السـلام در آمـد، آن بزرگوار را در دریا افکندند.

ماهی بزرگ به امر پروردگار او را بلعید و بدون آنکه آسیبی به وی برساند، او را به آرامی در شکم خود جای داد.

یونس علیه السـلام در شـکم مـاهی از چنـان فراغتی برخوردار گشت که هیچگاه تا این انـدازه از ذکر خـدای مهربان بهره مند نگشته بود. به همین سبب به تسبیح پروردگار متعال پرداخته، با کمال انقطاع، دلی شکسته و قلبی محزون عرض کرد:

« لا إِلهَ إِلاَّ أَنْتَ سُبْحانَکَ إِنِّی کُنْتُ مِنَ الظّالِمِینَ ».(۷۴۵)

«(خداوندا!) جز تو معبودی نیست، منزّهی تو! به راستی من از ستمکاران بودم.».

او حقیقتاً خود را از سـتمکاران یافته بود و از اینکه نتوانسـته خـدا را به شایسـتگی عبادت کنـد، خویشـتن را ملامت می فرمود. خداونـد نیز به شایسـتگی او را مـورد لطـف و مرحمت خـویش قرار داده، توبه او را پـذیرفت و وی را از دریـای حزن و انـدوه نجات بخشید.

« فَاسْتَجَبْنا لَهُ وَ نَجَّیْناهُ مِنَ الْغَم ِّوَ کَذلِکَ نُنْجِی الْمُؤْمِنِینَ ».(۷۴۶)

«ما دعای او را به اجابت رساندیم و او را از آن اندوه نجات دادیم، و این گونه مؤمنان را نجات می بخشیم.».

مـاهی، حضـرت یونس علیه السـلام را در طول یـک، سه یـا هفت روز در اطراف دریا گردانیـد - تا همچنان که رسول گرامی اسـلام صـلی الله علیه وآله در معراج خود، عجـایب آسـمان ها را مشاهـده فرمودنـد، اینک وی در اعماق دریا با شـگفتی های آفرینش آشنا گردد - و از آن پس به آرامی او را به ساحل دریا منتقل ساخت. و سرانجام جناب یونس علیه

السلام پس از آنکه در سایه لطف و کرم خداوند، سلامتی خود را باز یافت، با سینه ای بیش از پیش سرشار از علم و معرفت به سوی قوم خود مراجعت فرمود و به هدایت و ارشاد آنان مشغول گشت.(۷۴۷)

بار الها! فرمانبرداریت را به ما الهام فرما و ما را از عصیان و نافرمانی خویش باز دار!

خداوندا! وصول به مقام رضایت را که مشتاقانه آروزی آن داریم، بر ما آسان گردان و رفیع ترین مرتبه ضیافت گاه خویش را به ما ارزانی دار!

پروردگارا! ابرهای تیره و پرده های تاریک شک و تردید را از برابر دل ها و دیدگان ما زایل فرما!

خداوندا! میل به باطل را در درون ما نابود ساز و گرایش به حقیقت را در باطن و ضمیر پنهان ما ثابت و جاودانه دار!

خدایا! افتخار رکوب در کشتی های نجات خویش را به ما ارزانی فرما و ما را به لـذّت مناجات خود کامیاب، و بر جویبارهای محبّت خویش وارد ساز!

شیرینی مقام قرب و دوستیت را به ما بچشان. همّت و تلاش ما را در راه طاعت خویش قرار ده و نیّت های ما را برای خود خالص گردان.

پروردگارا! در ظهور پُر سرور مولایمان حضرت بقیّه اللَّه الأعظم - أرواحنا فداه - تعجیل فرمای و ما را از برگزیدگان و خوبان آستانش قرار ده و به نیکانِ صالح و بندگان شایسته خویش ملحق ساز.

پی نوشت ها

۱تا۱۰۹

۱) عذر تقصیر به پیشگاه محمّد صلی الله علیه وآله و قرآن، ترجمه سعیدی، ص ۷۷

۲) در فلسفه، به آن دسته از کیفیات نفسانی که سریع الزوال و زودگذر باشد «حال» گفته می شود، و آنچه که ثابت و بادوام و بطی ء الزوال بوده، و به عنوان

ثانوی جزئی از ذات و مرتبه ای از مراتب نفس انسان به حساب آید «ملکه» نامیده می شود.

بنا بر این، ملکه کیفیتی است که در اثر ممارست و انجام پی در پی یک عمل، در نفس راسخ گشته، و انجام آن عمل نیاز به تأمّل و فکر نداشته باشد، مثلاً سخاوت در شخصِ سخی ملکه ای است که او را به راحتی و بی درنگ به کمک نیازمندان وا می دارد.

۳) به کتاب های المحجّه البیضاء، ج ۵، ص ۹۵ ، جامع السعادات، ج ۱، ص ۲۲ ، اخلاق ناصری، ص ۶۴، ف ۱ از قسم اوّل، و... مراجعه شود.

۴)

۵) ۲ و – کلمه حول فلسفه الأخلاق، ص ۱

۶) اقتباس از «اخلاق فلسفی»، ج ۱، ص ۲۴ و ۲۵

۷) اَلْخُلقُ وِعاءُ الدِّینِ». کنز العمّال، ج ۳، ص ۳، ح ۵۱۳۷

۸)

۹) ۱ و – سوره آل عمران، آیه ۸۴ و ۸۵

۱۰) سوره آل عمران، آیه ۶۷ «ابراهیم نه یهودی و نه نصرانی، بلکه موحّدی خالص و مسلمان بود.».

۱۱) سوره آل عمران، آیه ۱۹

۱۲) اقتباس از «خزائن»، ص ۳۹۹

۱۳) غرر الحکم، ج ۲، ص ۷۰۰، ف ۷۷، ح ۱۳۱۱

۱۴) همان، ص ۶۱۶، ح ۱۳۹ و ۱۴۰

۱۵) سوره آل عمران، آیه ۱۶۴ ؛ و نظیر آن، آیه ۱۵۱ سوره بقره، و ۲ سوره جمعه.

۱۶) منظور از تزکیه، پیراستن و پاک کردن از آلودگی های درونی است. تقدیم تزکیه بر تعلیم می تواند در بردارنده این پیام باشد که نخست باید روح و روان را از انحرافات و آلودگی ها پاک گرداند، آنگاه در صدد آراستن آن به کمالات معنوی برآمد.

۱۷) مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۳۳۳ سوره قلم ؛ مستدرک الوسائل، ج ۱۱، ص ۱۸۷، ب ۶ از

جهاد نفس، ح ۱ ؛ بحار الأنوار، ج ۱۶، ص ۴۰۴ ؛ کنز العمّال، ج ۳، ص ۱۶، ح ۵۲۱۷

۱۸) تحف العقول، ص ۳۷ ؛ بحارالأنوار، ج ۷۷، ص ۱۵۰، (روایات فراوان دیگری به این مضمون وارد شده است).

۱۹) مستدرک الوسائل، ج ۱۱، ص ۱۹۲، ب ۶ از جهاد نفس، ح ۱۹

۲۰) سوره قلم، آیه ۴

۲۱) سوره ابراهیم: آیه ۳۴

۲۲) سوره نساء، آیه ۷۷

۲۳) وقایع الأیّام خیابانی «رمضان» ص ۵۲۹

۲۴) غرر الحکم، ج ۲، ص ۷۵۰، ف ۷۹، ح ۲۱۷

۲۵) کافی، ج ۲، ص ۴۶، باب مکارم، ح ۲ ؛ و نظیر آن ح ۳

۲۶) مستدرک الوسائل، ج ۱۱ ص ۱۹۳، ح ۲۰

۲۷) مستدرک الوسائل، ج ۱۱، ص ۱۹۳، ح ۲۱

۲۸) سوره نازعات، آیه ۲۴، «من پروردگار بزرگ شمایم!».

۲۹) مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۴۳۲

۳۰) امالی صدوق رحمه الله، ص ۱۰۵، م ۲۲، ح ۴

۳۱) غرر الحکم، ج ۱، ص ۲۷۷، ف ۱۰، ح ۳۵

۳۲) نهج البلاغه ترجمه فیض الاسلام، ص ۲۱۴، ضمن خ ۸۶

۳۳) مصباح الأنوار، نظام العلماء تبریزی، ص ۲۷۲

۳۴) منازل الآخره، ص ۵۶ ؛ و نظیر آن داستان های شگفت، ص ۲۳۰، داستان ۱۲۱

۳۵) سوره شمس، آیه ۹

۳۶) بحار الأنوار، ج ۱۱، ص ۳۱۳

۳۷) سوره شمس، آیه ۱۰

۳۸) رساله لبّ اللباب، ص ۷۲

۳۹) غرر الحکم، ج ۱، ص ۴۱۳، ف ۳۴، ح ۴۴

۴۰) دانش مسلمین، از محمد رضا حکیمی، ص ۳۲۰

۴۱) سوره فصّلت، آیه ۵۳ ؛ همچنین آیاتی مثل سوره روم، آیه ۸ و سوره ذاریات، آیه ۲۱ و...

۴۲) غرر الحکم، ج ۲، ص ۶۲۵، ف ۷۷، ح ۳۰۱ ؛ معراج السعاده، ص ۶ و ۹

۴۳) سوره اعراف، آیه ۱۷۹ ؛ و مشابه

آن سوره فرقان، آیه ۴۴

۴۴) غرر الحکم، ج ۱، ص ۱۷۹، ف ۸، ح ۱۰۸

۴۵) غرر الحکم، ج ۲، ص ۷۰۶، ف ۷۷، ح ۱۳۷۲

۴۶) همان، ج ۱، ص ۷۲، ف ۱، ح ۱۸۱۳

۴۷) معراج السعاده مرحوم نراقی، ص ۱۲

۴۸) غرر الحکم، ج ۲، ص ۷۱۰، ح ۱۴۰۷

۴۹) فرهنگ تربیت، ص ۵۴

۵۰) غرر الحکم، ج ۱، ص ۱۷۹، ف ۸، ح ۱۰۷

۵۱) همان، ج ۲، ص ۷۷۵، ف ۸۲، ح ۱۶

۵۲) غرر الحکم، ج ۲، ص ۶۹۸، ف ۷۷، ح ۱۲۸۷

۵۳) خَلَقْتُ الْأَفْلاکَ لِأَجْلِکَ وَ خَلَقْتُکَ لِأَجْلِی». «جهان را به خاطر تو آفریدم و تو را برای خود خلق نمودم».

۵۴) فرهنگ تربیت، ص ۱۳۷

۵۵) سوره ملک، آیه ۱ – ۴

۵۶) سوره عنکبوت، آیه ۲ و ۳

۵۷) سوره بقره، آیه ۱۵۵

۵۸) کافی، ج ۱، ص ۱۱۷، باب آزمایش، ح ۱

۵۹) وَ اعْلَمُوا أَنَّما أَمْوالُکُمْ وَ أَوْلادُکُمْ فِتْنَهٌ ». سوره انفال، آیه ۲۸

۶۰) نهج البلاغه ترجمه فیض الاسلام، ص ۱۱۲۷، ح ۹۰

۶۱) همان، ص ۶۶، ضمن خ ۱۶ ؛ و نظیر آن، کافی، ج ۱، ص ۳۰۱، باب امتحان، ح ۱

۶۲) کافی، ج ۱، ص ۳۰۲، ح ۵

۶۳) مشـروح داستان آن ملعون در بحار الأنوار، ج ۴۲، ص ۲۵۹ ؛ وقایع الأیام خیابانی «ماه رمضان» ص ۶۲۱ ؛ و امامت مرحوم آیه اللّه دستغیب، ص ۶۴ ملاحظه شود.

۶۴) کافی، ج ۲، ص ۱۹۶، باب شدّت گرفتاری مؤمن، ح ۴

۶۵) سوره بقره، آیه ۱۲۴ ؛ کافی، ج ۱، ص ۱۳۳، باب طبقات انبیاء، ح ۲ و ۴

۶۶) سوره اعراف، آیه ۸۸

۶۷) سوره نمل، آیه ۴۰

۶۸) سوره طه، آیه ۱ و ۲: «ما قرآن را بر تو نازل نکردیم

که به زحمت افتی».

۶۹) خصال صدوق، ج ۲، ص ۳۶۵، باب ۷، ح ۵۸ ؛ بحار الأنوار، ج ۳۸، ص ۱۶۷

۷۰) کافی، ج ۲، ص ۱۹۶، ح ۲

۷۱) بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۱۱۳، ح ۲۸

۷۲) همان، ص ۱۰۱، ح ۲

۷۳) بحار الأنوار، ج ۵۱، ص ۲۲۱

۷۴) فرهنگ تربیت، ص ۱۲۹

۷۵) بحار الأنوار، ج ۷۰، ص ۲۰۵، ح ۱۴

۷۶) شرح غرر و دُرَر آمدی، ج ۵، ص ۳۶۸ ؛ عیون الحکم و المواعظ، از علی بن محمد لیثی واسطی، ص ۴۶۲

۷۷) بحار الأنوار، ج ۹۴، ص ۱۵۰ ؛ مفاتیح الجنان، مناجات مفتقرین ۷۸) بحار الأنوار، ج ۹۴، ص ۱۴۸ ؛ مفاتیح الجنان، مناجات مریدین از امام سجّاد علیه السلام ۷۹) اهل معنا نوشته اند: سالکی را در عالم برزخ دیدند که از شدّت غم و کثرت اندوه، بر زانوی خود می زد و ناله کنان می گفت: وای بر من و وای بر اعمال من! عمر خویش تباه ساختم و عملی برای خدا نیاوردم. در جوانی در اثر ملاقات با شخصی که اهل مکاشفه بود، به این کار راغب شدم. پس از سی سال ریاضت به خواسته خویش نائل گشته، ناگهان مرگم فرا رسید و اینک دستم خالی است؛ به من می گویند: پیش از سی سال گرفتار هوای نفس بودی، پس از آن نیز طالب کشف و کرامت! اینک بگو برای ما چه آورده ای؟!

۸۰) معراج السعاده، ص ۴۶۵

۸۱) فرهنگ تربیت، ص ۱۱۸

۸۲) کافی، ج ۱، ص ۲۵، باب ارزش علم، ح ۶

۸۳) کافی، ج ۱، ص ۳۴، باب کسی که بدون علم عمل می کند، ح ۱

۸۴) احتجاج طبرسی رحمه الله، ج ۱، ص ۲۲۷

۸۵) غرر الحکم، ج ۱،

ص ۶۱، ف ۱، ح ۱۶۲۲

۸۶) کافی، ج ۱، ص ۳۰۶، باب کسی که بدون امامی از جانب خدا...، ح ۲

۸۷) بحار الأنوار، ج ۷۸، ص ۱۵۹

۸۸) همان، ج ۷۴، ص ۲۸۲

۸۹) علل الشرایع، ج ۱، ص ۴، ب ۶؛ ینابیع الحکمه، ج ۳، ص ۳۷۱، ب ۱۰۷، ح ۱۶

۹۰) مستدرک الوسائل، ج ۱۱، ص ۲۱۲، ب ۹ از جهاد نفس، ح ۴

۹۱) سوره شمس، آیات ۱۰ - ۱

۹۲) مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۴۹۸

۹۳) سوره مائده، آیه ۳۵

۹۴) سگ نفس نیز گرچه به اقتضای طبع درنده اش در مقابل مقاومت و فشار آدمی، سرسختی نشان داده، همواره مترصّد فرصت است تا با چنگ و دندان، وی را مورد حمله قرار دهد، لیکن با اشاره ای از سوی صاحبش خاموش می گردد.

۹۵) سوره یوسف، آیه ۵۳

۹۶) نظر مفسّرین در اینکه این آیه بیانگر گفتار کیست مختلف است: برخی آن را ادامه سخن همسر عزیز مصر دانسته اند، لیکن گروهی برخلاف ظاهر آیه شریفه، آن را حاکی از کلام حضرت یوسف گفته اند، زیرا آنان چنین دانش و معرفتی را تنها در شأن آن بزرگوار می دانند.

۹۷) شَرُّ الْأُمُورِ الرِّضا عَنِ النَّفْسِ» ، غرر الحکم، ج ۱، ص ۴۴۶، ف ۴۱، ح ۵۱

۹۸) سوره حجّ، آیه ۷۸

۹۹) برای جلوگیری از انحرافات و مصونیت از افتادن در دام شیاطین انس می فرماید: « وَ ما جَعَلَ عَلَیْکُمْ فِی الدِّینِ مِنْ حَرَجٍ » «در دین بر شما تکلیف سخت نکرده است». حقّ جهاد هم گرچه عمدتاً مبتنی بر پاک ساختن نیّت از انگیزه های غیر الهی و گام نهادن در حصن حصین اخلاص است در عین حال، این جز با پیروی از دین پاک که

با فطرت سالم، سازگار و هماهنگ است میسّر نخواهد شد. مبارزه با نفس از طریق پیروی از بدعت ها و چله های ساختگی و برنامه های مرشدهای کذایی و ریاضت های شاقّ و طاقت فرسا و نامشروع نیز گرچه بعضاً آثار غیر متعارف و حتی شگفت انگیزی به همراه دارد، لیکن طالب سعادت و مقام قرب الهی کجا و غرور کودکانه و دل خوش کردن به این بدعت ها و بازی های غفلت انگیزِ چند صباح دنیا کجا؟!

مولاـ امیر مؤمنان علیه السلام می فرمایند: «اَلشَّرِیعَهُ رِیاضَهُ النَّفْسِ». «شریعت (و برنامه های دینی) ریاضت نفس است». (غرر الحکم، ج ۱، ص ۲۱، ف ۱، ح ۵۹۶)

۱۰۰) سوره عنکبوت، آیه ۶۹

۱۰۱) سوره عنکبوت، آیه ۶

۱۰۲) امالی صدوق رحمه الله، ص ۴۶۶، م ۷۱، ح ۸ ؛ مستدرک الوسائل، ج ۱۱، ص ۱۳۷، ب ۱ از جهاد نفس ، البته مرحوم کلینی در کافی، ج ۵، ص ۱۲، باب وجوه جهاد، ح ۳ ؛ و مرحوم شیخ مفید در اختصاص، ص ۲۳۳ آن را از حضرت صادق علیه السلام به نقل از پیامبر صلی الله علیه وآله آورده اند.

۱۰۳)

۱۰۴) ۱ و - تحف العقول، ص ۲۹۴ ضمن حدیث طولانی ؛ بحارالأنوار، ج ۷۸، ص ۳۱۴

۱۰۵) مستدرک الوسائل، ج ۱۱، ص ۱۳۷، ح ۴ ؛ ینابیع الحکمه، ج ۱، ص ۴۳۹، ب ۲۷، ح ۲

۱۰۶) کافی، ج ۲، ص ۳۲۹، باب محاسبه عمل، ح ۶ ؛ نظیر آن تحف العقول، ص ۲۲۴ که آن حضرت به ابن جندب فرمودند.

۱۰۷) مرآه العقول، ج ۱۱، ص ۳۶۱

۱۰۸) سوره اعراف، آیه ۲۰۱

۱۰۹) تحف العقول، ص ۲۰۶ ؛ ینابیع الحکمه، ج ۱، ص ۴۴۱، ح ۱۱

۱۱۰تا۲۴۵

۱۱۰) بحار الأنوار، ج ۷۰، ص ۶۴،

ح ۱

۱۱۱) نهج البلاغه ترجمه فیض الإسلام، ص ۵۶۶، ضمن خطبه ۱۷۵

۱۱۲) بحار الأنوار، ج ۷۰، ص ۷۲، ح ۲۳

۱۱۳) بخشی از فرمایشات آن حضرت در حدیث گذشته.

۱۱۴) بحار الأنوار، ج ۷۷، ص ۲۴

۱۱۵) غرر الحکم، ج ۱، ص ۲۳۴، ف ۹، ح ۱۷۰

۱۱۶) مصباح الشریعه، ص ۵۵، ب ۸۰

۱۱۷) غرر الحکم، ج ۱، ص ۲۲۶، ح ۱۱۳

۱۱۸) غرر الحکم، ج ۱، ص ۲۲۶، ح ۱۱۸

۱۱۹) همان، ص ۴۲۲، ف ۳۶، ح ۲۴

۱۲۰) سوره احقاف، آیه ۲۰

۱۲۱) سفینه البحار، ج ۷، ص ۴۰۰ «کبد»

۱۲۲) غرر الحکم، ج ۲، ص ۵۹۰، ف ۷۲، ح ۱۹

۱۲۳) همان، ج ۱، ص ۳۷۰، ف ۲۶، ح ۴۰

۱۲۴) غرر الحکم، ج ۲، ص ۷۰۶، ف ۷۷، ح ۱۳۷۱

۱۲۵) همان، ص ۷۰۵، ح ۱۳۶۳

۱۲۶) همان، ج ۱، ص ۱۹۶، ف ۸، ح ۳۶۴ و ۳۶۵

۱۲۷) مستدرک الوسائل، ج ۱۱، ص ۱۳۹، ب ۱ از جهاد نفس، ح ۸

۱۲۸) خزینه الجواهر، ص ۶۵۸

۱۲۹) بحار الأنوار، ج ۷۰، ص ۷۶، ح ۵

۱۳۰) کافی، ج ۲، ص ۲۶۲، باب کسی که مسلمانان را اذیّت و تحقیر می کند، ح ۶

۱۳۱) فرهنگ تربیت، ص ۳۶۱

۱۳۲) اقتباس از «فرهنگ تربیت»، ص ۳۶۰

۱۳۳) غرر الحکم، ج ۲، ص ۷۰۰، ف ۷۷، ح ۱۳۱۱

۱۳۴) تحف العقول، ص ۷۱ ؛ بحارالأنوار، ج ۷۷ ص ۲۳۸

۱۳۵) غرر الحکم، ج ۲، ص ۶۱۶، ح ۱۳۹ و ۱۴۰

۱۳۶) نهج البلاغه ترجمه فیض الاسلام، ص ۹۶۷، ضمن نامه ۴۵

۱۳۷) امالی صدوق رحمه الله، ص ۶۶، م ۱۶، ح ۱

۱۳۸) بحار الأنوار، ج ۷۰، ص ۱۱۶، ح ۴

۱۳۹) نهج البلاغه ترجمه فیض الاسلام، ص ۶۶۳ خ ۲۰۰ ؛ بحار الأنوار، ج ۷۰، ص ۱۱۸

۱۴۰) مفردات

راغب / ماده «وقی»

۱۴۱) حدود ۲۵۰ مرتبه ماده «تقوا» به صورت های مختلف در قرآن به کار رفته است.

۱۴۲) سوره آل عمران، آیه ۱۰۲

۱۴۳) سوره تغابن، آیه ۱۶

۱۴۴) سوره اعراف، آیه ۲۶ ؛ همانگونه که لباس، اندام ظاهری و عیوب را می پوشاند و مایه زینت و وسیله حفظ از گرما و سرماست، تقوا نیز علاوه بر پوشانیدن انسان از زشتی گناهان و حراست در برابر خطرات و لغزش ها زینت مؤمن به حساب می آید.

۱۴۵) سوره مدّثر، آیه ۵۶ ؛ مفسرین تقوا در این آیه را به معنی مفعولی تفسیر کرده اند، به این معنی که خدا شایسته این است که از شریک قرار دادن برای او و نافرمانی کردنش بپرهیزند. و روایتی از امام صادق علیه السلام این معنی را تأیید می کند. ولی احتمال داده شده که به معنی فاعلی هم باشد؛ یعنی خداوند اهل تقواست که از ستم و هر گونه کاری که قبیح و یا برخلاف حکمت است می پرهیزد و در حقیقت بالاترین مقام تقوا از آن خداست و آنچه در بندگان یافت می شود شعله ضعیفی از آن تقوای بی انتهاست.

۱۴۶) سوره اعراف، آیه ۶۵ ؛ و نیز مانند ؛ سوره های مؤمنون، آیات ۲۳ و ۳۲ و شعراء، ۱۰۶ و ۱۰۸ و ۱۲۴ و ۱۲۶ و ۱۴۴ و ۱۵۰ و ۱۶۱ و ۱۷۷ و ۱۷۹ و صافّات، ۱۲۴

۱۴۷) سوره بقره، آیه ۱۸۳

۱۴۸) سوره ذاریات، آیات ۱۵ - ۱۹ ؛ و مانند آنها سوره های بقره، آیات ۲ تا ۵ و آل عمران، ۱۳۳ تا ۱۳۸

۱۴۹) سوره مائده، آیه ۳۵

۱۵۰) سوره توبه، آیه ۱۱۹

۱۵۱) سوره بقره، آیه ۲ ؛ و مانند آن: آل عمران، آیه ۱۳۸

۱۵۲) سوره انفال، آیه

۱۵۳) سوره اعراف، آیه ۲۰۱

۱۵۴) سوره آل عمران، آیه ۱۲۰

۱۵۵) سوره بقره، آیه ۱۹۴

۱۵۶) سوره جاثیه، آیه ۱۹

۱۵۷) سوره حجرات، آیه ۱۳

۱۵۸) سوره اسراء، آیه ۷۰

۱۵۹) سوره فرقان، آیه ۴۳ و ۴۴

۱۶۰) سوره توبه، آیه ۴ و ۷ و آل عمران، آیه ۷۶

۱۶۱) سوره طلاق، آیه ۲ و ۳؛ و نیز همین سوره آیه ۴ که خداوند کار را بر اهل تقوا آسان می کند.

۱۶۲) سوره اعراف، آیه ۹۶

۱۶۳) سوره مائده، آیه ۲۷

۱۶۴) سوره بقره، آیه ۱۹۷

۱۶۵) سوره یونس، آیه ۶۳ و ۶۴

۱۶۶) سوره احزاب، آیه ۷۰ و ۷۱؛ و نظیر آن سوره انفال، آیه ۲۹ و سوره طلاق، آیه ۵

۱۶۷) سوره مریم، آیه ۷۱ و ۷۲

۱۶۸) مضمون آیات ۴۵ و ۴۶ سوره حجر و ۹۰ شعراء و ۵۴ و ۵۵ قمر.

۱۶۹) نهج البلاغه ترجمه فیض الإسلام، ص ۱۲۷۸، ح ۴۰۲

۱۷۰) همان، ص ۴۹۴ خ ۱۵۶

۱۷۱) غرر الحکم، ج ۱، ص ۱۸۰، ف ۸، ح ۱۲۴

۱۷۲) همان، ص ۹۴، ف ۱، ح ۲۱۰۱

۱۷۳) شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۲۰، ص ۳۴۷

۱۷۴) غرر الحکم، ج ۱، ص ۴۳۵، ف ۳۹، ح ۵۰

۱۷۵) نهج البلاغه ترجمه فیض الإسلام، ص ۱۱۴۷، ح ۱۲۵

۱۷۶) همان، ص ۶۳۵، ضمن خ ۱۸۹

۱۷۷) نهج البلاغه ترجمه فیض الإسلام، ص ۷۲۳، ضمن خ ۲۲۱

۱۷۸) الإثنی عشریه، ص ۴۳۴، ب ۱۲، ف ۷

۱۷۹) بحارالأنوار، ج ۸، ص ۱۶۳، ح ۱۰۵

۱۸۰) غرر الحکم، ج ۱، ص ۲۴۹، ف ۹، ح ۲۴۷

۱۸۱) همان، ص ۲۴۹، ح ۲۴۹

۱۸۲) غرر الحکم، ج ۲، ص ۸۵۰، ف ۸۶، ح ۳۹۲

۱۸۳) همان، ج ۱، ص ۴۶۰، ف ۴۴، ح ۷۷

۱۸۴) کافی، ج ۲، ص ۶۱، باب طاعت

و تقوى، ح ۵

۱۸۵) کافى، ج ۲، ص ۶۱، ح ۷

۱۸۶) سوره حجرات، آیه ۱۳ و سوره آل عمران، آیه ۱۰۲

۱۸۷) مصباح الشریعه، ص ۵۶، ب ۸۲

۱۸۸) بحار الأنوار، ج ۷۰، ص ۱۳۶ ؛ مرآه العقول، ج ۷، ص ۳۲۵

۱۸۹) حاج شیخ عباس قمى، مرد تقوا و فضیلت، ص ۲۸

۱۹۰) سیرى در نهج البلاغه، ص ۱۲

۱۹۱) زندگانى مرحوم شیخ، ص ۵۹

۱۹۲) زندگانى و شخصیت آن مرحوم، ص ۸۸

۱۹۳) مرگى در نور، ص ۸۴

۱۹۴) عدّه الداعى، ص ۲۹۱ ؛ قرّه العیون مرحوم فیض کاشانى، ص ۴۷۳

۱۹۵) لئالى الأخبار، ج ۱، ص ۴۲ بخش کرامات زهاد

۱۹۶) لئالى الأخبار، ج ۱، ص ۴۰

۱۹۷) بحار الأنوار، ج ۷۰، ص ۲۸۳، ح ۴

۱۹۸) غرر الحکم، ج ۲، ص ۴۹۱، ف ۵۲، ح ۲۶

۱۹۹) غرر الحکم، ج ۲، ص ۶۴۶، ف ۷۷، ح ۶۲۸

۲۰۰) همان، ج ۱، ص ۴۱۱، ف ۳۴، ح ۱۵

۲۰۱) همان، ص ۳۸۳، ف ۲۸، ح ۳۸

۲۰۲) الاثنى عشریه، ص ۹۹، ب ۳، ف ۷ ؛ ینابیع الحکمه، ج ۵، ص ۳۰۰، ب ۱۹۰، ف ۲، ح ۷

۲۰۳) غرر الحکم، ج ۲، ص ۵۸۵، ف ۷۱، ح ۵۴

۲۰۴) همان، ج ۱، ص ۸۷، ف ۱، ح ۲۰۲۰

۲۰۵) غرر الحکم، ج ۱، ص ۸۲، ح ۱۹۵۳

۲۰۶) بحار الأنوار، ج ۷۰، ص ۲۸۲، ح ۲ ؛ همچنین رجوع شود به خطبه ۱۸۴ معروف به خطبه همّام که با تفصیل کامل به شرح صفات متّقین پرداخته است.

(نهج البلاغه ترجمه فیض الاسلام، ص ۶۱۱ ؛ شرح ابن ابی الحدید، ج ۱۰، ص ۱۳۲ ؛ بحار الأنوار، ج ۶۷، ص ۳۱۵)

۲۰۷) المحجّه البیضاء، ج ۵، ص ۱۹۴

۲۰۸) سوره ق، آیه ۱۸

۲۰۹) کافی، ج

۲، ص ۹۴، باب سکوت، ح ۱۵

۲۱۰) کافی، ج ۲، ص ۹۳، ح ۹

۲۱۱) همان، ح ۱۰

۲۱۲) همان، ص ۹۴، ح ۱۳

۲۱۳) کافی، ج ۲، ص ۹۴، ح ۱۴ ؛ در کنزالعمّال، ج ۳، ص ۵۴۹، ح ۷۸۳۷، آمده که رسول خدا صلی الله علیه وآله به معاذ فرمودند: «اِحْفَظْ لِسانَکَ، ثَکَلَتْکَ اُمُّکَ یا مَعاذ! وَ هَلْ یَکُبُّ النّاسَ عَلی وُجُوهِهِم اِلّا أَلْسِنَتُهُم».

۲۱۴) غرر الحکم، ج ۱، ص ۳۸۲، ف ۲۸، ح ۳۲

۲۱۵) کافی، ج ۲، ص ۹۴، ح ۱۶

۲۱۶) تحف العقول، ص ۶۵ ؛ ینابیع الحکمه، ج ۳، ص ۵۳۳، ب ۱۱۸، ح ۱۸ ؛ در روایت دیگر از آن بزرگوار نقل شده که فرمودند: زمانی پیش رو دارید که عافیت در آن دارای ده جزء است ؛ نُه جزء آن در کناره گیری از مردم (نااهل) و جزء دیگر آن در سکوت است.

(بحار الأنوار، ج ۷۰، ص ۱۰۹)

۲۱۷) نهج البلاغه ترجمه فیض الإسلام، ص ۱۱۱۶، ح ۶۸

۲۱۸) همان، ص ۱۱۰۶، ح ۳۹

۲۱۹) المحجّه البیضاء، ج ۵، ص ۱۹۳ ؛ مسند احمد، ج ۳، ص ۱۹۸ ؛ مستدرک الوسائل، ج ۹، ص ۳۱، باب ۱۰۳

۲۲۰) جامع الأخبار، ص ۱۸۰، ف ۱۴۱ ؛ ینابیع الحکمه، ج ۳، ص ۴۷۰، ب ۱۱۳ ذیل، ح ۱۵

۲۲۱) تحف العقول، ص ۲۹۳ ؛ بحارالأنوار، ج ۱، ص ۱۵۴

۲۲۲) مستدرک الوسائل، ج ۹، ص ۲۷، ب ۱۰۳ از أحکام عشره، ح ۵

۲۲۳) جامع الأخبار، ص ۹۳ ف ۵۲ ؛ ینابیع الحکمه، ج ۳، ص ۵۳۴، ح ۲۳

۲۲۴) مستدرک الوسائل، ج ۹، ص ۲۶، ح ۲

۲۲۵) جامع السعادات، ج ۲، ص ۱۹۱

۲۲۶) سوره سبأ، آیه ۵۳

۲۲۷) پیشوایان معصوم علیهم السلام همواره کوشیده اند تا

انسانی را که نیایش می کند در برابر خداوند به تسلیم و خضوع وادار نمایند اما این کوشش به صورتی انجام گردیده که در عین حال به انسان تلقین می کنند که هیچ قدرت دیگر، حکومت دیگر و نقطه امید و اتکای دیگری را جز او به رسمیت نشناسد و هراس و بیم از هیچ نیروی دیگری را به دل راه ندهد.

۲۲۸) تفویض؛ عکس العمل انسانی است که از دنیای لـذّت و الم، فقر و غنی، خوشی و ناخوشی خویش فرا رفته و مصلحت خود را در مصلحت عام و نظام کلی آفرینش محو کرده است. گذشته از آن چون به عجز تشخیص خود پی برده است آنچه را به خیر و صلاح خویش است تعیین نمی کند، در اینجاست که انسانی که تا مرحله چنین شک و حیرت عالی و مقدسی صعود کرده است چاره ای جز آن ندارد که امور خود را به خداوند واگذارد و در برابر خواست و تشخیص حضرت او تسلیم گردد و به هر چه جنابش بخواهد خشنود باشد.

۲۲۹) بخش عظیمی از آنچه که از معصومین علیهم السلام به ما رسیده مرتبط با دعا و نیایش است.

۲۳۰) سوره غافر (مؤمن)، آیه ۶۰

۲۳۱) سوره فرقان، آیه ۷۷

۲۳۲) بحار الأنوار، ج ۹۳، ص ۲۹۴ ؛ مکارم الأخلاق، ص ۲۶۸، ب ۱۰، ف ۱

۲۳۳) کافی، ج ۲، ص ۳۴۰، باب اینکه دعا سلاح مؤمن است، ح ۴

۲۳۴) کافی، ج ۲، ص ۳۳۸، باب ارزش دعاء، ح ۳

۲۳۵) همان، ص ۳۳۹، ح ۱

۲۳۶) همان، ص ۳۴۰، ح ۲

۲۳۷) بحار الأنوار، ج ۹۳، ص ۳۰۳

۲۳۸) ینابیع الحکمه، ج ۲، ص ۳۱۵، ب ۶۰، ف ۱، ح ۲۰

۲۳۹) نهج البلاغه

ترجمه فیض الإسلام، ص ۱۱۵۴، ح ۱۳۸

۲۴۰) غرر الحکم، ج ۱، ص ۲۲۹، ف ۹، ح ۱۳۶

۲۴۱) توحید صدوق، ص ۲۸۸، ب ۴۱، ح ۷ ؛ ینابیع الحکمه، ج ۲، ص ۳۲۱

۲۴۲) کافی، ج ۲، ص ۳۴۳، باب یقین در دعا

۲۴۳) کافی، ج ۲، ص ۱۱۹، باب بی نیازی از مردم، ح ۲ ؛ بحار الأنوار، ج ۹۳، ص ۳۱۴

۲۴۴) سوره غافر (مؤمن)، آیه ۶۰

۲۴۵) سوره فاطر، آیه ۶

۲۴۶تا۳۶۰

۲۴۶) بحار الأنوار، ج ۹۳، ص ۳۷۶ ؛ نظیر آن از پیامبر خدا صلی الله علیه وآله در ینابیع الحکمه، ج ۲، ص ۳۳۸

۲۴۷) کافی، ج ۲، ص ۲۰۸، باب گناهان، ح ۱۴

۲۴۸) غرر الحکم، ج ۱، ص ۲۸، ف ۱، ح ۸۴۲

۲۴۹) کافی، ج ۲، ص ۳۴۳، باب روی آوردن به دعا، ح ۱

۲۵۰) همان، ص ۳۴۴، ح ۴

۲۵۱) کافی، ج ۲، ص ۲۴۴، باب بذاء، ح ۷ ؛ ینابیع الحکمه، ج ۲، ص ۳۳۶، ف ۴، ح ۷

۲۵۲) عدّه الداعی، ص ۱۲۸ ؛ ینابیع الحکمه، ج ۲، ص ۳۲۶

۲۵۳) بحار الأنوار، ج ۹۳، ص ۳۵۸ ؛ ینابیع الحکمه، ج ۲، ص ۳۲۶

۲۵۴) نهج البلاغه ترجمه فیض الإسلام، ص ۱۲۴۵، ح ۳۳۰

۲۵۵) کافی، ج ۲، ص ۳۷۰، باب کسی که دعایش مستجاب نمی گردد، ح ۲

۲۵۶) در حالی که احادیث نوعاً خطاب به مردم بوده، در حدّ ظرفیت و فهم مخاطبین و در سطح ادراک آنان صادر گردیده است.

۲۵۷) کافی، ج ۲، ص ۳۵۶، باب صلوات بر پیامبر و اهل بیت آن حضرت علیهم السلام ، ح ۱

۲۵۸) همان، ص ۳۵۸، ح ۱۶ ؛ نظیر آن نهج البلاغه ترجمه فیض الإسلام، ص ۱۲۵۵، ح ۳۵۳

۲۵۹) وسائل الشیعه، ج

۷، ص ۹۷، ب ۳۷ از دعاء، ح ۱

۲۶۰) سوره اعراف، آیه ۱۸۰

۲۶۱) مستدرک الوسائل، ج ۵، ص ۲۲۹، ب ۳۵، ح ۴ ؛ ینابیع الحکمه، ج ۲، ص ۳۲۴

۲۶۲) امالی صدوق رحمه الله، ص ۲۹۷، م ۴۹، ح ۱۱ ؛ بحار الأنوار، ج ۹۳، ص ۳۶۹

۲۶۳) کافی، ج ۸ (روضه)، ص ۸۵، ح ۴۵

۲۶۴) بحار الأنوار، ج ۹۳، ص ۳۷۸

۲۶۵) ترجمه نیایش، ص ۳۳

۲۶۶) ترجمه نیایش، ص ۴۶

۲۶۷) آئین زندگی، ص ۱۸۱

۲۶۸) آئین زندگی، ص ۱۸۵

۲۶۹) ترجمه نیایش، ص ۴۷

۲۷۰) همان، ص ۴۰ و ۴۱

۲۷۱) ترجمه نیایش، ص ۴۷ و ۵۰

۲۷۲) همان، ص ۴۴

۲۷۳) کافی، ج ۱، ص ۱۵۸، بابی در فضل امام علیه السلام، ضمن ح ۲ «... لا یُنالُ ما عِنْدَ اللَّهِ إلّا بِجَهَهِ أَسْبابِهِ...»

۲۷۴) مفاتیح الجنان ؛ بحار الأنوار، ج ۹۸، ص ۳۹۲، ب ۲۳ ؛ اقبال الأعمال، ص ۶۴۶، از دعاهای هر روز ماه رجب ؛ بلد الأمین، ص ۱۷۹ ؛ مصباح کفعمی، ص ۵۲۹ ؛ مصباح المتهجد، ص ۸۰۳

۲۷۵) احتجاج طبرسی رحمه الله، ج ۱، ص ۲۲۷

۲۷۶) کافی، ج ۱، ص ۱۴۰، باب معرفت امام، ح ۷ ؛ و نظیر آن بحار الأنوار، ج ۲، ص ۹۰، ح ۱۴ و ۱۵

۲۷۷) کافی، ج ۴، ص ۵۷۷، باب زیارت قبر ابی عبد اللّه الحسین علیه السلام ؛ تهذیب، ۶، ص ۵۴، ب ۱۸، ح ۱۳۱ ؛ وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۴۹۰، ب ۶۲ ؛ بحار الأنوار، ج ۱۰۱، ص ۱۵۳ ؛ کامل الزیارات، ص ۱۹۷ ؛ مفاتیح الجنان، زیارت مطلقه اوّل.

۲۷۸) در موارد نادر نیز که به جهت اقتضای مصالحی خاصّ، اراده حقّ بر آن است که کاری خارج

از مجرایِ زنجیره اسباب طبیعی انجام پذیرد، دور از نظر و اختیار سلسله عوامل نخواهد بود.

۲۷۹) مفاتیح الجنان، زیارت مطلقه اوّل

۲۸۰) سوره نساء، آیه ۵۹ ؛ ترجمه: «اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید پیامبر خدا را».

۲۸۱) و البته از خود نیز سلب قدرت نفرموده است، فعالیت های بشری نیز خارج از سیطره تکوینی والیان برگزیده خداوند نخواهد بود.

۲۸۲) وَ إِذْ قالَ إِبْراهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هـذا بَلَداً آمِناً وَ ارْزُقْ أَهْلَهُ مِنَ الثَّمَراتِ مَنْ آمَنَ مِنْهُمْ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ قالَ وَ مَنْ كَفَرَ فَأُمَتِّعُهُ قَلِيلاً... » «و به یاد آور هنگامی که ابراهیم گفت: خدایا! این سرزمین را شهر امنی قرار ده و از اهل آن کسانی که به خدا و روز قیامت ایمان آورده اند از ثمرات گوناگون روزی بده. خداوند فرمود: (دعای تو را اجابت کردم و علاوه بر مؤمنین) به کافران نیز بهره کمی خواهم داد.» (سوره بقره، آیه ۱۲۶)

۲۸۳) سوره مائده، آیه ۳۵

۲۸۴) سوره توبه، آیه ۱۱۹

۲۸۵) بحار الأنوار، ج ۱۰۰، ص ۳۳۲

۲۸۶) همان، ج ۱۰۱، ص ۱۶۸

۲۸۷) بحار الأنوار، ج ۹۸، ص ۲۳۱

۲۸۸) امالی مفید رحمه الله، ص ۲، م ۱، ح ۲ ؛ تأویل الآیات، ص ۹۲

۲۸۹) روایات فراوانی توسط علمای شیعه و سنی در زمینه توسّلات پیامبران الهی نقل شده که در حدّ تواتر است. به وسائل الشیعه، ج ۷، ب ۳۷ از دعاء ؛ مستدرک الوسائل، ج ۵، ب ۳۵ ؛ خصائص الحسینیه مرحوم شوشتری و ینابیع الحکمه، ج ۱، ص ۱۱۵ و... مراجعه شود.

۲۹۰) بحار الأنوار، ج ۲۳، باب فضائل اهل البیت علیهم السلام ؛ بزرگان اهل تسنن نیز این حدیث شریف را به طرق مختلف

نقل کرده اند: مستدرک حاکم، جزء ۳، ص ۱۵۱ ؛ حلیه الاولیاء، ج ۴، ص ۳۰۶ ؛ الصواعق المحرقه، ص ۱۸۴ و ۲۳۴ ؛ اسعاف الراغبین، ص ۱۰۹ و...

۲۹۱) غرر الحکم، ج ۲، ص ۶۲۲، ف ۷۷، ح ۲۵۰

۲۹۲) سوره ملک، آیه ۲۲ «آیا کسی که به رو افتاده حرکت می کند به هدایت نزدیک تر است یا کسی که راست قامت در صراط مستقیم گام بر می دارد!».

۲۹۳) سوره آل عمران، آیه ۱۶۹

۲۹۴) روح المعانی، ج ۴، ص ۱۱۴

۲۹۵) وفاء الوفاء، ج ۳، ص ۱۳۷۱

۲۹۶) محبّت، کشش درونی و تمایل شدیدی است که بین دو طرف حاصل می گردد، و عشق، نهایت دوستی و اوج علاقه بین محبّ و محبوب است.

۲۹۷) سوره آل عمران، آیه ۳۱

۲۹۸) سور...بقره، آیه ۱۹۵

۲۹۹) سوره آل عمران، آیه ۷۶

۳۰۰) سوره بقره، آیه ۲۲۲

۳۰۱) سوره بقره، آیه ۱۶۵

۳۰۲) برخی از بزرگان توحید در محبّت را نیز قسمی از اقسام توحید برشمرده و یادآور شده اند که هیچ کس جز خداوند متعال حقیقتاً و بالذات سزاوار محبّت نیست و عشق و محبّت مخصوص ذات پاک اقدس اوست و دیگران را تنها به خاطر او و نسبتی که با او دارند باید دوست داشت.

۳۰۳) سوره توبه، آیه ۲۴

۳۰۴) عوالی اللآلی، ج ۱، ص ۲۴۹، فصل ۱۰ ؛ بحار الأنوار، ج ۷۰، ص ۵۹، ح ۳۷

۳۰۵) بحار الأنوار، ج ۷۰، ص ۲۵، ح ۲۷

۳۰۶) ارشاد القلوب، ص ۲۲۶، ب ۴۹ ؛ ینابیع الحکمه، ج ۲، ص ۱۳، ب ۳۱ ح ۳۰

۳۰۷) خواب انبیا به منزله وحی، بلکه خود، نوعی وحی است.

۳۰۸) معراج السعاده، ص ۵۶۲ ؛ و کتاب های تفسیر ذیل آیه ۱۰۲ از سوره صافّات.

۳۰۹) بحار الأنوار، ج ۷۰،

ص ۲۴، ح ۲۵

۳۱۰) بحار الأنوار، ج ۱۴، ص ۹۵

۳۱۱) سوره طه، آيه ۱۲ «كفش هايت را بيرون آور».

۳۱۲) بحار الأنوار، ج ۱۳، ص ۶۵ و ج ۵۲، ص ۸۳ و ج ۸۳، ص ۲۳۷

۳۱۳) سوره آل عمران، آيه ۳۷

۳۱۴) سوره مريم، آيه ۲۵

۳۱۵) خزينه الجواهر، ص ۷۰۱، حكايت ۷۹ مربوط به اخلاق ۳۱۶) بحار الأنوار، ج ۱۲، ص ۳۸۰ ؛ علل الشرايع، ج ۱، ص ۵۷، ب ۵۱

۳۱۷) جامع السعادات، ج ۳، ص ۱۵۱

۳۱۸) رياض المحبّين، ص ۲۱۰

۳۱۹)

۳۲۰)

۳۲۱) ۱ و ۲ و – مصباح الشريعه، ص ۶۴، ب ۹۶ ؛ ينابيع الحكمه، ج ۲، ص ۱۳، ب ۳۱، ف ۱ ح ۲۹

۳۲۲) معراج السعاده، ص ۵۳۹

۳۲۳) كافى، ج ۲، ص ۱۰۵، باب مذمّت دنيا، ح ۱۰

۳۲۴) مفاتيح الجنان، مناجات محبّين ۳۲۵) دعاى كميل

۳۲۶) مناجات شعبانيه ۳۲۷) رياض المحبّين، ص ۲۰۹

۳۲۸) بحار الأنوار، ج ۷۰، ص ۲۵، ح ۲۶ ؛ و تمام حديث در بحار الأنوار، ج ۳۶، ص ۴۰۳ ؛ و تفسير برهان، ج ۴، ص ۶۵ سوره ص، ذيل آيه شريفه: «أَسْتَكْبَرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعالِينَ».

۳۲۹) محبّت به اولياى خدا به اذن خدا و در طول محبّت به ذات اقدس اوست.

۳۳۰) الاثنى عشريه، ص ۸۹، ب ۳، ف ۴

۳۳۱) غرر الحکم، ج ۱، ص ۳۱۶، ف ۱۷، ح ۱۰۶

۳۳۲) مفاتیح الجنان، دعای عرفه ۳۳۳) علل الشرایع، ج ۱، ص ۱۳۹، ب ۱۱۷، ح ۲ ؛ ینابیع الحکمه، ج ۲، ص ۱۴، ح ۳۲

۳۳۴) جامع السعادات، ج ۳، ص ۱۵۱

۳۳۵) بحار الأنوار، ج ۹۷، ص ۳۳۸

۳۳۶) مجموعه ورام، ج ۱، ص ۶۰، باب «ظنّ»

۳۳۷) بحار الأنوار، ج ۷۰، ص ۲۲، ح ۱۹

۳۳۸) مستدرک الوسائل، ج

۱۲، ص ۱۷۳، باب ۱۰۱ از جهاد نفس، ح ۱۹

۳۳۹) بحار الأنوار، ج ۷۰، ص ۲۶، ح ۲۸ ؛ ینابیع الحکمه، ج ۲، ص ۱۰، ح ۲۵

۳۴۰) مستدرک الوسائل، ج ۱، ص ۱۳۳، باب ۲۰ از مقدمه عبادات، ح ۸

۳۴۱) کافی، ج ۲، ص ۱۸۴، باب علامات مؤمن، ح ۱۵

۳۴۲) مستدرک الوسائل، ج ۵، ص ۲۸۶، باب ۱ از ذکر، ح ۱۰ ؛ کنز العمال، ج ۱، ص ۴۱۷ ح ۱۷۷۶

۳۴۳) غرر الحکم، ج ۱، ص ۱۵، ف ۱، ح ۳۷۴

۳۴۴) غرر الحکم، ج ۱، ص ۲۵، ح ۷۲۱

۳۴۵) کنز العمّال، ج ۱، ص ۴۳۳، ح ۱۸۷۲ ؛ ینابیع الحکمه، ج ۲، ص ۴۰۳، ب ۶۳، ف ۱

۳۴۶) بحار الأنوار، ج ۷۰، ص ۱۴، ح ۲ و ج ۸۷، ص ۱۳۹

۳۴۷) مفاتیح الجنان، مناجات منظومه حضرت علی علیه السلام ۳۴۸) بحار الأنوار، ج ۷۰، ص ۲۶، ح ۲۸ ؛ ینابیع الحکمه، ج ۲، ص ۱۰، ح ۲۵

۳۴۹) ریاض المحبّین، ص ۲۰۱

۳۵۰) سوره احزاب، آیه ۴

۳۵۱) سوره آل عمران، آیه ۳۱.

۳۵۲) بحار الأنوار، ج ۷۰، ص ۱۵، ح ۳

۳۵۳) غرر الحکم، ج ۲، ص ۵۵۵، ف ۶۴، ح ۲۹

۳۵۴) همان، ص ۵۷۲، ف ۶۸، ح ۲۵

۳۵۵) بحار الأنوار، ج ۷۰، ص ۲۵، ح ۲۷

۳۵۶) سوره جمعه، آیه ۶

۳۵۷) معراج السعاده، ص ۵۶۱

۳۵۸) سوره آل عمران، آیه ۹۲ : «هرگز به مقام برّ و نیکی نمی رسید تا از آنچه دوست دارید در راه او بگذرید.».

۳۵۹) ریاض المحبّین ، ص ۲۱۱

۳۶۰) مصباح الشریعه، ص ۶۴، ب ۹۷

۳۶۱تا۵۰۲

۳۶۱) امالی صدوق، ص ۱۱، م ۳، ح ۷ ؛ ینابیع الحکمه، ج ۲، ص ۴۷، ب ۳۱، ف ۳، ح

۳۶۲) کافی، ج ۲، ص ۱۰۲، باب دوستی در راه خدا، ح ۳

۳۶۳) بحار الأنوار، ج ۶۹، ص ۲۵۲، ح ۳۳

۳۶۴) کافی، ج ۲، ص ۱۰۲، باب دوستی در راه خدا، ح ۶ ؛ نظیر آن کلام آن حضرت به ابوذر: تحف العقول، ص ۴۵

۳۶۵) کافی، ج ۲، ص ۱۰۴، ح ۱۶

۳۶۶) بحار الأنوار، ج ۹۵، ص ۳۵۵، ح ۱۰

۳۶۷) امالی صدوق، ص ۱۱، م ۳، ح ۷ ؛ ینابیع الحکمه، ج ۲، ص ۴۷، ح ۱۱

۳۶۸) غرر الحکم، ج ۱، ص ۱۵۳، ف ۵، ح ۷۲ ؛ در قرآن نیز از دوستی با کسانی که راه آنان خلاف مسیر حقّ است شدیداً منع شده است. به آیات ۲۳ و ۲۴ از سوره توبه و ۲۲ از سوره مجادله و... مراجعه شود.

۳۶۹) مصباح الشریعه، ص ۶۴، باب ۹۷ و نظایر آن.

۳۷۰) رجوع شود به بحار الأنوار، ج ۱۵، ص ۲۰، ح ۳۲ و ج ۲۶، ص ۲۵۶، ح ۳۲ و...

۳۷۱) مفاتیح الجنان ۳۷۲) سوره آل عمران، آیه ۳۱

۳۷۳) منتهی الآمال، ج ۱، ص ۲۳۹ ؛ و اجمال آن در: احتجاج طبرسی، ج ۲، ص ۱۸

۳۷۴) سوره شوری، آیه ۲۳

۳۷۵) تفسیر کشّاف، ج ۴، ص ۲۲۰ ؛ تفسیر فخر رازی، ج ۲۷، ص ۱۶۵ ؛ بحار الأنوار، ج ۲۷، ص ۱۱۱ و...

۳۷۶) سفینه البحار، ج ۲، ص ۲۰، «فضل حبّ علی علیه السلام»

۳۷۷) تنها در روایت ابی سعید خدری بیست خصلت نام برده شده: بحار الأنوار، ج ۲۷، ص ۷۸ ؛ ینابیع الحکمه، ج ۲، ص ۲۵، ف ۲، ح ۳۰

۳۷۸) سوره نساء، آیه ۶۹

۳۷۹) مجمع البیان، ج ۳، ص ۱۱۰ ؛ بحار الأنوار، ج ۶۸، ص

۳۸۰) کافی، ج ۸ (روضه)، ص ۷۷، ح ۳۱

۳۸۱) به عنوان نمونه به بحار الأنوار، ج ۴۶، ص ۲۴۵ ؛ پند تاریخ، ج ۱، ص ۱۱۶ ؛ ریاض المحبّین، ص ۱۵۴ مراجعه شود.

۳۸۲) سوره سبأ، آیه ۳

۳۸۳) سوره حجّ، آیه ۷۰ ،«آیا ندانستی خداوند آنچه را در آسمان و زمین است می داند؟».

۳۸۴) ارشاد القلوب، ص ۲۲۶، ب ۴۹

۳۸۵) بحار الأنوار، ج ۷۷، ص ۷۶

۳۸۶) سوره شعراء، آیات ۷۸ تا ۸۲

۳۸۷) سوره انبیاء، آیه ۸۳

۳۸۸) تفسیر نور الثقلین، ج ۲، ص ۴۱۹، ح ۴۳ ذیل آیه ۲۴ سوره یوسف از امام سجاد علیه السلام ۳۸۹) بحار الأنوار، ج ۷۱، ص ۳۳۳ ؛ امالی صدوق، ص ۶۱۶، م ۹۰، ح ۲

۳۹۰) در بخش عوامل بیرونی رکود، فصل عصیان، با عنوان «توبه یا بازگشت» با تفصیل کامل به این موضوع خواهیم پرداخت.

۳۹۱) سوره قیامت، آیه ۱ و ۲

۳۹۲) سوره بقره، آیه ۲۸۲

۳۹۳) سوره انفال، آیه ۲۹

۳۹۴) سوره فجر، آیه ۲۷ تا ۳۰

۳۹۵) سوره صفّ، آیه ۱۰ و ۱۱

۳۹۶) سوره نساء، آیه ۱

۳۹۷) سوره احزاب، آیه ۵۲

۳۹۸) سوره حدید، آیه ۴

۳۹۹) ارشاد القلوب، ص ۱۷۵، ب ۳۹ ؛ بحار الأنوار، ج ۷۷، ص ۷۶، ضمن سفارشات خود به ابوذر

۴۰۰) غرر الحکم، ج ۲، ص ۴۶۴، ف ۴۶، ح ۳

۴۰۱) سوره توبه، آیه ۱۰۵ و...

۴۰۲) مفاتیح الجنان، دعای کمیل

۴۰۳) بحار الأنوار، ج ۷۷، ص ۸۴

۴۰۴) بحار الأنوار، ج ۷۰، ص ۶۵، ح ۶ ؛ و نظیر آن نهج البلاغه، ص ۱۲۷۱، ح ۳۸۲

۴۰۵) وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۹۹، ب ۹۶ از جهاد نفس، ح ۱۰

۴۰۶) بحار الأنوار، ج ۷۸، ص ۶، ضمن ح ۵۸

۴۰۷) کافی، ج ۲، ص ۳۲۸،

باب محاسبه عمل، ح ۲ ؛ بحار الأنوار، ج ۷۸، ص ۳۱۱ ؛ تحف العقول، ص ۲۹۲، ضمن حديث هشام.

۴۰۸) امالی طوسی رحمه الله، ج ۱، ص ۳۴ ؛ بحار الأنوار، ج ۷، ص ۱۲۶، ح ۳ ؛ کافی، ج ۸، ص ۱۴۳ ذیل ح ۱۰۸

۴۰۹) نهج البلاغه ترجمه فیض الإسلام، ص ۲۲۵، ذیل خ ۸۹

۴۱۰) مکارم الأخلاق، ص ۴۶۵، ب ۱۲، ف ۵ ؛ بحار الأنوار، ج ۷۷، ص ۸۵

۴۱۱) مکارم الأخلاق، ص ۴۶۸ ؛ بحارالأنوار، ج ۷۷، ص ۸۸

۴۱۲) بحار الأنوار، ج ۷۰، ص ۶۹، ح ۱۶ ؛ و نظیر آن وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۹۸، ح ۸

۴۱۳) غرر الحکم، ج ۲، ص ۶۹۶، ف ۷۷، ح ۱۲۶۵

۴۱۴) همان، ص ۶۲۲، ح ۲۴۳

۴۱۵) همان، ج ۱، ص ۳۶۲، ف ۲۳، ح ۶۸

۴۱۶) وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۹۴، ب ۹۵ از جهاد نفس، ح ۵ ؛ نظیر آن بحار الأنوار، ج ۷۸، ص ۳۲۷ از امام موسی بن جعفر علیه السلام ۴۱۷) مفاتیح الجنان، مناجات ذاکرین ۴۱۸)

۴۱۹) ۱ و - مفاتیح الجنان، مناجات ذاکرین ۴۲۰) سوره جمعه، آیه ۱۰، نظیر آن سوره های آل عمران، آیه ۴۱، شعراء، آیه ۲۲۷ و احزاب، آیات ۲۱ و ۳۵ و ۴۱

۴۲۱) سوره بقره، آیه ۱۵۲

۴۲۲) عدّه الداعی، ص ۲۳۷ ؛ بحار الأنوار، ج ۷۷، ص ۴۲

۴۲۳) کافی، ج ۲، ص ۳۶۰، باب ذکری که در هر مجلس واجب است، ح ۴

۴۲۴) همان، ح ۷ ؛ در حدیث ۱۱ نیز آمده است: «ای موسی! مرا در هیچ حالی فراموش مکن، زیرا از یاد بردن من دل را می میراند».

۴۲۵) سوره احزاب، آیات ۴۱ و ۴۲، «ای کسانی که

ایمان آورده اید! خدا را بسیار یاد کنید و صبح و شام او را تسبیح گویید».

۴۲۶) سوره مدثر، آیه ۶ «منّت مگذار و زیاد مشمار».

۴۲۷) کافی، ج ۲، ص ۳۶۱، باب ذکر زیاد خداوند، ح ۱

۴۲۸) غرر الحکم، ج ۲، ص ۸۳۰، ف ۸۶، ح ۲۶

۴۲۹) غرر الحکم، ج ۱، ص ۷۷، ف ۱، ح ۱۸۸۱

۴۳۰) همان، ص ۸۷، ح ۲۰۲۱

۴۳۱) همان، ص ۹۹، ح ۲۱۴۹

۴۳۲) تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۱ ؛ بحار الأنوار، ج ۸، ص ۱۲۳، ح ۱۹

۴۳۳) ینابیع الحکمه، ج ۲، ص ۴۰۸، ب ۶۳، ف ۱، ح ۳۹

۴۳۴) همان، ص ۴۰۵، ح ۲۶

۴۳۵) در بحث توسّل با تفصیلی بیشتر به این مقوله پرداخته ایم.

۴۳۶) کافی، ج ۲، ص ۳۶۰، ح ۲

۴۳۷) وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۳۴۸، ب ۲۳ از فعل معروف، ح ۹

۴۳۸) مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۳۹۳، ح ۴ ؛ ینابیع الحکمه، ج ۲، ص ۴۱۶، ح ۱۵

۴۳۹) به عنوان نمونه از روایاتی که در فضیلت ذکر شریف لا إِلهَ إِلّاَ اللّه، تسبیح، حمد، تکبیر، استغفار، تسبیح حضرت فاطمه علیها السلام و غیره وارد شده است می توان نام برد.

۴۴۰) سوره اعراف، آیه ۲۰۱

۴۴۱) سوره طه، آیه ۱۲۴

۴۴۲) سوره زخرف، آیه ۳۶

۴۴۳) سوره منافقون، آیه ۹

۴۴۴) سفینه البحار، ج ۶، ص ۶۰ «عبد»

۴۴۵) غرر الحکم، ج ۱، ص ۱۸۸، ف ۸، ح ۲۵۷

۴۴۶) ینابیع الحکمه، ج ۲، ص ۴۰۲، ح ۱۹ ؛ عدّه الداعی، ص ۲۳۴، ب ۵

۴۴۷) خصال، ج ۱، ص ۱۲۵، ب ۳، ح ۱۲۲

۴۴۸) احادیث متعددی به همین مضمون با تعابیر مختلف وارد شده است: وسائل الشیعه، ج ۷ باب ذکر، بحار الأنوار، ج ۹۳ و کافی،

ج ۲، ابواب مربوط به ذکر.

۴۴۹) معانی الأخبار، ص ۳۷۸ باب نوادر، ح ۵۶ ؛ ینابیع الحکمه، ج ۲، ص ۴۰۲، ح ۱۸

۴۵۰) بحار الأنوار، ج ۹۳، ص ۱۶۴، ح ۴۳

۴۵۱) سوره نور، آیه ۳۷

۴۵۲) برای آشنایی بیشتر نسبت به آیه فوق، به نهج البلاغه ترجمه فیض الإسلام، ص ۷۰۳، خ ۲۱۳ مراجعه شود.

۴۵۳) سوره رعد، آیه ۲۸

۴۵۴) سوره آل عمران، آیه ۱۹۰ و ۱۹۱

۴۵۵) کافی، ج ۲، ص ۴۵، باب تفکّر، ح ۳

۴۵۶) کافی، ج ۲، ص ۴۵، ح ۴ ؛ و در تحف العقول، ص ۳۶۲ از امام حسن عسکری علیه السلام

۴۵۷) خصال، ج ۱، ص ۴۳، ب ۲، ح ۳۳ به نقل از امام صادق علیه السلام ۴۵۸) سوره رعد، آیه ۱۹ و سوره زمر، آیه ۹

۴۵۹) بحار الأنوار، ج ۷۱، ص ۳۲۷، ح ۱۱

۴۶۰) کافی، ج ۲، ص ۴۵، ح ۵

۴۶۱) بحار الأنوار، ج ۷۸، ص ۱۱۵

۴۶۲) ینابیع الحکمه، ج ۴، ص ۳۵۵، ب ۱۴۸

۴۶۳) ارشاد القلوب، ص ۱۵۱، ب ۳۱

۴۶۴) عدّه الداعی، ص ۱۵۵

۴۶۵) بحار الأنوار، ج ۷۳، ص ۱۵۷، ح ۳

۴۶۶) همان، ج ۷۷، ص ۸۰

۴۶۷) نهج البلاغه ترجمه فیض الإسلام، ص ۶۱۲، ضمن خ ۱۸۴

۴۶۸) غرر الحکم، ج ۱، ص ۴۳۵، ف ۳۹، ح ۴۵

۴۶۹) تحف العقول، ص ۲۰۷ ؛ بحارالأنوار، ج ۷۸، ص ۱۶۲

۴۷۰) سوره ذاریات، آیه ۵۶

۴۷۱) تفسیر نور الثقلین، ج ۵، ص ۱۳۲، ح ۵۸

۴۷۲) سوره بقره، آیه ۲۱

۴۷۳) بحار الأنوار، ج ۱، ص ۲۲۵، ضمن حدیثی طولانی

۴۷۴) مصباح الشریعه، ص ۶۶، ب ۱۰۰

۴۷۵) پیشوایان حدیث شناس و بزرگان دین که به خوبی با مضامین احادیث و فرمایشات حضرات معصومین علیهم السلام آشنایند، در باره

این سخن گهربار مطالب ارزشمندی را مطرح فرموده، گوشه هایی از اسرار پنهان و حقایق مکنون آن را ظاهر ساخته اند که از توان ادارک ما خارج، و از گنجایش این اوراق بیرون است.

۴۷۶) بحار الأنوار، ج ۷۰، ص ۲۷ و ۳۰ ؛ ینابیع الحکمه، ج ۴، ص ۸۵، ب ۱۲۹، ح ۲۶

۴۷۷) مستدرک الوسائل، ج ۱۱، ص ۲۴۴، باب ۱۵ ؛ ینابیع الحکمه، ج ۴، ص ۸۲، ح ۱۳

۴۷۸) سوره اسراء، آیه ۱

۴۷۹) کافی، ج ۲، ص ۶۸، باب عبادت، ح ۳

۴۸۰) غرر الحکم، ج ۲، ص ۷۳۸، ف ۷۹، ح ۳۸

۴۸۱) مستدرک الوسائل، ج ۱۱، ص ۳۹۳

۴۸۲) بحار الأنوار، ج ۱، ص ۲۰۸، ح ۱۰

۴۸۳) وسائل الشیعه، ج ۶، ص ۱۷۳، باب ۳ از قرائت قرآن، آخر ح ۷

۴۸۴) شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۲۰، ص ۳۰۷

۴۸۵) نهج البلاغه ترجمه فیض الإسلام، ص ۱۱۹۲، ح ۲۲۹

۴۸۶) کافی، ج ۲، ص ۶۸، ح ۵ ؛ و نظیر آن ، خصال، ج ۱، ص ۱۸۸، ب ۳، ح ۲۵۹

۴۸۷) بحار الأنوار، ج ۴۱، ص ۱۴، ح ۴

۴۸۸) بحار الأنوار، ج ۱۴، ص ۳۰۹، ب ۲۱ ؛ تحف العقول، ص ۳۷۸، دنباله مواعظ آن حضرت علیه السلام ۴۸۹) کافی، ج ۲، ص ۱۸۵، باب علامات مؤمن، ح ۲۱ ؛ و در ح ۲۲ آمده است که آن حضرت در انتهای خطبه ای فرمودند: «گویا این مردم (زمان ما) در خواب غفلت فرو رفته اند! سپس از جای برخاسته و تا زنده بودند دیگر کسی آن حضرت را خندان ندید.».

۴۹۰) بحار الأنوار، ج ۷۱، ص ۱۷۵، ح ۱۲

۴۹۱) سوره انعام، آیه ۱۲۷

۴۹۲) سفینه البحار، ج ۸، ص ۳۰۱ به نقل

از «اسعاف الراغبین»

۴۹۳) معراج السعاده، ص ۵۲۴

۴۹۴) وسائل الشیعه، ج ۱، ص ۸۸، ب ۲۰ از مقدمه عبادات، ح ۱۱

۴۹۵) زندگانی و شخصیّت شیخ انصاری، ص ۹۰ و ۳۸۲

۴۹۶) مجموعه آثار استاد مطهری، ج ۱۴، ص ۴۲۴

۴۹۷) بحار الأنوار، ج ۷۷، ص ۱۷۳

۴۹۸)

۴۹۹) ۲ و - غرر الحکم، ج ۲، ص ۴۷۰، ف ۴۷، ح ۹ و ۱۵ ؛ همچنین به ینابیع الحکمه، ج ۱، ص ۴۵۵ مراجعه شود.

۵۰۰) بحار الأنوار، ج ۷۴، ص ۲۸۲، باب ۱۹

۵۰۱) حیاه القلوب، ج ۲، ص ۶۴۷

۵۰۲) معراج السعاده، ص ۵۲۴

۵۰۳تا۶۳۴

۵۰۳) غرر الحکم، ج ۱، ص ۹۱، ف ۱، ح ۲۰۷۶

۵۰۴) غرر الحکم، ج ۱، ص ۱۷۹، ف ۸، ح ۱۰۸

۵۰۵) همان، ج ۲، ص ۸۱۴، ف ۸۵، ح ۱۸۵

۵۰۶) الاثنی عشریه، ص ۲۰۶، ب ۵، ف ۴

۵۰۷) سوره کهف، آیات ۱۰۳ و ۱۰۴

۵۰۸) سوره فاطر، آیه ۸

۵۰۹) بحار الأنوار، ج ۷۸، ص ۳۴۸

۵۱۰) نهج البلاغه ترجمه فیض الإسلام، ص ۱۱۴۸، ح ۱۲۶

۵۱۱) سوره نحل، آیه ۳۰، «و چه نیکوست سرای پرهیزکاران!».

۵۱۲) تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۵۸ ذیل آیه مذکور، ح ۲۴

۵۱۳) کافی، ج ۲، ص ۲۳۹، باب دوستی دنیا، ح ۸؛ ینابیع الحکمه، ج ۲، ص ۳۴۸، ح ۲

۵۱۴) دُنْیا بَلاغٍ» ممکن است به معنی دنیای کفایت کننده نیز باشد.

۵۱۵) سوره قصص، آیه ۷۷، «سهم خویش را از دنیا فراموش مکن».

۵۱۶) تفسیر نور الثقلین، ج ۴، ص ۱۳۹؛ مستدرک الوسائل، ج ۱، ص ۱۲۳، ب ۱۸ از مقدمه عبادات، ح ۵

۵۱۷) بحار الأنوار، ج ۷۳، ص ۶۳ ذیل، ح ۳۰

۵۱۸) اَلدُّنْیا مَزْرَعَةُ الْآخِرَةِ»: بحار الأنوار، ج ۷۰، ص ۲۲۵، ب ۵۴؛ عوالی اللآلی،

ج ۱، ص ۲۶۷، ح ۶۶.

۵۱۹) ینابیع الحکمه، ج ۲، ص ۳۷۲، ح ۶۱، در این روایت، سلسله مراتب انحطاط اخلاقی بشر، از محبّت دنیا تا قساوت قلب - که خود ریشه بسیاری از انحرافات و مفاسد اخلاقی است - ترسیم گشته است.

در روایت دیگری به نقل از امیر مؤمنان علیه السلام دوستی دنیا نیز ریشه یابی شده و سبب آن فراموشی مرگ معرفی گردیده است.

۵۲۰) کمال الدین، ج ۲، ص ۵۹۳ ؛ بحار الأنوار، ج ۷۸، ص ۳۸۳

۵۲۱) تفسیر نور الثقلین، ج ۴، ص ۲۱۷ ذیل آیه ۳۳ سوره لقمان، ح ۱۰۲

۵۲۲) سوره آل عمران، آیه ۱۴

۵۲۳) سوره آل عمران، آیه ۱۸۵

۵۲۴) سوره کهف، آیه ۴۶

۵۲۵) سوره حدید، آیه ۲۰

۵۲۶) سوره منافقون، آیه ۹

۵۲۷) نهج الفصاحه، ص ۲۸۳، ح ۱۳۴۲ ؛ همچنین از مولا ـ امیر مؤمنان، حضرت سجّاد و امام صادق علیهم السلام نقل شده است: غرر الحکم، ج ۱، ص ۳۸۰، ف ۲۸، ح ۱ ؛ کافی، ج ۲، ص ۲۳۸، ح ۱ و ۸ و بحار الأنوار، ج ۷۳، ص ۹۰ و ۱۱۹ و...

۵۲۸) کافی، ج ۲، ص ۲۳۸، ح ۲ و ۱۰ ؛ نظیر آن، ح ۳ از امام باقر علیه السلام

۵۲۹) کافی، ج ۲، ص ۲۳۹، ح ۱۱

۵۳۰) همان، ص ۲۴۱، ح ۱۷

۵۳۱) نهج البلاغه ترجمه فیض الإسلام، ص ۱۸۱، خ ۸۱

۵۳۲) وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۱۷، ب ۶۳ از جهاد نفس، ح ۴

۵۳۳) کافی، ج ۲، ص ۱۰۵، باب مذمّت دنیا، ح ۸ ؛ به همین مضمون روایات دیگری از امام صادق علیه السلام نقل شده است.

۵۳۴) اصطلاحی است در میان اهل کیمیا.

۵۳۵) بحار الأنوار، ج ۴۱، ص

۲۷۳، ح ۲۹ ؛ رياحين الشريعه، ج ۲، ص ۳۱۹

۵۳۶) زندگانی آن مرحوم، ص ۱۱۶

۵۳۷) ارشاد شيخ مفيد، ج ۱، ص ۲۴۱، ب ۳، ف ۱۹

۵۳۸) نهج البلاغه ترجمه فيض الاسلام، ص ۱۱۹۲، ح ۲۲۸

۵۳۹) همان، ص ۱۱۳۳، ح ۱۰۰

۵۴۰) وسائل الشيعه، ج ۱۵، ص ۳۳۹، ب ۴۹ از جهاد نفس، ح ۳ ؛ خصال، ج ۱، ص ۳۳۰، ب ۶، ح ۲۷

۵۴۱) نهج البلاغه ترجمه فيض الإسلام، ص ۱۱۴۱، خ ۱۱۵ ؛ کافی، ج ۲، ص ۱۱۰، ح ۲۲

۵۴۲) همان، ص ۷۱۴، خ ۲۱۵

از موضوعـاتی که بيش از هر موضوع ديگر در نهـج البلاغه به آن پرداخته شـده، نکوهش دنياست. به خطبه ها و حکمت های زير نيز مراجعه شود:

ص ۱۳۲ خ ۴۵ ؛ ص ۱۳۹ خ ۵۲ ؛ ص ۱۵۱ خ ۶۲ ؛ ص ۲۹۱ خ ۹۸ ؛ ص ۳۰۲ خ ۱۰۲ ؛ ص ۳۴۱ خ ۱۱۰ ؛ ص ۳۴۹ خ ۱۱۲ ؛ ص ۵۰۷ خ ۱۵۹ ؛ ص ۷۱۶ خ ۲۱۷ ؛ ص ۱۰۶۵ نامه ۶۸ ؛ ص ۱۱۱۵، ح ۶۱ ؛ ص ۱۱۱۸، ح ۷۴ ؛ ص ۱۱۵۰، ح ۱۲۸ ؛ ص ۱۱۹۶، ح ۲۴۳ ؛ ص ۱۲۵۹، ح ۳۶۲ ؛ ص ۱۲۷۹، ح ۴۰۷ ؛ ص ۱۲۹۶، ح ۴۴۹ ؛ ص ۱۲۹۸، ح ۴۵۵ ؛ ص ۱۱۱۹، ح ۷۴ ؛ ص ۱۲۳۱، ح ۲۹۵، و...

۵۴۳) کافی، ج ۲، ص ۱۱۰، ح ۲۴

۵۴۴) مشکاه الأنوار، ص ۲۶۴، ب ۶، ف ۷ ؛ ينابيع الحکمه، ج ۲، ص ۳۵۲، ح ۱۵

۵۴۵) تحف العقول، ص ۱۵۳ ؛ بحار الأنوار، ج ۷۸، ص ۵۴

۵۴۶) بحار الأنوار، ج ۷۳، ص ۱۲۵، ح ۱۲۱

۵۴۷) امالی مفيد رحمه الله،

ص ۴۳، ح ۱ ؛ منتهی الآمال، ج ۲، ص ۱۲

۵۴۸) بحار الأنوار، ج ۷۸، ص ۱۱، ح ۶۹

۵۴۹) کافی، ج ۱، ص ۳۷، باب کسی که علم خود را وسیله معاش خود قرار می دهد، ح ۴

۵۵۰) امالی صدوق رحمه الله، ص ۹۹، م ۲۱، ح ۸ ؛ بحار الأنوار، ج ۱۴، ص ۲۵

۵۵۱) بحار الأنوار، ج ۲۲، ص ۱۲۲، ح ۹۲

۵۵۲) کیفر گناه، ص ۲۹۶

۵۵۳) معراج السعاده، ص ۲۴۰

۵۵۴) سوره نساء، آیه ۵

۵۵۵) کافی، ج ۲، ص ۲۳۸، باب دوستی دنیا، ح ۴

۵۵۶) خصال، ج ۲، ص ۶۳۶، ضمن حدیث اربعمأه ؛ معانی الأخبار، ص ۳۴۷

۵۵۷) نهج البلاغه ترجمه فیض الإسلام، ص ۱۱۱۳، ح ۵۵

۵۵۸) وسائل الشیعه، ج ۱۷، ص ۳۴، ب ۷، ح ۴ ؛ خصال، ج ۱، ص ۲۸۲، ب ۵، ح ۲۹

۵۵۹) غرر الحکم، ج ۲، ص ۵۶۲، ف ۶۶، ح ۲۸

۵۶۰)

۵۶۱)

۵۶۲) ۱ و ۲ و - غرر الحکم، ج ۱، ص ۳۸۰، ف ۲۸، ح ۸ و ۹ و ۱۰

۵۶۳) سوره اعراف، آیه ۱۷۵ و ۱۷۶

۵۶۴) تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۴۸

۵۶۵) مجمع البیان، ج ۴، ص ۵۰۰

۵۶۶) سوره ص، آیه ۲۶

۵۶۷) سوره نساء، آیه ۱۳۵

۵۶۸) سوره جاثیه، آیه ۲۳

۵۶۹) تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص ۲۶۷

۵۷۰) رساله تولّی و تبرّی، ص ۱۶۲

۵۷۱) الدرّ المنثور فی التفسیر بالمأثور، ج ۵، ص ۷۲

۵۷۲) نهج البلاغه ترجمه فیض الاسلام، ص ۱۲۷ خ ۴۲ ؛ کافی، ج ۲، ص ۲۵۲، باب پیروی از هوی، ح ۳ ؛ خصال، ج ۱، ص ۵۱، ب ۲، ح ۶۳

۵۷۳) سوره قصص، آیه ۵۰

۵۷۴) تفسیر برهان، ج ۳، ص ۲۲۹، ح ۱ و ۴

۵۷۵) سوره نازعات، آیه ۴۰

و ۴۱

۵۷۶) تحف العقول، ص ۲۸۶، ۲۹۱، ۲۹۳، ۲۹۴ ؛ بحارالأنوار، ج ۷۸، ص ۲۹۹

۵۷۷) غرر الحکم، ج ۲، ص ۶۹۴، ف ۷۷، ح ۱۲۴۶

۵۷۸) غرر الحکم، ج ۲، ص ۵۵۴، ف ۶۴، ح ۱۲

۵۷۹) نهج البلاغه ترجمه فیض الإسلام، ص ۵۶۶، ضمن خطبه ۱۷۵

۵۸۰) بحار الأنوار، ج ۷۷، ص ۸۴

۵۸۱) همان، ج ۷۸، ص ۸۱

۵۸۲) سوره مؤمنون، آیه ۷۱

۵۸۳) غرر الحکم، ج ۱، ص ۶۷، ف ۱، ح ۱۷۴۹

۵۸۴) همان، ص ۳۵، ح ۱۰۹۰ و ۱۱۰۳

۵۸۵) غرر الحکم، ج ۱، ص ۱۳۲، ف ۳، ح ۲۸

۵۸۶) همان، ص ۱۹۲، ف ۸، ح ۳۱۱

۵۸۷) همان، ص ۲۲، ف ۱، ح ۶۳۵

۵۸۸) غرر الحکم، ج ۱، ص ۴۳۰، ف ۳۸، ح ۶

۵۸۹) همان، ص ۴۳۱، ح ۳۲

۵۹۰) غرر الحکم، ج ۱، ص ۹۶، ف ۱، ح ۲۱۲۱

۵۹۱) همان، ج ۲، ص ۵۵۰، ف ۶۳، ح ۱۵

۵۹۲) همان، ج ۱، ص ۳۱۵، ف ۱۷، ح ۸۹

۵۹۳) همان، ص ۲۸۷، ف ۱۳، ح ۲۱

۵۹۴) غرر الحکم، ج ۱، ص ۱۵۰، ف ۵، ح ۴۱

۵۹۵) همان، ج ۲، ص ۶۸۰، ف ۷۷، ح ۱۰۹۵

۵۹۶) همان، ص ۴۹۸، ف ۵۵، ح ۱۳ و ۱۵

۵۹۷) بحار الأنوار، ج ۲۶، ص ۲۳۹ ؛ ج ۲، ص ۹۴، از امام جواد علیه السلام ۵۹۸) سوره توبه، آیه ۳۸

۵۹۹) به لطف پروردگار در کتاب «فرهنگ صفات» با تفصیل بیشتری به این بحث خواهیم پرداخت.

۶۰۰) سوره نساء، آیه ۱۴۲ ؛ در آیه ۳۸ نیز ریا در بذل مال و نشان دادن انفاق به مردم از نشانه ها و صفات متکبرین بر شمرده شده است.

۶۰۱) سوره ماعون، آیه ۴ – ۶

۶۰۲) سوره کهف، آیه ۱۱۰

۶۰۳) مستدرک الوسائل،

ج ۱، ص ۱۰۹، ب ۱۱ از مقدمه عبادات، ح ۱۷ ؛ نظیر آن جامع السعادات، ج ۲، ص ۳۸۷

۶۰۴) کافی، ج ۲، ص ۲۲۲، باب ریا، ح ۳

۶۰۵) همان، ص ۲۲۳، ح ۹

۶۰۶) کافی، ج ۲، ص ۲۲۴، ح ۱۶

۶۰۷) نهج البلاغه ترجمه فیض الإسلام، ص ۸۴، خ ۲۳ ؛ غرر الحکم، ج ۱، ص ۱۳۵، ف ۳، ح ۵۷

۶۰۸) سُمعه از ماده سماع و بر دو قسم است:

اوّل: انجام یک کار با انگیزه رساندن به گوش دیگران؛ که این خود نوعی از ریا و در حکم آن است.

دوّم: رساندن عمل به گوش دیگران پس از انجام آن که البته غالباً فقها آن را موجب بطلان عمل نمی دانند امّا معتقدند از ثواب آن می کاهد و بسا همه پاداش آن را از بین می برد.

۶۰۹) غرر الحکم، ج ۱، ص ۳۰۴، ف ۱۶، ح ۷

۶۱۰) کافی، ج ۲، ص ۲۲۲، ح ۴

۶۱۱) بحار الأنوار، ج ۷۲، ص ۲۹۵، ح ۱۹، ذکر این چهار نام بیانگر آن است که ریا خارجاً مستلزم همین چهار خصلت ناپسند می باشد.

۶۱۲) البته ممکن است منظور از «دعاء الغریق» دعای معروفی باشد که امام صادق علیه السلام آن را به عبد اللّه بن سنان تعلیم فرمودند تا شیعیان در عصر غیبت حضرت بقیّه اللّه – أرواحنا فداه – آن را بخوانند. به کمال الدین مرحوم صدوق، ج ۲، ص ۳۵۲ مراجعه شود.

۶۱۳) کافی، ج ۲، ص ۲۲۴، ح ۱۴

۶۱۴) البته ریای معروف نزد فقها همان ریای در عبادات است.

۶۱۵) گرچه انسان شرعاً مجاز است در مواردی برای حفظ آبروی خویش، شرایط واقعی زندگی را از مردم بپوشاند، لیکن تفکیک آن از ریا

کاری بسیار مشکل است.

۶۱۶) کافی، ج ۲، ص ۲۲۳، ح ۸ ؛ خصال، ج ۱، ص ۱۲۱، ب ۳، ضمن ح ۱۱۳، از حضرت لقمان ؛ و نظیر آن تحف العقول، ص ۲۳ از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله به شمعون نقل شده است.

۶۱۷) رساله لبّ اللباب، ص ۵۱

۶۱۸) معراج السعاده، ص ۴۵۶

۶۱۹) مسرور شدن از صفات یا اعمال پسندیده چنانچه با تواضع و فروتنی و شکر گزاری نسبت به خدای متعال که توفیقش را به او ارزانی داشته، همراه باشد عجب نیست.

۶۲۰) سوره کهف، آیات ۱۰۶ - ۱۰۳

۶۲۱) سوره قصص، آیات ۷۸ - ۷۶

۶۲۲) سوره توبه، آیه ۲۵

۶۲۳) کافی، ج ۲، ص ۲۳۶، باب عجب، ج ۲

۶۲۴) همان، ح ۱

۶۲۵) شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۲۰، ص ۳۲۲

۶۲۶) کافی، ج ۲، ص ۲۳۷، ح ۸

۶۲۷) خصال، ج ۱، ص ۱۱۲، ب ۳، ح ۸۶

۶۲۸) وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۳۶۶، ب ۵۵ از جهاد نفس، ح ۵

۶۲۹) خصال، ج ۱، ص ۱۱۱، ح ۸۵

۶۳۰) مصباح الشریعه، ص ۲۷، ب ۴۰

۶۳۱) در روایات از این حالت با کلمه «اِدلال» یاد می شود.

۶۳۲) کافی، ج ۲، ص ۲۳۶، ح ۵

۶۳۳) کافی، ج ۲، ص ۲۳۷، ح ۶

۶۳۴) وی غالباً از حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام نقل روایت می کند. مرحوم صدوق نیز این حدیث را در معانی الأخبار توسّط او از مولا موسی بن جعفر علیهما السلام نقل کرده است. امّا صاحب تحف العقول (ص ۳۲۷)، آن را از احمد بن نجم از امام رضا علیه السلام نقل فرموده است.

۶۳۵تا۷۴۷

۶۳۵) کافی، ج ۲، ص ۲۳۶، ح ۳

۶۳۶) نهج البلاغه ترجمه فیض الإسلام، ص ۱۱۶۷،

ح ۱۵۸ ؛ غرر الحکم، ج ۱، ص ۲۳، ف ۱، ح ۶۵۱

۶۳۷) بحار الأنوار، ج ۷۲، ص ۳۱۶، ح ۲۴

۶۳۸) تفاوت عجب و کبر آن است که در عجب پای دیگران به میان نمی آید و عجب کننده صرفاً خویشتن را بزرگ شمرده، به خود می بالد و از خویش شاد است. لیکن متکبّر ضمن آنکه خود را از دیگران برتر می شمرد، به لوازم آن که ضایع کردن حقوق دیگران و ظلم و ستم از آن جمله است در خارج نیز ترتیب اثر می دهد.

۶۳۹) وَ فَوْقَ کُلِّ ذِی عِلْمٍ عَلِیمٌ » «و برتر از هر صاحب علمی، عالمی است».

(سوره یوسف، آیه ۷۶)

۶۴۰) نهج البلاغه ترجمه فیض الإسلام، ص ۷۷۹، ضمن خطبه ۲۳۴

۶۴۱) بحار الأنوار، ج ۷۱، ص ۲۳

۶۴۲) جامع السعادات، ج ۱، ص ۳۳۶ ؛ معراج السعاده، ص ۱۹۴

۶۴۳) همان، ص ۳۳۵ ؛ معراج السعاده، ص ۱۹۴ ؛ نظیر آن سفینه البحار، ج ۶، ص ۱۵۴

۶۴۴) فرهنگ تربیت، ص ۷۶

۶۴۵) فرهنگ تربیت، ص ۷۴

۶۴۶) سوره اعراف، آیه ۱۳۸

۶۴۷) بحار الأنوار، ج ۷۴، ص ۱۹۲، ح ۱۲

۶۴۸) شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۲۰، ص ۲۷۲، ح ۱۴۷

۶۴۹) وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۱۳۵، باب جایز نبودن تقلید از غیر معصوم، ح ۳۲ ؛ امالی مفید رحمه الله، ص ۳، م ۱، ضمن ح ۳ ؛ و نیز رجوع کنید به بحار الأنوار، ج ۶ ص ۱۷۸

۶۵۰) بحار الأنوار، ج ۱، ص ۲۰۸، ح ۸

۶۵۱) نهج البلاغه ترجمه فیض الإسلام، ص ۱۲۲۷، ح ۲۸۲

۶۵۲) غرر الحکم، ج ۱، ص ۵۷، ف ۱، ح ۱۵۵۹

۶۵۳) همان، ج ۲، ص ۵۰۹، ف ۵۷، ح ۴۷

۶۵۴) وسائل الشیعه، ج

۱۵، ص ۲۵۸، ب ۲۳ از جهاد نفس، ح ۱۷

۶۵۵) المحجّه البیضاء، ج ۸، ص ۱۶۰

۶۵۶) غرر الحکم، ج ۱، ص ۴۵۸، ف ۴۴، ح ۶۳

۶۵۷) غرر الحکم، ج ۱، ص ۲۸۷، ف ۱۳، ح ۱۸

۶۵۸) بحار الأنوار، ج ۶، ص ۹۳، نامه امام رضا علیه السلام به محمد بن سنان و نظایر آن ۶۵۹) وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۴۵، باب ۷۶ از جهاد نفس ح ۵ ؛ بحار الأنوار، ج ۷۳، ص ۳۵۴، ح ۶۰ ؛ در مبحث «حبّ دنیا» حدیث دیگری از حضرت عیسی علیه السلام نقل شد که فرموده اند: «وَ كَثْرَةُ الذُّنُوبِ مِنْ حُبِّ الدُّنْيا وَ حُبُّ الدُّنْيا رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ.».

۶۶۰) کافی، ج ۲، ص ۲۰۸، باب گناهان، ح ۱۳ ؛ و نظیر آن ح ۲۰

۶۶۱) کافی، ج ۲، ص ۲۰۶، ح ۱

۶۶۲) مانند سوره بقره، آیه ۱۰ که به وجود بیماری در دل منافقین تصریح نموده، و سوره احزاب، آیه ۳۲ که طمع مندان بی عفّت را برخوردار از همین خصیصه معرفی کرده است.

۶۶۳) کافی، ج ۲، ص ۲۱۱، ح ۲۸

۶۶۴) غرر الحکم، ج ۱، ص ۷۹، ف ۱، ح ۱۹۱۳

۶۶۵) کافی، ج ۲، ص ۵۵، باب خوف و رجاء، ح ۲

۶۶۶) سوره های انفال، اعراف، هود، یوسف، نمل، و احقاف، آیات ۲۲، ۱۳۸، ۲۹، ۸۹، ۵۵، ۲۳، و نظایر این ها.

۶۶۷) بحار الأنوار، ج ۷۷، ص ۱۶۰، ح ۱۴۴

۶۶۸) همان، ص ۷۹

۶۶۹) مستدرک الوسائل، ج ۱۱، ص ۳۳۷، ب ۴۱ از جهاد نفس، ح ۹

۶۷۰) بحار الأنوار، ج ۷۸، ص ۱۲۶، ح ۷ ؛ در جامع الأخبار، ص ۱۳۰، ف ۸۹، از حضرت علی بن الحسین علیه السلام روایت شده است.

۶۷۱) علل الشرایع،

ج ۲، ص ۵۲۲، ب ۲۹۸، ح ۳ ؛ ینابیع الحکمه، ج ۲، ص ۴۲۳، ب ۶۴، ف ۱، ح ۲۰

۶۷۲) بحار الأنوار، ج ۷۳، ص ۳۴۷، ح ۳۴ ؛ نظیر آن: غرر الحکم، ج ۲، ص ۴۹۴، ف ۵۴، ح ۷ از مولا علی علیه السلام ۶۷۳) سفینه البحار، ج ۳، ص ۲۱۸، ماده «ذنب»

۶۷۴) نهج البلاغه ترجمه فیض الإسلام، ص ۱۲۸۸، ح ۴۲۵

۶۷۵) نهج البلاغه ترجمه فیض الإسلام، ص ۲۹۳، خ ۹۸

۶۷۶) همان، ص ۵۷، خ ۵

۶۷۷) صحیفه سجّادیّه، بخشی از دعای ۱۶

۶۷۸) وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۳۱۳، ب ۴۳ از جهاد نفس، ح ۱۳ ؛ و نظیر آن: بحار الأنوار، ج ۷۷، ص ۷۹، ح ۳

۶۷۹) سوره یس، آیه ۱۲

۶۸۰) کافی، ج ۲، ص ۲۱۸، باب کوچک شمردن گناه، ح ۳،

۶۸۱) نهج البلاغه ترجمه فیض الإسلام، ص ۱۲۴۹، ح ۳۴۰ ؛ و نظیر آن: ص ۱۳۰۴، ح ۴۶۹ ؛ غرر الحکم، ج ۱، ص ۱۹۲، ف ۸، ح ۳۱۸

۶۸۲) سوره مجادله، آیه ۷

۶۸۳) بحار الأنوار، ج ۷۷، ص ۱۰۳ و ۱۰۶

۶۸۴) بحار الأنوار، ج ۷۳، ص ۳۴۹، ذیل ح ۴۴ ؛ و نیز به غرر الحکم، ج ۱ ص ۱۹۲، ح ۳۰۹ رجوع فرمایید.

۶۸۵) سوره انعام، آیه ۱۲۰

۶۸۶) سوره نور، آیه ۶۳

۶۸۷) کافی، ج ۲، ص ۲۱۱، ح ۳۱

۶۸۸) سوره انعام، آیه ۴۴

۶۸۹) برخوردار شدن از نعمت ها در این موارد - به تعبیر قرآن کریم - نوعی استدراج است که به تدریج باعث فرو رفتن هر چه بیشتر انسان در غفلت و سرمستی شده، در نهایت به هلاکت وی می انجامد.

۶۹۰) سوره حجر، آیه ۳

۶۹۱) سوره روم، آیه ۹ و ۱۰

۶۹۲) همان،

آیه ۴۱

۶۹۳) سوره انفال، آیه ۵۲ و ۵۳

۶۹۴) سوره اسراء، آیه ۱۶ و ۱۷

۶۹۵) سوره شوری، آیه ۳۰

۶۹۶) کافی، ج ۲، ص ۲۰۷، ح ۳

۶۹۷) کافی، ج ۲، ص ۲۰۸، ح ۱۱ ؛ نظیر آن: ح ۸ و ۱۲

۶۹۸) همان، ص ۲۰۹، ح ۲۲ ؛ نظیر آن، ح ۲۴

۶۹۹) کافی، ج ۲، ص ۲۱۱، ح ۲۹

۷۰۰) بحار الأنوار، ج ۷۳، ص ۳۶۳، ح ۹۵

۷۰۱) کافی، ج ۲، ص ۲۷۷، باب کیفر سریع گناهان، ح ۲

۷۰۲) نهج البلاغه ترجمه فیض الإسلام، ص ۵۷۹، ضمن خ ۱۷۷ ؛ بحار الأنوار، ج ۷۳، ص ۳۵۰، ضمن ح ۴۷

۷۰۳) سوره اعراف، آیه ۱۸۲

۷۰۴) کافی، ج ۲، ص ۳۲۷، باب استدراج، ح ۱

۷۰۵) سوره زمر، آیه ۵۳

۷۰۶) تفسیر صافی، ج ۴، ص ۳۲۶، ذیل آیه شریفه.

۷۰۷) کشف الغمّه، ج ۲، ص ۳۱۷ ؛ بحار الأنوار، ج ۴۶، ص ۱۳۲

۷۰۸) مناقب، ج ۴، ص ۱۵۹ ؛ بحار الأنوار، ج ۴۶، ص ۱۳۲

۷۰۹) مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۱۳۷، باب ۸۷ از جهاد ؛ غرر الحکم، ج ۱، ص ۹۳، ف ۱، ح ۲۰۹۴

۷۱۰) کافی، ج ۲، ص ۳۱۶، باب توبه، ح ۱۰ ؛ در جامع السعادات، ج ۳، ص ۶۵، از رسول اکرم صلی الله علیه وآله نیز نقل کرده است.

۷۱۱) سوره آل عمران، آیه ۱۳۵ و ۱۳۶

۷۱۲) امالی صـدوق رحمه الله، ص ۴۶۵، م ۷۱، ح ۵ ، برای آیه شـریفه شـأن نزول هایی مثل جریان بهلول نبّاش نقل شـده که ممکن است از باب تطبیق یا مصداق آیه باشد.

(تفسیر نور الثقلین، ج ۱، ص ۳۹۱ ؛ بحار الأنوار، ج ۶، ص ۲۳)

۷۱۳) سوره نور، آیه ۳۱

۷۱۴) سوره بقره، آیه ۲۲۲

۷۱۵)

جامع السعادات، ج ۳، ص ۶۵

۷۱۶) سوره توبه، آیه ۱۰۴

۷۱۷) مفاتیح الجنان، مناجات خمس عَشره، مناجات تائبین ۷۱۸) کافی، ج ۲، ص ۳۱۶، ح ۸ ؛ نظیر آن را مسلم در صحیح خود (ج ۸ ص ۹۲) به طرق متعددی روایت کرده است.

۷۱۹) خزائن مرحوم نراقی، ص ۴۳۱

۷۲۰) کافی، ج ۲، ص ۳۱۶، ح ۱۰

۷۲۱) کافی، ج ۲، ص ۳۱۶، ح ۱۱، ناگفته نمانـد که دانیال پیغمبر با حضـرت داود علیه السـلام همزمان نبوده اند و این دانیال گرچه شخص بزرگی بوده ولی غیر از اوست.

۷۲۲) کافی، ج ۲، ص ۳۱۹ باب آنچه خداوند به آدم در وقت توبه عطا فرمود، ح ۱

۷۲۳) کافی، ج ۲، ص ۳۱۹، ح ۲

۷۲۴) همان، ص ۳۲۶، باب ترک گناه از توبه آسان تر است، ح ۱

۷۲۵) مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۱۲۳، ب ۸۵ از جهاد نفس، ح ۱۴

۷۲۶) جامع السعادات، ج ۳، ص ۵۹

۷۲۷) سوره اعراف، آیه ۹۹

۷۲۸) تحف العقول، ص ۳۳۶ ؛ مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۱۲۴، باب ۸۵، ح ۱۹ ؛ بحار الأنوار، ج ۶، ص ۳۰

۷۲۹) جامع السعادات، ج ۳، ص ۴۷

۷۳۰) جامع السعادات، ج ۳، ص ۶۱

۷۳۱) مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۱۲۴، ح ۱۶

۷۳۲) سوره نساء، آیه ۱۷

۷۳۳) سوره نحل، آیه ۱۱۹ ؛ در قرآن کراراً بعـد از «تابُوا» یا الفاظ دیگری که دلالت بر نـدامت و بازگشت دارد، کلماتی مثل «أَصْلَحُوا» به کار رفته که یاد آور لزوم اصلاح و جبران اعمال ناپسند گذشته است.

۷۳۴) سوره نساء، آیه ۱۸

۷۳۵) نهج البلاغه ترجمه فیض الإسلام، ص ۱۲۸۱، ح ۴۰۹؛ نظیر آن تحف العقول، ص ۱۳۸؛ تفسیر کبیر فخر رازی، ج ۲۷،

ص ۱۶۹، ذیل آیه ۲۵ سوره شوری.

۷۳۶) بحار الأنوار، ج ۶، ص ۳۵، ح ۵۲ ؛ جامع الأخبار، ص ۸۸، ف ۴۵

۷۳۷) تحف العقول، ص ۲۲ ؛ ینابیع الحکمه، ج ۱، ص ۳۴۱

۷۳۸) سوره اسراء، آیه ۳۶

۷۳۹) تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۹۲ ؛ بحار الأنوار، ج ۶، ص ۳۴، ح ۴۸

۷۴۰) مفاتیح الجنان، مناجات ذاکرین

۷۴۱) بحار الأنوار، ج ۴۷، ص ۱۴۵، ضمن ح ۱۹۹ ؛ منتهی الآمال، ج ۲، ص ۱۲۹

۷۴۲) سوره فرقان، آیات ۱۴ - ۱۲

۷۴۳) اقتباس از «معراج السعاده»، ص ۵۰۷

۷۴۴) به تفسیرهای قرآنی سوره یونس، آیه ۹۸ مراجعه شود.

۷۴۵)

۷۴۶) ۱ و - سوره انبیاء، آیه ۸۸ و ۸۷

۷۴۷) بحار الأنوار، ج ۱۴، ص ۳۸۰ ؛ به سوره های یونس، انبیاء، صافّات و قلم مراجعه شود.

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹